بسم الله الرحمن الرحیم

مشخصات:

=================================:

نام کتاب	: نگرشی بر تاریخ معاصر افغانستان
نویسنده	: پوهنیار نجم الدین فریاد افغان
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
سال چاپ	: ۱۳۸۴ھ/ ۲۰۰۶ع
کمپوزر	:: مجیب الله مطیع

محل چاپ

بخش تخنیکی انجمن نشراتی دانش_ پشاور

E-mail: danish2k2000@yahoo.com Tel/ Fax: 2564513

امیدوارم که خواننده گان محترم بعد از مطالعهء این اثر کاستیها و نواقص آن را به دیدهء اغماض ننگریسته این کاستیها را بر بنده بازگو نمایند تا در چاپ دوم به رفع نواقص پرداخته شود.

پیشنهاد بنده به وزارت محترم اطلاعات و کلتور و ادارات باصلاحیت کشور اینست که از ورود وچاپ آنعده کتب تاریخی که باعث برهم زدن مناسبات برادرانه ملیت های باهم برادرکشور میشود جلوگیری نمایند. نهاد های علمی و فرهنگی کشور با تشکیل یك کمسیون باصلاحیت از دانشمندان در مورد تدوین تاریخ پنجهزار سالهء کشور همت گمارند تا مردم در روشنایی زوایای تاریك تاریخ کشور قرار گیرند.

ازهمکاری و تشویق محترم پوهنمل عبدالعزیز«عظیمی» که در تهیه این اثر همیشه دلسوزانه مشوره داده اند اظهار سپاس و امتنان می کنم.

بجاخواهد بودکه از محترم پوهندوی دکتورعبدالغنی«برزین مهر» که همیشه مشوق بنده در این کار بوده و این کتاب در اثر پشتوانهء مالی ایشان به چاپ رسیده اظهار سپاس و امتنان خود را ابراز نمایم و از خداوند متعال موفقیت های بیشتر شان را در ساحهء خدمات فرهنگی و اجتماعی آرزو مینمایم.

پوهنیار نجم الدین فریاد افغان

مزارشریف

دلو ۱۳۸٤

ازبیکان ماوراء النهر، غرب و جنوبغرب کشور به دست صفوی ها و مرکز و شرق کشور به دست بابری های هند افتاد. تقریباً دونیم قرن به حالت تجزیه و پراگنده گی زیر ظلم وستم کشورهای بیگانه حیات به سر بردیم.

کشورهای مسلط بالای افغانستان ازهیچ نوع ظلم و ستم دریغ نکردند، هر قدر که فشار بالای مردم صورت میگرفت مردم متحد و مبارزات آزادیخواهانهء خود را در هرگوشه وکنار کشور آغاز کردند، حکومتهای ملی و محلی را درقندهار و هرات تأسیس نمودند. گرچه عمر این حکومتها کوتاه بود ولی نقش عمده را در دفع و طرد تجاوز صفوی ها بازی نمودند وهمچنان مردمان قهرمان کشور که در شرق افغانستان زندگی داشتند مبارزات رهایی بخش خود را علیه بابری های هند به راه انداختند که میتوان از جنبش و حرکت خوشحالخان و روشانیان نام برد.

جهانگشایان متجاوز در عمل دیدندکه مردم افغانستان، مردمان آزادیخواه هستند، آزادی و استقلال خویش را نسبت به همه چیز محترم و دوست دارند و زیر هیچ نام ونشان وعنوان نمیتوانند تسلط بیگانگان را بپذیرند. محترم نهرو چه زیبا گفته است: هرچند هم که افغانها ممکن است از بسیاری جهات عقب مانده باشند آزادی خود شان را بسیار دوست دارند تا آخرین نفس برای حفظ آن می جنگند. به این جهت افغانستان همیشه برای هر ارتش مهاجم خارجی یك لانه زنبور بوده است.

درست است که جنبش و حرکت های آزادیخواهانه مردمان ما توسط بیگانگان که بالای ما تسلط داشتند سرکوب گردید ولی این حرکات ملی که درگوشه وکنار کشور صورت گرفت زمینه ایجاد یك دولت را توسط احمدشاه کبیر مساعد ساخت.

اثری را که مورد مطالعه قرار میدهید تاریخ کشور ما را از ۱۷۴۷ یعنی تأسیس حکومت درانی توسط احمدشاه بابا الی سقوط جمهوریت محمد داود دربر میگیرد. در این کتاب حتی المقدور کوشش به عمل آمده تا روش تحقیق نوین مراعات گردد از آثار مختلف داخلی و خارجی که در اختیار بنده بوده استفاده صورت گرفته، به طور خلاصه روش تحقیق کتابخانه یی بوده است.

کتاب محترم پوهاند سید سعدالدین هاشمی از مدت ها به این طرف به عنوان کتاب درسی مضمون تاریخ معاصر افغانستان در پوهنتون های کشور تدریس می شد و میشود. حالا که جهات تاریک و گنگ و ناگفتهء تاریخ معاصر کشور در آثار نویسنده گان بعدی درج شده لازم افتاد که در مورد بنابر هدایت و فیصله آمریت محترم دیپارتمنت تاریخ به تدوین تاریخ معاصر پرداخته شود.

امیدوارم نه تنها آنعده محصلان عزیز و محترم که در پوهنتون بلخ مصروف تحصیل اند از این کتاب استفاده و مورد پذیرش شان قرار گیرد بلکه به علاقمندان تاریخ معاصر کشور عزیز و دوست داشتنی ما افغانستان نیز مفید و ارزنده تمام شود.

در پایان سخن باید گفت که هرگز ادعا ندارم چیزی را که ترتیب و تهیه نموده ام درست کامل و بی عیب و بی نقص است ولی از اینکه توانستم حتی المقدور کاری را ولو کوچك هم باشد در این عرصه انجام دهم خیلی خود را مسرور احساس می کنم.

افزون از آنچه گفته آمد مفیدیت دیگر این نوشته را چنان محاسبه می کنم که از نوت دادن که ضیاع وقت استاد و محصل است جلوگیری به عمل می آید، درس به گونهء سیستماتیك پیش رفته پروگرام درسی در یك سمستر تکمیل می گردد که این خود مایهء مباهات بنده می باشد.

با احترام

پوهنیار نجم الدین فریاد افغان

تقریظ

تاریخ معاصر افغانستان از ۱۷۴۷-۱۹۷۸م که به اساس فیصلهء دیپارتمنت تاریخ پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون بلخ که درپروتوکول ۴۷ مورخ ۱۳۸۴/۶/۵هـ ش ثبت گردیده است به محترم پوهنیار نجم الدین استاد تاریخ وظیفه سپرده بود تا از منابع داخلی و خارجی استفاده نموده در تحریر تاریخ معاصر افغانستان اقدام و بعد از اتمام آن را به دیپارتمنت تاریخ بسپارد. خوشبختانه استاد موصوف این وظیفه را به وجه احسن انجام داده و در اختیار دیپارتمنت تاریخ قرارداد. بعد از مطالعهء عمیق و همه جانبه اثر موصوف را چنین بررسی می نمایم.

اثر موصوف درهشت قسمت وحاوی(۳۴۱)صفحه نگارش یافته است، عناوین وی با هم ارتباط منطقی داشته پیشگفتار، مقدمه، روش تحقیق، متن، نتیجه گیری، فهرست مأخذ و محتوای این اثر علمی باجملات واضح و روشن بیان گردیده است. موضوعات و قضایای تاریخی را به شکل اساسی و واقعی آن بررسی نموده، موصوف در تهیه و نگارش این اثر تاریخی و ارزشمند زحمات

تقـــریظ

کتابی را که پوهنیار استاد نجم الدین بنا بر فیصلهء دیپارتمنت مکلف به نوشـتن آن و اکـنون تکـمیل نمـوده دارای هشت بخش و (۳٤۱) صفحه میباشد و حاوی مطالب گوناگون تاریخی سالهای بین ۱۷٤۷-۱۹۷۸ میباشد. کتاب مذکـور را مطالعه کردم، نویسنده نه تنها نظریات دانشمندان و مؤرخین مشهور را درکتاب خود گنجانیده بلکه در بسیاری موارد نظر شخص خود را بیان نموده است.

جهت تهیه وتدوین این کتاب از آثار مختـلف داخـلی و خارجی که تعداد آن تقریباً به ۷۰ میرسـد اسـتفاده نموده. مطابق به روش تحقیق تاریخ نگاری کتاب خود را به معیارهای علمـی نوین آراسته کرده است.

من به عنوان عضو کادر علمی پوهنحی ادبیات و علـوم بشـری کتاب مذکور را قابل نشر وچاپ دانسته و امیدوارم در پوهنحُی های مـربوط پوهنتون بلـخ به عنوان کتاب درسی تدریس گردد. از بارگاه خداوند موفقیت های استاد را در ساحات علمی و اکادمیـك خـواسته و خواهانم.

پوهنمل عبدالمحمد

عضو کادر علمی دیپارتمنت تاریخ

پوهنحُی ادبیات پوهنتون بلخ

نگرشی بر تاریخ معاصر افغانستان



نویسنده:

پوهنیار نجم الدین فریاد افغان

چاپ دوم /۱۳۸۶

بخش اول

درانی ها و بازتولد افغانستان

احمدخان کی بود و چگونه به قدرت رسید؟

احمدخان مربوط قبیلهء ابدالی است. در مورد سال تولد و محل تولد او اختلاف نظر وجود دارد. پوهاند هاشمی سال تولد احمد خان را ۱۷۲۳م و محل تولد او را هرات میداند. (۶۲، ص۱٤)

فرهنگ به اقتباس از محمود الحسینی سال تولد احمد خان را ۱۷۲٦ یا ۱۷۲۸ و محل تولد او را ملتان میداند و اضافه می کند که درملتان ازمدتها به این طرف خانه یی موجود است که سدوزائیان زادگاه احمدشاه می شمارند درحالیکه درهرات چنین روایت و عنعنه وجود ندارد. (٤١، ص ۱۱٤) احمدخان در سال مرگ پدرش زمانخان در شهر هرات متولد شد. ۱۷۲۲م. (۳۵، ص ۳۵٤).

طوریکه دیده میشود مؤرخین و دانشمندان هنوز در محل و تاریخ تولد احمدخان اختلاف دارند. مؤرخین مشهور کشور مانند

حبیبی و غبار تاریخ تولد آن را ۱۷۲۲م دانسته اند، تا دقیق معلـوم شدن موضوع آنرا می پذیریم. اما قابل تذکر است که پدرش به عنوان حاکم هرات اجرای وظیفه داشت بناءً او در هرات تولد یافته است.

پدرکلان احمدخان، دولت خان نام داشت و ریاست قبیلهء ابدالی ها را به عهده داشت و به اتکای نفوذ قومی و احساسات وطندوستی و آزادی پسندی که داشت از ضعف حکمرانانان صفوی استفاده کرده و ازاطاعت آن ها سر باز زد. دولت صفوی ایران به خاطر سـرکـوبی آزادیخواهان شخص ظالم را که اصـلاً اهل گرجسـتان و تازه مسلمان شده بود و نام اصلی اش گـئورگی و ختنگ و در نزد افغـانها به نام گرگین شهرت دارد به عنوان والی قندهار فرسـتاد و او توانسـت که دولت خان را به قتل برساند و سایر ابدالی ها از ترس متواری شدند.

بعد از آنکه مـردم قندهار برضد اسـتیلای خارجی قیام کـرده اردوی ایران را با گرگین از بین بردند، ابدالی هـای متـواری به این فکر افتادند که باید یك شخـص را در رأس قـوم تعیین کنند، بناءً عبدالله خان را به حیث رئیس قوم خود تعیین نمودند. عبـدالله خان با جمیع اقوام خود که در جنوب غرب کشور متواری بودند به طـرف هرات حرکت کرد تا مانند رقیب قبیلـوی اش غلجائیها نقشی را در طرد متجاوز انجام دهند. ابدالی ها بالاخره توانستند جعفرخان حاکم هرات صفوی را شکست داده هـرات را به دسـت آوردند و اسـاس حکومت ابدالی های هـرات را گذاشـتند که از ۱۷۲۳-۱۷۱۶م دوام نمود. (۳۵، ص ۳۳۸).

طوریکه دیده می شود دو حکومت در جنوبغرت کشور به وجود آمد. ابدالی های هرات وهوتکی های قندهار،که هرکدام می خواستند

ساحهء نفوذ خود را وسعت دهند. در جنگی که بین آنها درمنطقه دلآرام به وقوع پیوست پسر عبدالله، اسدالله به قتل رسید و عبدالله خان از سلطنت استعفی کرد بعد از استعفای عبدالله خان، زمانخان پدر احمدخان به حیث حکمران انتخاب شد.

محمد زمانخان مدتی به حیث حکمران هرات اجرای وظیفه مینمود. بعد از حیات او پسر بزرگش که برادر بزرگ احمدخان بود به حیث حکمران هرات و فراه اجرای وظیفه نموده و به متجاوزین صفوی و نادری شکست فاحش داد که میتوان از محمد ابراهیم برادر نادرخان نام برد، بسیار اسیر و کشته از خود به جا گذاشت و فرار نمود. (۵۹،ص ۹ الی ۱۰).

در همسایگی کشور ما، نادر افشار توانست کشور از هم پاشیده و متلاشی گردیدهء ایران را زیر بیرق واحد گرد آورد و تمام متجاوزین (ترکیه عثمانی، روسیه و افغانها) که از ایران بیرون و بالاخره امور کشور را به عنوان پادشاه به دست آورد و مانند تمام جهانگشایان متوجه هندوستان گردید و خواست از طریق افغانستان این کار را انجام دهد. او به هرات حمله کرد، در این ایام ذوالفقار خان حکمران هرات بود نتوانست در مقابل نادرشاه مقاومت کند شکست خورد وبا برادرش احمدخان به قندهار نزد شاه حسین هوتکی آمد ولی شاه حسین بنابر رقابت قبیلوی هردو را زندانی ساخت.

هنگامیکه نادر به قندهار تسلط یافت ذوالفقار خان واحمد خان را رها و به مازندران فرستاد به گفتهء محمود الحسینی نادرخان کوشش میکرد از هر قوم و قبیله افراد برجستهء آنها را باخود نگاه و از آن ها مراقبت کند بناءً نه تنها احمدخان و ذوالفقار خان بلکه

عده‌ء افراد صاحب نفوذ هردو قوم غلجائی ابدالی را مجبور ساخت که به ایران کوچ کنند. (۵۹، ص ۱۰ - ۱۱).

بعد از بازگشت از هند، نادرخان عده یی زیاد افغانها را به شمول احمدخان در جمله‌ء عساکرش شامل ساخت. او نظر به استعداد و توانمندی که از خود نشان داد به مدارج عالی نظامی دست یافت و به حیث قومندان قطعات افغانی او مقرر گردید. به بسیاری مسایل اداری و نظامی آشنایی حاصل نمود. درآخر سلطنت، نادرشاه بنابر تغییر مزاج و تکلیف روانی دست به ظلم و ستم فراوان زد و در این باره اکثریت مؤرخین متفق القول اند. پناهی سمنانی مینویسد:

«در پنج سال اخیر سلطنت نادر، ظلم بی اندازه بالای ایران شد تا آنجا که میتوان گفت هیچ دولت متجاوز و غارتگر بیگانه یی نیز دریك كشور به استعمار كشیده شده مرتكب آن نوع فجایع بی اندازه نگردیده است». (۲٤، ص۲۹۹).

به هر صورت ظلم و ستم نادر باعث گردید که صاحب منصبان فارسی علیه او به خاطر نجات خود شان دست به سازش و شورش زده و بالاخره او را در سال ۱۷٤۷م به قتل رساندند.

همینکه نادر افشار به قتل رسید قطعات افغانی او که شامل غلجائی ها و ابدالی ها و ازبیك ها بودند به طرف افغانستان حرکت کردند. در قندهار جرگه‌ء مشتمل بر اقوام مختلف ساکن کشور در اکتوبر ۱۷٤۷م در عمارت مزار شیرسرخ درداخل قلعه‌ء نظامی نادر آباد منعقد شد. این جرگه تقریباً ۹ روز را دربر گرفت. هدف از تدویر جرگه انتخابَ پادشاه بود که نسبت رقابت های قبیلوی فیصله

در این مورد دشوار میگردید، در روز نهم یکنفر عضو جرگه را که مربوط هیچ از اقوام داوطلب پادشاهی نبود به عنوان حکم تعیین کردند هرکه را او به سلطنت تعیین نماید همه به وی بیعت کنند. این شخص صابر شاه کابلی نام داشت برخاست و احمدخان را به حیث پادشاه معرفی و خوشهء گندم را به عوض تاج بر سر او گذاشت بدین ترتیب احمدخان به پادشاهی رسید. (۳۵، ص۳۵۵) . یکی از علل انتخاب احمدخان را به پادشاهی، خوردی نسبی قبیلهء وی میدانند تا اگر خلاف مصالح قوم رفتار کند عزل او آسان باشد. (۴۹، ص ۲).

احمدخان از جمله شخصیت های برازنده بود که در جریان فعالیت خود به دربار نادر به مسایل مختلف اداری و نظامی آشنا شده و صاحب یك قطعهء منظم و مجهز عسکری که هر آن لحظه جهت برآورده شدن هدایت او ازهیچ نوع فداکاری دریغ نمیکرد بود. از طرف دیگر او به خانواده یی تعلق داشت که همیشه نیاکانش به عنوان رئیس و رهبر قوم مورد احترام قرارداشت و از نگاه طبیعت آدم تند مزاج، مستبد و خودرای نبود، بعد از جر وبحث های زیاد با درنظرداشت مطالب فوق الذکر اورا به عنوان پادشاه انتخاب نمودند.

اداره و طرز حکومت احمدشاه بابا:

احمدشاه بابا وقتی به قدرت رسید که افغانستان یك دوران طولانی را از ۱۷۴۷-۱۵۰۱م زیر تسلط بیگانگان (ازبیك های ماوراءالنهر، صفوی های ایران و بابری های هند) سپری نموده بود. مرکزیت در کشور وجود نداشت همیشه مردم علیه تسلط بیگانگان به مبارزات مسلحانهء خود ادامه میدادند و از اداره و سیستم اداره

خبری نبود. احمدشاه یك نظام اداری را به وجود آورد که تقریباً مخلوطی از نظام صفوی ها و بابری های هند بود و در رأس تمام ادارات دولتی صدراعظم قرار داشت.

یکی از ادارات مهم این دوره دیوان مالیه بود که مسؤل آن را به نام دیوان بیگی یاد میکردند. جمع آوری مالیات، کنترول بر منابع عایداتی و دخل و خرج دولت مربوط این اداره بود. اداره ء دیگر، اطلاعات بود که در آن وقت به نام «هرکار» و مسؤل آن را هرکاره باشی می گرفتند وظیفه این اداره باخبری مسؤلان دولت از اوضاع و احوال کشور بود. اداره ء دیگر به نام اداره ء انشاء یاد می شد، اداره ء مهم دیگر که امور امنیتی را پیش می برد به نام کلانتر یاد می شد. (۳۲ن، ص ۶۳).

طرز حکومت احمدشاه مانند بسا ازکشورهای دیگر جهان اسلام و اروپایی آن عصر مطلقه بود ولی شکل معتدله مطلقه را داشت به این مفهوم که با وجود صلاحیت مطلق آزادی عمل شاه توسط یك مجلس نُه نفری محدود شده بود، تصامیم آنها در مواقع خطیر مورد تطبیق قرار می گرفت. (۶۲، ص۱۶۱).

او تمام ولایات را زیر یك مرکزیت قوی درآورد و برای ولایات مسؤلین را مؤظف ساخت که مسؤل ولایت را والی یا صوبه دار می گفتند. کدام سیستم و مقرره در تقرر افراد در اداره ء احمدشاه وجود نداشت. بعد از احمدشاه بابا سلطنت به شکل میراثی به پسرش میرسید هر یك از پسران که قدرت و توان بیشتر داشت بعد از پدر زمام امور را به دست می گرفت به یك کلمه، در مورد جانشینی قانونی وجود نداشت.

لشکرکشی های احمدشاه بابا:

احمدشاه خود یك افسر نظامی بود و میدانست که داشتن یك اردوی منظم در بوجود آوردن یك مرکزیت و توسعه امپراتوری اش نقش عمده را بازی میکند بناءً به این مسئله توجهء خاص خود را مبذول نمود. او دارای اردوی منظم و غیر منظم بود. اردوی منظم که اعاشه و اباتهء آن از طرف دولت صورت میگرفت در قشلهء عسکری زنده گی می کردند و هر آن لحظه حاضر بودند که دساتیر مربوط دولت را اجرا نمایند، به صنف های مختلف سواره، پیاده و توپچی تقسیم می شد و نسبت به صنف های دیگر به صنف توپچی توجه بیشتر می نمود.

اردوی غیر منظم احمدشاه شامل آن تعداد از افراد بودند که در وقت جنگ و جهاد بنابر دستور از ولایات مختلف به مرکز می آمدند و از سلاحکوت دولت اسلحه اخذ می کردند و یا خودشان که سلاح داشتند آن را با خود می گرفتند بعد از ختم جهاد سلاح مربوط دولت را تسلیم و به ولایات مربوطهء خویش می رفتند. از غنایمی که به دست آمده بود برای این گونه عساکر سهم داده میشد یا از مالیات همان سال معاف می گردیدند.

احمدشاه از موجودیت اردوی خود در استرداد و توسعهء خاك های از دست رفتهء استفاده خوبی کرد و به سه قسمت شرق، غرب و شمال لشکرکشی نمود از جمله هشت مرتبه به هند لشکر کشید، معرفترین جنگ احمدشاه جنگ سوم پانی پت است که در سال ۱۷۶۱م با قوای بزرگ مرهته یکی از اقوام جنگجو و دلیر هند صورت گرفت. (۶۲، ص ۱۷)

مرهته ها دیگر اقوام هند را باخود متحد ساختند، ساحهء نفوذ خود را وسعت و سبب آزار و اذیت مسلمانها شدند. احمدشاه مجبور شد که به خاطر دفاع از مسلمانان بار دیگر به طرف هند لشکرکشی کند باوجود آنکه تعداد سپاه افغانها به مقایسه مرهته ها خیلی کم بود ولی توانستند بالای آنها پیروز گردند اما به گفتهء اکثر مؤرخین نفع اصلی جنگ متوجه انگلیس ها بود زیرا احمدشاه، مرهته ها و سکها را که میتوانستند در مقابل انگلیس مقاومت کنند ضعیف و ناتوان ساخته وزمینه را برای حرکت انگلیس بداخل هند مساعد ساخت.

احمدشاه در غرب، خراسان را تحت کنترول خود داشت و این منطقه را برای بازمانده های نادرافشار یعنی شاهرخ سپرده بود و از آن حمایت می کرد. احمدشاه بنابر هرج ومرج که در هرات و هم به خاطر اینکه مردم خراسان شاهرخ را برکنار ساخته بودند به آن طرف لشکر کشید، بعد از تأمین امنیت و استقرار دوباره شاهرخ، به وطن برگشت. (٤١، ص ١٣٠)

احمدشاه درسال ١١٦٤ق شاه ولیخان را در رأس سپاه به شمال کشور فرستاد و شاه ولیخان توانست فاریاب، جوزجان، بلخ و بدخشان را تصرف و امیران آنها اظهار اطاعت از حکومت مرکزی را کردند و شاه ولیخان نیز عده یی از افراد مطمئن را در بعضی جاها مقرر و به قندهار برگشت. بار دوم در سال ١١٨١ق شاه ولیخان مؤظف گردید تا شورش هایی که دربلخ و بدخشان بنابر تحریك امیر بخارا صورت گرفته بود خاموش سازد وهنگامیکه شاه ولیخان به شمال کشور رسید به احمدشاه اطلاع داد که امیر بخارا علناً از آنها حمایت و خود نیز علاقمند نبرد است، بناءً اعلیحضرت احمدشاه با

دستهء از قشون به کمک شاه ولیخان شتافت بلخ را تصرف و شاه ولیخان را مؤظف به فتح بدخشان نمود، بعد از فتح بدخشان شاه ولیخان بنابر دستور احمدشاه خرقهء مبارکه را از بدخشان اولاً به کابل ۱۱۸۱ق و بعد در اثر هدایت احمدشاه در سال ۱۱۸۲ق به قندهار انتقال دادند که تا امروز زیارتگاه عام و خاص است.

(۳۹، ص ۱ - ٤)

در همه لشکرکشی ها موفقیت نصیب احمدشاه گردید، این پیروزی ها ازقومندهء منظم و وارد بودن او به تاکتیك نظامی حکایت می کند علاوتاً باید گفت که شرایط منطقه نیز برای تحکیم حاکمیت مرکزی، توسعه و استرداد خاك های از دست رفته اش مساعدت کرد و احمدشاه نیز خوشبختانه از این شرایط بوجود آمده به خوبی استفاده و کشور را به سرحدات طبیعی اش رسانید. یعنی از طرف شمال دریای آمو، ازطرف جنوب بحرهند و از شرق به رود سند و از طرف غرب خطی که بحیره کسپین را به بحر هند وصل کند.

اجراآت فرهنگی:

با بوجود آمدن مرکزیت و پایتخت در افغانستان، در ساحهء ادب و فرهنگ نیز کارهایی صورت گرفت. احمدشاه مرد باسواد بود و دیوان اشعار از او باقی مانده که شامل اشعار حماسی، اخلاقی و عشقی است. او به تصوف عرفان علاقمندی فراوان داشت. او به اهمیت تاریخ و حفظ آثار تاریخی علاقمندی نشان داد، او موزیمی را در قندهار جهت حفظ آثار تاریخی بناء نمود.

به منشی دربار خود محمود الحسینی وظیفه سپرد تا واقعات

دوران سلطنتش را به رشتهء تحریر درآورد، محمود الحسینی با نوشتن کتاب در دو جلد که به نام «تاریخ احمدشاهی» یاد می گردد یك دوره‌ء تاریخ کشور را روشن ساخته است. (٤١، ص١٧٣) «فتاوای احمدشاهی» درعصر او تصنیف شد. قاضی دل محمد خان در سال ١٧٦٦م کتاب «بحرالفواید» طبی را نوشت و حافظ رحمت الله خان در سال ١٧٧٠م در باب نسبنامه‌ء پشتونها کتاب «خلاصة الانساب» را تحریر کرد. شرح حال احمدشاه بابا را تا ختم سلطنت نظام الدین عشرت به نظم درآورد و به نام «شاهنامه‌ء احمدیه» یاد می گردد. (٣٢، ص٦٣)

احمدشاه بابا به علماء و دانشمندان احترام زیاد داشت، باوجود مصروفیت های او در عرصه‌ء نظامی در جلب حمایت دانشمندان پرداخت و دانشمندان علوم اسلامی را به حیث قاضی در شهرهای مهم کشور چون قندهار، پشاور مقرر کرد. در زمان او مدارس در گوشه وکنار کشور تأسیس گردید و احمدشاه علمای صاحب فضل و دانش را به حیث مدرس این مدارس تعیین نمود.

عمرانات و شخصیت احمدشاه:

احمدشاه با برادرش ذوالفقار خان در هرات به سر می برد. در ایام نوجوانی کشمکش های بین ابدالیان و غلجائیان از یکطرف و اختلافات میّان خود قبایل ابدالی را از طرف دیگر به چشم سر مشاهده کرد. بعد از فرار از هرات در قندهار توسط شاه حسین هوتکی زندانی شد و مزه‌ء تلخ زندان را نیز چشید و بعداً در اردوی نادر شامل و با آن مرد سختگیر در تمام لشکرکشی ها شرکت کرد،

مزهء تلخ و شیرین کامیابی ها و ناکامی ها را در ساحهء نظامی تجربه کرد بعد ازآنکه به پادشاهی رسید مجبور شد که با سران قبایل که او را به پادشاهی برگزیده بودند از مدارا کار گرفته و در غنایم به دست آمده آنهارا شریك و بالاخره از آنها دلجوئی نماید.

احمدشاه عادتاً لباس ساده می پوشید، این خصوصیت دوران جوانی او بود هنگامیکه به قدرت رسید و امکانات آنرا داشت که از تزئینات ولباس شیك استفاده کند اما او به این کار متوسل نگردید.

تمام مؤرخین متفق القول اند که احمدشاه مرد پرهیزگار و حاکم بر نفس بود به همین سبب از رزایل اخلاقی که اکثر زمامداران مشرق زمین به آن مبتلا اند مثل بچه بازی، زنکه بازی، باده نوشی، استعمال چرس و بنگ مبرا بود، وقت خود را به مملکت داری می گذشتاند و تفریحات او نوع تفریحات مردانه بود. (٤١، ص١٤٤)

احمدشاه در سیاست طرفدار ملایمت بود ومیخواست موضوعات قابل مناقشه را از طریق صلح آمیز حل کند. درست است که در سرکوبی مخالفین جدیت نشان میداد اما ذوق آدم کشی را نداشت. اکثراً افرادی که در جنگ تسلیم می شدند با نرمی همرایشان رفتار میکرد.

مقبرهء شاه اسحق ختلانی در عصر احمدشاه بابا اعمار گردیده است، قبل از زمان احمدشاه نیز گنبدی داشته به مرور زمان از بین رفته بود، در ایام پادشاهی احمدشاه سر ازنو تعمیر شد و در دورهء ریاست جمهوری محترم حامد کرزی در سال ١٣٨٤هـ به اثر تلاش وزارت اطلاعات و کلتور به شکل اساسی و خوب ترمیم گردید.

هنگامیکه شاه ولیخان در نوبت اول بنابر هدایت احمدشاه از راه

مرو وارد شمال کشور گردید بنابر دستور او دست به استحکام قلعهء جهت رهایش حکام و افـراد سپاه در خلم پرداخت. تعمیـر قلـعه در وقت اعلحضرت به پایهء تکمیل رسید چون خلم در بین ولایت بلخ و کندز موقعیت مناسب جهت قرارگاه بود بناءً آنجا را انتخاب کردند.

احمدشاه دولت جدیدی را بنیان گذاشت درجمله سایر امـور در صـدد آن برآمد تا شهـر جدیدی را به عنوان دولت نوتشکیل در همان حدود اعمار نماید و برای اجرای این کار در سال ۱۷۶۱م دست به کار شد. درآن جا به نقشهء معماران ایرانی و هندی شهر جـدیدی به نام احمدشاهی ملقب به اشرف البلاد بناء گردید. احمدشاه قسمت های مختلف شهر را به عشـایر مختلف درانی تخصیص داد و آنان درآنجا به ساختن خانه اقدام کردند چنانچه کوچه های محل سـکونت شان هنوز به نام ایشان یاد میشود. (۴۱، ص ۱۵۳)

احمدشاه بعد از به قدرت رسیدن، خـان جهانخـان را به عنـوان سپهسادار وظیفه داد تا مناطق مرکز و شرق کشور را از دست مغول های هند رها و ضمیمهء حکومت مرکـزی سازد، او بنا بر هـدایت پادشاه غزنی، کابل، جلال آباد را تا پشاور بدون کـدام مشکل فتح کرد. خان جهانخان در پشاور بود که احمدشاه نیز با سپاه به کمك او حرکت نمود طبعاً در کابل توقف داشت او از بالاحصار کابل دیدن کرد و به فکر آن افتاد که کابل دارای مرکـزیت و منطقهء مناسب برای پایتخت است بناءً به خان جهانخان وظیفه سپرد دیوار دفـاعی در اطراف شهر بنا نماید و این کار در ظرف کمتر از ۶ مـاه به پایهء تکمیل رسید. احمدشاه بعد از ۲۶ سال سلطنت (۱۷۷۳-۱۷۴۷م) وفات نمود و در قندهار دفن است.

بوجود آمدن دو دسته گی در بین اراکین دولت و پادشاه شدن تیمورشاه

تیمورشاه درمازندران یامشهد تولد یافته است. قتل نادرافشار، تاریخ تولد تیمورشاه و به تخت نشینی احمدشاه بابا در یك سال (۱۷٤۷م) اتفاق افتاده است. شواهد دلالت می کند که تیمورشاه پسر بزرگ و ولیعهد پدر بود، مؤلف تاریخ تیمورشاه می نویسد:

هنگامیکه احمدشاه خود را از سبب مریضی دچار تکلیف دید سران طایفهء درانی و غلجائی را گرد آورده به ایشان خطاب نمود که تیمورشاه را ولیعهد و وارث تاج و تخت سلطنت درانی انتخاب کردم. (٤٠، ص٥١)

تیمورشاه به عنوان پسر بزرگ احمدشاه مدت زیادی را در هرات و در متصرفات احمدشاه در مشرق به عنوان حکمران اجرای وظیفه نموده است. هنگامیکه او در هرات حکومت میکرد از پسران دیگر احمدشاه نام و نشانی وجود نداشت. احمدشاه بابا بخاطر اینکه فرزند ارشد خود را به فنون نظامی آشنا سازد او را باخود در بعضی از سفرهایش همراه می ساخت. همچنان خان جهانخان را مامور ساخته بود که او را به فنون نظامی آشنا سازد. و در هنگام مرگ پدر در هرات بود.

شاه ولیخان به عنوان یك شخص بانفوذ و صدراعظم احمدشاه صاحب صلاحیت بزرگ بود او عده یی از اشخاص متنفذ و اراکین

صاحب صلاحیت را طرفدار خود ساخته و همیشه درصدد آن بود که بعد از احمدشاه داماد خود شاهزاده سلیمان را به پادشاهی برگزینند ولی برعکس عده یی بیشمار از سرداران و شخصیت های عسکری و اداری که طرفدار احمدشاه بودند هدایات او را مطابق خیر و صلاح مردم دانسته در تطبیق آن تلاش می کردند. بناءً دو دسته طرفدار هدایت احمدشاه نسبت به جانشینی او و طرفداران شاه ولیخان عرض وجود کردند.

این دو دستگی از مدت ها به اینطرف وجود داشت. هنگامیکه احمدشاه پسر کلان خود تیمورشاه را به عنوان ولیعهد معرفی نمود، عده یی از او سوال کردند که چرا پسر دیگرش یعنی سلیمان را که والی قندهار است ولیعهد تعیین نمی کند؟ این سوالات از طرف طرفداران شاه ولیخان مطرح شد. احمدشاه جواب داد تیمورشاه در دوران حکمرانی خود چه در شرق و چه در غرب کشور نسبت به سلیمان قابلیت و کفایت بیشتر از خود نشان داده است. احمدشاه مثال های گوناگون را در مورد کفایت و لیاقت پسر به مجلس ارائه کرد. حاضرین در این جلسه بعد از جر و بحث های فراوان سخنان احمدشاه را درباره‌ء ولیعهدی پسرش تائید کردند.

به هر صورت، هنگامیکه اعلیحضرت احمدشاه مریض بود، تیمورشاه به عیادت او از هرات به قندهار آمد ولی بنابر خواهش شاه ولیخان که نمی خواست در وقت مرگ پدر تیمورشاه به قندهار باشد به هرات باز گشتانده شد. این کار که توسط شاه ولیخان صورت گرفته بود یك عقده را نزد تیمور نسبت به او خلق کرد.

احمدشاه بابا بنابر مریضی که داشت وفات نمود و تیمورشاه از خبر فوت پدر و شورشی که گویا درمقابل او در قندهار تحت رهبری

شاه ولیخان صورت گرفته به قهر و غضب آمد با جمیع از سپاهیان و طرفداران خود از هرات جانب قندهار حرکت کرد.

قبل از رسیدن تیمور در قندهار، شورای متشکل از سران دایر گردید و روی این مسئله که کدام دو برادر (سلیمان و تیمور) لیاقت پادشاهی را دارند به تبادل افکار پرداختند. شاه ولیخان، شاهزاده سلیمان را خلاف هدایت احمدشاه به پادشاهی برگزید. اما اکثریت سرداران تحت رهبری عبدالله خان دیوان بیگی وکیل الدوله به سلیمان بیعت نکرده و کشمکش بین هردو سردار وکیل الدوله و اشرف الوزراء بر سر این امر بزرگ ادامه پیدا کرد تقریباً دو پارتی مخالف بوجود آمد-یکی طرفدار تیمور و دیگر طرفدار سلیمان.

عبدالله خان فعالیت های گوناگون را به سود تیمور در قندهار و اطراف انجام داد تا شنید که تیمور به عزم قندهار حرکت نموده است او با لشکر تیمور پیوست. اما برخلاف انتظار سرداران و شخص عبدالله خان، شاه ولیخان که جهت استقبال و مذاکره با تیمور برآمده بود بدون معطلی بنابرعلت های مختلف توسط تیمور به قتل رسید و به طرف قندهار حرکت کرد، در نزدیکی قندهار سلیمان برادرش به استقبال تیمور برآمد و عذرخواست که مورد پذرش تیمور قرار گرفت و هردو برادر دوشادوش یکدیگر وارد قندهار شدند و تیمور شاه برتخت پدر جلوس نمود (۱۷۷۳م).

انتقال پایتخت:

موقعیت سوق الجیشی کابل اکثریت زمامدارانی را که در مسایل نظامی بلدیت دارند به خود جلب می نماید. کوه های اطراف آن برای دفاع از شهر خیلی مناسب وموقعیت خوب دفاعی را برآن

شهر کمایی کرده است. به همه معلوم است که کابل مدتهای زیادی مرکز عده یی از شاهان افغان بوده اما وقتی که احمدشاه به کابل آمد به شهر و موقعیت او دلچسپی پیدا کرد که مثال عمدهء آن هدایت دیوار به اطراف شهر بود. به هر صورت انتقال پایتخت از قندهار به کابل در زمان تیمورشاه روی دلایل ذیل صورت گرفت.

۱- بخاطر نجات از قیود فیودال ها و سرداران قبایل.

۲- کابل دارای آب هوای خوب بود و برای عیاشی تیمورساه مناسب.

۳- کابل مرکزیت داشت.

٤- کابل در سر کاروان تجارتی شرق و غرب، شمال و جنوب قرارداشت.

۵- نزدیکی کابل با هند که بیشترین متصرفات تیمورشاه را تشکیل میداد در این امر بی تاثیر نبود.

تیمورشاه یك تعداد از سرداران طرفدار ومخالف خود را نیز به کابل کوچ داد و محلاتی را به آنها سپرد که با خویشاوندان شان درآنجا زنده گی نمایند که به صورت فشرده از این محل ها یادآوری میکنیم.

- گذر دیوان بیگی: اینگذر ازبالاحصار دورنیست. دیوان بیگی در زمان احمدشاه مشهور بود و امروز میتوان به نام رئیس دفتر ترجمه کرد، نام دیوان بیگی عبدالله خان و نام پدرش علیخان پوپلزائی است.

- گذر سردارجانخان: این گذر کمی دورتر از بالاحصار در وسط شهر کابل موقعیت دارد و این گذر تاالحال موجود است.

- گذر قاضی: نام اصلی قاضی، فیض الله خان بود، مدتی به عنوان قاضی، قاضی القضات اجرای وظیفه میکرد برای او زمین و باغی داده شد تا به امروز به نام باغ قاضی شهرت داردو گذر قاضی در شوربازار است.

- گذر مرادخانی: مقصد از مرادخان، سردار مرادخان قلندرزائی است، اعمار شهر جدید قندهار تحت رهبری او صورت گرفت، این گذر تا به حال به این نام یاد می شود. گذر علیرضاخان که مستوفی دوران تیمورشاه بود. (٤٧، صص ٢٦١ - ٢٦٤)

گذر عمله ها: این گذر توسط زنگی خان چهرچی باشی و انزله خان فوفلزائی در دومین سال ورود تیمورشاه به کابل اعمار گردیده است. در سال ۱۳۳۳هـ ش قسمت زیاد از این گذر در ایام اعمار جاده، نادر پشتون تحت تخریب آمد. دیگر از گذرهای که از زمان تیمورشاه توسط سرداران اعمارگردید گذر اچکزائی ها ،گذر آهنگری، گذر شمع ریزها و غیره مشهور است. (٤٠، صص ٢٠٤ الی ٢٠٧)

شورش های دوران تیمورشاه:

تیمورشاه در کابل استقرار و فیض الله خان دولتشاهی را به عنوان صدراعظم تعیین نمود. حاجی جمال خان بارکزائی که درجرگه شیرسرخ قندهار در اول به عنوان کاندید پادشاهی و بعد به عنوان انتخاب کننده حضور داشت و در ایام پادشاهی احمدشاه حیثیت مشاور را بازی می نمود در تمام کارها احمدشاه از او مشورت میخواست در ایام پادشاهی تیمورشاه وفات کرد. تیمورشاه اول پسر بزرگ او رحیمدادخان وبعد برادر او پاینده محمد خان را به عنوان

رئیس قوم بارکزائی تعیین نمود. تیمورشاه در ایام پادشاهی به یك سلسله مشکلات داخلی و خارجی مواجه گردیده است.

تیمورشاه میخواست که به پنجاب حمله کند جهت انجام این کار به پول احتیاج داشت. عبدالخالق خان که اجاره دار ولایت سند بود به مرکز احظار از او خواستند که باقیات ولایت را به دولت تادیه نماید. عبدالخالق این کار را بی اعتنایی بخود فکر کرده به شکایت علیه تیمورشاه پرداخت و عده یی از سرداران نیز با او همکار و علیه تیمورشاه به شورش پرداختند.

شورشیان پسر ده ساله تیمورشاه، همایون را که در قندهار بود دستگیر و به طرف کابل حرکت کردند، این شورش در سال ۱۷۷٤م اتفاق افتاد. تیمورشاه با داشتن اندك قوا به خاطر جلوگیری از شورش به طرف غزنی حرکت و عبدالخالق را شکست داد. علت شکست او یکی این بود که پاینده محمد خان و دلاور خان از اردوی خالق جدا به تیمورشاه پیوستند و ازطرف دیگر چون نیروی تیمورشاه از جهت سلاح و مهمات رزمی و تمرینات عسکری نسبت به عساکر عبدالخالق برتری داشت وعبدالخالق خان دستگیرگردید.(٤٧، ص۲٦۷)

تیمورشاه کسانی را که در این شورش به صورت واقعی شریك بودند با عبدالخالق محکوم به قتل نمود. سردار عبدالخالق به تیمورشاه گفت: من مدت ها با احمدشاه در یك مسند نشسته و در یك ظرف طعام خورده ام پدرت مرا ماما می گفت اما تو بر من بی حرمتی و حقارت می کنی. تیمورشاه اعتراف کرد که خود شاهد این گپ بوده، و علاوه کرد به حرمت مجالست پدر بزرگوارم ترا معاف میدارم اما برای اینکه دوباره دست به شورش نزنی هدایت میدهم که

چشمان ترا کور سازند. (٤٠، ص ١٧٥)

در سال ۱۷۷۹م یك نفر زمیندار پشاور که فیـض الله نام داشت تیمورشاه را در بالاحصار پشاور محاصره کرد و خواست او را از بین ببرد اما تیمورشاه بالای شورشیان پیروز گردید، رهبر آنها فیض الله و شورشیان را به قتل رساند. در وقت تیمورشاه سـکهای ملتان نیز شورش نمود که در اثر سعی و تلاش تیمورشـاه به شکسـت مـواجه شدند. آزادخان که بعد از مرگ پدر به عنـوان والی کشمیر اجـرای وظیفه میکرد بنای شورش را گذاشت. این شورش تحت رهبـری مدد خان اسحق زائی سـرکـوب گـردید و آزادخـان پیش از دستگیری خودکشی کرد.

شاه مراد بیگ پادشاه بخـارا از مصروفیت تیمورشاه اسـتفاده و به جنوب دریای آمو لشکر کشیده مـرو را اشـغال نمود. این مسئله باعث گردید که تیمورشاه جهت دفع تجاوز به جنگ متوسل گـردید. جنگی که بین امیر بخـارا و تیمورشـاه صورت گرفت، امیر بخارا شکست خورد ودریای آمو سرحد مملکتین تعیین گردید. (٦٣، ص ٢٠)

شخصیت و وفات تیمورشاه:

تیمورشاه هنگامیکه شـیرخـور بود به عنوان پادشـاه یا حاکم هـرات تعیین گـردید و در زیر حمایت پادشاه مقتدر اعلیحضرت احمدشاه بابا میزیست، نسبت هدایت پدر و نظر به علاقمندی خودش به تحصیل علوم مروجه آن وقت پرداخت. بیشـتر اوقـات خود را در فراگیری ریاضی، ادبیات، منطق، تصوف و علـوم شـرعی زیر نظر استادان مجرب می پرداخت. تیمورشاه خود ذوق شعری داشت.

هنگامیکه در لاهور به عنوان حکمران اجرای وظیفه میکرد در جستجوی دانشمندان و علما پرداخت که در محیط نیم قاره وجود داشت، در ظرف دوسال حکمروائی خود در لاهور کسب سعادت نموده، به دریافت آثار و اشعار و کشف احوال حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل نایل آمد و بار اول نام ونشان و آثار قیمتدار بیدل بر مردم قدرشناس کشور باستانی افغانستان معرفی گردید.

(٤٠، ص٧٧)

تیمورشاه به زنان زیبا علاقمندی فراوان داشت و همیشه که وقت می یافت مجالس خوش گذرانی را برپا می کرد. خانم اول او گوهرشاد دختر شاهرخ نواسهء نادرافشار است که این ازدواج در سال ١١٦٨هـ ق صورت گرفته است. بعد زنانی از قبایل مختلف به نکاح او درآمد. در مجموع تعداد زنان و کنیزان او را ٣٠٠ گفته اند. تعداد پسران او ٣٤ و تعداد دختران او ١٣ میباشد.

تیمورشاه شیك پوش بود به تجمل درلباس علاقه فراوان داشت. در ارگ خیاطخانه تأسیس نمود وبرای تمام درباریان لباس مخصوص و رسمی تهیه کرد. او مرد خوش چهره، دارای ریش دم بودنه و قامت کوتاه داشت. تیمورشاه خود شاعر و هم شعردوست بود، اینك شعرای آن دوره را به معرفی می گیریم.

میرزالعل محمد عاجز اصلاً از کشمیر، شغل طبابت داشت و در شعر از بیدل پیروی می کرد. میرزا میرهوتك خان که برادرزادهء سردار جانخان در کابل میزیست در غزل او نیز از بیدل پیروی می کرد. عایشه درانی که از شاعره های مشهور آن زمان بود دیوان عایشه در سال ١٨٨٨م در کابل چاپ شده مشتمل بر تمام نوع کلام میباشد. رضاقلی خان نوابی که بعد ها به دربار فتح علیشاد قاجار

رفت، نامهٔ پادشاه مذکور به ناپلیون به قلم اوست. (٤١،ص١٧٤-١٧٧)

تیمورشاه هر سال زمستان به یکی از مناطق گرمسیر کشور، جلال آباد، یا پشاور میرفت بعد از سپری نمودن زمستان به کابل بر می گشت. درسال ١٧٩٣م در پشاور مریض شد و داکتران ازعلاج او عاجز شدند و مشوره دادند که به طرف کابل حرکت نماید. درکابل نیز تداوی سودمند واقع نشد و داعیهء اجل را لبیك گفت.

به قول یك نفر انگلیس، مرگ تیمورشاه شاید به اثر زهر بوده باشد. با قبول این نظر باید گفت که این اولین مرگ سیاسی درتاریخ معاصر کشور است، بعدها در مورد رجال دیگر نیز عملی شد.

(٣٥،ص٣٧٧)

تیمورشاه ٢٠ سال سلطنت نمود (١٧٩٣-١٧٧٣م) گرچه او نتوانست متصرفات پدر را ادامه دهد ولی چیزیکه از پدر به ارث برده بود در نگاهداری اش تلاش کرد و بدون اینکه کدام وجب خاك خود را از دست داده باشد به پسرش شاه زمان تسلیم نمود.

پادشاه شدن زمانشاه
در اثر خدعه و نیرنگ پاینده محمد خان

تیمورشاه طوریکه تذکر دادیم در سال ١٧٩٣م وفات نمود. از خود وارثان زیاد به جا گذاشت. شاهزاده زمان ششمین پسر تیمور و نسبت به او شاهزاده همایون، سلطان محمود، فیروزالدین، عباس و کهندلخان از نگاه سن و سال بزرگتر بودند. مادرش فاطمه بیگم از قوم یوسفزایی و از زنان دلخواه تیمور بود. زمانشاه آدم باکفایت و در اداره لیاقت خود را به پدر نشان داد و هنگامیکه پدر به خاطر

اجرای پاره یی از امـور پایتخت را ترک می کرد به عنوان والی کابل و ولیعهد پدر کار می نمود و رفتار مناسـب او درباریان را متـوجه اش ساخته بود. وقتیکه تیمورشاه وفات کرد مـادر زمانشاه از موقع استفاده و با پاینده محمد خان ملاقـات و دست پسـر را به او داد که بر تخت پادشاهی پدر بنشاند. پاینده محمد خـان یکی از سـرداران صاحب نفوذ دربار و ازنگاه کمیت نیز او طرفداران بیشماری داشت، بناءً در اثر خـواهش مادر زمـانشاه در تلاش افـتاد که از بزرگان و اقوام مختلف ساکن در کشور برای او بیعت بگیرد.

مؤلف «تاریخ تیمورشاه درانی» مدعی است که زمانشاه ولیعهد پدر بـود او می نویسد: تیمورشـاه به پیروی از پدر با اداره باتدبیر خود تصمیم گـرفت حتماً یکی از پسران خـود را کـه از هر نگاه شایسته مقام سلطنت باشد به ولیعـهـدی و جانشینی خـود انتخاب نماید، ازجمله ٣٤ فرزند خود شاهزاده شـاه زمان را از میان شاهزاده گان برگزید. (٤٠ص ٢٩٢)

به هر صورت پاینده محمد خـان بارکـزائی بنابر تعهدی کـه به مادر زمانشاه سپرده بود با افراد قابل اعتماد تیمورشاه ملاقـات کرد و فیصله نمودند که پیش از انتشار خبر مرگ تیمورشاه سـران قبایل را گویا به فرمان تیمورشاه به دربار حاضر سـازند و هنگامیکه آنها داخل بالاحصار شدند در بالاحصار را بسته و بعد مرگ تیمورشاه را اعلان کنند. مطابق پلان این کار را کردند و بعد پاینـده محـمد خان رشتهء سخن را به دست گرفت و گفت که قبل از دفـن میـت باید یك نفر از پسران شاه که نسبت به دیگـران شـایستگی داشته باشد به عنوان پادشاه تعیین نمائیم. ما زمان میرزا را دارای اوصاف نیك و

واجد شرایط میدانیم به شاهی انتخاب و شما هم بیعت نمائید. بعد از سخنان پاینده محمد خان دیگران نیز صحبت نموده گفته های پاینده محمد خان را تائید نمودند و بدین ترتیب زمان میرزا به پادشاهی انتخاب گردید(۱۷۹۳م). (۲۳، جلد اول ص ۲۱)

البته در کابل برادران دیگر **زمان** شاه نیز مدعی تاج و تخت بودند که میتوان از سلطانعلی نام برد که مادرش سخت در تلاش بود که پسر خود را با وجود سن خورد به پادشاهی برساند.

از مدعیان دیگر تاج و تخت در کابل شاهزاده عباس بود. هنوز مراسم فاتحه خوانی ختم نشده بود که برادران را دور خود جمع نموده اعلان پادشاهی کرد. طرفداران زمانشاه که از این خبر آگاهی حاصل کردند عده یی قشون را تحت رهبری ارصلان خان جوانشیر و جعفر خان اعزام نمودند تا او را مانع از این کار گردند. عساکر اعزامی، عباس خان و دیگر برادران را دستگیر و به حضور زمانشاه آوردند و زمانشاه نیز تمام آنها را حبس نمود. (۴۷، ص۲۸۷)

مراسم تاج پوشی زمانشاه به صورت بسیار ساده و بدون سر و صدا صورت گرفت. زمانشاه دستاری را باخود گرفته به طرف خانهء یکی از شیخ ها که در شوربازارکابل زنده گی میکرد رفت و دستاری را که با خود برده بود برایش تقدیم کرد و آن شیخ که صفی الله نام داشت دستار را بر سر آن شاه جوان پیچاند بعد جشن به افتخار این حادثه در بالاحصار کابل به خاطر اطلاع مردم از واقعه، برگزار شد.

زمانشاه وقتی زمام امور را به دست گرفت که در منطقه و جهان حوادث عظیمی به وقوع پیوسته بود. در سال ۱۷۸۹م انقلاب بورژوازی فرانسه به وقوع پیوست، دنیای کهنه را به لرزه درآورد و

فورماسیون اجتماعی و اقتصادی فرتوت جامعه فیودالی را با مناسبات تولیدی اش از بین برد و اساس یك دولت بورژوازی را گذاشت و به مردم جهان فهماند که میتوانند از یوغ استعمار فیودال ها رهایی پیدا کنند و مناسبات فیودالی که باعث مخالف رشد و انکشاف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شده از بین ببرند. و مناسبات جدیدی را رویکار آورند. هنوز چند سال از سلطنت او نگذشته بود که ناپلیون در فرانسه قد برافراشت وبسیاری از کشورها را فتح و آنها را باج گذار خود ساخت.

در شرق کشورما هندوستان قرار داشت، در سال های که شاه زمان به قدرت بود انگلیس او را به هرطرف مصروف ساخته و خود با همه قدرت درتلاش آن بود که هندوستان را ضم امپراتوری خود سازد. و در راه تحقق اهداف خود به نیرنگ های مختلف متوسل شده بودند.

در غرب افغانستان درسال ۱۷۹۵م دولت قاجاریه تحت رهبری آقامحمد قاجار تأسیس گردید. آقامحمد شخص با اراده و مدبر بود و با افغانستان روابط خوب نداشت، به ولایت خراسان حمله کرد، شاهرخ والی خراسان که تحت حمایه شاهان افغان بود به دست وی تیلداغ گردید و در سال ۱۷۹۷م وفات کرد به جایش فتح علیشاه قاجار به سلطنت رسید، او مدت ۳٦ سال سلطنت کرد، بازیچهء اروپائیان بود او با داشتن چند صد زن و فرزند توانایی انجام امور کشور ایران را نداشت. (۳۵، ص ۳۸۰)

کشمکش برادران به خاطر کسب قدرت:

عده یی از شاهان مشرق زمین متأسفانه در تعدد ازواج علاقمندی داشتند و با داشتن خانمهای فراوان در حرمسرای خود غرق عیاشی، خوشگذرانی می شدند که میتوان از فتح علی شاه قاجار، محمد شاه گورگانی و تیمورشاه درانی نام برد. اولی با داشتن چند صد زن و فرزند توانایي انجام امور کشورش ایران را نداشت، دومی که به عنوان شهنشاه هندوستان اجرای وظیفه میکرد دارای ۹۰۰ زن بود و هنگامیکه نادر افشار بعد از تصرف هرات، قندهار به کمك نیروی افغانها بالای هند حمله کرد، محمد شاه خان نتوانست مردم خود را علیه متجاوز بسیج نماید. هنگامیکه نادر افشار دریك مجلس از او پرسید که چند زن دارید او گفت: ۹۰۰، نادر افشار با خنده معنی دار به طرف اراکین او نگاه کرد و گفت ۱۰۰ زن دیگر بدهید که حسابش برابر شود.

شاه افغان تیمورشاه درانی نیز استثناء نبود، دارای (۳۰۰) زن و کنیز بود تعداد پسران و دختران او که تقریباً به (٤٧) نفر میرسید باعث جار و جنجال فراوانی در تاریخ کشور شدند.

درست است که شاه زمان بنابر همکاری سران قبایل توانست مشکلاتی را که برادرانش درکابل بر او خلق نموده بودند به آسانی از بین ببرد و همه آن ها را به استثنای شاه شجاع برادر سکه اش که خیلی خورد بود به محبس انداخت. اما دو برادرش محمود و همایون که در مرکز نبودند برای زمانشاه درد سر فراوان خلق و بالاخره سبب سقوط سلطنت او شدند.

شاه زمان فرمانی به برادرانش همایون و محمود به قندهار و

هرات فرستاد و آنها را به اطاعت فراخواند ولی جواب مساعد ازآنها نگرفت. همایون در قندهار اعلان شاهی کرد و به نام خود سکه ضرب زد. هردو برادر آماده گی جنگ را گرفتند. زمانشاه رهبری سپاه را به پاینده محمد خان سپرد و همایون لشکری را تحت قوماندهء مهرعلیخان درمقابل فرستاد. هردو سپاه در نزدیکی قلات باهم مقابل شدند. پاینده محمدخان طوری از نفوذ قومی اش استفاده کرد که مهر علیخان بدون جنگ تسلیم شد. و همایون مجبور شد که فرار کند و نزد نصیرخان بلوچ پناهنده شد. شاه زمان به عزم سرزنش محمود به هرات حرکت کرد، محمود دید که همایون شکست خورده و نمیتواند به تنهایی علیه زمانشاه مقاومت کند بناءً عذر خواست و از کرده پشیمان شد. شاه زمان نیز او را عفو و به طرف کابل حرکت نمود. (٤٧، ص٣٠٤)

شاه زمان مانند جدش احمدشاه علاقمند به هند بود و به ثروت آن کشور چشم دوخته بود و میخواست بعد از ختم غایله برادران به شرق لشکرکشی نماید ولی نصیرخان بلوچ که همایون نزد او پناهنده بود وفات کرد و همایون تصمیم گرفت که یك بار دیگر بخت خود را بیازماید، بناءً به طرف قندهار حرکت نموده شاهزاده قیصر را اسیر و شهر را فتح نمود. شاه زمان مجبور گردید که باز برای نجات قندهار از دست برادر به آن سو لشکرکشی نماید، در این جنگ که بین دو برادر صورت گرفت همایون شکست خورد و فرار کرد ولی در جریان فرار دستگیر گردید و بنابر امر شاه زمان از بینایی محروم و به زندان فرستاده شد.

هنوز سرنوشت جنگ درقندهار معلوم نشده بود، زوجهء پاینده

محمد خان که لویه ادی نام داشت و مانند شوهر، خانم با تدبیر، شجاع ودلاوری بود، شمشیر را به دست به سواری اسپ خود را به زندان شهر قندهار رسانید و قیصر را بیرون و بر مسند حکومتش نشاند و بعد توسط منادی استقرار سلطنت زمانشاه را به گوش مردم رسانید. (٤٩، ص٢٥) کار دیگر این زن شجاع تا معلوم شدن سرنوشت جنگ متوجه امنیت شهر بود تا مردم از موقع استفاده کرده دست به چورو چپاول نزنند. برای او اطلاع رسید که دامادش مرتضی خان قصد غارت تجارت خانه ها و دکاکین را دارد. لویه ادی به دامادش اخطار داد ولی او به سخن خشو اعتنا نکرد و دست به غارت دراز کرد، لویه ادی با شمشیر به او حمله نمود و به زندان انداخت، هنگامیکه شاه زمان بقندهار وارد شد از لویه ادی اظهار سپاسگزاری نمود. (٢٣، جلد اول، ص ٢٣)

شاه زمان با حبس همایون خود را نسبتاً آرام احساس میکرد، لیکن متأسفانه محمود بار دیگر علیه او قیام کرد. شاه زمان مجبور شد به طرف هرات حرکت کند. محمود در جنگ شکست و به نزد فتح علیشاه قاجار پناهنده شد. این اولین رجال سیاسی افغان در تاریخ معاصر کشور است که بر یکی از کشورهای همسایه(ایران) فرار کرد. دولت ایران نظر به سیاست که نزد خودشان وجود داشت، محمود را با احترام و عزت نگهداری کردند تا به روز مبادا که ضرورت شد او را مسلح ساخته و به ویرانی افغانستان یا علیه آن زمامداران افغان که مطابق میل شان نیست اعزام نمایند و از اینطریق به آرزوی شان که برهم زدن نظم و امنیت در افغانستان است برسند.

محمود و دیگران که خود را داوطلبانه بدامن کشورهای همسایه می انداختند و میخواهند بیاندازند تا توسط این کشورهای همسایه به رقیبان خود پیروز گردند. کشورهای همسایه نیز با استعمال اشخاص بی اراده و قدرت طلب میخواستند و میخواهند یك افغانستان ضعیف به میان آورند و برآن تسلط داشته باشند.

مشکلات خارجی زمانشاه:

احمدشاه بابا چندین بار به هند لشکر کشید، سکها را سرکوب نمود. در سال ۱۷۶۲م سکها باز بنای شورش را گذاشتند، نایب الحکومه احمدشاه را به شهادت رسانده جیساسنگ را به پادشاهی برداشته لاهور و اطرافش را تصرف کردند. شاه ولیخان صدراعظم به احمدشاه پیشنهاد کرد که بخاطر جلوگیری از تمرد دوامدار سکها بهتر است یکنفر از سکها را بعنوان حکمران لاهور انتخاب نمائید، بناءً احمدشاه بعد از مشوره امرسنگ را به عنوان حکمران تعیین کرد. تیمورشاه این مردم سلحشور را توانست در حدود جغرافیایی خودش نگاه دارد.

زمانیکه زمانشاه به قدرت رسید، ازمشکلات داخلی او استفاده کرده چندین نوبت شورش کردند. زمانشاه نیز به پیروی از جدش، یکی از افراد شایسته سکها را به نام رنجیت سنگ به حیث حکمران لاهور مقرر نمود (۱۷۹۸م).

مؤلف درة الزمان می نویسد: از جمله ۲۳ نفر زعیم مشهور موجود سکها آن جوان صاحب رشادت و فراست را در قطار آنها امتیاز بخشیده به حکومت لاهور به لقب مهاراجه مقرر نمود. علاوه

بر دیگر اوامر این کلمات را نیز تذکر داده بود. از طرف ما حاکم و والی دیگری بعد از این در ولایت پنجاب مقرر نخواهد شد و شما با مردم خود رفتار نیکو نمائید. (۳۸، ص۱۲٤)

شاه افغان با اینکار خود به پیروی از جدش اقدام نیکوئی را انجام داد و امیدوار بود که از اینطریق بتواند اعتماد سکها را به خود جلب نماید ودیگر این قوم باعث شورش نگردند، ولی متأسفانه در عقب این همه شور های که در وقت شاه زمان درداخل امپراتوری او صورت گرفت، دست مخفی انگلیس ها قرار داشت.

انگلیس ها که در هند ریشه دوانیده بودند از روسیه، فرانسه و شاه زمان احساس خطر می کردند، هر آن لحظه میخواستند تدابیری اتحاذ کنند که این سه کشور را مصروف نگاه دارد تا آنها وقت برای حمله بر هند پیدا نکنند. تشویش انگلیسها هم روی پلان و ارزیابی قدرت ها در منطقه بود و میتوان گفت که بی جا نبود.

بوناپارت بعلت تفوق قوای بحری انگلیس نمیتوانست مستقیماً به آن کشور حمله نماید و به فکر آن افتاد که مستعمرات انگلیس را درهند تهدید کند بناءً روابط خود را با راجه های هند تحکیم بخشید به مصر حمله نمود و طرح یك حمله را با روسیه علیه انگلیس ریخت که مطابق این پلان عساکر روسیه و ناپلیون به ایران برسد و از آن جا بطرف هند مارش کنند. به همین لحاظ پاول اول آمادگی عساکر خود را به این پلان اعلام کرد. این نقشه نسبت بُعد مسافه و عدم معرفت به راه ها غیرعملی بود. پلان متذکره با قتل ناگهانی پاول خنثی گردید. بدین طریق خطر انگلیسها از روسیه و ناپلیون از بین رفت و تنها حریف قوی او شاه زمان باقی ماند. (٤١، ص۱۹۰)

شاه زمان یك علاقمندی شدید تا حدودی افراطی در عمل جهانگیری داشت. انگلیس ها با ایجاد مزاحمت در امور داخلی افغانستان هم نتوانست از این عمل او جلوگیری نمایند. بناءً به فکر آن افتادند که پلانی را طرح و عملی سازند که به موجب آن جلو پیشرفت شاه زمان را به سوی هندوستان بگیرند و نزد انگلیسها بخاطر تحقق این مرام دو راه وجود داشت: اول اعزام قوای بزرگ به پنجاب و دهلی تا مانع پیشرفت زمان شاه گردد. اقامت قوای بزرگ مصرف زیاد کار داشت پس به فکر آن افتادند با دولت قاجاریه در تماس و آن دولت را علیه شاه زمان تحریك کنند. این راه کم مصرف تر و آسان به نظر خورد. ماشین دیپلوماسی انگلیس به حرکت افتاد بالاخره دولت قاجاریه را علیه شاه زمان تحریك کردند.دولت قاجاریه ایران به شکل مستقیم وغیرمستقیم به مداخلات خود و مصروف ساختن شاه زمان در قسمت غربی امپراتوری اش گردید و به محمود که نزد شان پناهنده بود کمك کرد تا شاه زمان را شکست دهد.

شخصیت زمانشاه:

زمانشاه مرد دلیر، شجاع و از نگاه جسامت آدم تنومند بود، در تمام لشکرکشی ها شخصاً اشتراك ورزیده است، هیچ لشکرکشی او را به خاطر نداریم که او اشتراك نکرده باشد باوجود آنکه در سن ۲۲ سالگی به سلطنت رسید هیچ کار نادرست از او سر نزده است. او لباس مجلل به پیروی از پدر می پوشید.

الفنستن در مورد شاه زمان می نویسد: وقتی نام و شهرت زمانشاه در سراسر منطقه پیچیده بود و خیلی علاقمند بودم که او را

ببینم، در جولای ۱۸۰۹م در راولپندی مقر خانواده شاه شجاع او را دیدم در سر چپرکت نشسته، فرش خانه قالین بود من به مقابل شاه آنقدر ایستاده ماندم تا به من اجازه نشستن داد، لباس او ساده، چهرهء او بسیار شاهانه، سنین عمرش تخمیناً چهل ساله و شکل و اندامش بسیار زیبا بود و ریش قشنگی داشت، نابینایی اش آشکار نمی شد وهنوز سیاهی در چشمانش بود، درصحبت متوجه مخاطب خود می شد. (۳۵، ص ۳۸)

زمانشاه دارای عزت نفس،همت عالی وجوانمرد بود. هنگامیکه شاه شجاع برادر سکه او توانست محمود را شکست و او را دستگیر نماید با آنکه در جریان حکمروایی شاه زمان، محمود باعث این همه فتنه ها، سبب سقوط و بالاخره به امر او کور ساخته شده و به محبس افتاده بود، در محبس از طریق یکی از قوماندانان شاه شجاع، از برادر خود خواهش کرد که به محمود آسیبی نرساند اورا تحقیر نکند ویا احترام برخوردکند، این مثال از همت عالی و جوانمردی او است.

شاه زمان در مسایل دینی خیلی پابند بود، او محتسبان را در هر جا مقرر نمود که تا مردم به ادای مراسم مذهبی خود بپردازند. زمانشاه پادشاه عادل، متواضع، خداشناس و خوش خلق بود اما فتنه جویی های که در این سرزمین در وقت او صورت گرفت او را مجبور ساخت شمشیر خود را از نیام بکشد، او سزاهای شکم پاره کردن، بینی بریدن و چشم کشیدن را بر مردمان متمرد و مخل امنیت عامه مقرر کرد، مگر بازهم اقوام بیرحم و بی عاطفه و بدکردار از حرکات بیجا و چور و چپاول دست بردار نمی شدند. (۳۸، ص۲۸)

روابط شاه زمان با کشورهای دیگر:

شاه مراد بیگ پادشاه بخارا در زمان تیمورشاه به سمت شمال کشور لشکر کشید ولی از دست تیمورشاه شکست و دریای آمو سرحد ممکلتین تعیین گردید. هنگامیکه شاه زمان به قدرت رسید او جوان ۲۲ ساله بود، شاه بخارا تصور کرد که شاید شاه جوان قدرت حفاظت کشور را نداشته باشد بناءً تصمیم گرفت که معاهده عقد شده سابق را فسخ و دوباره به جنوب دریای آمو لشکر کشی نماید(۱۲۰۷هـ ق).

این خبر به شاه زمان درسال ۱۲۰۷ هـ ق رسید و شاه جوان پیام به شاه بخارا ارسال نمود و پیام بیان کنندهء عزم متین شاه زمان نسبت به حفاظت ساحه خاك او بود. پادشاه بخارا هیئتی را به دربار کابل فرستاد، هیئت با تحفه های گرانبها وارد شهر کابل گردید و پیشنهاد های ذیل را به زمانشاه تقدیم کرد:

- به متصرفات درانی که در عصر احمدشاه، تیمورشاه بوده احترام می نمائیم.
- قرارداد که با تیمورشاه و احمدشاه در مورد سرحدات بسته ایم احترام و رعایت می کنیم.
- ازدولت افغان نیز خواهش مراعات آنرا داریم.

زمانشاه که هرگز خیال عبور از رود آمو را نداشت شرایط معاهدات ذکر شده را پذیرفت. (۳۸، ص ٤۹)

مؤرخ محترم میرغلام محمد غبار(۳، ص۳۸۱) و مؤلف درة الزمان (۳۸، ص ۱۳٤) مدعی اند که ناپلیون با شاه زمان ارتباط داشت اما در این مورد محترم فرهنگ شك وترديد اظهار نموده است. (٤۱، ص ۱۹۰)

این واقعیت است که ناپلیون بخاطر تهدید متصرفات انگلیس با پاول امپراتوری روسیه متحد شده تصمیم گرفتند که قوای هردو کشور در ایران جمع شوند و بعد از طریق افغانستان به هند حمله نمایند. چون در سر راه این قشون افغانستان قرار داشت طبعاً بخاطر جلب و رضایت زمانشاه اقدامی صورت گرفته است ونمایندهٔ ناپلیون با زمانشاه ملاقات و آن را درجریان موضوع قرار داده و درعملی ساختن پلان متذکره میخواست او را شریك بسازد درغیر آن لشکرکشی به سوی هند از راه افغانستان بدون رضایت شاه زمان که خود یك قدرت درمنطقه به حساب می رفت ممکن نبود.

بعد از تاسیس دولت قاجاریه فارس درسال ۱۷۹۵م، افغانستان همیشه مورد توجه قاجاریان بوده، گاهی به ابتکار خود شان وگاهی به اثر تحریك خارجیها دست به تعرض کشور زده اند.آقامحمد قاجار در وقت حکمروائی خود به خراسان شتافت و باعث آزار و اذیت حکام خراسان که تحت حمایه شاهان افغان بودند شد. شاه زمان خواست به آنطرف لشکرکشی کند اما آقامحمد پیشدستی سفیری را به نام محمد حسین به دربار کابل فرستاد. پیام آقا محمد که توسط سفیرش ارسال گردید این بودکه آقا محمد به شمال کشور افغانستان آمده میخواهد به کمك شاه افغان به بخارا حمله نماید. شاه زمان در جواب این پیام چیزی ننوشت. بالمقابل دولت افغانستان سفیری را به نام گدا محمد به دربار آقامحمد فرستاد و اعتراض دولت را در مداخله به امور خراسان به سمع آنان رساند. شاهان قاجار از عمل انجام شده معذرت خواسته تحایف گرانبهای پیشکش شاه زمان کردند و سفیر افغان دوباره به وطن برگشت.

شاهان قاجاریه که علیه افغانستان باانگلیس متحد شده بودند، محمود را حمایه کردند تا برای شاه زمان دردسری خلق نمایند.

شاه زمان برای دفع تجاوز قاجاریها که محمود را روپوش حملات خود قرار داده بودند، خواست به قندهار وهرات رفته به دفع متجاوزین بپردازد. اما در این جریان وزیر قاجاریه به رحمت الله خان وزیر شاه زمان مکتوب فرستاد و در آن تذکر داد که بهتر است از جنگ بین دو کشور جلوگیری صورت گیرد، زیرا شاه ایران طالب آن نیست که محمود پادشا افغانستان گردد. وزیر افغانستان فوراً نماینده به شاه ایران فرستاد وگفت: اگر شاه ایران از حمایت شاهزاده محمود منصرف گردد و به علاقه های افغانستان حمله ننماید تا پادشاه افغانستان نقشهء خود را در هند تعقیب کند پس زمانشاه از حمایت رؤسای خراسان دست خواهد کشید و آن ولایت را به ایران خواهد سپرد. به اساس موافقه جانبین بود که دولت ایران برای مدتی محمود را از سرحدات کشور دور ساخت. (۳۵، ص۳۸۸)

در شرق کشور روابط شاه زمان با رنجیت سنگ خوب بود.

کودتای ۱۷۹۹م:

پاینده محمد خان به عنوان رئیس قوم بارکزائی ها نه تنها در به قدرت رساندن شاه زمان نقش عمده داشت بلکه به عنوان سرلشکر او در فرونشاندن شورش های داخلی که توسط محمود و همایون برانداخته شده بود نیز بذل مساعی کرد، به اثر تدبیر و درایت خود آنها را شکست داد. در افغانستان متأسفانه اکثریت مردم خدمت صادقانه را برای ملت، وطن وبخاطر رفاه هموطنانش انجام نمیدهند.

پاینده محمد خان نیز جز این اشخاص بود که در مقابل خدماتش به شاه زمان توقع داشت که حد اقل به عنوان صدراعظم مقرر خواهد شد. شاه زمان که میخواست خود را از چنگال سران قبایل نجات و یك اداره مرکزی را به وجود آورد، سردار رحمت الله خان را صدراعظم تعیین نمود اما متأسفانه او این شایستگی را نداشت با عدم درك شرایط با سرداران به صورت خوب رفتار نمیکرد که این امر باعث رنجش سرداران شد.

زمانشاه نیز عملاً سیاست مستقلانه را در پیش گرفت، در سال ۱۷۹۹م که شاه با سپاه خویش به قندهار بود سرداران انجمن سری را تشکیل دادند تا برای نجات خود از این وضع، فیصله ها و تصامیمی بگیرند. (۲۳، ص۲۵) اساسگذار این انجمن پاینده خان و اعضای آن به شمول پاینده محمد خان ۱۳ نفر بودند، بعد از چند جلسه که در حجره میان غلام محمد خان صورت گرفت اعضای این انجمن به قتل وزیر رحمت الله خان وخلع زمانشاه به موافقه رسیدند. اما این خبر توسط یکی از اعضای انجمن که میرزا محمد شریف نام داشت به اطلاع وزیر رسید. و وزیر به شاه این مطلب را گفت. زمانشاه تمام این افراد را به دربار خود خواست و آنها را به قتل رساند. (۳۸، صص ۱۲۸ الی ۱۳۰)

سقوط شاه زمان:

بعد از قتل پاینده محمد خان، پسر بزرگ او فتح خان با جمیع از بزرگان و برادران که در مجموع تقریباً ۸۵ نفر را تشکیل میدادند از قندهار فرار و به طرف گرشك رفتند و درآنجا تصمیم گرفتند که

علیه شاه زمان اقدام نمایند و متوجه گردیدند که محمود از مدتها به اینطرف در ایران است و با او اتحاد نموده شـــاه زمان را از ســلطنت برکنار سازند. چون محمود و فتح خان هدف واحـــدی داشـــتند باهم متحد شده بحـرکات خود به ضد شاه زمان آغاز کردند، شکی نیست که ایران درمسلح ساختن آندو علیه زمانشاه نقش عمده رابازی کرد.

هنگامیکه شاه زمان در پشاور بود، محموذ به کمك فتح خان از ایران به سیستان آمد، حاکم سیستان ازآنها استقبال واظهار همکاری نمود. بعد با اقوام مختلف قندهار تماس حاصل کردند و با همکاری آنها قندهار را بعد از محاصرهء طولانی اشغال نمودند.

شاه زمان با اطلاع این خبر با یکعده سپاه محـدود از پشـاور به کابل آمد و در مقابل محمود آمـاده گی جنگ را گـرفت و توانست تقریباً سی هزار سپاه را تهیه نماید، دررأس سپاه سردار احمدخان را مقرر نمود. قومندان قوای زمانشاه سردار احمدخـان به محمـود بدون جنگ تسلیم شد و این امر در سرنوشت جنگ تاثیر فـــراوان گذاشت زیرا شاه زمان به کابل برگشت و نتوانســت نسبت آشـفتگی و وضع نامطمئن در آنجا اقامت کند به امید اینکه در پشاور رفته با تجـدید قـــوا دوباره حـملات خـود را آغـاز نماید راهی پشاور گـردید.

(۳۸، صص ۱۷۷ الی ۱۷۹)

قوای محمود شاه، شـــاه زمان را تعقیب کـــرد و در وچـــه پانه برخورد بین دو شاه صورت گـرفت. در این نبرد نیز سپاهیان محمود موفق شد. شاه زمان بدون اراده مجبور شد که اقـلاً شبی را به خانهء ملك به نام ملاعاشق شنواری سپری نماید. این ملك در اول از شـــاه زمان و همراهانش استقبال کرد ولی بعد از ترس آنکه مبـادا به جرم

پناه دادن زمانشاه مورد غضب محمود قرار گیرد، دروازهء قلعه را بسته به محموذ اطلاع داد. محمود اسدالله خان را با یك جراح به قلعه ملاعاشق فرستاد، شاه زمان توسط جراح کور و اسیران همراه شاه زمان به بالاحصار آورده شد. رحمت الله خان و همراهانش اعدام و شاه زمان را در محبس انداختند. (٤٩، ص ٢٠)

شاه زمان در پهلوی سایر امور.اداری کشور به آبادی علاقمندی شدید داشت، کاخ ها، قصرها و باغهای مجللی را مطابق عصر و زمان بنا نمود که میتوان از قصر چهلستون، قصردلکشا، مسجد پل خشتی، مسجد نورالاسلام، تعمیر آرامگاه تیمورشاه درانی نام برد.

پادشاهی اول شاه محمود خان
(۱۸۰۰-۱۸۰۳م)

همانطوریکه پاینده محمد خان در به قدرت رساندن زمانشاه و بعد در استقرار پایه های سلطنت او موفقانه شمشیر راند و نقش قاطع و تعیین کننده یی را بازی نمود، پسرش فتح خان عمل مشابه را به محمود انجام داد. ولی با یك تفاوت که در عقب به قدرت رسیدن محمود کشور همسایه ایران نیز نقش داشت که نمیتوان از آن چشم پوشی کرد، یعنی محمود به کمك فتح خان و بیگانگان پادشاه افغانستان شد.

محمود همینکه به مرکز آمد از طرف رعایا با گرمجوشی زیاد استقبال گردید، ملت از کارهای نافرجام وزیر رحمت الله خان رنجیده بودند ونسبت بر ظلمی که به رؤسا انجام داده بود همه از شاه آزرده و دشمن او شده بودند و همه مردم از محمود استقبال کردند. علتش

این بود که انتظار تجدید روزهای با شکوه احمدشاه و یا آرامی دورهء تیمورشاه را داشتند. ولی انتظار مردم بی جا بود زیرا محمود بعد از به قدرت رسیدن مانند سابق شاهزادهء فعال نبود و به دامن وسیع عیش غلطید وبه مملکت داری علاقه نمیگرفت. (۹، ص۳۰)

ازآن جائیکه محمود میدانست که سلطنت او مرهون جانبازی ها و فداکاری های فتح خان و سردارانی است که از شاه زمان بنابر قتل سرداران و برخورد نادرست و ناعاقبت اندیشانه رحمت الله خان وزیر آزرده شده به او پیوسته است، بناءً وقتی که به قدرت رسید هریك از سرداران را احترام، آنها را به وظایف مختلف مقرر کرد. فتح خان که بیشتر از دیگران بر او کمك کرده بود وزارت را حق خود میدانست. محمود در نوبت اول فتح خان و اکرم خان را به عنوان وزیر تعیین کرد. فتح خان در حین وظیفه وزارت لقب «شاهدوست» اختیارکرد. این دو وزیر محمود با داشتن خصوصیات و طبیعت مختلف جهت پیشبرد ادارهء سالم نتوانستند به توافق برسند و مناسبات هردو خوب نبود و هریك بخاطر تقرب به محمود تلاش داشتند. این عدم سازش دو شخصیت اداری صاحب صلاحیت تا حدودی باعث سقوط دور اول شاه محمود گردید.

واقعات عمده دوران سلطنت اول شاه محمود:

۱- حرکت و لشکرکشی شاه شجاع علیه محمود:

شاه شجاع که به حیث حکمران پشاور اجرای وظیفه میکرد از سقوط، نابینا شدن و به حبس افتادن شاه زمان برادرعینی اش اطلاع حاصل کرد و بدون ضیاع وقت به خاطر گرفتن انتقام برادر شروع به

آماده گی نمود. او در پشاور یکتعداد سپاه ویك مقدار خزانه دولت را در اختیار داشت و توانست به کمك سرمایه یك تعداد سپاه را جمع آوری نماید. اما پیش از حرکت به طرف کابل، متوجه تأمین امنیت کامل پشاور گردید. زرداد خان پوپلزائی که در زمان شاه زمان فرار و در بین قبیله یوسفزائی زنده گی میکرد از موقع استفاده به نام هواخواهی از محمود دست به اقدامات زد، شاه شجاع از سابق مراقب او بود، بناءً عسکری جهت مقابله با او فرستاد و زرداد خان را در بده بیر شکست داد. بعد از این با خاطر آرام متوجه کابل شد.

سپاه پیش قراول شاه شجاع تحت رهبری مهرعلیخان، درمنطقه باسول با سپاهیان محمود روبرو شدند که در نتیجه موفقیت نصیب شاه شجاع گردید و سپاهیان محمود شکست و به کابل عقب نشینی کردند. در این موقع شاه شجاع و محمود هرکدام در صدد حرکت افتادند. اولی بخاطر ادامه پیروزی ها که به دست آورده بود و دومی بخاطر جبران شکست میخواست خود را به منطقه حساس برساند. هردو لشکر در جلال آباد درمنطقهء اشپان سرخرود باهم روبرو شدند. باوجود تعداد زیاد سپاه، شاه شجاع در این جنگ شکست خورد و فرار نمود. (۴۹، ص ۳۴) خزانه و مهمات شاه شجاع به دست فتح خان افتاد و شاه شجاع به کوه های اطراف متواری گردید. وزیر فتح خان از پولی که مفت و رایگان به دستش آمده بود قسمت زیاد آنرا بین افراد خود تقسیم نمود، شاه شجاع را تا درهء خیبر تعقیب کرد. (۲۳، ص۴۱)

۲- شورش غلجائی ها (۱۸۰۱ و ۱۸۰۲):

ابدالی ها و غلجائی ها به عنوان اقوام بزرگ قندهار میان خود رقابت شدیدی داشتند، غلجایی ها فراموش نکرده بودند که مدت پیش صاحب قدرت، صلاحیت و قومی بودند که قدرت نظامی سیاسی را به دست داشتند و رئیس این قوم میرویس خان اساس یك حکومت ملی را گذاشته بود. اما از سال ۱۷٤۷ بدینسو ابدالی ها درمقام اول قرار گرفتند. غلجائی ها در این مدت خیلی آرام زنده گی می کردند شاید بدین خاطر که دست توانمندی چون احمدشاه، تیمورشاه و شاه زمان بالای آن ها قرار داشت و نمیتوانستند کدام عمل مقابل را انجام دهند. شکی نیست که برخورد نیك شاهان متذکره نیز در آرامش این قوم بی تأثیر نبود.

بعد از سقوط زمانشاه، حکومت مرکزی در کشور رو به ضعف گذاشت و غلجائی ها از این موقع استفاده کرده علم طغیان را برافراشتند و شخصی را که عبدالرحیم خان نام داشت به عنوان پادشاه تعیین و به حرکات خود علیه دولت مرکزی آغاز کردند.

به قول مؤلف عروج بارکزائی ها، محمود شاه از اینکه غلزائی ها میخواهند از سلطنت او را بلغزانند خیلی مضطرب بود باوجود آن یك تعداد سپاه را تهیه در مقابل آنها فرستاد. غلزائی ها یك تعداد مقاماتی را که در سر راه شان بود اشغال نمودند، حکمران غزنی را شکست دادند و یك دسته از قوای غلزائی ها بر قندهار حمله کردند، دستهء اول بعد از اشغال غزنی به طرف کابل حرکت نمود. در این جنگ غلزای ها شکست خورد و کشته فراوان دادند و مجبور شدند که به قریه های شان عودت کنند. (۹، ص ۳۲)

غلزائی ها بار دوم در سال ۱۸۰۲م با سپاه بزرگ تقریباً پنجاه هزار نفر قیام کردند. این قیام شان نیز به شکست مواجه وعبدالرحیم خان رهبر قیام دستگیر و اعدام گردید.

۳- برخورد با حکمرانان ازبیك که از موقع یکبار دیگر استفاده و از رود آمو گذشتند و به خاك های افغانی تجاوز کردند.

٤- دولت قاجاری ها که همیشه مترصد احوال و اوضاع کشور بود از بی اداره گی و ضعف دولت مرکزی افغانستان استفاده کرده به خراسان حمله و حکمرانان ناحیه خراسان را که از بازمانده های نادرافشار و تحت الحمایه افغان ها حکومت میکردند از بین بردند و خراسان را گرفتند (۱۸۰۳م).

محمود چگونه سقوط کرد؟

محمود بخاطر گرفتن قدرت مدت مدیدی مصروف نبرد با شاه زمان بود تا بالاخره طوریکه دیدیم به کمك فتح خان کابل را اشغال و بر تخت سلطنت جلوس کرد. اما در ظرف سه سال سلطنت کاری که بیانگر قدرت و تدبیرش بوده باشد انجام نداد. او غافل از تمام اداره‌ء نظامی و اداری کشور مصروف عیاشی بود.

شاه شجاع بعد از شکست خود از فتح خان به کوه های متواری گردید اهالی قبایل مختلف دسته دسته از هر قبیله گرد او جمع شدند و هر روز بر تعداد افرادش افزوده می شد و بالاخره تصمیم گرفت یکبار دیگر بخت خود را بیازماید بناءً به پشاور حمله نمود ولی موفقیتی نصیب او نگردید و بالاخره منطقه‌ء شرقی کشور را برای حملات خود مناسب ندیده به سوی جنوب غرب کشور به کوژك آمد حکمران قندهار، کامران عسکری را تهیه به مقابله‌ء او فرستاد ولی

شکست خورد. کامران به جمع آوری سپاه و مقابله با شاه شجاع به آماده گی پرداخت. کثرت افراد کامران باعث شد شاه شجاع عساکر خود را دو قسمت بسازد یك قسمت در قندهار و قسمت دیگر با خودش از راه زرمت به کابل حمله کرد. در این ایام در کابل شورشی علیه محمود جریان داشت و شاه شجاع با اطلاع این احوال به شدت لشکرکشی اش پرداخت و توانست محمود را در بالاحصار کابل اسیر سازد. (٤٩، صص ٣٥ - ٣٦)

جلوس شاه شجاع برتخت شاهی
(۱۸۰۳-۱۸۰۹م)

شاه شجاع ولد تیمورشاه ولد احمدشاه، برادر سکهء شاه زمان مربوط خانواده سدوزائی که به مجرد اینکه شنید برادرش شاه زمان از سلطنت خلع و نابینا ساخته شده است، به غرض انتقام برادر و بخاطر کسب قدرت به فعالیت های نظامی و سیاسی آغاز نمود بعد از تلاش فراوان فاتحانه وارد کابل شد، رقیب و حریف برادر را دستگیر و در محبس انداخت و خود صاحب تاج و تخت گردید و مردم کابل از او استقبال شایانی نمودند (۱۸۰۳م).

ملت که میخواست از شر محمود خلاصی یابد و زمانشاه هم از نعمت بینایی محروم درگوشهء فراموشی افتاده بود، بناءً به طرف شاه شجاع متوجه بود چنانچه به روز ورود او در باغ بابرشاه ۱۵ هزار نفر از مردم کابل و اطراف آن برای استقبال او جمع شده بودند اما افسوس که این انتظار هم به جایی نرسید بلکه اوضاع بازهم خرابتر گردید. (۲۰، ص ۱۰۲)

شاه شجاع بعد از پادشاه شدن، برادرش شاه زمان را از محبس آزاد ساخت و در صدد آن برآمد تا ملاعاشق شینواری را که در مقابل برادرش بی احترامی نموده و به عساکر تعقیبی محمود که در رأس شان اسدالله برادر فتح خان قرار داشت تسلیم نموده بود به سزای عملش برساند. بناءً او را به مرکز خواست نسبت به عملی که در مقابل شاه زمان انجام داده بود اعدام نمود. شاه زمان قبل از دستگیری اش در قلعه ملاعاشق، الماس کوه نور را که با خود داشت در قسمتی از دیوار خانه پنهان کرده بود، وقتیکه عساکر برای احضار ملاعاشق به جگدلك رفتند، شاه زمان محلی که را الماس کوه نور را پنهان کرده بود به عساکر گفت، آنها این جوهر گرانبها را دریافتند و به شاه شجاع تقدیم کردند.

روابط شاه شجاع با برادران بارکزائی:

شاه شجاع هنگامیکه درسال ۱۸۰۳م برای بار اول به قدرت رسید، شیرمحمد خان بامیزائی را که درگرفتن قدرت برای او یاری رسانده بود به حیث وزیر مقرر کرد و به نزد شاه تقرب و منزلت فراوان داشت. این وزیر دانشمند مساعی راآغاز کرد تا به اختلافات دو قوم بزرگ بارکزائی و سدوزائی نقطهء پایان بگذارد.

شیرمحمد خان به پادشا پیشنهاد کرد اسدالله خان برادر فتح خان که در محبس بود رها گردد. شاه شجاع بنا بر خواهش وزیرش او را از محبس رها ساخت. بعد خواهر دوست محمد«وفابیگم» را به عقد نکاح شاه شجاع درآورد. شاه شجاع نیزشخصاً به صلح و آشتی بین برادران بارکزائی و سدوزائی خیلی علاقمند بود و میدانست که

این صلح و آشتی نه تنها به مفاد هردو خانواده بلکه به نفع استقرار امنیت کشور نیز است.

شاه شجاع از اسدالله خان و دیگران تقاضا نمود که به قندهار بروند و فتح خان را به کابل بیاورند وظیفه پدرش به او داده خواهد شد، فتح خان با علاقمندی به طرف کابل حرکت کرد. شیرمحمد خان با عده یی از افراد به استقبال او برآمدند باعزت و احترام فتح خان را به کابل آوردند مگر شاه شجاع فتح خان را در هیچ جای مقرر نکرد و بیکار در بالاحصار زنده گی میکرد. (۲۳، ص٤٦)

به قول محترم رشتیا: پس از آنکه فتح خان دو ماه در زیر حمایت شیرمحمد خان بدون کدام وظیفه بسر میبرد، بین فتح خان و شیرمحمد خان که او هم از شاه نسبت به سلب صلاحیت اَش آزرده شده بود مذاکراتی صورت گرفت و از صورت مذاکرات و روابط هردو، شاه شجاع در هراس افتاد و تصمیم گرفت که فتح خان را دستگیر نماید، این دستگیری در کابل مساعد نبود و شاه شجاع میخواست در سفری که درنظر بود همرایش برود ودر پشاور دستگیر نماید، ولی فتح خان به بهانه های مختلف به سفر نرفت. شاه شجاع در نیمه راه پشاور آگاه شد که فتح خان از کابل فرار و باعث شورش های شده است، بازگشت نمود. (۲۰، ص ١٤)

فتح خان به قندهار آمد و شاهزاده قیصر حکمران قندهار را علیه شاه شجاع تحریك نمود و وعده هر نوع کمك را بخاطر اشغال پایتخت برایش داد. او که به چنین هوا و هوس بود این پیشنهاد برایش جالب تمام شد و با تهیه عساکر به کمك فتح خان به کابل حرکت کرد، در عرض راه عده یی از خوانین به قندهار برگشتند،

فتح خان که کماکان میخواست به سفر ادامه دهد ولی بنابر مشوره، تصمیم بازگشت به قندهار گرفت. دراین ایام قندهار را کامران اشغال نموده بود بناءً قیصر راه فرار را در پیش و فتح خان نزد کامران به قندهار آمد. اما باز فتح خان با قیصر متحد شده شهر قندهار را اشغال نمودند.

شاه شجاع با سپاه خود به سوی قندهار حرکت و شهر را اشغال نمود و باز پیشنهاد صلح و آشتی زا با برادران بارکزائی در میان گذاشت، آنها نیز قبول کردند. اما هیچکدام از آنها به قول و قرار خود پابند نبودند به اثر مسایل خیلی خورد از یکدیگر آزرده می شدند و فتح خان نیز آرام نمی نشست هریك از شاهزاده گان را علیه شاه شجاع تحریك میکرد. حاجی فیروزالدین را که در هرات به حیث والی حکومت میکرد علیه شاه شجاع واداشت لاکن از این کار خود نیز نتیجه نگرفت تا بالاخره محمود از حبس کابل فرار کرد.

اینکه محمود از حبس بالاحصار چگونه فرار کرد معلومات دقیق دردست نیست، عدهء پای یك نفر خیاط موسوم به علی محمد را که از آشنایان و نوکران قدیم شاه محمود بود به زبان می آورند او که خیاطخانه روبروی بالاحصار داشت از دوکان خود تا اطاق حبس شاه محمود نقب زده و او را از این راه بیرون نموده از راه هزاره جات وسیله فرار او را به طرف هرات مساعد گردانید.(٤٧، ص٣٧٢)

در هرات حاجی فیروزالدین با او رفتار خوب نکرد بناءً مجبور شد به فراه برود، دراین جا منتظر رفیق قدیمی خود فتح خان بود که او چه می کند. فتح خان با محمود یکبار دیگر متحد شده به حملات خود علیه شاه شجاع آغاز کردند. شاه شجاع که در پشاور بود با

سپاه مختصر به سوی کابل حرکت کرد ولی در جگدلك از عساکر محمود و فتح خان شکست خورد اما از سلطنت و مبارزه دست نبرداشت او از راه های مشکل خود را به قندهار رساند و قندهار را اشغال نمود، ولی در آنجا نیز از دست محمود شکست خورد و محمود بار دوم به کمك فتح خان بارکزائی به قدرت رسید.

اولین معاهده افغان وانگلیس (۱۸۰۹م):

ناپلیون بوناپارت به عنوان رقیب عمده، انگلیسها همیشه در صدد آن بود که از هر وسیله، ممکن استفاده کرده نه تنها مانع ادامه متصرفات انگلیس، بلکه میخواست به متصرفات آن کشور حمله نموده و انگلیسها را به شکست مواجه سازد و یا حد اقل برایش درد سر ایجاد کند، بناءً یك بار قبل بخاطر تحقق این هدف خود با پاول امپراتور روسیه متحد شد، پلان حمله برهند را از طریق ایران و افغانستان طرح نمود که بنابر عوامل مختلف جنبه، عملی پیدا نکرد.

ناپلیون بار دوم وقتی متوجه براعظم آسیا شد که روسیه در سال ۱۸۰۱ الی ۱۸۰۵م مناطق مختلف و وسیع ایران را اشغال کرد.
ایران از انگلیس طلب معاونت نمود اما انگلیسها از کمك به ایران امتنا ورزیدند ولی برعکس فرانسه اظهار آماده گی خود را نشان داد وتعهد کرد که در استرداد خاك های ایران از روسیه معاونت میکند.
اما پیش از اینکه این همکاری جامه، عمل بپوشد از بین رفت، بدین معنی که ناپلیون قوای روسیه را در اروپا شکست داد و بین هردو کشور معاهده، تلیست(Tilisit) به امضاء رسید که به اثر آن نه تنها

به جنگ در بین خود خاتمه دادند بلکه اساس یك اتحاد و همکاری جدیدی را علیه انگلیس پایه گذاری کردند و حال دیگر فرانسه نمی خواست روسیه یك کشور بزرگ اروپایی را درمقابل همکاری با ایران از دست بدهد.

انگلیسها از اتحاد روسیه و فرانسه درهراس افتادند و به خاطر جلوگیری ازحرکات بعدی این دوکشور بطرف هند،ماشین دیپلوماسی خود را به حرکت درآورد و سفیرانی را به دربار ایران و افغانستان فرستاد گرچه در اول ایرانی ها اجازه ورود سفیر را به ایران ندادند زیرا هنوز امیدواری کمك فرانسه را داشتند ولی بعدها که این امیدواری به اثر امضاء معاهدهء تلیست از بین رفته بود سفیر انگلیس سرهارد فوردجونس را به حضور قبول کردند و معاهده ای در سال ۱۸۰۹م بین دو کشوربه امضاء رسید که مطابق آن انگلیس تعهد کرد که درمقابل روسیه ایران راکمك نماید بالمقابل ایران تعهد کرد به هیچ قوای اروپایی اجازهء عبور از خاك ایران را نمیدهد در صورت حملهء افغانها بر هند، ایران از عقب بر آنها حمله نموده خطر احتمالی را رفع میسازد. (٤١، ص ۲۰۹)

هیئتی را که انگلیسها به افغانستان فرستاد در رأس آن ستوارت الفنستن قرارداشت او از جمله مامورین کمپنی هند شرقی بود، این شخص بعدها کتاب را در مورد افغانستان به رشتهء تحریر درآورد که «گزارش راجع به سلطنت کابل» نام دارد بدون شك در روشن ساختن قسمت (گوشه یی) از تاریخ کشور به ما کمك میکند. چون شاه شجاع عازم پشاوربود بناءً سفیر نیز متوجه آن طرف شد و در سال ۱۸۰۹م خود را به پشاور رساند.

شـاه در اول میل نداشت به هیئت اجازهء ورود بدهد زیرا رنجیت سنگ که کشور او بین افغانستان و کمپنی هند شـرقی واقع بود به شاه شجاع تلقین کرد که انگلیسها به یك قسمت از خاك افغـانستان چشم دوخته، مقصد از سفارت مطالبه خاك مذکور است. چـون پادشاه دانست که منظور از سفارت اتخـاذ تدابیر دفـاعی در مقابل روسیه و فرانسه اسـت به هیئت اجـازهء ورود داد. (۹، ص۵۷) سـفیر انگلیس، شاه افغان را قانع ساخت که ناپلیون میخواهـد که به کمك روسیه و ایران به هند حمله نماید و در مسیر راه آنها افغانستان قرار دارد و در اثر این حملات افغانستان پامال میگردد و هرات و قندهار را ایران خواهد گرفت، چه بهتـر است که از این توطئه خـود را کنار گرفته اجازهء عبور عساکر خارجی را از افغانستان ندهیـد. معاهدهء مذکور به تاریخ ۱۷ جون ۱۸۰۹م بین دو کشور به امضـاء رسـید، این معاهده دارای سه ماده است:

- چون فرانسویان و ایرانی ها برخلاف دولت افغانسـتان متحـد شده اند هـرگاه خواسته باشـند از افغانسـتان عبور و بـه هند حمله نمایند افغانستان مخالفت نماید.
- در صورتیکه کشورهای متذکره قهراً از داخل خاك افغانستان عبور نمایند انگلیس برای جلوگیری ازآن تدابیر لازم اتخاذ و مخارج لازمه را به عهده خواهد گرفت.
- بین دو کشور دوسـتی برقرار و بر اموداخلی یکدیگر مداخله نخواهند کرد. (۲۰، ص ۱۹)

با قبول این مطلب، افغانستان در اثر این معاهده از هـر نوع همکاری با کشور همسایه ایران و فرانسه محروم گـردید. این اولین

معاهـده افغانســتان با یك كشـور اروپایی و نمـایانگر مناسـبات دیپلوماتیك با كشورهای اروپایی است.

هـدف اصلی این معـاهـده كه بـن شـاه شـجاع و الفنستن (افغانستان و انگلیس) درافغانستان به امضـاء رسـید این بود كه انگلیس ها افغانستان را به عنوان یك سـد بزرگ در مقابل روسیه، ایران و ناپلیون قـرار داد تا بتـواند تاج و تخت طـلایی هـند را از خطرات رقبای خود مصئون نگهدارد و در پلان های بعدی شان خللی وارد نگردد.

سلطنت بار دوم شاه محمود
(۱۸۱۸-۱۸۰۹م)

از عملکـرد شـاه محـمود در دوران سـلطنت بار اول او به این نتیجه میرسیم كه محمود شخص خودخواه و بیكفایت بود و در تقـرر افراد كدام سیاست مشخص را دنبال نمیكرد و از صـلاحیت و نفـوذ افراد زیر دست خود نیز به هـراس می شد. او آدم لجـوج، عیاش و بی اراده بود ، لجـاجت، عـلاقـمندی و پشت كار و كمك فتـح خان باعث شد كه بار دوم به سلطنت برسد.

شـاه محمود بار دوم نیز به كمك برادران بارکزائی ها به قدرت رسید. و این بار فتح خان را به عنوان وزیر اعظم خود مقـرر كـرد و لقب اشرف الوزراء برایش داد. شصت دو سـال پیش احمدشـاه پایه گـذار افغانسـتان معاصـر شاه ولیخان را صـدراعظم و لقب اشرف الوزرا برایش داده بود. این هردو اشرف الـوزرا تقریباً وجوه مشترك داشتند.

– هر دو در تأمین امنیت و آرامش مردم تلاش کردند.

– هـــردو ازطرف شاهان سدوزائی (احمدشاه ومحمود) به عنوان صدراعظم لقب اشرف الوزرا را داشتند.

– هردو بخاطر حفظ منافع خانواده گی تلاش می کردند.

– هردو به امر شاهان سدوزائی محکوم به اعدام گردیدند.

به هر صورت، فتح خان که به عنوان اشرف الــوزرا در ســلطنت دوم محمود کار میکرد تمام صلاحیت ها را به خـود اختصاص داد و در تمام مناطق کشور نام و شهرت او زبانزد مـردم بود حتی عـده یی نام شاه محمود را از یاد برده بودند. فتح خان بااستفاده از صلاحیت و بی کفایتی محمود تمـام برادران خـود را به حیث والی به ولایات مختلف کشور مقـرر کـرد و شاید به این فکـر که درافغانستان کس دیگری وجود ندارد یا به این گمان که کشور میراث پدری اش بود به دستش افتاده و به عنوان برادر کلان، به برادران تقسیم نمود.

سوقیات وزیر فُتح خان:

شاه محمود در کابل متوجه این امر بود که شـاه شجاع باوجــود شکست، آرام نخواهد نشســت، برای اسـترداد قدرت از دســت رفته اش به فعالیت های نظامی خود ادامه خواهدداد. این نگرانی محمود هم بجا بود. شاه شجاع بعد از شکست خـود از محمــود در منطقهء جگدلك تصمیم گرفت که خود را با عجله به کابل برسـاند. چــون در تمام ایام سلطنت بار دوم محمـود، فتح خــان به عنوان یگانه شخص باتدبیر، صاحب صلاحیت درساحهء نظامی و اداری در تمام سـوقیات در گـــوشه و کـــنار کشور ســهم فعال داشت بناءً ســوقیات او را به

صورت اجمال از نظر میگذرانیم.

۱- سوقیات برای خاتمه دادن فعالیت شاه شجاع: شاه شجاع به کمك عده یی از خوانین و طرفداران خود به قندهار حمله نمود و توانست کنترول شهر قندهار را از طرفداران محمود خارج سازد گرچه برادران بارکزائی در دفاع شهر جانبازی نمودند ولی موفقیت نصیب شاه شجاع شد.

شاه محمود و فتح خان بعد از اخذ ترتیبات لازم با شش هزار نفر ازکابل برآمده و در نزدیکی قندهار یکباردیگر شاه شجاع را شکست دادند. شاه شجاع فرار و به راولپندی رفت. شاه محمود، کامران پسر خود را به عنوان مسؤل قندهار تعیین و به کابل مراجعت کرد. (٤٧، ص ۳۷۹)

۲- سوقیات برای فتح پشاور و کشمیر: در اثر تلاش فتح خان که علاقمند مرکزیت بود، دولت سدوزائی قوت گرفت همه ولایات به استثنای هرات وکشمیر تابع اوامر حکومت مرکزی شدند. فتح خان که علاقمند خودسری حکام ولایات نبود بناءً بخاطر جلوگیری از آن، اول به سوی کشمیر حرکت نمود.

عطا محمد خان والی کشمیر دور از پادشاه گردشی ها در منطقهء خود صاحب اقتدار شده نه تنها حاضر به اطاعت از دولت مرکزی نبود بلکه در صدد آن بود که پشاور را نیز اشغال نماید، اول برای این کار شاه شجاع را کمك نمود وبعد برادران خود را به پشاور اعزام شاه شجاع را اسیر و در کشمیر محبوس نمود (۱۸۱۲م).

به قول محترم کهزاد، اوضاع در کشمیر، فتح خان و محمود را وادار نمود که با لشکر فراوان جهت تصفیهء حساب با عطا محمد

خان به طرف شرق حرکت کند، در پشاور بودند به سبب مشکلاتی که درکابل بوجود آمده بود بازگشت نمودند. سال دیگر به قصد کشمیر برآمدند و توانستند که عطا محمد خان را شکست داده کشمیر را تابع حکومت مرکزی و درآنجا عظیم خان را مقرر نمایند. (٤٨، ص ٥٠)

٣- سوقیات برای استرداد قلعهء اتك: فتح خان که به همراهی سیك ها بر کشمیر حمله کرده بود در بازگشت بنابر خواهش مهکم چند برادر عطامحمد خان والی کشمیر که غلام محمد نام داشت توسط فتح خان رها شد واین شخص برادر خود را که جهانداد خان نام داشت و حاکم قلعهء اتك بود تشویق کرد که قلعهء مذکور را به نفع رنجیت رها نماید و شخص مذکور قلعهء اتك را به سیك ها فروخت. (٢٣، ص٥٨)

فتح خان با اطلاع از این احوال پریشان شد و به دفعات به خاطر گرفتن قلعهء مذکور اقدام نمود. اقدامی که در سال ١٨١٤م انجام داد به نسبت آب فراوان رودخانه به موفقیت انجام نپذیرفت. بالاخره در سال های بعد اقدام دیگری را آغاز نمود و لشکریان سیك را مجبور به ترك و تخلیهء قلعه نمود تا وقتیکه فتح خان حیات بود سیك ها جرئت حمله بر هیچ یك از نقاط کشور را پیدا نکردند.

٤- سوقیات برای دفع متجاوزین درهرات: حاجی فیروزالدین برادر محمود از مدت ها به این سو به حیث نایب الحکومه هرات اجرای وظیفه میکرد اما گاه گاهی دولت قاجاریه ایران باعث تعرض به هرات می گردید. فیروزالدین با دادان تحفه ها و خواندن خطبه و سکه به نام شاه قاجار، آنها را وادار به بازگشت می نمود.

در سال ١٨١٧م ایرانی ها قلعهء غوریان را اشغال نمودند و حاجی فیروزالدین از برادرش محمود که شاه افغانستان بود کمك

خواست. شـاه محمودخـان نیز فتح خان را با تعداد سپاه به هرات فرستاد. فتح خان به هرات رفت و اولین کاری که انجام داد برکناری حاجی فیروزالدین از کار بود و بعد آماده گی جنگ را علیه ایرانیان گرفت. کار نادرست غیرافغانی متأسفانه توسط دوست محمد و تنی چند از خدمتگذارانش در حرمسرای فیروزالدین صـورت گـرفت بدین معنی که آنها وارد حرمسرای فیـروزالدین شـدند به طمـع زیورات و جواهرات افراد حرم فیروز الدین را که رقیـه بیگـم نـیز جـز آن بود خلع لباس کردند که با شنیدن این خبر فتح خان نیز برآشفت و دوست محمد از ترس برادر فرار کرد.

فتح خـان بعد از تأمین امنیت هـرات با ایرانیان بخاطر اشغال قلعهء غوریان به نبرد پرداخت در اول سـواره نظام افغـان ایرانیان را مجبور به عقب نشینی کرد ولی متأسـفانه گلـوله به دهـن فتح خان اصابت کرد، جنگجویان افغان تصورکردند که رهبـر شان کشته شد، از تعقیب دشمن فراری صرف نظر کـردند. هریك از این دو طـرف ادعای پیروزی داشته و پیروزی خود را جشن گرفتند.

جزای فتح خان در مقابل خدماتش:

شاهزاده کامـران که از سابق نسبت به فتح خان حسادت داشت، بی حرمتی را که نسبت به همشیـره اش در هـرات صورت گرفته بود بهانه قرار داده شاه محمود را وادار ساخت که برای ختم قـدرت فتح خان تصامیم اتخاذ نماید. شـکایت فیروزالدین و هتك حرمت به حرم و عروس او، سبب ناراحتی محمود گردید، به کامران وظیفه سپرد که امـور هرات را به دسـت گیـرد و اگر فتح خـان مخالفت کرد او را دستگیر نماید. (۹، ص۹۷)

کامران به هرات رفت و مذاکراتی را با والی خراسان آغاز نمود، پیامی به او فرستاد و در این پیام یادآور شد که جنگ بین دو کشور به ابتکار فتح خان بدون رضایت شاه محمود صورت گرفته است اکنون شاه حاضر است که از دولت ایران معذرت بخواهد. فتح علیشاه قاجار پیام فرستاد برای رفع خصومت میان دو کشور ضرور است که فتح خان را محبوس به ایران تسلیم کند یا در آنجا از بینایی محروم سازد. (٤١، ص٢١٦)

وزیر فتح خان همیشه در نزد شاهزاده کامران می آمد و گزارش کار خود را میداد گرچه عده یی از افراد به فتح خان گوشزد کردند که مراقب احوال خود باشد ولی او بخود هیچ نوع تشویش را راه نداد و می گفت که من دوباره محمود را کمك کردم به سلطنت برسد پس ممکن است برایم سوء قصدی داشته باشد؟.

به هر صورت در یکی از روزهای که فتح خان به نزد کامران آمده بود بگومگوهای زیادی بین شان صورت گرفت که منتج به دستگیری وزیر فتح خان گردید و بعد در همانجا عطامحمد خان به اشارهء کامران، فتح خان را کور ساخت و به محبس انداخت.

درتاریخ کشور عزیز ما افغانستان بسا افراد ناسپاس را در سطوح مختلف به یاد داریم که خدمات برجسته و شایسته افراد سرشناس، چیزفهم و قابل قدر را مدنظر نمی گیرند و حتی اظهار سپاس را نیز از یاد می برند. فتح خان در ادارهء کشور، تأمین امنیت، دفع متجاوزین خدمات غیر قابل انکار را انجام داده بود. اما با تأسف که به پاس خدماتش از بینایی محروم ساخته شد.

وزیر فتح خان دارای ۲۰ برادر فعال بود که در ولایات و ادارات مختلف دورهء شاه محمود کار میکردند، با شنیدن این واقعه در

هرجا که بودند به خاطر گرفتن انتقام برادر قیام کردند. این قیام مناطق مختلف کشور را از شرق تا غرب فرا گرفت و برادران فتح خان علیه محمود دست به لشکرکشی هـای زدند که.نسبت به همه امیردوست محمد پیشقدمی کرده کابل را از دست وفاداران محمود نجات داد.

محمود و کامران با اطلاع سقوط کابل با فتح خان یکجا به سوی کابل حرکت کردند، در عرض راه چندین بار از فتح خان خواهش کردند که برادران خود را به آرامش دعوت کند اما فتح خان به سخنان آنها گوش نکرده تن به تقدیر داد.

شاه محمود و پسرش کامران و عساکر معیتی ایشان به سیدآباد وردك رسیدند. باز یکبار از فتح خان خواهش کردند که به برادران خود هدایت دهد که از خصومت دست بردارند، ولی فتح خان گفت که دیگر به امور دنیوی و سیاسی علاقه ندارم و از مرگ و عقوبت نمی ترسم. بناءً وزیر مذکور به اساس هدایت محمود در سید آباد وردگ به قتل رسید.

شخصیت وزیر فتح خان:

هنگامیکه پاینده محمدخان درسال ۱۷۹۹م بنابر هدایت زمانشاه محکوم به اعدام شد، فتح خان به عنوان پسر اکبر پدر با جمیع از برادران از منطقه فرار نمود و بخاطر انتقام از خون پدر کمر همت بست و وارد عرصهٔ سیاست گردید.

وزیر فتح خان هنگامیکه پا به عرصهٔ سیاست گذاشت ۱۹ ساله بود. او هیچ گاهی ادعای سلطنت نکرد اما وزارت را حق خود و فامیل خود میدانست و چنان صاحب صلاحیت و قدرت بود که

میتوانست شاهان را عزل و نصب کند و قدرت شاه سازی فوق العاده یی را داشت به این لحاظ بعضی ازمؤرخین خارجی او را «kingmaker» گفته اند که معنی شاه ساز را میدهد.

محترم فرهنگ به اقتباس از کتاب الفنستن مینگارد: «قسمت اول زندگانی او به دسیسه و ماجرا سپری شد، گاه یکدسته یاغی را از طریق چور وچپاول تقویه میکرد وگاه در حالت دوست بی ثبات آمیخته با رشك و حسد با پادشاه وقت به سر می برد. سجیهء او سجیه شخصی است که در چنین شرایط بار آمده باشد چون ناکامی نمی تواند او را به اطاعت وادار سازد لهذا همیشه دارای معنویات بلند و حد اعلای فعالیت میباشد. به کفایت و جرئت او همه اعتراف دارند و طرفدارانش او را پرستش می کنند زیرا پیروانش را از طریق سخا به خودش مربوط ساخته است. هرچند به باده گساری راغب است اما هیچگاه منافع دار و دستهء خود را اهمال نمی کند.

جسماً آدم بلند قامت است با وصف لاغری نهایت خوش قیافه میباشد، پیش آمد ظاهری او ملایم و متواضعانه است و با طبیعت اصلی که از شرم و حیا و خوف و ترس بیگانه است تضاد دارد».

(٤٠، ص ٢٢٢)

در اثر تدبیر و درایت وزیر فتح خان امنیت در کشور تأمین، حکام و والی های متمرد تابع دولت مرکزی و متجاوزین و دشمنان وطن به شمول رنجیت سنگ قادر نشدند که قسمتی از خاك کشور را تصرف و آنرا در حیطهء خود نگاهدارند. بخاطر دفاع از اسلام، وطن، استقلال و حاکمیت ملی کشور همیشه حاضر به مبارزه و فداکاری بود.

بخش دوم
دورهٔ فتور در افغانستان
(۱۸۱۸-۱۸۳۴م)

با اطلاع از نابینا ساختن وزیر فتح خان توسط کامران، برادران بارکزائی هنگامهٔ بزرگ را در گوشه وکنار افغانستان برپا کردند. محمد عظیم خان که به سمت والی کشمیر حکومت میکرد به امیردوست محمد هدایت داد که به طرف پشاور حرکت نماید و خود در تأمین روابط با سران متنفذ کشور پرداخت.

برادران بارکزائی در صدد آن بودند که محمود را از سلطنت خلع و کس دیگری را از خاندان سدوزائی به پادشاهی بردارند، بدین لحاظ محمد عظیم خان از شاه شجاع دعوت به عمل آورد که در پشاور باو ملاقات نماید. دوست محمد خان که بنابر هدایت برادر به پشاور رسیده بود از طرف خود شاهزاده ایوب بن تیمورشاه را به حیث پادشاه تعیین نمود. بعد از آنکه محمد عظیم وارد پشاور شد دوست محمد با عده یی از برادران به طرف کابل حرکت کردند. عظیم خان در پشاور با شاه شجاع ملاقات نمود ولی به نتیجهٔ

نرسید بناءً ایوب بن تیمورشـــاه را به عنوان شـــاه زیر حمایت خود گرفت.

دوست محمد خان که به جلال آباد رسید و از اوضاع کابل مطلع شد. جهانگیر نواسهء محـمود و عطامحمد خان که قبلاً والی کشمیر و کسی بود که به چشم وزیرفتـح خان نشتر(میل) کـشیده بود هردو از طرف محمـود به خـاطر دفاع از پایتخت وظیفه گـرفته تا آمدن محمود به سنگربندی و استحکامـات نظامی در پایتخت مصـروف بودند. (٤٧، ص ٤٠٠)

دوست محمد خان به یك چال نظـامی دست زد و آن این بـود که برای عطامحمد خان نامه فرستاد و گفت اگـر میخـواهد که واقعهء کـور ساختن فتح خـان فراموش شود باید با مـا همکاری نمائید. عطامحمد خان در یکی از نقاط کابل نزد دوست محـمد آمد و هردو برای حملات مشترك عـلیه محمـود و جهانگـیر پیمان بستند و این پیمان را دوست محمد نقض و بالاخره او را کور ساخت. (٢٠، ص ٣١)

جهانگیر در دفاع از شهر و بالاحصار پرداخت و منتظر رسـیدن پدر و پدرکلان بود ولی هیچ کـمکی از آن نشد بعـد از چهـل روز محاصره مجبورشد که بالاحصار را رها از راه چهلسـتون فـرار و به قندهار خود رارسانید. وکابل بدست دوست محمد خان افتاد. شاهزاده سلطانعلی پسر تیمورشاه را به پادشاهی برگزید و خود به عنوان وزیر قدرت را به دست گرفت. (١٨١٨م).

دوست محمد میدانست که شاه محمود و کامران به سـوی کابل درحرکت اند، بناءً به آماده گی های نظامی پرداخت و با عسـاکـر و برادرانی که درنزدش بودند به قلعهء قاضی رفت تا جلو پیشرفت شاه

محمود را به طرف کابل بگیرد. شاه محمود بااطلاع از این نقشهء دوست محمد مسیر خود را تغییرداده به هندکی (چهلستون) آمدند، درجنگی که بین آنها صورت گرفت پیروزی نصیب هیچ یك نشد.

(۲۰، ص ۸۵)

شاه محمود از ترس اینکه مبادا به دست دشمن بیفتد به تصور اینکه سرداران درانی در صدد پیوستن به دشمن است و او را میخواهند به دوست محمد تسلیم نمایند راه فرار را در پیش گرفت، چون اطلاع حاصل کرد که قندهار به دست برادران بارکزائی افتاده بناءً ازراه های صعب العبور خود را به هرات رسانید. باوجود مخالفت ها بین یکدیگر سلطنت سدوزائی ها در هرات تا سال ۱۸۴۲م دوام کرد.

به هر صورت، محمد عظیم خان بعد از تأمین امنیت پشاور با شاه دست نشاندهء خود شاهزاده ایوب بن تیمورشاه به کابل آمد. شاهزاده یی راکه دوست محمد بر تخت نشانده بود قبول نکرد و هم به اوگفت که از سمت وزارت نیز صرف نظر نماید و هم چنان شاهزاده ایوب را به عنوان پادشاه به رسمیت بشناید. دوست محمد با اجرای تمام دساتیر برادر کلان(محمد عظیم خان) به عنوان حکمران غزنی به آن ولایت رفت.

ایوب شاه

محمدعظیم خان که شاهزاده ایوب را زیر حمایت خود گرفت، ایوب شاه رسماً پادشاه ولی قدرت واقعی به دست محمد عظیم خان بود. رنجیت سنگ حکمران پنجاب از هر موقع مساعد به نفع خود

استفاده نمود میخواست متصرفات خود را به سوی افغانستان وسعت بدهد تا وقتی که فتح خان حیات داشت نتوانست به پلان های خود موفق گردد اما بعد از قتل وزیر فتح خان هرج ومرج و خانه جنگی در کشور بین خانواده سدوزائی و بارکزائی ها و بین خود برادران بارکزائی که به جریان بود زمینه را برای مداخله رنجیت سنگ مساعد ساخت.

رنجیت درسال ۱۸۱۸م بر ملتان حمله نمود، حکمران افغان مظفرخان درمقابل حملهء رنجیت مقاومت کرد از خود مردانگی و شجاعت بی نظیری نشان داد درحالیکه هیچ نوع کمك برایش نرسید به عنوان یك افغان واقعی درمیدان محاربه با پسرانش به قتل رسید.

رنجیت بعد از اشغال ملتان به پشاور حمله کرد، حکمران پشاور یارمحمدخان که نتوانست مقابله کند فرار نمود ولی دوباره پشاور را اشغال کرد. رنجیت با آماده گی زیاد به پشاور حمله و آن شهر را اشغال نمود. رنجیت در مدت بسیار کم کشمیر، ملتان، پشاور، دیره جات را اشغال و به دولت خود ملحق کرد. (۲۳، ص ۹۱)

هنوز ولایت سند مربوط افغانستان بود و آن ها باج و خراج خود را به وقت و زمان تادیه می کردند اما انگلیس ها به بهانهء سرکوبی دزدان، یکدسته قشون خود را وارد سند نمود، امیران سند از محمد عظیم خان کمك خواستند، او با برادرش دوست محمد بطرف قندهار حرکت کرد و برادران قندهاری نیز با او کمك و به سند رسیدند، در این ایام عساکر انگلیس سند را تخلیه کرده بودند بناءً محمد عظیم خان با گرفتن باج و خراج و یك مقدار پول دوباره به کابل برگشت.

محمد عظیم خان در اواخر سال ۱۸۲۲م با شعار جهاد علیه

سیک ها به طرف پشاور حرکت نمود، عده یی زیاد از قبایلیان نیز با او همدست شدند. رنجیت به عنوان یك کارمند ورزیدهء نظامی متوجه شد که بخش قبایلی عساکر افغان دارای کدام نظم نیست بنا به این بخش حمله کرد، قبایلیان مردانه وار رزمیدند، محمد عظیم خان بدون مداخله و کمك به قبایلی ها به کابل برگشت. این جنگ سرنوشت پشاور را تعیین نمودوپشاور بدست سکها افتاد. (۴۱، ص ۲۳۰)

علت شکست عظیم خان اختلاف بین او وبرادرش بود که رنجیت برادر او را به طرف خود کشاند و از طرف دیگر از دوست محمد خان نیز در هراس بود که مبادا به کابل حمله نماید، از اینرو خزانهء دولتی را نیز باخود داشت که به دست برادرانش نیافتد. و شاید بخاطر حفظ خزانه اگر شکست بخورد از دستش خواهد رفت، بدون جنگ عقب نشینی کرد.

سردارمحمد عظیم خان درحالیکه از مخالفت برادران و عدم همکاری ایشان دل پردرد داشت و ناکامی های خود را درمقابل بیگانگان از بی اتفاقی برادران خود میدانست با بدن زخمی دل پر از غم و روح افسرده از پشاور به جلال آباد و از آنجا روانهء کابل شد، در راه مریض شد و بعمر ۳۸ سالگی درسال ۱۸۲۳ درکوتل لته بند عرض راه کابل و جلال آباد وفات نمود، جنازهء او را به کابل آوردند و در مزار عاشقان وعارفان بخاك سپردند. (۴۷، ص ۴۰۸؛ ۴۸، ص۲۱)

بعد از مرگ محمد عظیم خان پسر نیمه دیوانه اش حبیب الله به عوض پدر عهدهء صدراعظم را در پیش گرفت، در بین او و ایوب شاه اختلاف پیدا شد و حبیب الله از کاکای قندهاری اش (پردلخان) کمك خواست، پردلخان نیز موقع را غنیمت دانسته به

کابل آمد، ایوب شاه را دستگیر و محبوس ساخت با برکناری ایوب شاه بن تیمورشاه آخرین پادشاه سدوزائی ها در کابل از بین رفت (۱۸۲٤م)، و گلیم خانواده‌ء سدوزائی بعد از تقریباً ۸۷ سال سلطنت از کابل برچیده شد، ولی بقایای این خاندان تا سال ۱۸٤۲م درهرات حکومت راند اگر این مطلب را مد نظر بگیریم باید گفت که سلطنت سدوزائی ها بعد از تقریباً یك قرن در افغانستان به کلی خاتمه پذیرفت. عده یی از مؤرخین سالهای بین ۱۸۱۸ و ۱۸۳٤ را دوره‌ء بین البین مینامند باتایید این مطلب، بایدگفت که سلطنت سدوزائی که از احمدشاه بابا در سال ۱۷٤۷م آغاز شده در سال ۱۸۱۸م با پادشاهی محمود بعد از ۷۱ سال خاتمه یافت.

به هر صورت پردلخان درکابل به عوض تشکیل یك حکومت مرکزی که به مفاد عموم بود به گرفتن سهم از ثروت عظیم خان، حبیب الله را به جای ایوب شاه به عنوان سردار کابل شناخت و به قندهار برگشت. امیردوست محمد که نقشه‌ء فتح کابل را در سر داشت با برادرزاده اش چندین بار درگیر شد. دراین جاروجنجال ها باردیگر پردلخان بکابل آمد اما مسئله راه حل پیدا نکرد و پردلخان به قندهار برگشت. دوست محمد و حبیب الله کماکان به جنگهای خود ادامه میدادند تا که شیردلخان به کابل آمد نقشه هردو طرف را خنثی و قدرت را در کابل به دست گرفت، بعد جلسه یی دایر و برادران خود را به ولایات مختلف گماشت مشروط بر اینکه در دفع تجاوز خارجی باهم متحد باشند. بعد شیردلخان به قندهار عودت نمود و در سال ۱۸۲٦م وفات کرد. (٤۸، ص۲۲)

دوست محمد خان به حیث حکمران کابل

شیردل خان به عنوان برادرکلان توانسته بود که سایر برادران خود را به سهم شان قانع نگهدارد، وفات نمود. با وفات شیردلخان، دوست محمد فعالیت خود را بخاطر دست یابی به کابل دوباره آغاز کرد. کابل به دست سردار یارمحمد خان و سلطان محمد خان بود. یارمحمد خان به خاطر اجرای امور به پشاور رفت و سلطان محمد خان درکابل به عنوان حکمران باقی ماند.

دوست محمد خان که در کوهستانات غزنی حکومت میکرد و هیچگاه فکر تسلط برکابل را فراموش نمیکرد به جمع آوری عساکر و طرفداران خود پرداخت و به سلطان محمد خان اطلاع داد که کابل را تخلیه و به او تسلیم نماید. سلطان محمد خان که حاضر به این کار نبود آماده گی بجنگ گرفت ولی از دست دوست محمد شکست و به پشاور فرار نمود و دوست محمد فاتحانه وارد کابل گردید.

دوست محمد که کابل را اشغال نمود هنوز یك حکمران بود که ساحهء نفوذش از اطراف کابل بدور نبود بناءً او برای توسعهء ساحهء حکمرانی خود پرداخت. او جهت سرکوب نمودن خوانین غلجائی به مقر و مناطق اطراف لشکر کشید و آنها را تابع حکومت کابل ساخت. سپس متوجه کوهستان شمالی شد و سران سرکش او مانند معاذ الله خان را شکست داد و علاقه های تگاب و نجراب را نیز ضم کابل ساخت.(۲۰، ص۵۲)

در این ایام شخصی به نام سیداحمد ملقب به مهدی از راه

عربستان به نزد دوست محمد آمد و او را به جهاد علیه سیکها تشویق کرد. امیردوست محمد که میخواست برای برادرانش در پشاور درد سر ایجاد نماید تا آنها متوجه حرکات او در مورد توسعهء حکمروائی اش نگردند به سیداحمد مشوره دادکه برای جهاد مناسب ترین جای پشاور است بناءً او را نزد برادران خود فرستاد و سیداحمد بعد از جنگ های متعدد متواری شد ولی توانست مطابق پلان دوست محمد مصروفیت را در شرق خلق نماید اینکه خودش چه کاره و چه هدف داشت متأسفانه گنگ است.

دوست محمد خان بخاطر الحاق جلال آباد یکتعداد عساکر خود را به آن طرف اعزام نمود، محمد زمان خان به آماده گی پرداخت اما پیش از وقوع جنگ بنابر وساطت برادران بین شان صلح برقرار شد. (۲۰، ص٥٤)

شاه شجاع که از مدت ها به اینطرف در هند میزیست و در استرداد سلطنت خود از انگلیس ها کمك خواست و همچنان امیران سند نیز با او وعدهءکمك کردند. کپیتان وید مامور سیاسی انگلیس رنجیت سنگ را متقاعد ساخت که با شاه شجاع در بدل صرف نظر کردن او از پشاور کمك نماید. شاه شجاع با یك اردوی بزرگ قومی و دستهء نظامی تعلیم یافته که در رأس او ماجراجوی اسکاتلندی کمبل قرار داشت به قندهار حمله نمود. برادران قندهاری از دوست محمد کمك خواستند و دوست محمد با سپاه به قندهار رفت، شهر قندهار را از محاصرهء شاه شجاع نجات و شاه شجاع را شکست داد و کیمبل و بسیاری از اشخاص دیگر اسیر دوست محمد خان شد (۱۸۳۳م). (٤١، صص ۲۳۳ الی ۲۳٤)

دوست محمد خان سال دیگـــر باز به جـــلال آباد حــرکت نمود، محمد زمانخان تاب مقاومت نیاورد و شکست و اسیر گردید ولی از طرف دوست محمد بخشیده شد. بدین ترتیب عـــلاقه هـــای مقـــر، غزنی، کوهستانات و جلال آباد به ساحهء حکمرانی او تعلق گـــرفت. بعد از توسعهء حکمرانی خو د به فکـــر آن افتاد که چگونه خـــود را پادشاه بخواند و بالاخره به این آرزوی خـــود رســـید که تفصیل آن خواهد آمد.

تشکیل دولت محمد زائی

طوریکه در صفحات قبل ملاحظه فرمودید، دوست محمد بعد از وفات وزیر فتح خان و بخصوص شیردلخان دیگر آرام نگـــرفت و به تدریج فعالیت هـــای خـــود را گســـترش و توانست کابل را از دست سلطان محمد اشغال نماید و تقریباً ۱۰ سال به حیث حکـــمران کابل وظیفه اجرا نمود و درین مدت لحظه یی هم آرام نگرفت و به توسعهء حکمروائی خود در اطـــراف و اکناف کابل پرداخـــت و بعـــد زمینه را برای سلطنت خود آماده ساخت.

سیك ها درشرق کشور که بنابر مصـــروفیت برادران بارکـــزائی و هم بنابر نبود حکومت مرکزی، پشاور را اشغال و بالای مسلمانان آن دیار ظلم و ستم فراوان کردند. با اطـــلاع این خبر ناخـــوش، مـــردم افغانستان در صدد رهائی پشاور که با مـــردم آن از لحـــاظ مـــذهبی، فرهنگی، زبانی وجوه مشترك دارند گردیدند و یك شور و هیجان بین مسلمانان افغانستان ایجاد شد. امیردوست محمد خان نیز آمـــاده گی

خود را در این زمینه ابراز کرد و گفت که جهاد فرض است ولی قیادت آن یك رهبر میخواهد که صلاحیت اعلان شرعی جهاد را داشته باشد و بالاخره از موقع مساعد شده به نفع خود استفاده کرده خود را امیرالمومنین خواند و تاج پوشی کرد.

سرداردوست محمد خان با عدهء محدودی از معتمدین خود به طرف مسجد عیدگاه که در شرق بالاحصار در دامنهء سیاه سنگ وقوع داشت حرکت نمود و در حالیکه چند نفری بیش در پیرامون او نبود، میرحاجی پسر مرحوم میرواعظ که سردستهء علما و روحانیون وقت به شمار میرفت خوشهء جو را بر دستار دوست محمد خان خلانید(۱۸۳۵م) و لقب امیرالمومنین اتخاذ کرد. (۴۹، ص ۱۱٤؛ ٤۷، ص ٤۳۱؛ ۲۰،ص ٦۳)

در افغانستان متأسفانه کدام شیستم در عصر دوست محمدخان وجود نداشت و خود او نیز در این عرصه دست به اقدام نزد، هیچ اداره و شعبه یی را تأسیس نکرد. دوست محمد خود به تمام عرایض و شکایات و امور دولت رسیده گی میکرد. او حکام غیر قابل اعتماد را برطرف کرد. چون به دیگران اعتماد نداشت و از طرف دیگر کدام معیار برای تقرر کارمندان وجود نداشت که با استفاده از آن مقرری ها صورت گیرد بناءً او پسران خود را که مورد اعتمادش بود به ولایات تعیین نمود.

خدمات امیردوست محمد در تشکیل دولت بعد از دورهء فتور، ایجاد مرکزیت، تأمین امنیت قابل ستایش است. دوست محمد در سال ۱۸۳۵م به چنین شیوه نادرست تعیینات نمود که اصلاً اهل کار در کشورکم یا قطعاً وجود نداشت. امروز با گذشت تقریباً دو قرن و

پیشرفت علم و تخنیك هنوز هم زمامداران کشـور در تلاش آن اند تا افرادی را به وزارت خانه ها، ولایات و بالاخره به پسـت های کلیدی نصب کنند که معیارآن نسبت به قرون گذشته تفاوت ندارد و بالاخره در صدد تعیین اشخاصی هستند که از قـوم، تبار، حـزب، تنظـیم، ولایت، شهر و بالاخره از کوچهء شان باشد.

محترم غبار با انتقاد از دوست محـمد می نویسد: «در وقـت دوست محمد ادارات و وزارت ها وجود نداشت که مستلزم یك دولت حسابیست». (۳۵، ص ۵۱۸) با طلب مغفرت به آن مـرحـوم ما در قـرن ۲۱ دارای شعبات و وزارت ها با موبل و فرنیچـر و کمپیوتر هـای متنوع بالای میز ادارات خود که بعضاً قادر به استفاده آن نیستـیم می باشیم، درست است که این ادارات نمایانگر یك دولت حسابیست ولی متأسفانه این شعبات و وزارت خانه ها مسؤل حسـابده به دولـت و مردم نیستند وهنوز هم هیچ نوع معیار به جز معیارهای قبل الذکـر برای تقرر وجود ندارد.

به هر صورت امیردوسـت محـمد در قـدم دوم به تشـکیل یك اردوی منظم پرداخت و این کار به مساعـدت کیمبل سـکاتلندی که قبلاً اسیر دوست محمد و اکنون مسلـمان و بنام شیرمحمد یاد میشد صورت گـرفت، چـون عایدات اطراف کابل برای اجـرای این امور کفایت نمیکرد بناءً مبلغ از تجار پولداران خصوصاً هندوان متمول به نام اعانه اخذ کرد، چون به زور شکنجه حاصل میگـردید یك عـده زیاد زیر شکنجه جان دادند و دولت مرکـزی بعد از مـدت هـا جان گرفت. (٤۱، ص ۲۳۵)

امیـردوسـت محمدخان بعد از انتخاب شدن به امارت زیر فشار

 مجبور بود به استقامت پشاور حرکت کند پس با سپاه بزرگ به حرکت افتاد و درسال ۱۸۳۵م این اردو داخل پشاور گردید، در عرض راه سلطان محمد خان نیز با سپاه تقریباً دو هزار نفری مجاهدین باجوری با امیردوست محمد پیوست. رنجیت سنگ فکر کرد که بهتر است با دوست محمد کنار آید بناءً هارلن را در رأس هیئت برای مذاکره با دوست محمد اعزام نمود. هارلن توانست که با دادن وعده ها سلطان محمد خان را با خود همدست سازد. سلطان محمد خان از اردوی امیردوست محمد شبانه برآمده به نزد رنجیت رفت و دوست محمد با یك برخورد سطحی بدون معطلی درنهایت خاموشی به کابل مراجعت کرد. (۳۵، ص ۵۱۸)

امیردوست محمد بعد از آنکه از پشاور برگشت آن احترامی را که دربین مردم داشت از دست داده بود و عساکری که او جمع کرده بود نسبت عدم تادیه معاش ومراقبت از آنها پراگنده و تیت و پاشان شدند و قیام های مختلف در گوشه وکنار کشور جهت اعتراض از مغلوبیت او از سکها بلند شد و رنجیت با استفاده از موقف ضعیف دوست محمد خواست که به داخل افغانستان به تعرض آغاز نماید.

چون امیردوست محمد به مردم تعهد داده بود که در جهاد علیه سیك ها و رهایی مردم پشاور از دست آنها جهاد می کند و از نام جهاد استفاده و به پادشاهی رسیده بود بخاطر تحقق این کار و اعادهء حیثیت از دسته رفتهء خود یك بارد یگر بخاطر اشغال پشاور به سفربری پرداخت.

امیردوست محمد سپاه افغانی را تحت رهبری جبارخان برادرش به پشاور اعزام نمود و افضل خان، اکبرخان پسرانش را نیز فرستاد،

این جنگ که درسال ۱۸۳۷م صـورت گـرفت. جبـار خان و اردوی افغانی در اول دست و پاچه شـدند. در همین ایام اکـبرخان از عقب جبهه به پیش آمد و سردار سپاه سك هری سنگ را به قتل رسـاند و دشمن روبه فرار نهادند لاکن متأسفانه جبارخان امـر توقـف داد و از دوست محـمد طالب هدایت گـردید و دوست محمد بدون تحلیل و مشوره سپاه افغانی را امر بازگشت داد. (۳۵، ص ۵۱۹)

درصورت ادامه نبرد ممکن بود که پشاور را اشغال می نمودند، ولی متأسفانه امر توقـف عساکر افـغان توسـط جبـارخان و امـر بازگشت سپاه بدون تحلیل و ارزیابی وضع نظامی و برتری مـوجوده از طرف دوست محمد باعث شد تا خون هزاران جـوان افغـان کـه با احساسات پاك اسلامی به خاطر نجات برادران خود رزمیـده و شهید شده بـودند ضایع شـود و از این جـنگ هیج نوع منفعت به مـردم افغانستان و مردم مسلمان پشاور حاصل نگرد د.

ورود هیئت انگلیس به دربار امیردوست محمد خان:

آنچه که در این دوره قابل بحث اسـت موضـوع آمدن هیئت دو کشور رقیب و اسـتعماری قرن ۱۹ انگلیس و روسیه به کابل است. اصلاً کابل به عنـوان مـرکـز افغـانستان از دیر زمان تحت فوکس انگلیس ها قرار داشت و انگلیسها جهت اطلاع از چگونگی وضع در افغانستان عده یی از افراد خود را به نـام اخبار نویس، واقعـه نگار وغیره به افغانستان فرستادند که میتوان از چارلس مسن(Charles, Masson) نام برد.

در چنین اوضـاع و احوال لارداکلند به عنـوان وایسرای جدید به

هند آمد. دوست محمد با استفاده از موقع پیام تبریکیه به او نوشت و در ضمن خـــواهان کمك آن کشور در استرداد پشاور گردید، امـــا جـــواب مثبت نگـــرفت. لارداکلـــنـد به اعـــزام یك هیئت تجاری به افغانستان خبر داد.

در رأس این هیئت برنسBurnes که قبلاً در سال ۱۸۳۲م به حیث تاجر در بخارا و نقاط شمال هندوکش مسافرت کرده و در مـــورد این مناطق معلومات خوب داشت قرار داشت، این هیئت در سال ۱۸۳۷م به کابل آمد و اعضای آن را داکتر لارد، کپتان وید، میجـــر لیـــج و موهن لال تشکیل میداد. امیردوست محمد از آمدن هیئت خـوش شد و توقع داشت که شاید مسئله پشاور را با هیئت حل خواهد کرد مگر متأسفانه امیردوســت محمــد خلاف انتظار و توقع از نمایندهٔ هنــد بریتانوی جواب مثبت و قناعت بخش گرفته نتوانست. (٦٢، ص٤٢)

هیئت انگلیسی بعد از مدتی به وطن برگشت و همان طـــوریکه در آمدنش اکبرخان او را استقبال و تا بالاحصار پذیرایی کــرد، در رفتن هیئت پسر دیگر امیر، غلام حیدرخان تا چهارمیلی کابل هیئت را بدرقه نمود.

ورود ویتکوویچ به دربار دوست محمد:

هنگامیکه امیر نتوانست مطابق میل خود جواب قنـاعت بخش از هیئت انگلیسی بگیرد برای معرفی خود و موقف خود نامه یی به شاه ایران و روسیه فرستاد. هنوز مذاکرات هیئت افغـــانی با انگلیس ادامه داشت که هیئت روسی از طریق هرات و قنــدهار به کابل آمد.

هیئت روسی ویتکـوویچ(vitkouich) نام داشـت. سفیر روسیه دو

نامه با خود داشت یکی از شاه روسیه و یکی از سفیر روسیه در ایران، هردو نامه حاوی مناسبات دوستانه و تقاضای توسعهء تجارت بین دو کشوربود. (٦٢، ص ٤٣)

امیردوست محمد بنابر اجازهء مقامات انگلیسی بخصوص سفیر انگلیس لارداکلند، با سفیر روسیه ملاقات کرد او آرزو نداشت که از روسیه درمقابل انگلیس کمك بخواهد یا از روسیه در گرفتن پشاور کمك بخواهد بناءً هیچ سخن را که در مذاکرات صورت گرفته بود پنهان نکرد. وقتی که هیئت انگلیسی کاملاً به دوست محمد جواب منفی داد، دوست محمد با ویتکوویچ مذاکره نمود و او نیز کمك کشورش را در استرداد پشاور وعده داد بعد از مدتی به وطن برگشت.

انگلیسها که در صدد عملی کردن سیاست پیشروی بودند باوجود آنکه میدانستند امیردوست محمد دوستی با انگلیس را نسبت به روسیه ترجیع میدهد به او تهمت زدند که گویا متمایل به روسیه است، روابط خود را با دوست محمدخان قطع و خواستند که حکومت سدوزائی ها را دوباره احیا نمایند بدین لحاظ با شاه شجاع داخل مذاکره شده او را روپوش تعرض خود قرار داده به افغانستان حمله نمودند.

بخش سوم

تعرض اول انگلیس بر افغانستان

افغانستان بعد از یکدوره فتور تقریباً ۲۰ ساله در اثر مساعی و تلاش امیردوست محمد خان یکی از برادران وزیر فتح خان که بعد از جنگ های متعدد با سدوزائی ها و برادران ادعا طلب و مزاحمش خود را در کابل پادشاه اعلان کرد نفس راحت کشید. توقع میرفت که دیگر خانه جنگی ها پایان یافته و تمام ولایات کشور زیر بیرق واحد کشور جمع شده به موفقیت هایی نایل خواهند آمد. ولی متأسفانه روش نادرست استعمارگرانهء انگلیس در قبال افغانستان باعث یك جنگ خونین گردید.

انگلیسها که در بخش اعظم هند مسلط شده بودند به اساس سیاست پیشروی یا «فارورد پالیسی» تصمیم گرفتند به تعقیب سیاست چندین سالهء شان مبنی بر پارچه ساختن افغانستان، مرزهای شرقی را عبور و کشور افغانستان را اشغال نمایند.

علت تعرض انگلیس بر افغانستان واضح و روشن و آن عبارت بود از حفظ تاج و تخت طلایی هند از تعرض قدرت های دیگر مانند

روسیه و فرانسه وغیره، اما برای اجرای این امر بهانه یی ضرور بود. انگلیسها با بهانه های متعدد که هیچ مورد نداشت به افغانستان حمله کردند و دلایل این لشکرکشی خود را در اعلامیهء کلکته (اکتوبر ۱۸۳۸م) به نشر سپردند.

دلایل لشکرکشی انگلیس بر افغانستان:

محترم رشتیا دلایل لشکرکشی انگلیس را که در اعلامیهء کلکته برنشر سپرده شده بود در صفحات ۷۵ و ۷۶ کتاب خود تذکر داده که اینك به صورت اجمال نقل می گردد:

- امیر افغانستان بدون موجب در سال۱۸۳۶م به خاك رنجیت سنگ حمله کرد. برنس برای میانجیگری حاضرشده اما نتیجه نداد.

- ایران درفکر گرفتن هرات با امیران قندهار وکابل در تماس است.

- امیر بنا بر فکرتوسعه طلبی سفیر انگلیس را از کابل رخصت کرد.

- امیردوست محمد با ایران و روسیه علیه انگلیس است و ایران نه تنها هرات را میخواهد تصرف کند بل میخواهد تاحدود سند پیشروی کند.

- کوشش انگلیس برای جلوگیری از عملکرد دولت ایران ناکام و به سفیر انگلستان در ایران بی احترامی شده است.

- امیردوست محمد خان متمایل به روسیه است و از سفیر روسی به احترام زیاد پذیرایی نمود.

- سرداران بارکزائی مورد احترام نیستند و مورد قبول انگلیس

هم نمی باشند بناءً شاه شجاع را که محبوبیت آن معلوم است به حیث شاه برگزیده ایم. او به کمك عساکر خود و انگلیس پادشاه افغانستان خواهد شد. (۲۰، صص ۷۵ - ۷۶؛ ۳۵، ص ۵۲۱)

آمدن سفیر روسیه به کابل و ناکامی سفارت انگلیس در افغانستان بهار سال ۱۸۳۸م، لارد اکلند را واداشت که در مورد افغانستان و اشغال آن گام جدی بردارد. او برای تغییر رهبری افغانستان داخل مذاکره با مقامات لندن شد و حتی نوشت که اگر دوست محمد خان عوض نگردد دور نیست زمانی که آتش از آن کشور به دامن هند برسد.

علت لشکرکشی انگلیس ها را بعضی ها لجاجت و سماجت شخص حکمران کل هند(لارداکلند)، بعضی دیگر احساسات مشاورین او میدانند. این دلیل قناعت بخش نیست زیرا حکمران کل هند با تمام صلاحیتی که داشت بازهم به کلی خودمختار نبود و نمیتوانست درچنین یك مسئلهء بزرگ بدون مشوره حکومت مرکزی کار کند، علت اصلی فقط این بود که سرحد هند تا هندوکش بخاطر حملهء احتمالی روس ها تمدید مییافت.(۴۰، ۲۴۷)

انگلیس روی دلایل فوق که هیچکدام آن مورد نداشت به جنگ علیه افغانستان و برای اشغال آن به آماده گی های خود آغاز کرد. و خواست که رنجیت سنگ آدم باتجربه نظامی را نیز درین لشکرکشی باخود متحد سازد، بناءً اکلند مشاور سیاسی خود مکناتن مشهور ومعروف را نزد رنجیت فرستاد. بعد از مذاکرات بین رنجیت-انگلیس و شاه شجاع معاهده یی به امضاء رسید که در تاریخ به نام معاهدهء مثلث لاهور مشهور است و دارای هژده ماده می باشد که

مطابق این معاهده رنجیت و انگلیس، شاه شجاع را پادشاه افغانستان قبول کردند و شاه شجاع تعهد کرد که در مقابل کمك رنجیت از متصرفات خود در ماورای سند چشم پوشی می کند. در این معاهده راجع به تجارت، تجار، عبور و مرور از رودخانهء سند نیز فیصله های به عمل آمد. شاه شجاع قبول کرد که هرات به دست کامران باشد با هیچ کشور خارجی مخالف انگلیس و رنجیت معاهده امضاء نمی کند. *

با این معاهدهء عجیبی که بین یك شاه فراری(شاه شجاع)، رنجیت و انگلیس به امضاء رسید قوای انگلیس به تعرضات خود به افغانستان آغاز کرد.

سقوط قندهار:

انگلیس اردوی را که جهت عملیات در افغانستان تهیه نموده بود در مجموع بالغ به ۱۹۰۰۰ نفر میرسید. درست است که تعداد از غیر نظامی ها به شمول داکتر، نوکر و چاکر نیز جز اردو بودند و اردو را همراهی میکردند. اما تعداد افراد جنگی فقط به نزده هزار نفر می رسید. این قواء تحت رهبری جنرال کین آمادهء حرکت شد. رنجیت سنگ که نمی خواست ساحهء متصرفاتش توسط انگلیسها پامال گردد حکمران هند را قناعت داد که ازطریق سند و بلوچستان

(*)- علاقمندان متن کامل معاهده مثلث ۱۸۳۸م میتوانند به کتاب های ذیل مراجعه کنند:
۱) افغانستان از شجاع الملك تا ببرك کارمل از ص ۳۳ الی ۳۷؛ ۲) تاریخ تجزیه شاهنشاهی افغان از ص ۱۹ الی ۲۸ ؛ ۳)افغانستان در قرن ۱۹ ص ۷٤ ؛ ٤)قراردادهای سیاسی افغانستان از ص ۵ الی۷؛ ۵) تاریخ سیاسی افغانستان از صفحه ٦۷ الی ۱۷۰ و غیره.

به حملات خود بپردازند و عساکریکه او به شاه شجاع کمک نموده با پسر شاه شجاع از راه پشاور به افغانستان حمله خواهد کرد.
انگلیس ها نیز این پیشنهاد را قبول کردند و به مفاد خود دانستند زیرا در اینصورت افغانستان از دو طرف مورد حمله قرار می گرفت و چنین هم شد. امیر افغانستان درمقابل تعرض دو جانب مقاومت نتوانست و شکست خورد که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.

به هر صورت، انگلیس ها راه های دشوار و صعب العبور را طی نمودند و با هیچگونه مشکل و برخورد نظامی از راه بلوچستان و دره‌ء بولان به کوژك رسیدند.

کهندلخان حکمران قندهار از ایران و روسیه کمك خواست، آنها از کمك امتنا ورزیدند و بنابر آن کهندلخان تعداد سپاه را تهیه و به خاطر دفاع از شهر درمقابل دشمن متعرض به کوژك رفت. بنابر تسلیمی عده یی از سرداران خود نتوانست از شهر دفاع نماید، شاه شجاع به کمك قوای انگلیس داخل شهر قندهار شد و برادران بارکزائی با سراسیمگی از شهر بیرون و به ایران فرار کردند.

(٤٧، ص ٤٤٥)

شاه شجاع در قندهار به کمك خارجی ها برتخت اجدادش تکیه زد و به سرو سامان دادن اداره‌ء آن ولایت پرداخت(١٨٣٩م).
مکناتن در شهر قندهار با شاه شجاع معاهده‌ء دیگری را به امضاء رسانید که به نام معاهده‌ء «دوستی» یاد می گردد و شامل هشت ماده است. به قول محترم حبیبی، مطابق آن انگلیس از شاه شجاع تعهد گرفت که سفیر و عساکر انگلیس که در مجموع پنجاه هزار نفر می گردد در افغانستان مقیم گردد، مصرف این اردو به دوش

شاه شجاع است و درحفاظت شاه وتأمین امنیت وظیفه اجرا میکنند، درصورت لزوم شاه می تواند سفیری به دربار هند بریتانوی بفـرستد. شاه شجاع تعهد کرد که با هیچ کشور خارجی بدون اجـازهء انگلیس روابط برقرار نخواهد ساخت. (۳۸، ص۳۵)

بعد از یك توقف کوتاه در قندهار و اکمالات اردو، شـاه شجاع با عساکر انگلیس به طرف غزنی حرکت کردند.

سقوط غزنی:

دوست محمد از سقوط قندهار آگاهی حـاصل نمود و شاید هم در حرکت های بعدی اش درمقابل انگلیس تاثیر نادرست کـرده باشد ولی بهٔ عنوان پادشاه در صدد آن شد که در دفاع از ساحهء کشـور و یاحتی المقدور دردفاع از کابل به هر وسیله که ممکن است بپردازد، به غلام حیدرخان در غزنی هدایت داد که از هـر طـریقی که ممکن است به دفاع شهر از هجـوم انگلیس آمـاده گی بگیرد. پسر دیگـر خـود افضل خـان را نیز به کمك در اطراف غزنی سـوق داد تا در صورت محاصره غلام حیدرخـان انگلیس ها را از بیرون اذیت کند. قوای مختلط انگلیس و شاه شجاع تا رسیدن به قلات کـدام مشکل ندیدند و از آن جا به طرف غزنی حرکت نمودند.

غلام حیدرخان در این مدت به سنگربندی مشغول و تمـام دروازه های شهر را محکم کرده بود به امید اینکه قـوهء توپچـی دشـمن نیز قادر به گشایش دروازه های شهر نگردد. تنـهـا یك دروازه را بـرای خروج باز گذاشته بود. متأسفانه قـوای انگلیس بعد از یك نبرد موفق شدند که به داخل شهر غزنی شوند.

محترم غبار، نقش جاسوسان استخدام شـدهء انگلیس را در این پیروزی مؤثر میداند و مینگارد که: تمام دروازه های شهر قلعه بندی شده بود تنها یك دروازه برای خروج وجود داشـت. خواهـرزاده دوست محمد که عبدالرشید نام داشت و قبلاً در جمله مامـورین استخـدام شدهء انگلیس قرارگرفـته بود توسط موهن لال موضوع را به سـمع جنرال کـین رسانید. و قـوای انگلیس از همین دروازه داخـل شهر غزنی شدند. غلام حیدرخان با یك جنگ نابرابر بالاخره اسیر انگلیس شد. و انگلیسها بیرق خود را بر فراز شهر برافروختند. (۳۵، ص ۵۳)

فردای روز مذکور افضل خان که میخواست مطابق هـدایت پدر، غلام حیدر خان را کمك کند دید که شهر سقوط نموده با عجله هرچه تمامتر خود را به کابل رسـاند و پدر را از این واقعه ناگـوار مطلع ساخت.

سقوط کابل:

دوسـت محمد خـان با اطلاع از سـقوط غـزنی فرزند دلاور و جنگجوی خود اکبرخان را از درهء خیبر به کابل خواست تا هـمه باهم در دفاع کابل سهم بگیرند و حد اقل از فشار هجوم انگلیس از سوی غرب بکاهد، متأسفانه که دراین ایام نسبت مریضی اکبرخان قـادر به اجرای وظیفه نبود و از دیدن وضع جسمی پسر، امیـردوست محـمد نیز مایوس گشت. عبدالجبار خان برادرش را جهت کسـب معلـومات به غزنی فرستاد او با انگلیس ها ملاقات نمـود ولی بدون به دسـت آوردن هدف به کابل آمد.

امیردوست محمد با وجود همه مشکلات، روحیهء خود را نباخته

به اردوگاه سپاه خود رفت قرآن را شفیع کرد سعی ورزید که آنانرا برای مقابله با دشمن آماده کند ولی کارگر نیفتاد. (۳۳، ص۱۴۷)

دوست محمد متوجه شد که عده یی از سران سپاه و خوانین با نزدیك شدن شاه شجاع از او کناره گیری می کنند و طرفدار جنگ نیستند و خود به تنهایی و عده یی محدود از طرفدارانش نمی توانند درمقابل انگلیس مقاومت کنند، کابل را تخلیه از راه کوتل اونی، بامیان، تاشقرغان و بالاخره به بخارا فرارکرد، شاه شجاع و انگلیس ها فاتحانه وارد شهر کابل شدند.

حکمرانی شاه شجاع و انگلیس (۱۸۳۹-۱۸۴۲م)

شاه شجاع به کمك انگلیس ها به کابل آمد زمام امور کشور را به دست گرفت. ولی برخلاف هیچگونه استقبال از شاه شجاع درکابل صورت نگرفت زیرا که مردم از عملکرد شاه در قندهار و از بی کفایتی او، و اینکه او دست نشاندهء انگلیس و هیچ صلاحیت ندارد آگاهی داشتند. صلاحیت واقعی بدست انگلیس بود. مکناتن به حیث سفیر انگلیس عملاً کار صدراعظم را اجرا کرد تمام عزل و نِصب حکام بنابر دستور و ارادهء او صورت می گرفت که میتوان از معزول شدن ملاعبدالشکور نام برد که به اساس اصرار مکناتن معزول و محمد عثمانخان که از مدتها به اینطرف با انگلیس روابط داشت به حیث وزیر مقرر گردید.

الکساندر برنس در مقر خود خرابات کابل به حیث وزیر داخله و موهن لال به حیث رئیس ضبط احوالات وظیفه اجرا میکرد و عده

یی از انگلیس ها به حیث مشاور در ولایات مصروف بودند اگـر بنا بر دستور انگلیس ها کار نمی کردند از کار معزول می شدند.

اوایل سلطنت شاه شجاع:

انگیس ها قـوای خـود را در بعضی مناطق کشـور جـابجا و یك نوع احساس آرامش کردند و قطعات بزرگ شان که مصـرف فـراوان کار داشت دوباره تحت رهبری جنرال کین بر هند بریتانوی برگشتند.

سال اول جلوس شاه شجاع واقعـاً به آرامی گذشـت. مکناتن و شاه شجاع بخاطر سپری کردن زمستان به جلال آباد رفتـند لیکن این آرامش، یك آرامش قبل از طـوفـان بود. اقامت اشخاص خـارجی خصوصاً وقتیکه آنها خانم های شان را خواستند، احساسـات مذهبی مردم را برانگیخت و مردمی که در اول حیثیت تماشـاچی را داشـتند به مخالفت های خود آغاز کردند. (٤١، ص ٢٥٦)

در پهلـوی عوامل ذکر شده عــوامل دیگری چـون عدم رضایت مردم ازآنها، تحمل مصارف اردوی بزرگ بر عــواید ناچیـز مملکت، تحمیل مالیات اضافی، صعود نرخـها، تنـفر مــردم از شــاه دست نشانده همه وهمه عواملی بود که زمینه یك قیـام مـلی را در کشـور آماده ســاخــت و خلق افـغـانسـتان به خـاطـر دفـاع از کشور به پا خواستند. (٦٢، ص٤٦)

آثار قیام در هرگوشه و کنار کشـور دیده می شـد. اولیـن نقطه یی که عکس العمل درمقابل انگلیس و قوای مهاجم نشان داد مـردم قهرمان قندهار بود زیرا که این شهر رفتار خشن غیـراخــلاقی و غیـر اسلامی انگلیس ها را به چشم سر خود مشـاهده کــرده بودند. مردم

شجاع ومسلمان قندهار بالای پوسته های عساکر انگلیس حمله و تلفات برآنها وارد کردند. مردم زرمت بخاطر سهم گیری در قیام راه کابل وقندهار را مسدود ساختند.

هنگامیکه شاه شجاع در جلال آباد به سال ۱۸۳۹م رفت، سیدهاشم خان علیه شاه شجاع قیام نمود. سید هاشم خان که حاکم کنر بود به نزد شاه شجاع نیامد، شاه شجاع قشونی را به آن منطقه (کنر) اعزام نمود وشورش را سرکوب کرد به عوض او سیدبهاءالدین را در کنر مقرر کرد. (٤٨، ص١٨٥)

متعاقباً عبدالعزیز جبارخیل در مشرقی قیام کرد، این قیام نیز توسط انگلیس ها سرکوب گردید. جبارخیل مانند سیدمحمد هاشم کنری فرار و به کوه ها متواری شد. به هر صورت قیام ها شکل پراگنده داشت، سازمان یافته و منظم نبود که موفقیت نصیب شان می گردید. بناءً از همین پراگنده گی ها، شاه شجاع و انگلیس استفاده و هر قیام را در جایش با قوه قهریه با عجله سرکوب کردند.

تسلیم شدن دوست محمد به انگلیس:

قبلاً یادآور شدیم که در وقت تعرض انگلیس به کابل، دوست محمدخان نتوانست مقاومت کند از راه شمال کشور به بخارا فرار نمود. در بخارا حکمران آن که نصرالله خان نام داشت در اول از او استقبال نمود و بعد ها رویهء خود را تغییر و امیردوست محمد را زندانی ساخت. امیردوست محمد از زندان بخارا توسط دوست خود محمد کبیر نجات داده شد و به تاشقرغان آمد (۱۸٤۰م). درآنجا به جمع آوری سپاه پرداخت تا بتواند قدرت از دست رفتهء خود را دوباره به دست آورد.

تقریباً ۶۰۰۰ نفر گرد او در تاشقرغان جمع شدند. دوست محمد باین قوا انگلیسها را از باجگاه و سیغان مجبور به عقب نشینی نمود و به بامیان رسید. انگلیس ها نیروی جدیدی را به کمک در بامیان فرستادند، این نیروی جدید توانست قوای امیر را به شکست مواجه سازد بعد از این شکست امیردوست محمدخان به تاشقرغان بازگشت. (۴۱، ص ۲۷۵)

امیردوست محمد خان باجنگ های متواتر که در بامیان انجام داد، تلفات فراوان به دشمن وارد نمود و انگلیسها همیشه در حال خوف وترس در صدد آن بودند که زمینهء از بین بردن آنرا از صحنهء نظامی و سیاسی جستجو کنند. آوازهء آمدن دوست محمد خان به شمال کشور (تاشقرغان) درمیان مجاهدین شمالی هیجان بزرگی را خلق کرد.

امیر دوست محمد که در ساحهء شمال کشور به خصوص که از کمك حاکم تاشقرغان محروم شد وهمچنان قوای انگلیس برای تعقیب او در این ساحات مصروف بودند، ساحه را برای خود تنگ دید باعده یی محدود هواخواهان خود از هندوکش عبور و خود را به شمالی رساند.

سران شمالی به شمول میرمسجدی خان از او استقبال کردند و مانند یك رهبر ملی در جمع مردم خود زیر بیرق جهاد به مبارزه علیه انگلیس پرداخت و توانست به کمك مجاهدین سربه کف شمالی قوای انگلیس را در هر منطقه باتلفات روبرو نماید. لاکن متأسفانه در یکی از روزها بدون آنکه پسر خود افضل خان را درجریان بگذارد از صفوف مجاهدین جدا شده از راه ده سبز خود را به بالاحصار کابل

رساند و به مکناتن و انگلیس تسلیم شد.

بعضی ها مدعی اند که امیردوست محمد خــان از پراگنده گی و ضعف انگلیس ها آگاهی نداشت به این خاطر به انگلیس تسلیم شد. (۲۰، ص۹٤)

نویسنده یی علــت تسلیمی او را ایجــاد دو دســته گی در بین مجاهدین پروان که برخی از مبارزه دست برداشته در صدد دستگیری امیرو تسلیم دادن او به انگلیس شدندمیداند.(۲۳، ص ۱۷۹) بعـضی ها علت تسلیمی اش را ترسو بودن آن وانمود کرده اند.(٤۱، ص۲۵۹)

نظرنگارنده در ایام تسلیمی دوست محمدخان به انگلیس، قوای انگلیس که در کشور بود پراگنده و ضعیف نبود ونشــانهء از ضعف در آنها دیده نمی شـد زیرا انگلیسها تمام قیام هایی را که علیه اش درشرق و غرب صورت گرفت با عجله سرکــوب نمودند. لشکرکشی دوست محمد خان را درقسمت باجگاه شکست داد او را تا تاشقرغان تعقیب کرد و بالاخره دوست محمد خـان با عده یی خود را به شمالی رسانید. انگلیسها قطعات خود را با فـرستادن افــراد کمکی تقویت میکردند ونشانهء از شکست و پراگنده گی در آن ها دیده نمی شد.

از طرف دیگر، اگــر یکبار ولو به صــورت اجمال کارنامه های امیردوست محمد را در دوران نوجوانی، جوانی از نظر بگــذرانیم به خوبی در میبابیم که او آدم ترس نبود، همیشه با قاطعـیت در تلاش آنچه که میخواست انجـام دهـد، عمل میکــرد. باید گفت که عــدم همکاری مردم و خوانین که توسط پول انگلیس خریداری می شدند و میخواستند بنابر هدایت انگلیس اشــخـاص کلیدی را دستگیــر و به انگلیس تسلیم نمایند باعث شکست او درمقــابل انگلیس در تعرض

اول و بالاخره تسلیمی او در سال ۱۸٤۰م به انگلیس شد.

امیردوست محــمدخان بعد ازمدت اقامت در بالاحصــار با تمام اعضای فامیل به استثنای اعظم خان و شــیرعلیخان از طــریق جلال آباد و پشاور به هند فرستاده شده و در کلکته زنده گی می کرد.

ایجاد شورای اسلامی:

مردم افغانستان تحت رهبری اشخاص بانفوذ در هر جـا به شکل پراگنده در دفاع از وطن برآمدند و این مبارزات شان که درمـدت دو سال از ۱۸۳۹ تا ۱۸٤۱م به صورت مداوم جریان داشت، ولی نتیجه مطلوب را که عبارت بود از تحـت فشار قـرار دادن و بالاخره مجبور ساختن انگلیس که از کشــور خارج شــوند به دست نیامد و بالاخــره همین عدم تمرکز، پلان واحد باعث طـول تسلط(سیطره) انگلیس در افغانستان گردید. و بخاطر پرکردن این خلاء و تمرکز بخشیدن اداره و قوای ملی مبارزین دست به کار شدند.

امین الله خان لوگری باسایر رهبران جهاد در اول نوامبر ۱۸٤۱م برای بار اول در محلهء نزدیك عاشـقان عارفان درخانهء عبـدالله خان اچکزایی جمع شدند و طرح یك انقـلاب عمــومی ریختــند. مجاهدین درگردهم آیی خود محمد زمانخان را به حیث رئیس و امیـن الله خان لوگری را به عنوان نایب آن مقرر کردند و یك شورای متشکل از ۱۲ نفر تعیین گردید که مسایل صلح و جنگ را پیش ببرند. (۳۵،ص٥٤۹)

رهبران،باتجــربه از ناکامی چند سال اخیر شـان، وظایف را تعیین و نقاط هجوم را مشخص کــردند. روز قیــام معین گردید و شورای ۱۲ نفری که برای حل مشکل صلح وجنگ دایر شده

بود مسایل مربوط خود را به صورت درست پیش بردند، هزاران مجاهد را که خواهان مبارزه علیه انگلیسها بود تحت نظم درآورد، مسئلهء اعاشه آنها را تنظیم کرد. زنان افغان با احساس پاك اسلامی، نان گرم را در خانه پخته و به سنگر برای مبارزین ملی میرساندند.

مجاهدین به عملیات مختلف دست زدند، خانهء برنس را آتش و خود او را به قتل رساندند و مقدار پولی را که او با خود داشت به غنیمت گرفتند. مبارزان به جهاد خود همه روز مصروف بودند و آنها باتعهد خود پابند و تا پیروزی کامل دست به فعالیت شدند. در این قیام تنها مردم کابل نی بلکه هر آنکس که خواهان آزادی کشور از یوغ انگلیس بود جوقه جوقه از اطراف و اکناف وارد کابل و به مبارزین می پیوستند.

در این گیر ودار مبارزه، اکبرخان وارد کابل شد و قیادت مجاهدین را به دوش گرفت. در رأس مجاهدین به عنوان یك مرد مبارز ضد انگلیس تا بیرون شدن آخرین سرباز انگلیس از فداکاری و جانبازی دریغ نکرد.

از ایام آغاز قیام ملی در کابل، انگلیسها بر دو دسته تقسیم شدند، عده یی حاضر بودند که کابل را تخلیه نمایند و دستهء دیگر خواهان مقاومت بودند و خود مکناتن هرگز نمیخواست کابل را تخلیه نماید فقط اصرار قوماندانان او را مجبور ساخت قراردادی مبنی برتخلیهء کابل، خلع شاه شجاع از سلطنت به مبارزین پیشکش نماید. (٤٧، ص٥٠٥)

مبارزین نیز خواهان هرچه زودتر اجرای قرارداد مذکور شدند ولی با آنهم مکناتن امروز را به فردا موکول می ساخت. در یکی از

مجالس مکناتن که برای تشریح قراردادهای جدید پیشنهادی خود جهت ملاقات با مجاهدین حاضر شد توسط اکبرخان به قتل رسید. و پاتینجر که به عوض او کار را به پیش میبرد بنابر شرایط مجاهدین به تخلیهء افغانستان موافقه کرد.

قوای انگلبیس از کابل شروع به عقب نشینی کرد و در عرض راه مورد حملات مجاهدین قرار گرفت و عساکری که میخواست خود را به جلال آباد برسانند همه تلف شدند.

قتل شاه شجاع:

اکبرخان که قوای انگلیس را تا جلال آباد بدرقه میکرد هیچ قوای منظم دراختیار نداشت ولی با رسیدن او جنگ در جلال آباد علیه انگلیسها آغاز گردید و به انگلیس ها تلفات فراوان وارد شد. مجاهدین ولایات وردك، غزنی، قلات و شمالی با شنیدن وضع رقتبار انگلیسها به حملات خود ادامه و بر قشون انگلیس تلفات وارد و عبور و مرور آنها را به طرف قندهار و مناطق دیگر کاملاً قطع کردند. (۲۰، ص۱۱۸)

بارکزائی ها هردم به شاه شجاع فشار می آوردند که به کمك اکبرخان به جلال آباد عسکر اعزام نماید او نیز با مشوره امین الله خان به عساکر خود امر حرکت داد. شاه شجاع قوای خود را در سیاه سنگ ملاحظه کرد و دراثر تحریکات، شاه شجاع به قتل رسید.

شجاع الدوله ولد زمانخان اطلاع پیدا کرد که شاه شجاع شب در بالاحصار رفته و دوباره به سیاه سنگ برمیگردد، تمام شب را در نزدیکی بالاحصار به امید رسیدن شاه شجاع سپری نمود، بعد از آنکه شاه شجاع ظاهر شد او را به قتل رساند. (۲۸، ص ۲۱۷)

بخش چهارم

افغانستان در فاصله بین دو تعرض انگلیس
(۱۸۴۲-۱۸۷۸م)

بعد از قتل شاه شجاع اختلافات بین امین اللّه خان لوگری و نواب مهرزمانخان صورت گرفت و آن هم بر سر جانشینی شاه جدید بود.

امین اللّه خان لوگری با یك عده خوانین درانی و قزلباش به بالاحصار کابل آمد و شاهزاده فتح جنگ که نظر به سن و سال نسبت به دیگر اولاد های شاه شجاع بزرگتر بود به موافقه شاهپور برادرش او را پادشاه اعلام کرد. (۲۸، ص ۲۲۳)

اکبرخان با شنیدن مرگ شاه شجاع و پادشاهی فتح جنگ بعد از آنکه دانست در جلال آباد برایش کمك نمی رسد راهی کابل شد. در ایامی وارد کابل شد که جنگ های خورد و بزرگ بین زمانخان و امین اللّه خان در جریان بود. اکبر خان با امین اللّه خان داخل مذاکره شد و او را متقاعد ساخت که در این ایام که انگلیسها دوباره

میخواهند به افغانستان حمله کنند بهتر است با مجاهدین همکاری نماید. امین اللّه خان نیز این حرف را قبول نمود. فتح جنگ با مشوره‌ء امین اللّه خان به اکبرخان پیشنهاد وزارت را کرد و اکبرخان نیز قبول نمود از این تاریخ به بعد او را به نام وزیر اکبرخان یاد می کنند. وزیرمحمد اکبرخان اداره‌ء نظامی و سیاسی کشور را به دست گرفت.

وزیر اکبرخان بعد از مدتی فتح جنگ را به اتهام اینکه اجنبی پرست است محبوس نمود و انواع شکنجه را بر او تحمیل میکرد تا بالاخره توسط عده یی از افراد از حبس نجات داده شد و به جلال آباد نزد انگلیسها رفت.

قوای انگلیس بخاطر اعاده‌ء حیثیت خود ازدو استقامت شرق و غرب به رهبری (پالك ونات) به طرف کابل حرکت نمودند پیش از حرکت با دوست محمد خان نیز ملاقاتی داشتند. بعد از ملاقات این حرکت انگلبس صورت گ فت. د. افغانستان قدرت واقعی به دست اکبر خان بود، بنابر خواهش انگلسها امیردوست محمد به پسر نامه نوشت و او را از جنگ باز داشت، او نیز به هدایت پدر از جنگ دست کشید، قوای انگلیس به رهبری پالك وارد کابل شد و فتح جنگ دوباره پادشاه شد.

قوای انگلیس نامردانه مخالف معیارهای قبول شده تمدن و عدالت تصمیم گرفت تا شهر کابل را که مرکز قیام ضد انگلیسی بود ویران سازد بناء امر داد که بازار مرکزی کابل (چارچته) را که زیبا ترین بازار شرق بود با بعضی از مساجد و ابنیه تاریخی به هوا پراند، شهر را چپاول کردند. انگلیسها عساکری جهت سرکوب مردم شمالی فرستاد، این قواء بخاطر انتقام جویی استالف، چاریکار را

حریق و مردان بالاتر از ۱٤ سال را به قتل رساندند. (٤١، ص٢٨٨).

انگلیسها از جریان این چهار سال به این نتیجه رسیدند که دوام شان در کشور افغانستان با زور و سلاح ممکن نیست و با گذشت زمان تلفات برآنها وارد می شود بناءً تصمیم گرفتند که از افغانستان به صورت کامل خارج شوند و دراین باره با دوست محمد که قبلاً هم مذاکره داشتند، مذاکره نموده و از او خواستند زمام امور را به دست گیرد.

هنگامیکه انگلیس ها افغانستان را ترک می گفت، فتح جنگ نیز با آنها یکجا از کابل به طرف جلال آباد حرکت کرد و مدتی شاهپور زمام امور کشور را به دست داشت، اما وقتی که شنید اکبرخان دوباره به کابل آمده او نیز کشور را ترک و به طرف پشاور رفت تا اینکه امیردوست محمد خان به کابل رسید تاج و تخت را تصاحب کرد.

امیردوست محمدخان باردوم
(۱۸۴۳-۱۸۶۳م)

در سال ۱۸٤٢م هنگامیکه به اصطلاح کشتی انگلیس درکابل غرق شد و افراد آنان به قتل رسیده خسارات زیاد مالی به آنان وارد و حتی نام و عزت شان نیز خساره مند گردید،گورنر جنرال جدید النبرو، دوست محمد را نزد خود خواست و امیر ازهیچ چیز خبر نبود. در ملاقات گونر جنرال به طور ناگهانی برایش گفت: شرایط این ضرورت را به میان آورده که باز به حیث امیر به کابل بروی ولی شرط آنست که به حیث دوست انگلیس نه دشمن آن. (٣٢، ص ١٠٤)

به هر صورت، انگلیسها بعد از آنکه به اشتباه خود پی بردند و دانستند که نمیتوانند در این کشور به سلطهء خود ادامه دهند در صدد تخلیهء افغانستان شدند و بخاطر اینکه در جریان عقب نشینی مانند سال گذشته به مشکل مواجه نگردند وهمچنان توانسته باشند در سیاست خارجی افغانستان تسلط خود را ادامه دهند با دوست محمد که در هند بود ملاقات نمودند. امیر بی خبر از اوضاع، تمام پیشنهادات انگلیس را بدون چون و چرا پذیرفت و انگلیسها دایرهء قلمرو او را محدود ساختند او را فقط امیر ولایت غزنی کابل و جلال آباد شناختند.

اوضاع افغانستان هنگام ورود امیر دوست محمد به کابل در هم و برهم بود، هرات به دست یارمحمد خان الکوزایی، قندهار به دست کهندل خان و شمال کشور بدست امیران محلی جدا از حکومت مرکزی یعنی کابل قرار داشت. امیر در نوبت دوم برخلاف سلطنت اول خود به هیچ کار عجله نکرد، او آرزو داشت که یك حکومت مرکزی تشکیل دهد و ولایات مستقل کشور را ضم حکومت مرکزی سازد لاکن انجام این کار را به موافقهء انگیس به زمان نه چندان دور گذاشت.

درنتیجهء قهرمانی مردمان دلیر افغانستان، امیر دوست محمد بار دوم به سلطنت رسید اما رهبرانی را که در راه نجات کشور قربانی ها داده بودند به شکلی از اشکال از صحنهء نظامی و سیاسی دور ساخت.

امیردوست محمد بعد از پایان تعرض انگلیس در افغانستان و بنابر موافقهء انگلیس بار دوم به قدرت رسید. رهبران جهادی که در

جریان چهار سال رهبری مبارزات مردم و«اخراج انگلیس ها نقش اساسی را بازی کرده بودند توقعاتی از امیر داشتند. محترم کهزاد می نویسد: «سلطان احمدخان و نواب محمد زمانخان هردو در باب امارت ادعای داشتند». (٤٩، ص ١٨١) و شاید رهبران دیگر نیز چنین اندیشه یی را درسر می پروراندند. قناعت دادن هر یك از آنها کاری بود مشکل، بناءً امیر دوست محمد بخاطر رضای خاطر انگلیس ها و هم بخاطر ایجاد یك حکومت مرکزی که موجودیت رهبران با ادعاهای گوناگون مانع آن میشدند تصمیم گرفت که سرشناس ترین رهبران را از صحنهٔ سیاسی و نظامی به شکلی از اشکال دور سازد و این کار را انجام داد. که میتوان از امین الله خان لوگری، سلطان احمدخان، اکبرخان وغیره نام برد.

امیردوست محمد خان، امین الله خان لوگری را در محبس کابل انداخت تا سرانجام این مرد بلند همت در سال ١٨٥٨م مطابق ١٢٧٤هـ ق به عمر ٨٧ سالگی وفات نمود. (٢٣، جلد دوم ص ٢٦٥)

سلطان احمد خان مدت را در کابل سپری نمود بعد او به قندهار سپس به هرات و بالاخره از دست دوست محمد به ایران فرار نمود و به دولت قاجاریه فارس پناهنده شد. (٤٩، ص١٨٢)

محمد شاه غلجائی که انگلیس او را دشمن بزرگ دیگر خود میدانست در اثر لشکرکشی های امیردوست محمد در سال ١٨٥٦م مورد هجوم قرار گرفت با زن و فرزند و اعیال خود درکوه ها متواری شد. (٥٤، ص١١٢) وزیر محمد اکبرخان که پسرش بود او را نیز تحت نظارت داشت، که به مرور چند سال دوران امارت امیر دوست محمد نام و نشان رهبران جهاد از زبان افتاد.

سیاست داخلی و خارجی امیردوست محمد:

امیردوست محمد بعد از یك دوره جنگ چهارساله دوباره به قدرت رسید. تأمین امنیت در کشور و ایجاد وحدت ملی جزء از وظایف اساسی او را تشکیل میداد و او نیز در راستای تأمین امنیت قدم برداشت. متأسفانه هر ولایت کشور را که ضم حکومت مرکزی می نمود در آنجا یکی از پسران خود را مقرر میکرد، یعنی بالاخره تمام پسران خود را به ولایات مختلف کشور تعیین نمود.

او نه تنها افغانستان را بین پسران خود تقسیم نمود بلکه عساکر را نیز بین آنها تقسیم کرد، مصرف این عساکر از مالیات ولایت مربوطه داده می شد. پسران او در ولایات هرکدام خود را مختار میدانستند. (۳۵، ص ۵۷٤)

قابل تذکر است که در هنگام سلطنت او هیچ یك از پسرانش که صاحب صلاحیت و قدرت نظامی ومالی بودند علیه پدر باعث ایجاد مشکل نشدند.

امیردوست محمد با تجربه از سلطنت بار اول خود در سیاست خارجی اش بسیار احتیاط می کرد و کوشش می نمود که بهانه یی برای انگلیس مهیا نسازد. به حضور نماینده گان کشورهای خارجی نیز علاقمند نبود و میخواست روابط خوب با انگلیس داشته باشد. و سیاست محافظه کاری را پیشه ساخت و در ساحهء خارجی اصلاً نمیخواست به یك ابتکار دست بزند.

سیاست خارجی امیردوست محمد خان را با همسایگان و دول خارجی میتوان چنین خلاصه کرد:

۱- داشتن روابط عادی با همسایهء غربی.

۲- عدم تماس با روسیه و بخارا.
۳- دوستی با انگلیس. (٦٢، ص ٥٧)

معاهدات پشاور (۱۸۵۵-۱۸۵۷م)

الف: معاهدهء پشاور(۱۸۵۵م):

انگلیسها از نفوذ ایران در هرات ناآرام بودند. زیرا انگلیس هر پیشرفت ایران را در افغانستان نزدیك شدن روسیه به هند میدانست زیرا هردوکشور در شرق رقیب بودند. ایران باوجود تعهد به انگلیس از مداخله به هرات خودداری نمی کرد. بناءً انگلیسها متوجه شدند که امیردوست محمدخان در تعهدات خود پابند و هیچ عمل خلاف انگلیس را درین چندین سال سلطنت خود انجام نداده پس بهتر آنست که با او به تفاهم برسند و امکانات آنرا مساعد سازند که هرات و قندهار را امیر دوست محمد خان ضم حکومت خود سازد. از امیر دعوت کردند که در پشاور با نمایندهء انگلیس مذاکرات نماید.

نتیجهء مذاکرات بین هردو کشور امضای معاهده است بین غلام حیدرخان و لارنس گورنر جنرال پنجاب. معاهده دارای سه ماده به قرار ذیل است:

۱- دوستی و صلح دایمی بین افغانستان و هند بریتانوی.
۲- حکومت هند بریتانوی تعهد می کند که به امور داخلی افغانستان مداخله نخواهد کرد.
۳- امیردوست محمد ازطرف خود و وارثان خود تعهد کردکه به امور داخلی هند بریتانوی مداخله نکرده، دولت انگلیس را دوست خود، دشمن او را دشمن خود میداند. (۱۲، ص ٤٣)

امیردوست محمد خان که نمیخواست هیچ کار را بدون مشوره ء انگلیس ها انجام دهد موافقهء انگلیس را در الحاق قندهار در بدل این قرارداد به دست آورد و ولایت قندهار را اشغال نمود که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.

ب- معاهدهء جمرود پشاور (۱۸۵۷م):

امیردوست محمد خان که قندهار را ضم حکومت مرکزی ساخته بود علاقمند شد که هرات را نیز اشغال به ملوك الطوایفی کاملاً خاتمه دهد. بخاطر اجرای این عملیات بازهم امیردوست محمدخان به انگلیس مراجعه کرد خواست به موافقه و کمك انگلیس به این کار متوسل گردد. انگلیس از تسلط ایران به هرات ناراض و قوای انگلیس در فرونشاندن شورش عمومی در هند مصروف بود، از تماس امیر خیلی خرسند شدند و امیر را به هند دعوت کردند.

امیردوست محمد خان درجمرود پشاور با نماینده ء هند بریتانوی لارنس ملاقات کرد. موضوع ملاقات طبعاً هرات بود، در اخیر مذاکره معاهده یی بین دو کشور (افغانستان و انگلستان) سردار محمد اعظم خان و لارنس در ۱۲ ماده در ٦ جنوری ۱۸۵۷م به امضاء رسید.

فشرده مطالب معاهده ء مذکور قرارذیل است:

۱- حکومت هند بریتانوی برای تقویت امیر در اشغال هرات مبلغ ۱۲ لك روپیه و ۱٦ هزار تفنگ با جبه خانه کمك می کند.

۲- امیر تا مدت دوام جنگ نماینده گان بریتانیه را در کابل، قندهار و بلخ برای اخذ اطلاعات اجازه ء اقامت بدهد.

۳- انصراف امیردوست محمد از پشاور و اطلاع پیشنهادات دولت خارجه به انگلیس.

٤- پذیرفتن یك نفر مسلمان هندی به حیث نماینده‌ء انگلیس.

(٦٤، صص۵۸-۵۹)

دوست محمدخان با موافقه‌ء انگلیس در صدد آن شد که با الحاق هرات آرزوی دیرینه اش را جامه‌ء عمل بپوشاند و برای این منظور آماده گی گرفت طوریکه خواهیم دید با اشغال هرات آخرین آرزویش به اتمام رسید و درآنجا وفات کرد.

لشکرکشی های امیردوست محمد خان

۱- به سوی تگاب و نجراب (۱۸۴۵م):

مردمان تگاب و نجراب تحت رهبری صاحبزاده جانان و صاحبزاده فتح قیام کردند، برای دفع شورش، امیردوست محمدخان، جبار خان را اعزام نمود اما نتوانست که شورشیان را سرکوب و خاموش سازد، بناءً وزیر اکبرخان با تدبیر و درایت خود به شورش نقطه‌ء پایان گذاشت. در همین سال مردم خوگیانی قیام کردند با وجود مریضی وزیر اکبرخان به آنجا رفت شورش راخاموش ساخت.

(۲۰،ص۱۳۷)

وزیر محمد اکبرخان بعد از دفع شورش با تن بیمار به جلال آباد رفت و مریضی او شدت گرفت در آنجا به عمر ۲۹ یا ۳۰ سالگی وفات کرد. جسد وزیر مطابق وصیتش به مزارشریف انتقال و در جوار خلیفه‌ء چهارم اسلام حضرت علی دفن شد(۱۸٤۵م). این مرد بدون شك یکی از افراد برجسته‌ء تاریخ کشور ما است او از همه

حوادث با سربلندی و موفقیت بیرون آمده در دفاع از کشور درمقابل دشمنان داخلی و خارجی جانبازانه و فداکارانه رزمیده است. در جبهات مختلف پیروزی نصیب او بود. او فقط اولین و آخرین بار زیر فرمان پدر در مقابل انگلیس در تیزین عقب نشینی کرد. دیگر تاریخ شکست و عقب نشینی این مرد مبارز را در حافظه ندارد.

۲ - لشکرکشی به طرف پشاور:

رنجیت سنگ که از طرف شاه زمان سدوزائی به حکومت لاهور مقرر شده بود از ضعف و ناتوانی شاهان سدوزائی استفاده کرده اعلان استقلال نمود و همیشه از طرف انگلیس در مقابل افغانها حمایه می شد و افغانها چه در دورهء محمود، چه شاه شجاع و چه در دورهء فتور قوت آن را نیافتند که مانع حرکات و پشرفت های او شوند، از هر موقع به نفع خود استفاده کرده‌مناطق مختلف و وسیع را صاحب شد و بالاخره در سال ۱۸۳۹م وفات کرد.

با وفات رنجیت سنگ بازمانده های او بخاطر کسب قدرت به جان هم افتادند و این وضع تا سال ۱۸٤۵م دوام کرد. فقط در همین سال دلیپ سنگ حکمران سکها تمام اختلافات خود را ناشی از مداخلهء انگلیس دانسته با انگلیس اعلان جنگ کرد ولی شکست خورد و تمام متصرفات ۳۰ ساله رنجیت به دست انگلیس افتاد.

سکها به قیام خود ادامه دادند، امیردوست محمد بنابر پیشنهاد مشاورین یا به اثر پیشنهاد خود سکها به پشاور حمله نمود و پشاور را بدون کدام مشکل به دست آورد و برای کمك سکها در جنگ گجرات علیه انگلیس اشتراك نمود ولی در این جنگ سکها و

افغانها هردو شکست خوردند. انگلیس ها قوای افغانی را تعقیب نمودند و امیردوست محمد به برکت اسپ خود نجات و بکابل رسید دیگر برای همیشه خیال پشاور را از سر خود دور کرد. (۲۰، ص ۱۳۹)

۳- لشکرکشی به شمال:

امیردوست محمد که خواهان یك دولت متمرکز بود و میخواست ولایات خودسر کشور را تابع حکومت مرکزی سازد و هم از آن جهت که ناکامی های خود را در شرق جبران نماید به سمت شمال لشکر کشید. سپاه امیردوست محمد تحت رهبری پسرش محمد اکرم خان بدون کدام مشکلات به بلخ آمد امرای محلی این مناطق که خواهان استقلال و گریز از مرکز را نداشتند به نزد اکرم خان آمده در امر اجرای دساتیر مرکز اظهار آماده گی نمودند.

الحاق قندهار:

در سال ۱۸۵۵م سردار کهندل خان و مهردلخان هر دو وفات کردند. بعد از وفات آنان برادران و سرداران درقندهار بخاطر رسیدن به حکمرانی قندهار به مجادله آغاز نمودند هرکس از خانهء خود از کوچه خود بالای رقیب انداخت میکرد، مردم شهر از این همه گیرو دار خسته شدند. سردار سطان احمد خان که در این وقت در قندهار بود به سرداران مشوره داد که در این مورد با دوست محمدخان داخل مذاکره شوند و حکمیت او را در این مورد بپذیرند بناءً سرداران از امیر دوست محمدخان خواهان حکمیت شدند. امیر دوست محمد خان این پیشنهاد را قبول ظاهراً به خاطر

صلح و باطناً بخاطر الحاق قندهار به دولت مرکزی حرکت نمود بعد از مشوره به آنها گفت: چون دعوا داران حکومت زیاد اند بهتر است مالیات اضافی شهر بین ایشان تقسیم گردد ، او خود داخل شهر شده پسرش غلام حیدرخان را به عنوان مسؤل شهر تعیین و به کابل برگشت. بدین ترتیب قندهار ضم حکومت مرکزی شد.

الحاق هرات:

در هرات خانواده‌ء سدوزائی که از مدت ها به اینطرف یعنی از ۱۸۱۸م به بعد حکومت داشتند از دست یارمحمد خان الکوزائی از بین رفت و یارمحمد خان نیز درسال ۱۸۵۱م چشم از جهان پوشید.

بعد از مرگ یارمحمد خان، سعید محمد پسر دیوانه، کم مغز و بیکفایت او روی صحنه آمد. مردم هرات از کهندل خان که درآن وقت فوت نکرده بود کمك خواستند ولی در مقابل ایرانیان که جهت کمك او آمده بودند هیچ کار انجام داده نتوانست و عقب نشینی کرد و سعید محمد سکه خود را به نام ناصرالدین قاجار ضرب زد ، مردم علیه او قیام و او را به قتل رساندند. به انتقام خونخواهی او ایران به هرات حمله نموده و آنرا اشغال کرد و بنابر فشار انگلیس حاضر به برآمدن از هرات شد و خواست ازطریق دیگر بر هرات تسلط داشته باشد بناءً سلطان احمدخان را که در ایران به سر می برد به حیث حاکم هرات فرستاد. (۱۳، ص ۱۴۷)

سلطان احمدخان پسر محمد عظیم خان، داماد و برادرزاده‌ء دوست محمد خان و رفیق همرزم و اندیوال بسیار نزدیك وزیر اکبر خان بود که بعد از به قدرت رسیدن امیردوست محمد بار دوم از او

رنجیده اول به قندهار و بعد به هرات و ایران نزد قاجاری ها پناهنده شده بود ، حال ازطرف ایران به حیث والی هرات مقرر شد.

سلطان احمدخان زمامدار هرات که خود را نسبت به امیردوست محمد در سلطنت افغانستان مستحق تر میدانست با لشکر فراوان به فراه حمله و آن ولایت را اشغال نمود و راه تسخیر کابل را باز نمود. (۳۵، ص ۵۸۸). امیر دوست محمد با اطلاع ازاین خبر به طرف هرات حرکت کرد ، بعد از محاصرهء طولانی و زدوخورد فراوان بالاخره هرات توسط امیردوست محمد خان فتح گردید و امیر در همانجا به عمر ۷۲ سالگی در سال ۱۸٦۳م وفات نمود و در جوار خواجه عبدالله انصاری او را به خاك سپردند.

ادارهء امیر دوست محمد خان:

دربار امیر بسیار ساده و شکوه و جلال پادشاهان سابق افغانستان را نداشت، علت آن شاید عدم توان مالی و یا هم عدم علاقمندی او بوده باشد. او شاهزاده نبود و به یك قوم بزرگ ارتباط نداشت. ادارات عمدهء دولتی در عصر او به اقوام بزرگ چون درانی و بارکزائی تعلق داشت اما اشخاص غیر از این دو قوم نیز در ادارهء او دیده میشد که میتوان از میرزا عبدالرزاق مستوفی نام برد.

ادارات ولایات در نوبت اول سلطنت او به دست برادرانش و در نوبت دوم به دست پسران او بود و هیچ یك از آن ها در مقابل پدر سرکشی نکردند و همه آنها باجود آزادی عمل خود کاملاً مربوط ادارهء مرکزی بودند. در رأس تمام ادارات دولتی خود امیر قرار داشت، تمام امر ونهی ازطرف اوصورت میگرفت، هیچ نوع ارگانیکه

صلاحیت او را محدود بسازد وجود نداشت به یك کلمه میتوان گفت که او یك پادشاه مطلق العنان بود.

امیردوست محمد در ایجاد یك اردوی منظم به کمك کیمبل و دیگران پرداخت و این اردو را در ایجاد نظم و امنیت و دفاع از کشور مفید میدانست.

شخصیت امیردوست محمد خان:

دوست محمد شاهزاده نبود، مادر او هم صورتی یعنی کنیز و از قوم قزلباش بود. امیردوست محمد در سال ۱۷۹۲م در قندهار تولد یافته زمانیکه هشت ساله بود پدرش پاینده محمد خان از طرف شاه زمان به قتل رسید و از ایامی که ۱۲ ساله بود به خدمت برادر خود فتح خان قرار گرفت. (۲۰، ص ۱٦۰)

امیردوست محمد با پایمردی و متانت در همه عملیات ها با برادرش فتح خان شرکت جست و زمانی بنا به دستور برادر به عنوان یك قوماندان عملیات مستقلانه را انجام میداد و فتح خان او را دوست داشت اما به نسبت بی حرمتی به حرم حاجی فیروزالدین مورد غضب فتح خان قرار گرفت و فرار کرد، بنا به دستور فتح خان محبوس گردید. بعد از مرگ فتح خان پیش از همه برادران خود را به کابل رساند بعد از مرگ محمد عظیم خان و شیردلخان زمینهء امارت را برای خود مساعد ساخت و سلالهء محمد زائی ها را اساس گذاشت.

او سواد ابتدایی داشت و بعد ازکسب قدرت سر از نو تعلیمات خود را نزد امیرمحمد آخنده زاده یکی از علمای جید کشور آغاز

کرد، علوم متداوله آن عصر را فرا گرفت در تاریخ قدیم و جدید، فقه، حدیث دسترسي داشت. (۲۰، ص ۱٦۱)

چون از سواد کافی برخوردار نبود بدین سبب با شعر و ادب و مسایل علمی چندان علاقه نداشت. در زمان او مدارس رسمی دولتی تأسیس نشد و اکثر زمامداری اش در جنگ گذشت، یگانه اثر که علی الرغم این همه عوامل نامساعد در این دوره به نظر می رسد یك چند دیوان تألیفات محدود درتاریخ است. (۵۰، ص ۱٤)

امیر دوست محمد خان شخص جاه طلب، نرم خو ، عشرت دوست اما دلاور و مدبر بود ، چهارده زن منکوحه صدها سراری و ۵۲ اولاد داشت. (۱۱، ص ۲۸۷)

امیر شیرعلیخان درکشمکش با برادران

(۱۸٦۳-۱۸٦٦م)

امیر دوست محمد خان بیشتر از شاهان سدوزائی اولاد داشت که تا مدت باعث جاروجنجال بزرگ گردید و تمام سلطنت اول امیرشیرعلیخان در جنگ بابرادران گذشت و هریك از پسران امیر دوست محمد در صدد کسب قدرت بودند. این کشمکش بین برادران تقریباً پنج سال را دربر گرفت.

دو دسته از پسران امیر دوست محمد نفش موثری را در تاریخ ایفا کرده اند یك گروپ مرکب از افضل خان و اعظم خان و گروپ دیگر شامل شیرعلیخان، محمد امین خان و شریف خان.

افضل خان درموقع مرگ پدر والی ترکستان در استحکام دولت نقش عمده داشت و پسر بزرگ دوست محمد خان بود. اعظم خان

والی کرم او نیز نسبت به شیرعلی خان بزرگ بود چون مادر هردو از قوم بزرگ کشور نبود برعکس شیرعلیخان از مـــادر ســدوزائی دو برادر بزرگ او اکبرخان و غلام حیدر خان وفات نموده بود و امیر از نگاه نسب او را مستحق سلطنت میدانست. (٤١، ص ٣١٦)

در پایان سال ١٢٧٨هـ ق(١٨٦٢م) هنگامیکه محاصرهء هرات طولانی شد و امیر در بستر مریضی افتاد، شـاهزاده شیرعلیخان را درحضور شاهزاده گان و بـزرگان ملی و ســران نظامی جانشین خود خواند و تمام امورات اداری و نظامی را به او سپرد. (٤٩، ص ٢٠٤) به قول محترم خافی، بعد از آنکه بزرگان پیشنهاد دوست محمد خان را در مورد ولیعهدی شیرعلیخان قبول کردند، امیردوست محـمدخان به دست مبارك خود دستار خود را به سر سردار شیرعلیخان گــذاشت و شمشیر خود را به کمرش بست. (١٦، ص ٤٨)

فتح هرات به قــومانده و سرپرستی شیرعلیخان صورت گرفت و مراسم فاتحه پدر نیز تحت رهبری او در شهر هرات برگـزار گــردید. درست است که برادرانش علناً مخالفت نکـردند ولی در خـفا به این فکر بودند که چگونه سلطنت را از او بگیرند.

در بین برادران اولتر از همه محمد اعظـم خــان در فکر تصرف کابل و پادشاهی بود بناءً بیش از آنکه شیرعلیخــان با جمیع اراکین و عساکر خــود به طــرف کابل حـرکت نماید محمد اعظم خان طی عریضه یی اجازه حرکت خود را از امیرشیرعلیخان به بهانهء مریضی گرفت. وقتیکه رقعهء او را میخـواند شــیرعلیخان با تبســم معـنی داری به اراکین خود گفت که مدتی میشود که اعظم خان مریض شده است و اضافه کرد که شما مطلع باشید در پی این کار مطلبی است و

شاید اولین اقدام او آغاز گردد، ولی با آنهم او را اجازه داد که به منطقهء که قبلاً درآنجا به حیث والی کار میکرد برود.

او به بسیار عجله خود را به کرم و زرمت که در آنجا والی بود رساند و با عساکر فراوان خود به طرف کابل حرکت کرد ولی از دست سردار محمد علیخان که حاکم کابل بود شکست خورد و عقب نشینی کرد. شیرعلیخان در عرض راه کابل از لشکر جدا به طرف زرمت رفت زیرا اعظم خان در تهیه و تدارك سپاه می پرداخت اما با نزدیك شدن شیرعلیخان، اعظم خان که توان مقابله را نداشت تسلیم شد و دوباره به آنجا مقرر گردید. شیرعلیخان بعد از این حادثه با لشکر خود یکجا وارد کابل شد.

برادر ماجراجوی و فتنه انگیز شیرعلیخان در زرمت هیچ آرام نگرفت و دیگر برادران خود را علیه شیرعلیخان تحریك میکرد تا بالاخره توسط شیرعلیخان شکست خورد و به هند فرار نمود.

محمد افضل خان که به حیث حکمران ترکستان اجرای وظیفه میکرد به اثر تحریك برادران خود به خصوص محمد اعظم خان لشکری را فراهم نمود تا در مقابل برادر اقدام نماید. افضل خان یکعده قشون را تحت رهبری پسرش به منطقهء باجگاه فرستاد و به او هدایت داد که تا آمدن شاه منتظر بماند و جنگ را آغاز نکند ولی قوای افضل خان بالای لشکر کابل حمله نمود ولی شکست خورد. شیرعلیخان افضل خان را دستگیر و حبس نمود.

امیرشیرعلیخان بعد از دفع شورش بلخ به کابل آمد. شریف خان افراد مربوط خودرا به سوی قندهار روان میکرد وبالاخره خودش نیز به آن طرف حرکت کرد و بدگمانی شیرعلیخان نسبت به برادران شدت پیدا کرد و امین خان نیز نیت شیرعلیخان را درك و به فکر آن

شد که در دفاع از قندهار آماده گی بگیرد. امیر شیرعلیخان با سپاه بزرگ به طرف قندهار حـــرکت نمود. رهبری قـــوای شیرعلیخان را پسرش سردار محمد علی به عهده داشت و قـــوماندە سپاه قندهار به دست امین خان بود. درنتیجه جنگی که بین دو برادر صورت گـرفت محمد علیخان و محمد امین هردو به قتل رسیدند. با اطلاع احوال و دیدن این حادثه شیرعلی خان متأثر گشت و به قندهار رفت به خرقه مبارکه به انزوا نشست. (٥٤، ص ١٢٣)

خبر گـــوشه گیری شیرعلیخان به عبدالرحمن رســـید و از بخارا وارد شمال کشور شد و به کاکایش اعظم خان که در هند بود احـــوال داد که به او در شمال ملحق شـــود، او از راه صعب العبـــور چترال و بدخشان به عبدالـــرحمن پیوســـت، قبل از داخـــل شدن به کابل به شیرعلیخان احوال دادند که افضل خان را رها سازد ولی شـیرعلیخان قبول نکرد. عبدالرحمن و اعظم خـــان توانســـتند کابل را از حـــکام شیرعلیخان خلاص و قدرت را به دست گـــیرند. ســـقوط کابل باعث شد که شیرعلی خان ازنزوا برآمده در صـــدد اســـترداد کابل حـــرکت کند. هردو سپاه در میدان وردگ باهم مقابل شـــدند، شـــیرعلیخـــان شکست و به طرف قندهار عقب نشست. عبدالرحمن و اعظم خـــان به غزنی رفته افضل خان را از محبس رها و به عنوان پادشاه برگزیدند. (٦٢، ص ٦٧)

روابط امیرشیرعلیخان باانگلیس:

امیرشیرعلی خان در هنگام اقامت پدر در هند با او یکجا حیات به سر میبرد و گاهی از انگلیس ها در پیش پدر بدگویی می کـــرد و قسماً روحیهء ضد انگلیسی داشـــت. معلـــوم نیست که عـــامل این سیاست او چه بوده؟اما به روحیهء ضد انگلیسی خـــود ادامه داد، به

سیاست محافظه کارانه پدر انتقاد میکـرد. هنگامیکه به عوض پدر زمام امورکشور را به دست گرفت انگلیسها از او درتشویش شدند و بخاطر عدم استقرار حکومت او، از برادرانش پشتیبانی و عـلناً کمك نمودند که میتوان از کمك انگلیسها به محمد اعظم خان نام برد.

امیرشیرعلیخان با کسب قدرت و پادشاهی، از سلطنت خـود به انگلیس ها خبر داد تا شناسایی و امـداد مـالی آن دولت را حـاصل نماید اما حکومت انگلیس که از افکار این پادشـاه واقف بود و هم میخواست در مقابل این شناسـایی، از طـرف او پابندی به تعهدات پدرش بلکه بیشتر از آن را رسماً و علناً حـاصل نمـایند به بهانهٔ اینکه سلطنت شاه جدید از طـرف برادرانش به رسمیت شناخته نشده دولت او را بـرسمیت شناخت ولی کمك های عصر دوست محمد خان را قطع کرد. (۲۰، ص ۱۷۲)

قطع کردن کمك هـای انگلیس به امیرشیرعلیخان، کمك و تقویه برادران شیرعلیخان درمجـادلـه علـیه او همه باعـث گـردید که شیرعلیخان نیز به انگلیس بدبین باشـد و انگلیس هـا خـود عمداً زمینهٔ بدبینی را خلق کردند. گرچه بار دیگر امیرشـیرعلیخان هیئت به پشاور فـرسـتاد تا در مـورد حسن نیت پادشاه به انگلیسها اطمینان دهـد ولی سودی نبخشید و آنها علاقمـند ارسال کمك به شـیرعلـیخان نشدند. به طـور خـلاصه باید عـرض کرد که امیر شیرعلیخـان در نوبت اول خـود در سـیاست داخـلی و خـارجی به ناکامی مـواجـه شد و همین علت باعث سـقوط پادشـاهی اش در نوبت اول گردید.

امیرمحمد افضل خان
(۱۸۶۶-۱۸۶۷م)

افضل خان آدم ملایم و نرم خو بود نمی خواست که علیه برادرش شیرعلیخان قیام کند، لاکن دیگران او را وادار به این کار کردند تا بالاخره شکست خورد و محبوس گردید. در اثر فداکاری پسرش عبدالرحمن و برادرش محمد اعظم خان از حبس رها و برتخت نشست. از پادشاهی خود به انگلیس اطلاع داد. انگلیس پادشاهی او را به رسمیت شناخته و سفیری را به دربار او فرستادند.

امیرشیرعلیخان از قندهار یکبار دیگر بخاطر گرفتن تاج وتخت لشکر کشید و در نزدیکی مقر از دست عبدالرحمن شکست خورد عقب نشست و عساکر عبدالرحمن او را تعقیب نمود و قندهار را نیز ازدست شیرعلیخان خارج ساخت. و شیرعلیخان به هرات نزد پسرش یعقوب خان رفت.

شیرعلیخان از هرات پسرش یعقوب خان را با نامه و هدایا به دربار ناصرالدین شاه قاجار به تهران فرستاد از او برای استرداد کابل کمك خواست. شاه اظهار محبت و دوستی کرد. اما نظر به تعهدی که به موجب معاهدهء ۱۸۵۷م پاریس راجع به عدم مداخله در امور افغانستان در برابر انگلستان داشت ازدادن کمك خودداری نمود. (٤١، ص ٣٢٠)

شیرعلیخان در هرات بود که برادرش فیض محمد خان که حاکم آقچه و حال بر بسیاری مناطق شمال از طرف افضل خان وظیفه داشت به شیرعلیخان پیغام فرستاد و اظهار کمك نمود. شیرعلی

خان از طریق بادغیس و فاریاب و جوزجان خود را نزد او رساند. هردو باسپاه بزرگ وارد پنجشیر شدند ولی در بازارك پنجشیر از دست عبدالرحمن شکست خوردند و عقب نشینی کردند.

افضل خان مدت یکسال سلطنت نمود کدام کاری در ساحهء فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی از او سر نزد و یا هم به نسبت جنگ های متواتر با شیرعلیخان این امکان برایش میسر نشد، به نسبت مریضی که عاید حالش گردید وفات کرد. به قول محترم کهزاد: «مطابق وصیتش در قلعهء حشمت خان (هوشمند خان) در جنوب شرق شهدای صالحین به خاك سپرده شد». (٤٧، ص ٥٥٥)

امیر محمد اعظم خان
(١٨٦٧-١٨٦٨م)

امیرمحمد اعظم خان پسر امیردوست محمد خان ولد پاینده محمد خان بارکزائی برادر سکهء افضل خان بود. در زمان پدرش امیردوست محمد، گاهی در موارد سیاسی مشوره میداد و یك بار هم با امیردوست محمد به پشاور رفت و معاهدهء پشاور بین او و سرجان لارنس به امضاء رسید.

به عقیدهء عبدالرحمن خان، محمد اعظم خان آدم بی عقل و بی اراده بود او علاوه می کند اگر پدرکلانش و برخی از اشخاص دیگر مناسبات پدرش و شیرعلیخان را تیره نمی ساختند، شیرعلیخان به حیث امیرافغانستان باقی می ماند و خود عبدالرحمن سمت قوماندان نظامی را احراز میکرد. (٥٨، ص ٨)

محمد اعظم خان بعد از مرگ پدر در گرفتن قدرت تلاش فراوا

نمود لیکن چندین بارشکست خورد، حال بنابر مساعد شدن شرایط به زور شمشیر برادرزادهء خود عبدالرحمن به قدرت رسید. او در ایام قدرت خود به هیچ اقدامی دست نزد اینکه چگونه آرزوی داشت و با مردم چگونه رفتار می نمود اطلاع در دست نیست.

امیرمحمد اعظم خان ازنفوذ و قدرت عبدالرحمن در هراس بود و او را به بهانه های مختلف از مرکز دور ساخت، چنانچه عبدالرحمن خان میگوید: «چند ماه بعد از وفات پدرم، مفسدین عمویم را از من بدگمان نموده به او القاء کردند تا زمانی که من در کابل باشم نفوذ او محدود خواهد بود. بهتر است به بلخ بفرستد و پسر خود را به جای من مقرر دارد. بناءً باوجودیکه من نمی خواستم مرا به به شمال فرستاد.»(۳۳، ص ۱۰٦)

اعظم خان در مدت کوتاه سلطنت به کمك وزیر دانشمند خود سیدجمال الدین افغانی پلان های عمرانی را روی دست گرفت از جمله اولین مجلهء افغانستان به نام کابل یاد می شد نشر شد ولی پلان های مربوط به تشکیلات اداری به سیستم جدید به نسبت کوتاهی وقت عملی نگردید. (٦۲، ص ۷۰)

به هر صورت عبدالرحمن طبق هدایت اعظم خان به شمال کشور رفت. عبدالرحمن خان توانست حکمرانان ولایت شمال را تابع حکومت مرکزی ساخته به طرف میمنه حرکت نماید، والی آنجا را نیز تابع حکومت مرکزی سازد.

عبدالرحمن خان در شمال به خصوص در شمال غرب کشور (میمنه) مصروف شد، با اطلاع از این مشغولیت عبدالرحمن، شیرعلیخان با پسرش یعقوب خان به عزم تسخیر قندهار حرکت و

چون مردم قندهار از رویهء حکام اعظم خان آزرده بودند شهر را به شیرعلیخان تسلیم دادند و شیرعلیخان جانب غزنی پیش آمد. در این ایام اعظم خان، برادرزادهء خود را که در میمنه مصروف بود به کابل خواست و به اتفاق هم بخاطر جلوگیری از هجوم شیرعلیخان به غزنی رفتند و در ششگاو غزنی از دست شیرعلیخان شکست و هردو راه فرار را در پیش گرفتند و شیرعلیخان فاتحانه وارد کابل شد.

امارت دوم امیرشیرعلیخان —
(۱۸۶۸-۱۸۷۸)

امیرشیرعلیخان در اواخر سال ۱۸٦۸م با همکاری پسر خود محمد یعقوب خان که والی هرات بود بعد از تصرف قندهار، محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان را در ششگاو غزنی شکست داد و مجدداً کابل را به تصرف خود درآورد و بر تخت سلطنت جلوس کرد.

امیرشیرعلیخان هنگامی که بار دوم به سلطنت رسید کوشش هایی را برای تأسیس یك دولت متمدن آغاز کرد، درآوانیکه امیر جوان و با پدر خود در هند بریتانوی سکونت داشت، موسسات و اداره های عصری انگلیس ها را به چشم سر مشاهده نمود و علماً به این قانع شدند که اگر جوامع شرقی بخواهند زنده گی آزاد و آبرومند داشته و از استعمارگران آزاد گردند باید خود را در چوکات عصریت و تمدن داخل سازند. (۳۲، ص ١٤٤)

امیرشیرعلیخان پادشاه روشنفکر، ترقیخواه، وطندوست، مدنیت پرور و اولین بنیانگذار تمدن در افغانستان به شمار میرود او در هند سهولت ها و پیشرفت هایی را که تکنالوژی عصری به وجود آورندهء

ان بود به چشم سر مشاهده کرد و به نوآوری ها و تکنالوژی عصری علاقمندی شدیدی پیدا کرد او را تشویق نمود تا در داخل کشور به خاطر رفع عقب مانده گی دست به یك سلسله اصلاحات بزند.

در مورد اینکه محرك اصلی امیر در به وجود آوردن اصلاحات چه و کی بوده معلومات گوناگون ارائه شده است. فرهنگ مدعی است که از نظم ونسق اداره ء انگلیس خوشش آمد. بعد ازآنکه به کشور آمد از آن تقلید کرد. (٤١، ص ٣٢٥)

مؤرخین انگلیسی می نویسند که وایسرا به او چنین مشوره داده بود. (٤١، ص ٣٢٥). امیرشیرعلیخان از نظریات و مفکوره های سیدجمال الدین دانشمند جلیل القدر استفاده کرده دست به اصلاحات زد. (٦٢، ص ٧٢) سید در روز وداع با امیرشیرعلیخان در بالاحصار کابل تمام نظر و پروگرام اصلاحی خود را که در طومار طویلی نوشته بود به امیر تقدیم نمود، امیر به خوبی پذیرفت ووعده ء تطبیق آنرا داد. (٣٥، ص ٥٩٢)

ممکن هر یك از سخن های دانشمندان جلیل القدر و محترم درست بوده باشد. اما یك نقطه را میخواهم تذکر دهم و آن اینکه، دوست محمد و دیگران نیز به هند بودند و سفرهای به آنجا داشتند و پیشرفت و تمدن را ملاحظه فرموده بودند ممکن شخصی برای آن ها در این مورد بخصوص با در مورد مزایای آن صحبت کرده باشد اما هیچکدام ازآنها در این مورد قبل از شیرعلیخان اقدامی را روی دست نگرفت، بناءً علاقمندی مفرط و شخصی شیرعلیخان، و ایجابات قرن ١٩ را در اجرای این برنامه نباید فراموش کنیم. قرن نزدهم بخصوص نیمهء دوم قرن نزده، وقت ایجاد پروگرام های

اصلاحی در مناطقی از جهان بود میتوان از اصلاحات در ایران و ترکیه یادآور شویم. درست است که سازماندهنده گان آن به موفقیت نرسیدند ولی حد اقل زمینه را برای آینده مساعد ساختند.

در قرن نزدهم ما شاهد ظاهر شدن مرد انقلابی و اسلامی هستیم که کارنامه های او در جهان اسلام باعث افتخار مردم ما و تمام مسلمانان جهان است و لازم است که چند نکتهء بسیار محدود در مورد آن نگاشته و بعد در مورد اصلاحات بپردازیم.

سیدجمال الدین درسال ۱۸۳۸م در اسعد آباد کنر تولد گردیده است و درسال ۱۸۵۷م به دربار امیردوست محمد خان پیوست. در مورد چگونگی پیوستن او به دربار معلومات در دست نیست.

دربار شاهان افغان، بخصوص دربار امیردوست محمد خان درباری نبود که از موجودیت این رجال و از اندیشه و لیاقت آن به نفع دولت و مردم استفاده نمایند. بعد از فوت امیردوست محمد خان، سید در نزد محمد اعظم خان بود. بعد ازآنکه محمد اعظم خان شکست خورد و به ایران پناهنده شد سید به دربار شیرعلیخان پیوست.

امیرشیرعلیخان فکر کرد که سید پناهگاه طرفداران اعظم خان خواهد شد، درحالیکه سید حامی دولت مرکزی بوده و در مرگ امیر دوست محمد خان، او سردار محمد اعظم خان را در هرات واداشت که به برادر کوچك خود امیرشیرعلیخان بیعت نماید، همینکه فهمید شیرعلیخان به خارج شدن او از افغانستان علاقمند است، بدون درنگ کشور راترك گفت. (۳۵، ص ۵۹۳)

سید درکشورهای مختلف هندوستان، حجاز،شام، بیت المقدس،

عـراق، ایران ، روسیه، مصر، ترکیه، لندن، امریکا، پاریس، جرمنی سفر نموده اسـت. سـیدجمال الدین یك دانشـمند قوی بود و درهر کشور که می رفـت از آن کشور او را اخـراج میکردند و سلاطین و شـاهـان از وجـود این شخـصیت در کشور شان ترس داشـتند. سـیدجمال الدین در راه بیداری و نهضت اسـلامی از هیچگـونه مساعدت دریغ نورزید از هر وسیلهء ممکن اسـتفاده کـرده به نفع مشرق زمین کار میکرد.

دانشمندان داخلی وخارجی که با او ملاقات نمـوده اند همـه از نبوغ و صراحت لهجهء او مطالب را تذکر داده اند:

محمود ابوریه به نقل از آرنست رنان فیلسوف معروف فـرانسه می نویسد: «هنگامیکه باوی سخن می گفتم از لحاظ آزادی فکـر و اخلاق پسندیده و صراحت لهجه سید جمال الدین چنان گمان میکـردم که با یکی از نوابغ گـذشـتهء آشـنامقابل شده ام و چنین احساس میکردم که ابن سینا و با یکی دیگر از بزرگان پیشین که در ظـرف پنج قرن برای آزادی بشریت از زنجیر اسارت و برده گی بذل مساعی نموده اند در جلو چشمانم قرار دارد. (٤، ص ١٥)

محمود طرزی نیز دز اخیر عمر چند مدتی را با سید گذشتانده و افتخار شاگردی آن شخص نامدار را کمایی نمـوده است. سـید در اخیر عمر به مشکلاتی روبرو شد، زمامدار مسـتبد ترکـیه او را زیر مـراقبت گـرفت به اثر مریضی که عاید حالش گـردید به عمر ٥٨ سالگی درگذشت(١٨٩٦م).

هنگام مرگ سید در ترکیه، حکومت ترکیه مـانع نشـر و پخش مرگ او شد زیرا بیم داشتند که صدها هزار ارادتمند و هواخواه او از

این اندوه بزرگ، انقلابی برپا خواهد کرد و مردم عاملان این مرگ را نخواهد بخشید، بدین ترتیب پیکر این مرحوم را در تاریکی شب چون انسان گمنام بیوطن با خاموشی تمام به خاك سپردند.

(٣٤، صص ٨٧-٩١)

تابوت نعش سید را در وقت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه در سال ١٣٢٣ هـ ش = ١٩٤٤م به کابل انتقال دادند و در جوار پوهنتون کابل دفن است.

اصلاحات امیرشیرعلیخان

امیرشیرعلیخان بعد از آنکه مجدداً بر تخت نشست، امنیت کامل در کشور حکمفرما و زمینه برای هر نوع اصلاحات آماده بود و امیر نیز این موقع مناسب را از دست نداد و به اصلاحات خود آغاز کرد که ذیلاً نگاشته می شود:

الف- اصلاحات در اردو:

اولین کاری که امیرشیرعلیخان بعد از تخت نشینی مجدد انجام داد معاینه افراد و صاحب منصبان اردو بود. چون در اثر جنگ های پنج ساله و پادشاه گردشی های که درکابل صورت گرفت نظام عسکری تقریباً در حال درهم و برهم بود یعنی آن نظم سابق را از دست داده بود. امیرشیرعلیخان به پسرش یعقوب خان و سپه سالار فرامرز خان هدایت داد که قطعات عسکری را به صورت کامل از نظر او بگذرانند تا از صاحب منصبان و افراد صالح و خوب یك اردوی خوب تهیه کند که درمواقع خطر به شکل درست از نابسامانی ها جلوگیری کرده بتواند.

امیرشیرعلی خان در تهیهء یك اردوی منظم پرداخت. درست است که تهیهء اردوی منظم از وقت امیردوست محمد آغاز شده بود و او به کمك کیمبل اسکاتلندی که بعدها مسلمان و به نام شیرمحمد یاد مي شد چند کندك منظم را تشکیل داد لاکن شیرعلیخان با درك این مطلب که لشکر غیرمنظم و قومی بدون نظم موجوده نمی تواند جوابگوی محاربات جدید و عصری باشد فلهذا با جدیت کامل تهیهء اردوی منظم را به کمك متخصصین خارجی آغاز کرد. اردوی را که با فنون قواعد نظامی جدید تربیه کرد در هشت مرکز کشور جابجا ساخت و آن عبارت بود از کرم، قندهار، شیرپور، هرات، میمنه، بلخ، کابل و جلال آباد. به افراد پیاده ماهانه هفت روپیه نقداً پرداخته می شد، به اشخاص سواره که دارای اسپ بودند دو چند این معاش داده می شد. عساکر دارای یونیفورم منظم بودند که عبارت بود از پطلون، کلاه، کرتی، بالاپوش. گاه گاه که امیر شیرعلیخان میخواست قطعات اردو را معاینه کند یونیفورم نظامی به تن میکرد. محل بود وباش دایمی اردو مطابق هدایت امیر شیرعلیخان خارج از شهر تعیین شد به نسبت آنکه اردو سبب آزار و اذیت مردم نشود. (۳۲، ص ۱۵۱)

ب- درساحهء فرهنگ:

در زمینهء فرهنگ امیرشیرعلیخان دو مکتب به طرز جدید (مکتب حربیه وملکی) تأسیس نمود. مکتب حربی در شیرپور کابل افتتاح شد، تعداد مجموع شاگردان او به ۳۰۰ نفر میرسید، همه شاگردان لیلیه بودند و مصارف آنان به دوش دولت بود. به این شاگردان علاوه برمضامین مروجه،مضامین حربی نیز تدریس میشد.

مکتب ملکی در بالاحصار موقعیت داشت، نصاب درسی آن را حقوق، اداره، سیاست و علوم ادبی تشکیل میداد. (۵۰، صص ۱۹-۲۰)

مطبعه در کابل دایر شد، در همین مطبعه علاوه برچاپ رسالات و تکت های پوستی، جریدهء شمس النهار در سال ۱۸۷۳م در ۱۶ صفحه ماه دو یا سه بار نشر میگردید. این نخستین جریده در افغانستان بود. مدیر مسؤول جریده عبدالقادر نام داشت و شخص متذکره هردو مکتب ملکی ونظامی را نیز اداره میکرد، در حقیقت اولین وزیر امور فرهنگی کشور بود.

پ- در ساحهء اداری:

امیرشیرعلیخان در پی تأسیس یك اداره به سیستم جدید و عصری برآمد، سید نورمحمد شاه و فعلاً کارته نو شهرکابل، افتخار نام او را دارد به عنوان صدراعظم تعیین گردید. سیدنورمحمد شاه کابینهء خود را از همه اقوام ساکن در افغانستان بدون تبعیض و امتیاز قومی و لسانی تشکیل داد که در واقع اولین کابینهء ملی کشور میتوان نامید. کابینه دارای وزارت های مختلف بود. سیدنورمحمد شاه به حیث صدراعظم، حبیب الله وردگ وزیرمالیه، ارسلاجان جبارخیل وزیر خارجه، عصمت الله خان غلجی وزیر داخله، میرزامحمدحسن خان سرمنشی، حسین علیخان پنجشیری سپه سالار، احمد علیخان چغتائی وزیر خزانه. از ادارات دیگر اداره پست و مخابرات که در مرکز و بعضی ولایات فعال بود. همچنان شورای ۱۲ نفری وجود داشت که از طرف شاه انتصاب و در بعضی مسایل مملکت مشوره میداد. در مسایل بزرگ کشور لویه جرگه را دعوت میکرد.

صدراعظم و وزرای کابینه امیرشیرعلیخان افراد نیکنام و تا حدودی باسواد بودند، جوهر اولین کابینه درآن بود که یك نفر از خاندان امیرشیرعلیخان یا سرداران دیگر شامل نبود. (۳۲، ص ۱٤۷)

ت- در قسمت مالی:

امیرشیرعلیخان یك اردوی منظم، مجهز بااسلحه عصری میخواست تهیه وترتیب نماید، این کار خودسرانه انجام نمی پذیرفت و انجام دادن این کار به پول احتیاج داشت. عواید کشور قبل از شیرعلیخان قسماً نقدی و قسماً هم به صورت جنسی اجرا میشد و تنخواه و غله گی افسر بالای زمیندار حواله میگردید، شیرعلیخان مالیات را نقدی ساخت.

امیرشیرعلیخان هدایت داد که محصول زمین (مالیه زمین) قبل از رسیدن حاصل پیشکی گرفته نشود وقتیکه محصول فرا رسید مالیه دهنده گان مالیهء مربوط زمین خود را تحویل دولت نمایند و درمقابل رسید اخذ نمایند. این امر از یکطرف مالیه را نقدی و مربوط دولت ساخت وهمچنان مالیه دهنده گان از آزار واذیت اجاره داران خلاص و مقدار مالیه قابل تادیه آن هم ثابت شد.

معاش مامور و افسر قبلاً بالای مالیه دهنده حواله می شد و این قشر معاش خود را از آنها حصول میکردند، امیرشیرعلیخان هدایت داد که معاش مامورین بالای مالیه دهنده حواله نگردد این معاشات نقد از خزانهء دولت پرداخته شود.

ث- فعالیت عمرانی:

درست است که کابل در دوره های قبل از اسلام و ظهور اسلام پایتخت کشور ما بود. در دوران که تیمورشاه پایتخت را از قندهار به کابل انتقال داد بعد از این تا شیرعلیخان و الحال پایتخت

کشورما است و همه این شاهان در بالاحصار زندگی میکردند. کابل دارای کوچه های تنگ قدیمی خورد بود. تیمورشاه یك تعداد سران را با خود آورد و زمین های را در اطراف بالاحصار برای آنها داد و این سرداران نیز به آبادی او رو آوردند و بالاخره آباد ساختند.

امیرشیرعلیخان خواست که شهر را وسعت و مقر قوماندهی را نیز تغییر دهد. بعد از جرو بحث های زیاد و دید وبازدید از شهر کابل منطقهء بی بی مهرو را برای ایجاد یك شهر جدید و قلعهء نظامی و محل بود باش عساکر مناسب یافت و درصدد اعمار آن برآمد.

اعمار شهر جدید که به نام شیرعلیخان «شیرپور» یاد میشد در سال ۱۸۷۰م آغاز گردید، بیشتر از ۶۰۰۰ نفر مصروف ساختن این شهر بودند، قبل از شیرعلیخان تمام کارهای عمرانی دولت توسط کارهای اجباری مردم با جبر و زور صورت می گرفت. به قول محترم غبار، معاش استادان روزانه و از کارگرانی که عساکر بودند ماهانه پنج افغانی اضافه بر اصل معاش شان نقد از خزانهء دولت پرداخته میشد. ساحهء این شهر دو هزار جریب زمین را دربر می گرفت. هنوز اعمار این شهر تکمیل نگردیده بود که تعرض دوم انگلیس به افغانستان آغاز گردید. (۳۵، ص ۵۹٤)

مخالفت یعقوب خان:

امیرشیرعلیخان کارهای نیك و پسندیده یی برای ترقی امور فرهنگی، مالی، نظامی و عمرانی و صنعتی کشور انجام داد ولی متأسفانه در سیاست داخلی خود یك اشتباه بزرگ را انجام داد، باوجود داشتن پسران بزرگ و باتجربه، پسر کوچکش عبدالله دوازده

ساله را به عنوان ولیعهد معرفی نمود که این امر باعث رنجش پسران بزرگ بخصوص یعقوب خان شد. یعقوب خان هنگامیکه پدرش شکست خورده در قندهار و بعداً به هرات فرار نموده بود حکمران (والی) هرات بود با پدر هر نوع کمك که ممکن بود انجام داد، دوشادوش پدر در گرفتن قندهار و بعد در شکست دادن اعظم خان و عبدالرحمن خان در ششگاو غزنی شرکت جست و بناءً ولیعهدی را حق خود میدانست، اصلاً کدام نافرمانی ویا کدام عمل خلاف از او سر نزده بود که پسر دیگرش را ولیعهد سازد. ولیعهد ساختن شاهزاده عبدالله بیشتر بخاطر آن بود که مادرش عایشه از دوست داشته ترین خانم های شیرعلیخان بود.

یعقوب خان در سال ۱۸۷۰م از کابل فرار کرد و خود را به غزنی رسانید. حاکم غزنی او را نگذاشت که به شهر داخل گردد نامه یی به امیرشیرعلیخان فرستاد و خواست که امر شاه را در این مورد بداند. باشنیدن این خبر شیرعلیخان به ولایات مختلفه غزنی، قندهار و هرات فرمان فرستاد که مانع داخل شدن یعقوب خان در شهر گردیده مراقب احوال او باشند زیرا او نافرمانی نموده و قصد جنگ را دارد. در حین حال شیرعلیخان سپاه را تحت رهبری فرامرز خان جهت سرکوبی و تعقیب یعقوب خان فرستاد. یعقوب خان بعد از یك توقف کوتاه خارج از شهر مجبور شد که به طرف هرات حرکت کند زیرا درهرات مدتی والی بود و به او احترام زیاد داشتند. او توانست هرات را تصرف نماید اما بعضی حوادث باعث پشیمانی یعقوب خان از عمل انجام داده اش گردید، بدین معنی که فرامرز خان، فتح خان والی هرات در اثر توطئه و جنگ به قتل رسید و نصایح فرامرز قبل

از وفات به او رسیده بود قبل از آنکه عساکر کابل به هرات برسد تصمیم گرفت که نزد پدر رفته و عذر بخواهد که به کار نادرست اقدام ورزیده است بناءً از راه هزاره جات به کابل آمد و از کرده پشیمان و پدر نیز او را عفو کرد و بعد از چندی به اثر وساطت شاهزاده عبدالله و دیگران به حیث والی هرات مقرر شد.

یعقوب خان بار دوم نیز به مخالفت پرداخت و آن وقتی بود که مراسم جشن ولیعهدی شاهزاده عبدالله درکابل دایر گردید ومطابق هدایت شیرعلیخان باید در ولایات نیز این جشن برپا می شد، لاکن یعقوب خان از این امر امتنا ورزید و باعث قهر پدر شد، او را به کابل خواست باوجود اصرار بزرگان به محبس انداخت بعد ها می بینیم که تا ترك کابل توسط شیرعلیخان در محبس بود.

این رویهء امیر در مقابل پسرش قابل تأسف بود ولی چیزیکه این اختلاف را دامن زد به نظر محترم هاشمی مداخله وایسرای هند بود که به شیرعلیخان نوشت در مقابل یعقوب خان رویهء نیکو اختیار کند. (٦٢، ص ٧٤)

مشکلات سیاسی امیر شیرعلیخان :

امیرشیرعلیخان بعد ازکسب قدرت در نوبت دوم (١٨٦٨م)، از کامیابی خود به دولت انگلیس اطلاع داد و خواهش برقراری روابط بین دو کشور گردید. انگلیس ها که افغانستان را در یك آرامی و امنیت یافتند و فهمیدند که برادرانش یکی بعد دیگر از صحنهء سیاسی دور شده و نمیتوانند به شیرعلیخان مزاحمت بکنند، بناءً سلطنت او را به رسمیت شناختند و همچنان از امیرشیرعلیخان دعوت بعمل آوردند تا از هند دیدار نماید.

امیرشیرعلیخان دعوت انگلیس را پذیرفته با عده یی از رؤسای ادارات دولتی و شاهزاده عبدالله به طرف پشاور حرکت کرد و در عرض راه تا امباله از طرف هند بریتانوی به استقبال گرم روبرو شد.

کنفرانس امباله در مارچ ۱۸۶۹م آغاز گردید. انگلیسها در آغاز کنفرانس خواستند بفهمند که امیرشیرعلیخان چه تقاضا دارد. امیرشیرعلیخان وضع کشور خود، وضع وخیم آسیای مرکزی که دراثر فشار روسیه بوجود آمده تشویح و خواهان یك معاهدهء دفاعی در مقابل خارجی ها به خصوص روسیه گردید و پیشنهاداتی را به دولت انگلیس تقدیم کرد.

۱-معاهدات ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷ که بین دوکشور به امضاء رسیده یکجانبه است باید مفاد هردو کشور در نظر گرفته شود.

۲- تاج و تخت افغانستان به خاندان امیر توسط انگلیس به رسمیت شناخته شود.

۳- یك وجه امداد سالانه به افغانستان تعیین گردد.

٤- در مواقع ضروری برای دفع دشمن، بریتانیه پول و اسلحه بدهد. (۶۲، ص ۷۶)

لاردمیو تمام خواهشات امیر را قبول نکرد و یك پیشنهاد مجمل و بین البین را ارائه نمود که باعث خرسندی امیر از کنفرانس نشد و کنفرانس امباله به ناکامی انجامید. امیر شیرعلیخان به وطن برگشت و شك و تردید او نسبت به عدم صداقت انگلیس در معاهدات بیشتر شد و درك کرد که انگلیس به هیچ وجه حاضر نیست معاهده یی را که به نفع هردو کشور باشد بپذیرد.

مناقشهء افغانستان و ایران برسر مسئلهء سیستان:

سیستان از قدیم الایام جز خاك افغانستان به شمار میرفت و یك منطقهء زراعتی بود. دردوران شاهان باصلاحیت وباقدرت سدوزائی، سیستان جز خاك دولت ابدالی بود. بعد از ضعف سدوزائی[٤] به خصوص بعد از شاه زمان که خانه جنگی در کشور بیداد میکرد امرای محلی سیستان از موقع استفاده کرده مستقلانه امور خود را پیش میبردند.

هنگامیکه امیردوست محمد با عساکر و قوت بزرگ خود مصروف فتح هرات بود حکومت ایران از ترس اینکه امیردوست محمد به حکمرانان محلی سیستان خاتمه داده و او را نیز مربوط حکومت مرکزی خواهد ساخت از انگلیس ها خواستار گردید که امیردوست محمد را از اینکار ممانعت کنند. انگلیس ها در جواب گفتند: چون انگلیسها سیستان رامربوط ایران نمیدانند بناءً نمیتوانند از مداخلهء افغانستان جلوگیری نمایند.

امیرشیرعلیخان در نوبت اول سلطنت خود (١٨٦٣-١٨٦٦م) متوجه سیستان بود اما جنگهای داخلی برای او این فرصت را نداد که قضیهء سیستان را حل نماید بناءً وقتیکه بار دوم به قدرت رسید (١٨٦٨م) متوجه سیستان شد تا به خودسری های حکام محلی و مداخلهء ایران نقطهء پایان گذارد و قریب بود بین هردو کشور جنگ به وقوع بپیوندد مگر انگلیس اعلام وساطت نمود.

موضوع حکمیت انگلیس از جانب هردو کشور پذیرفته شد، هیئت انگلیسی کولدسمیت به سیستان رسید، از جانب افغانستان سیدنورمحمد شاه و از جانب ایران سید معصوم خان باهیئت مذکور

مؤظف شدند که همراه باشند. گولد سمیت رأی خود را در سال ۱۸۷۲م ارائه کرد که مطابق فیصلهء سیستان را به دوحصه تقسیم نمود یك حصه مربوط افغانستان و حصهء دیگررا مربوط ایران دانست. این تقسیم که به خسارهء مردم ما تمام شد شیرعلیخان نپذیرفت. این مسئله به حال خود باقی ماند. (۴۱، ص ۳۳۴)

تغییر مسیر دریا و تقسیم آب هلمند اختلافاتی را به وجود آورد و انگلیس هیئتی را به رهبری مکمهان مؤظف به حل آن کرد، این هیئت در وقت حبیب الله وارد سیستان شد و خط سرحدی را که به نام خودش مشهور است از کوه ملك سیاه تا سیاه کوه که ۹۰ میل طول دارد تعیین و تثبیت نمود.

(به شکل شماره «۱» مراجعه نمائید.)

خط امیرشیرعلیخان:

از قرن هفدهم به بعد روسیه مناطق مختلف را در آسیای مرکزی اشغال نمود. درست است که گاهی به طرف بالکانات و قفقاز متوجه پلان گسترش ساحهء خود را درآسیای مرکزی به مراحل بعد مأکول میکرد ولی لحظه یی ازخاطر خود فراموش نمیکرد که فقط باتصرف آسیای مرکزی و اشغال افغانستان میتواند به هند دست پیدا کند، بدین منظور متصرفات خود در آسیای مرکزی را مرحله به مرحله انجام میداد تا اینکه تاشکند را در سال ۱۸۶۵م اشغال نمود و یك منطقه یا واحد اداری را به نام ترکستان بوجود آورد و در رأس این واحد اداری یك جنرال را مقرر نمود. جنرال آدمکش و متعرض روسی که کوفمان نام داشت هنوز در خاطره ها زنده است.

تأسیس واحد اداری ترکستان و پیشروی های روسیه، انگلیس را متوجه ساخت در صدد آن برآمد که بخاطر جلوگیری از برخورد باید با روسیه مذاکره و خطوط سرحدی شمال افغانستان را معین سازند. کمسیون مشترك روسیه، انگلیس و افغانستان خط سرحدی را که دریاچهء وکتوریا الی خم آب امتداد دارد و طول آن ۱۸۰۰ کیلومتر میباشد تعیین و تثبیت گردید که بنام خط امیرشیرعلیخان یاد میشود. (به شکل شماره «۲» مراجعه نمائید)

کنفرانس سمله (۱۸۷۳م):

امیرشیرعلیخان از موضوع حکمیت سیستان که توسط هیئت انگلیسی صورت گرفت و همچنان نامه یی را که انگلیس به شیرعلیخان در مورد یعقوب خان ارسال کرد و از او تقاضا نمود که با پسرش مطابق تعهدی که کرده رفتار نماید سخت آزرده شد. انگلیسها بخاطر اینکه رضایت امیرشیرعلیخان را دوباره کمایی نمایند به امیر اطلاع داد که یك نفر نمایندهء انگلیس به کابل آمده در اطراف مسایل سیاسی صحبت به عمل خواهد آورد.

امیرشیرعلیخان که بالای انگلیسها بی اعتماد شده بود به ملت رجوع کرد، جرگه یی را تشکیل و از آنها طالب هدایت شد، جرگه فیصله کرد که به نمایندهء انگلیس در افغانستان اجازه داده نشود و اگر کدام موضوع مهم است اجندای آن را ارائه دارد بعد از آن یك نفر نماینده به هند اعزام شود. (۲۰، ص ۲۰۵)

چون موضوع مذاکره از طرف هند بریتانوی، سیستان و سرحدات شمالی وانمود گردید، امیرشیرعلیخان صدراعظم خود سیدنورمحمد

شاه قوشنجی را به شمله جهت ملاقات فرستاد.

سیدنورمحمد شاه در سمله خواهشات و نظریات دولت خود را به سمع لاردنات رسانید و آن عبارت بود از کمك مالی، اعمار استحکامات نظامی جهت مقابله داشمن و به اختیار گذاشتن عساکر بریتانوی در کابل به امر امیر که هیچکدام آن مورد تایید لاردنات قرار نگرفت. هنگامیکه سیدنورمحمد شاه از حملهء احتمالی روسیه حرف می زد این مطلب را بی ارزش تلقی کردند برعکس لاردنات خواهشات هند برتانوی را مبنی بر استقرار نمایندهء سیاسی و نظامی انگلیس در قندهار، بلخ، هرات و پذیرفتن مشورهء انگلیس در سیاست خارجی مطرح کرد. انگلیسها کمك خود را مربوط قبولی شروط متذکره دانستند ولی از طرف افغانستان رد گردید. گرچه باز یك مقدار سلاح و مهمات و پول نقد به شیرعلیخان پیشکش کردند، سلاح را نماینده اش تسلیم و پول آنرا مطابق هدایت امیر نپذیرفت. کنفرانس سمله نیز مانند کنفرانس امباله به ناکامی خاتمه پذیرفت و هیئت به وطن برگشت.

طرح سیاست فارورد پالیسی:

فارورد پالیسی در مأخذ انگلیسی به نام «مدرسه سند» نیز یاد می شود، موجد این سیاست میجر جان جاکب نام داشت در سال ۱۸۵٦م ایران که هرات را به تشویق روسیه محاصره کرد این شخص به حکومت هند نظریه پیشنهاد کرد که باید «باب اشغال کویته اقداماتی به عمل آید تا جلو روسیه و ایران را به زودی گرفته بتوانند. این شخص یك عده از مامورین سیاسی انگلیس را به خود و سیاست

طرح شده خود معتقد ساخت. و در سال ۱۸۷٤م در انگلستان این طرح به تصویب رسید. طرفداران این طرح راولنسن، لمسدن و غیره پیشنهاداتی را به سالیبری ارائه نمودند که اشغال کویته، حضور نظامی انگلیس در افغانستان، اعزام نماینده گان نظامی و سیاسی انگلیس در هرات، قندهار، بلخ شامل آن بود. (٤۹، صص ۱۱٦-۱۱۷)

وقتی این طرح به تصویب رسید که احوال پیشروی روسیه به صورت مبالغه آمیز به انگلیس میرسید. انگلیسها بخاطر جلوگیری از نفوذ پیشروی روسیه تغییر سیاست داد و سیاست پیشروی را پیشه کرد. سالیبری به حکمران هند بریتانوی در سال ۱۸۷۵م نوشت که نماینده مسلمان برتانیه در کابل اطمینان برتانیه را حاصل کرده نمی تواند بناءً از امیر مطالبه شود که نمایندگان انگلیسی نژاد را بپذیرد. لاردنات اظهار نمود که فشار بر شیرعلیخان نادرست است و شاید آن را به آغوش روسیه افگند. لاردنات که این امر را ناممکن میدانست استعفا کرد و عوض او لیتن تقرر یافت.

لارد لیتن در صدد نابودی افغانستان:

لارد لیتن یکی از طرفداران سیاست پیشروی با وظایف جدید وارد هند گردید. او کویته را اشغال و آنرا مرکز نظامی خود قرارداد. وبعد به امیر نوشت که یك سفیر انگلیسی نژاد برتانیه به کابل آمده از تقرر او خبر میدهد. اگراین هیئت را نمی پذیرد گویا از دوستی انگلیس میخواهد عمداً صرف نظر کند. (٤۱، ص ۳٤۰)

لارلیتن که به عوض نارت بروك وایسرای هندوستان گردید تا سرحد دیوانگی شخص عصبانی بود. وایسرای قبل از او اگر چیزی

نداشتند حد اقل در میدان سیاست شخصیت باعزت بود ولی lardlitan برعکس آنان شخص عصبی و به عزت شخص مقابل ارزش قایل نبود. (۳۲، ص۱۵٦)

به هر صورت، امیرشیرعلیخان سفیر اعزامی لیتن را نپذیرفت و بخاطر رفع سوء تفاهم، نماینده‌ء مسلمان انگلیس که از مدتها به اینطرف در کابل بود به سمله رفت تا پیام های امیر و نایب السلطنه را به یکدیگر برساند. عطا محمد خان دلایل آزردگی شیرعلیخان و آرزوهای او را به نایب السلطنه اظهار نمود، ولی کارگر نیافتاد، زیرا لیتن میخواست نمایندگان انگلیسی نژاد برتانیه را بر امیر بقبولاند، در صورت عدم پذیرش باید افغانستان اشغال گردد.

لیتن با تعیین نماینده‌ء انگلیسی نژاد در بلخ، قندهار وهرات میخواست که این سه ولایت بزرگ را مستقیماً تحت اداره‌ء خود درآورد و در بعضی مناطق پایگاه نظامی بسازد تا درمقابل پیشروی احتمالی روسیه آماده گی داشته باشد و هم میخواست عده یی از مناطق کشور را از پیکر افغانستان جدا سازد و به موجودیت افغانستان نقطه‌ء پایان بگذارد.

کنفرانس پشاور ۱۸۷۷م:

لیتن با سخنان شدید به امیر شیرعلیخان اظهار نمود که اگر نماینده‌ء انگلیسی نژاد برتانیه را در افغانستان نپذیرد بدین معنی است که از دوستی و رابطه با انگلیس عمداً میخواهد صرف نظر کند. لیتن در جریان ملاقات باعطامحمد نماینده‌ء مسلمان برتانیه در افغانستان نیز به سخنان خود تأکید کرد و او را گفت که موضوع

را به سمع شیرعلیخان برساند. امیر شیرعلیخان متوجه گردید که لیتن بهانه جویی میکند تا زمینهء تعرض انگلیس را به افغانستان مهیا سازد، بناءً به تقاضای جابرانهء آن گوش داده یکبار دیگر کوشش نمود تا ازحملات قریب الوقوع هند برتانوی جلوگیری نماید، بنا سید نورمحمد شاه را به پشاور فرستاد تا با انگلیس ها مذاکره نماید.

کنفرانس پشاور در ۳۰ جنوری ۱۸۷۷ م آغاز یافت. کنفرانس در فضای نامناسب دایر گردید. لویس پیلی دلایل لزوم نمایندهء دایمی انگلیسی نژاد برتانیه را برای باخبری از اوضاع افغانستان و همسایگان وانمود ساخت ولی از طرف هیئت افغانی پذیرفته نشد.

از جنوری تا اواسط مارچ مذاکرات میان سیدنورمحمد شاه و پیلی جریان داشت، ولی نتیجه را که انگلیس انتظار داشت به دست نیامد و سیدنورمحمد شاه اظهار داشت: این اشتباه بزرگ انگلیس است که تلاش میورزد تا مامورین انگلیسی نژاد درافغانستان وجود داشته باشد من با اعتقاد کامل می گویم که افغانان برای این کار آماده نیستند و تجربهء چهل سال قبل مکناتن به یاد شما است.

(۳۲، ص ۱۵۸)

ورود هیئت روسیه به دربار شیرعلیخان:

دولت روسیه بالای ترکیه حمله نمود و جنگی که بین دو کشور صورت گرفت روسها خود را تا نزدیکی استانبول رسانیدند (۱۸۷۷م). سلطان عبدالحمید مجبور شد که معاهده سن ستیفانو را در سال ۱۸۷۸م که منجر به تسلط روسیه در بالکانات گردید به امضاء رساند. اما دولت انگلیس به کمك اتریش، المان، روسیه را

مجبور ساخت تا در معاهدهء مذکور تجدید نظر کند. روس که خود را در تهدید دید خواست که از این فشار بکاهد بناءً متوجه افغانستان ناراض گردید تا درد سری را به انگلیس در این ناحیه خلق نماید. (۳۵، ص ٦٠٤)

ترکیه که با انگلیس در این مورد متحد شده بود به طور غیرمستقیم داخل فعالیت سیاسی شد و سلطان عبدالحمید نمایندهء را به دربار امیرشیرعلیخان فرستاد و کوشش کرد که شیرعلیخان را از اتحاد با روسیه درحذر داشته به دوستی انگلیس تشویق نماید. ولی امیرشیرعلیخان عدم وفاداری دولت انگلیس را در سطح جهان به سلطان عبدالحمید گوشزد کرد یعنی سفارت آن کشور در افغانستان به موفقیت نه انجامید و به ترکیه بازگشت نمود.

روسیه بنابر تصمیم قبلی خود هیئت را به رهبری ستالیتوف به کابل فرستاد، این هیئت از طریق مزارشریف به کابل آمده عده یی معتقد اند که امیرشیرعلیخان معاهده یی را با هیئت روسیه به امضاء رسانیده است. اما برخلاف عده یی میگویند که هیچ معاهده یی به امضاء نرسیده و مسوده معاهده ترتیب شده بود که هیئت روسی اطلاع حاصل نمود که روابط روسیه و انگلیس بهبود یافته بناءً هیئت ضرورت امضای معاهده را لازم ندانسته به تاشکند برگشت.

بخش پنجم

افغانستان از تجاوز دوم انگلیس الی استرداد استقلال

آغاز تعرض دوم انگلیس به افغانستان ۱۸۷۸ م:

انگلیسها از آمدن هیئت روسیه به دربار و چگونگی ملاقات بین هیئت روسیه و شیرعلیخان، توسط جاسوسان خود اطلاع کافی به دست آورد و باعث تشویش فراوان انگلیسها شد و به این فیصله رسیدند که آنها هم هیئتی به کابل بفرستند. لاردلیتن نامه یی به امیر فرستاد به او خبر داد که یك شخص با تجربه و بلند مقام انگلیس که چمبرلین نام دارد جهت ملاقات به کابل فرستاده میشود و امیر فوری هیئت انگلیسی را به حضور بپذیرد.

امیرشیرعلیخان در این ایام مصروف فاتحه داری ولیعهد خود عبدالله جان بود، او با غلام حسین نماینده‌ء جدید مسلمان برتانیه ملاقات کرد و شاید غلام حسین خان او را از تمام مطالب و سیاست هایی که لیتن میخواست عملی نماید اطلاع داده باشد، ولی چیزیکه

قابل تذکراست اینست که امیرشیرعلیخان خواهان مذاکره با هیئت انگلیسی بود ومیخواست مطابق خواهش انگلیس عمل کند ولی مراسم فاتحه گیری پسرش اورا پریشان ساخت و نتوانست در وقت و زمان تصمیم اتخاذ نماید.

هیئت اعزامی انگلیس به رهبری چمپرلین وارد علی مسجد گردیدند درآنجا توسط سرحد داران افغان توقف داده شد و آنها دوباره به پشاور برگشتند. لیتن به لندن احوال داد که حال لازم است که فوراً اعلان جنگ داده عساکر خود را داخل افغانستان بسازیم اما لندن او را به حوصله مندی فرامی خواند، مطابق هدایت لندن، لیتن تصمیم گرفت که پادشاه افغانستان را از قبولی نماینده وخواستن معذرت از این حرکت وادارد، بناءً اولتیماتومی به امیر به تاریخ ۳۱ اکتوبر فرستاد که در ۱۰ نوامبر به کابل رسید، برای رد یا قبول آن ده روز تعیین گردید. شیرعلیخان در۱۹ نوامبر جواب اولتیماتوم انگلیس را توسط محمد عثمانخان روان کرد. محمد عثمانخان در دکه رسیده بود که حملات انگلیس آغاز شد بود. (۳۵، ص ۶۰۶)

به هر ترتیب عساکر انگلیس از سه استقامت خیبر، کرم و بولان به افغانستان حمله کردند. امیرشیرعلیخان متأسفانه از اردوی منظمی که برای همچو یك روز تربیه کرده بود استفاده نکرد برعکس به سرحدداران هدایت داد که مانع عساکر انگلیس شوند.

اگرهیئت روسی به کابل نمی آمد و امیرشیرعلیخان را با وعده های چرب و نرم فریب نمیداد و او را از ارتباط با انگلیس در حذر نمی کرد ممکن این جنگ صورت نمی گرفت. و مهمتر اینکه بهانه یی برای تعرض برای انگلیسها پیدا نمی شد.

امیرشیرعلیخان پسر محبوسش یعقوب خان را از حبس بیرون به عنوان والی کابل تعیین کرد و خودش به امید کمك روس ها به مزار شریف رفت. در مزار شریف مریض شد و درسال ۱۸۷۹م وفات و در روضهء مبارك پهلوی برادرش وزیر اکبرخان به خاك سپردند.

شخصیت سیاسی امیرشیرعلیخان:

امیرشیرعلیخان بار دوم ده سال سلطنت کرد (۱۸٦۸-۱۸۷۸م). در این ده سال او مصدر خدمات بزرگ در عرصه های مختلف فرهنگی، مالی، اداری گردید که نسبت به شاهان گذشته بی سابقه بود. امیرشیرعلیخان مرد خودخواه و اندك رنج و قسماً عصبی مزاج بود. ممکن وفات پسران جوان و برادران، ایجاد ماجرا از طرف یعقوب خان، فشار انگلیس همه وهمه براعصاب امیر تأثیر سوء نموده باشد.

امیرشیرعلیخان مانند پدر و پدرکلان دارای زن و فرزند بیشماری نبود، او خود میگفت «پدر و پدر کلان من این اشتباه را مرتکب شده بودند که زنهای متعدد گرفتند من این کار را نمی کنم» (۳۲، ص ۱٤۱) لاکن او بین خانواده کوچکش نیز نتوانست یك اتحاد، صمیمیت و همکاری را حفظ نماید، او پسر خورد خود عبدالله جان را درحالیکه یعقوب خان، ایوب خان از او بزرگ و افراد شایسته بودند به ولیعهدی تعیین کرد، این امر سبب بی اتفاقی در خانوادهء او شد.

از نظر اخلاقی اتهاماتی برآن وارد نموده اند که گویا امیر شرابخوار است، با محارم معاشقه دارد و ضدیت با اوامر قرآنی دارد

درحالیکه امیر از روی عـادت وعقیدت از این اتهـامات پاك ومبـرا بود. (٤٥، ص ١٤٧)

اشتباه مهم او در سیاست خارجی این بود که سیاست استعماری اروپایی را مردانه تلقی میکـرد. در روابط با انگلسـتان، خـوف و ترس مفرط را از روسیه اظهـار و از انگلیس طالب کمـك می شد. وقتیکه مطالباتش بر آورده نمی شد مذاکـرات را با نارضایتی ترك میکرد، او به دولت روسیه اعتماد داشت که دروغ نمی گوید، از قول خود برنمی گـردد همین نظـر او بود که پایتخـت را به امید کمك روسیه ترك گفت.

اگر شیرعلیخان در پهلوی مردم بخـاطر دفاع از وطـن درمقابل انگلیس ایستاد می شد با خدماتی که در عرصه های مختلف انجام داده بود ممکـن به عنـوان یك قهـرمان ملی نام او درتاریخ کشور جاویدانه می بود.

امیرمحمد یعقوب خان

امیرشیرعلیخان قبل از حرکت به طرف مزار شـریف میخـواست پسر خود یعقوب خان را هلاك کند ولی یك تن از درباریان سـر خود را برهـنه و از انجـام چنین کاری ممـانعت کـرد و برعکس از امیر خواهش نمـود تا پسر خـود را از محبس کشیده در غیاب خـود به حکومت کابل بگمارد. (٤٧، ص ٥٩٨) امیرشیرعلیخـان یعقوب خان را ازحبس رها بحیث والی کابل معرفی و خود عازم مزار شریف گردید.

یعقوب خان شـخص بسیار هـوشـیار و قوی بود او خـدمات شایسته یی در سـاحه نظامی و اداری انجـام داد و در جنـگ کلاه

آهنی بر سر و زره می پوشید و بالای دشمن مردانه وار حمله میکزد. مردم کابل او را بچه شیر می گفتند.

او بنابر مخـــالفتی که با پدر نشـان داد حبس گـــردید و تقریباً هشت سال را در محبس سپری کرد، در این مدت رنج وعذاب فراوان در زندان دید و به تکلیف عصبی مبتلا گردید، آدم ضعـیف لاغر و قسماً دید خـــود را نیز از دســت داده بود، در چنین یك حالت به تخت حکمروائی نشست.

یعقوب خان بعد از مرگ پدر وختم مراسم فاتحه گیری درکابل، درحالیکه عده یی از ســرداران و شاهــزاده گان ادعای ســلطنت را داشتند در مارچ ۱۸۷۹م خود را پادشاه اعلان کرد. ازپادشاهی خود به روسیه وانگلیس اطــلاع داده و پابندی خود را به قـراردادهای که پدرش به امضاء رسانیده بود اظهار کرد.

معاهدهء گندمک:

انگلیسها که در جبهات ســـه گانه(کـرم، بولان، خیـبر) مورد ضربات مجاهدین افغان قـرار گـرفته و با تجربه از تعــرض اول که مدت چهــار سال در این کشور تلفــات فـراوانی را متقبّل گـــردیده بودند، در نوبت دوم تصمیم گرفتند که با امیر یعقوب خـــان مـذاکره نموده با به دست آوردن هدف بدون تلفـات زیاد افغانســتان را تـرك نمایند.

برای اجرای منظور فــوق انگلیسـها خسر یعــقوب خـان، سردار یحیی را که در کشمیر بود خواستند بامنشی بختیار خـان هنـدی به کابل فرستادند تا شــرایط عقب کشیدن قـــوای انگلیس را با امیـر یعقوب خان در میان گذارند.

در جـــریان مذاکره یعقوب خـــان فهمید که انگلیس ها برعلاوه تسلط بر سیاست خارجی افغانســـتان واگذاری معـابر سه گانه کشور را نیز تقاضا دارند. یعقوب خان بعد از مشـــوره با اراکـین دولت به استثنای واگذاری معابر سه گانه (خیبر، کرم، بولان) دیگر شرایط را پذیرفت. هنگامیکه مذاکرات به نتیجه نرسید سهواً یعقـوب خان به گندمك نزد انگلیسها رفت و درآنجا در ۲٦ ماه می ســـال ۱۸۷۹م سیاه ترین سند تاریخی یعنی معاهدهء گندمك را امضـاء نمـود.

(۳۵، ص ٦۰۹)

موادمعاهده گندمك که بین انگلیس وافغانستان به امضا رسید:

۱- از روزیکه این عهدنامه به تصدیق طرفین میـرسـنـید صلح دایمی بین دولتین برقرار خواهد بود.

۲- ولایت ســـیالکوت(کویته کنونی) پشـین(منطقه بین کویته وکوژك) علاقه کرم تا ابتدای حاجی و دره خیبر تا به لندی کوتل به انگلیس داده میشود اما معابر سه گانه به صـورت قطعی و دایمـی به انگلیس داده نمی شـــود بلکـه انگلیس آنرا اداره و مالیات آنرا افغانستان اخذ می کند.

۳- برای تقویت امیر و اجرای این قرارداد سالانه شش لك کلدار به افغانستان داده می شود.

٤- امیر افغانستان تعهد می کند که روابط خارجی افغانســـتان را حسب هدایت انگلیس اداره نماید.

۵- یك نفر انگلیس به حیث نماینده هندبریتانـوی در افغانستان اقامت خواهد کرد.

٦- امیر حفـاظت جان ومـال نمـاینده گان انگلیــس را به عهده گرفته و برتانیه تعهـد می کنـد که نمایندهء وی به امـــور

داخلی کشور مداخله نکند.

۷- عفو عمومی کسانیکه در این جنگ با انگلیسها کمك کرده است.

۸- تجارت بین مملکتین آزاد باشد.

۹- امیر بخاطر سهولت تجارت به کمك انگلیس ها تلاش خواهد کرد.

۱۰- دولت انگلیس یك خط تیلگراف را به مصرف خود از کرم تا کابل تمدید خواهد کرد.

۱۱- لشکریان انگلیس افغانستان را تخلیه نموده در آینده به جز خواهش امیر افغانستان بخاطر دفع دشمنان داخل افغانستان نخواهد شد. (۱۲، صص ۵۳-۵٤)

مطابق ماده ء پنجم معاهده ء گندمك کیوناری که تجربه چندین ساله در سرحدات داشت و همچنان در امضای معاهده ء گندمك نقش خوبی بازی کرده بود به حیث نماینده و سفیر انگلیس مقرر و در ۲٤ جولای ۱۸۷۹ م به کابل آمده و در بالاحصار اقامت اختیار کرد.

کیوناری مانند برنس آدم خودخواه و جاه طلب بود چنانچه هردو به سرنوشت واحدی مبتلا شدند

آمدن کیوناری(کمناری) به کابل و کشته شدن او:

سفیر و نماینده ء انگلیس کیوناری از واقعات و سرنوشت نماینده ء انگلیس در ٤۰ سال قبل آگاهی نداشت و یا اینکه با تکیه بر قوای انگلیس و پیروزی که درمعاهده ء گندمك به دست آورده بود دست به کارهایی زد که مکناتن در تعرض اول انگلیس به افغانستان انجام داده بود.

کیـوناری با تشکیل دربار بـزرگ در بالاحصار کابل، با پول و قدرت که در اختیـارش بود عـده یی را با خود همراه ســاخت در امورات نظامی واداری به مداخلات پرداخت. خودسری های کیوناری باعث بدبینی مقامات دولتی و مردم شد. مردم تصمیم گرفتند که به خود سری ها و مداخلهٔ نمایندهٔ انگلیس خاتمه دهند و بخـاطر بجا کردن شرف ملی به پا خواستند.

علت واقعی قیام ۳ سپتمبر ۱۸۷۹، احساسات مذهبی مـردم و مداخله نماینده انگلیس و انگلیسی ها در امور داخـلی کشـور بود، علت ظاهری قیام را محترم رشتیا چنین می نویسد: عسـاکر کابل به مقابل داودشاه خان سپـهسالار نسـبت تادیه نصف معـاش و مطالبه تمام معاشات خود مظاهره نمودند. سپهسالار صادقانه جواب داد که مطالبه شما حق است اما این مطالبه را از کیـوناری بکنـید که ضبط و ربط امور کم و زیادی معاش و اختیار خزانه دردست او اسـت. این مطلب در ســراج التـــواریخ نیز تایــید شـده در آنجا میخوانیم که سپهسالار به تحریك هادر عبدالله جان ولیعهد شیرعلیخـان در موقع دادن تنخواه به سپاهـان گفت که باقی تنخـواه را از سـفیر انگلیس مطالبه نمائید. (۲۰، ص ۲۵٤)

با شنیدن جواب از سپهسالار، عساکر مطمین گشـتند که واقعاً کیوناری مسؤل تمام امـور داخلی و خـــارجی کشـور می باشد بناءً اجتماعاتی را در گوشه و کنـار کابل تشکیل و بالاخره با مردم کابل با صدای الله اکبر و چاریار به طـرف بالاحصار به حـرکت افتادند. یعقوب خان تلاش کرد که جلو هجوم مردم را بگیرد ولی مؤثرتمام نشد و مردم در ظرف چند ساعت توانستند به خودکامگی کـیوناری نقـطهٔ پایان گذارند.

بعد از آنکه انگلیسها از کشته شدن سفیر و نمایندهء خود اطلاع حاصل کردند جهت انتقام به سوقیات آغاز نمودند، قبل از همه رابرتس را که در کرم بود هدایت داد که به طرف کابل حرکت نماید. رابرتس ازراه های مشکل خود را به لوگر رسانید، در لوگر نماینده گان امیرمحمد یعقوب خان نزد او آمده و از واقعهء قتل سفیر معذرت خواست ولی کارگر نیفتاد بناءً خود یعقوب خان نیز نزد رابرتس جهت معذرت خواهی حاضر شد اما انگلیس ها او را نظربند باخود به کابل آوردند و در تپهء مرنجان او را نگاهداری میکردند.

رابرتس وارد کابل و در بالاحصار جا گرفت و خواست جمیع از اراکین دولت و طرفداران خود را جمع و جلسه یی را برگزار نماید و از یعقوب خان نیز خواست درین جلسه اشتراك كند ولی یعقوب خان از اشتراك درجلسه امتناع ورزید و استعفانامهء خود را به تاریخ ۱۲ اکتوبر ۱۸۷۹م توسط ولیعهد خود به انگلیسها خبر داد.

انگلیسها به خاطر انتقام از قتل کیوناری بالاحصار کابل را ویران کردند، مهماتی که دربالاحصار بود به آتش کشیدند یا تصرف کردند. عده یی زیاد مردم را به بهانهء اینکه در قتل کیوناری شرکت داشت اعدام کردند و بازار قتل وقتال در کابل گرم بود، جاسوسان انگلیس در معرفی افراد که گویا در قتل کیوناری شرکت داشت سبقت مینکردند.

به قول محترم هاشمی، هر قدر که انگلیسها فشار میآوردند مردم متحد می شدند و دست به دست هم داده یك جنبش همگانی را به وجود آوردند و قیام عمومی را به راه انداختند. بدینسان قسمت

دوم قیام ملی علیه خارجی ها در ماه دسمبر آغاز گردید. مردم با ابتدایی ترین وسایل دست داشته علیه انگلیسها به تهاجم آغاز کردند و تحت رهبری ملامحمد جانخان وردگ، ملا دین محمد، میربچه خان کوهدامنی، غلام حیدرخان چرخي، غلام قادر اوپیانی به مبارزه برخواستندِ و زنان کشور نیز دوشادوش برادران شان در دفاع ازحاکمیت استقلال و شرافت ملی سهم گرفتند که میتوان از مستوره کوهدامنی، زهرای عاشقان عارفانی، غازی ادی و غیره نام برد.

(٦٢، ص٩٤)

جنگ در کابل رابرتس را نیز بالاخره متیقن ساخت که حکومت کردن و استیلا بر کشور افغانستان به زور برچه و تفنگ کار آسان نیست بناءً در صدد آن شد که راه مصالحه پیدا و خود شان را صحت و سلامت بکشند که این کار با ظهور عبدالرحمن خان میسر گردید که بعداً به تفصیل نگاشته میشود.

جنگ میوند (١٨٨٠م):

هنگامیکه رابرتس با قوای خود بنابر هدایت لتین از کرم به طرف کابل حرکت نمود، امیر محمد یعقوب خان به قطعات عرض راه هدایت داد که مانع حرکت او نشوند، چنین خدمتی را غیرمترقبه شیرعلیخان نیز انجام داده بود. به هر صورت اردو در بسیاری از مناطق تقریباً از بین رفته اما در هرات دست نخورده باقی مانده بود زیرا بعد از شیرعلیخان هرات به صورت مسالمت آمیز به دست ایوب خان افتاد. و ایوب خان به عنوان حکمران ولایت هرات اجرای وظیفه می کرد.

درماه مارچ ۱۸۸۰م خبر ورود عبدالرحمن به شمال کشورو اعلام جهاد او بمقـابل انگلیس به تمام نقاط افغانستان شایع شد، عساکر هرات بخاطر سهـم گرفتن در جهـاد علیـه انگلیس آماده گی خود را ابراز نموده و خواهان حرکت به طرف قندهار شدند. عساکر و مردمان حوزهء جنوبغرب کشور تحت رهبری محمد ایوب خان به طرف قندهار حرکت نمودند و تا سهم خود را در دفاع و نجـات مـردم از سـلطهء انگلیس ادا نمایند.

انگلیسها در قندهار باشنیدن این خبر به آمـاده گی پرداختند و قومـاندان انگلیسها علـیه ایوب خان جنرال بروس Barrouws تعیین گردید. عساکر انگلیسی بخاطر جلوگیری از ایوب خان اول به گرشك رفتند چـون آن محـل را مناسـب ندیدند بناءً به کشك نخود منتظـر ورود ایوب خان شدند.

جنگ سختی که بین ایوب خـان و انگلیسـها در منطـقهء میوند صورت گرفت در اول تلفات فراوان به افغـانها وارد شـد ولی در اثر تدبیر رهبران افغان بالاخره افغانها پیروز شدند و عساکر انگلیسی با تلفات فراوان به قندهار برگشتند.

ایوب خـان مـدت پنج روز مصروف عیادت مریض ها و تکفین شهدا گردید بعد به قندهار حمله نمود وعساکر انگلیسی در محاصره افتیدند اما به اثر وساطت، انگلیسها چهل روز از ایـوب خـان مهلت خواستند، دراین مدت جنرال رابرتس به کمك عساکر به قندهار رسید بالای ایوب خان حمله و او را مجبور به عقب نشینی کرد. قندهار را به گماشتگان عبدالرحمن تسلیم وخود انگلیس از راه سپین بولدك به هند برتانوی برگشتند و با خارج شـدن آن از کشـور جنگ دوم خاتمه پذیرفت.

خلص سوانح عبدالرحمن خان:

عبدالرحمن ولد امیرمحمد افضل خان ولد امیردوست محمد خان درسال ۱۸۳۰م تولد گردیده است (۳۲، ص ۱۸۱) ایام صباوت را در ترکستان افغانی که پدرش حکومت آنجا را به عهده داشت سپری نموده است. در تاج التواریخ آمده است: زمانی که نه ساله بودم پدرم مرا از کابل به بلخ خواست بعد از چند روز پدرم حکم کرد که مشغول درس خواندن شوم. اگرچه سعی کردم که تمام روز مشغول خواندن و نوشتن باشم ولی خیلی کُند ذهن بودم و از خواندن درس نفرت داشتم، خیالاتم بیشتر مایل به سواری وشکار بود، هرچه امروز میخواندم فردا فراموش میکردم، معلم من خیلی ساعی بود مرا درس بیاموزد ولی فایده نداشت. (۳۳، صص ۱۹-۲۰)

عبدالرحمن خان برای آموختن فنون حربی علاقمندی فراوان داشت و استاد او در این رشته کیمبل اسکاتلندی، همان شخص که توسط امیردوست محمد در قندهار اسیر، فعلاً مسلمان و به نام شیرمحمد یاد می شد، امیردوست محمد تحت رهبری این شخص در تهیهء اردوی منظم پرداخت. حال این شخص در مزارشریف نزد افضل خان و در تدریس فنون نظامی به عبدالرحمن هر روزه مصروف بود.

قرار افواه شایع بین مردم از همان ایام به قدری ظالم طبیعت و سنگدل بود که استعمال شمشیر، نیزه و تفنگ بالای سگ و گربه، بازی کودکی او را تشکیل میداد. (٤١، ص ۳٦۲) روزی برای امتحان کردن یك تفنگ، غلام بچه اش را هدف گلوله قرار داد که به اثر آن

از طرف پدر محبوس گردید اما از عملش پشیمان نشد. (۱۶، ص ۸۱)

در جوانی او را به عنوان سگ کش یاد می کردند. به قول سیدمهدی فرخ: عبدالرحمن شخص بیسواد، بیگانه از فرهنگ در جوانی از سوی خویشاوندان به دیوانه و سگ کش معروف بوده. شیرعلیخان در حضور برادر خود، افضل خان او را دیوانه وسگ کش میخواند. (۴۴، ص ۸۱)

عبدالرحمن خان در جنگ های داخلی که بین شاهزاده گان به وقوع پیوست سهم عمده را داشت. هنگامیکه امیرشیرعلیخان درنوبت اول (۱۸۶۳-۱۸۶۶م) علیه افضل خان که حاکم ترکستان بود لشکر کشید، عبدالرحمن با پدرش بود، بعد از شکست پدر به بخارا پناهنده شد. بعد ازآنکه امیر شیرعلیخان نسبت فوت پسر و برادرش (محمد امین و محمد علیخان) در قندهار انزوا گرفت، عبدالرحمن از این مصروفیت شیرعلیخان استفاده نموده با کاکایش اعظم خان متحد شده کابل را اشغال، پدرش افضل خان را از حبس رها و به پادشاهی برداشت. بعد از پدر کاکایش اعظم خان در سال ۱۸۶۷ به کمك او پادشاه شد وبالاخره در ششگاو غزنی از دست امیرشیرعلیخان شکست و باز به طرف بخارا پناه برد.

تعرض دوم انگلیس و عقب نشینی و بالاخره مرگ شیرعلیخان زمینهء فعالیت او را دوباره مساعد ساخت و از این چانش استفاده کرده خود را به شمال کشور رساند و با اعلان جهاد علیه انگلیس توسط مردم افغانستان به قدرت رسید.

عبدالرحمن خان چگونه به قدرت رسید؟

انگلیسها بعد ازآنکه بخاطر انتقام از کیوناری وارد کابل شدند، باوجود آنکه قسماً مجاهدین را از کابل دور ساختند لیکن همیشه در تشویش بودند، بناءً از خداوند میخواستند که کسی را ملت افغان به پادشاهی او قانع شوند پیدا کنند سلطنت را بر او تسلیم کنند خود شان افغانستان را تخلیه نمایند. برای این کار ظاهراً دونفر در نظر بود یکی ایوب خان که نسبت نزدیکی اش با ایران برای انگلیس ها قابل اعتماد نبود دیگر عبدالرحمن خان که در تاشکند زنده گی می کرد. (۲۰، ص ۲٦۵) بناءً انگلیسها با همشیرهء عبدالرحمن در تماس شدند و همشیرهء او را وادار کردند که به عبدالرحمن نامه بفرستد و او را جهت به دست گرفتن سلطنت دعوت نماید و انگلیس در این زمینه حاضر به همکاری شد. این نامه به عبدالرحمن خان رسانیده شد. مجددی به استناد از تاج التواریخ می نویسد: نمایندهء اعزامی همشیرهء عبدالرحمن در بامیان مریض و نامه را به وقت و زمان به او نتوانست برساند وی اضافه می کند که از طریق نشرات و جراید روسیه از جریانات آگاه شد. (٥٤، ص ١٦٦)

به هر صورت، عبدالرحمن خان با اطلاع ازاوضاع افغانستان به اجازهء کوفمان حکمران ترکستان روسی وارد شمال کشور شد و در شمال شعار جهاد را سر داد مردم مسلمان مناطق شمال کشور جوقه جوقه گرد او جمع شدند.

انگلیسنها با اطلاع از ورود عبدالرحمن باب مکاتبه را باز و روی مسایل کشور و ولایات هرات و قندهار تبادل افکار کردند. عبدالرحمن علاقمندی شدید خود را در الحاق قندهار و هرات به

حکومت مرکزی اظهار نمود ولی انگلیسها جواب قناعت بخش نمدادند. به هر صورت عبدالرحمن با عده یی زیاد سپاه به طرف چاریکار روان شد. انگلیسها فکر کردند که وقت می گذرد باید پادشاهی او را به رسمیت بشناسند. در قسمت ادعای امیر در مورد قندهار و هرات نیز به موافقه رسیدند. هنگامیکه عبدالرحمن خان به چاریکار رسید به تاریخ ۲۱ جولای ۱۸۸۰م خود را پادشاه اعلام کرد دو روز بعد محفلی که انگلیسها در شیرپور برپا کرده بودند اداره‌ء دولت را به عبدالرحمن تفویض کردند و بدینگونه عبدالرحمن به قدرت رسید.

امارت عبدالرحمن خان
(۱۸۸۰-۱۹۰۱م)

امیر عبدالرحمن وقتی که به قدرت رسید به مشکلات فراوان روبرو شد. به نسبت خرابی بالاحصار حتی جای برای سکونت نداشت، خزانه‌ء دولت خالی و عساکر به صورت غیر منظم و وضع کشور درهم وبرهم و بی نظمی در کشور حکمفرما بود.

عبدالرحمن خان با قبول شرایط معاهده‌ء گندمك به قدرت رسید و شك نیست که انگلیسها به او کمك فراوان مالی و نظامی کردند. او جهت استحکام قدرت و موفقیت خود کوشید. تمام شورش های که علیه او از لحاظ سیاست، مالیات یا به شکل عکس العمل در مقابل ظلمش صورت گرفته بود هرکدام از این شورش ها را با قسی القلبی سرکوب کرد و از سر کشته شده گان کله منارها ساخت.

بعضی از مؤرخین و دانشمندان در مورد کارکردهای عبدالرحمن

خان یك جانبه قضاوت نموده و کوشش کرده اند که ظلم و ستم آن دوره را بیشتر در نوشته های خود انعکاس دهند. نگارنده به هیچ عنوان نمی خواهم که از ظلم وستم که در وقت او صورت گرفته دفاع نمایم اما متذکر میشوم که امیرعبدالرحمن این ملت آهنین را با پنجه های آهنین خود اداره کرد. اشخاص و افراد خودسر و کسائیکه خواهان ملوك الطوایفی بودند و بنابر از دست دادن امتیازات شان دست به شورش میزدند با قساوت سرکوب نمود. این قساوت او در مقابل یك ملیت بخصوص کشور نبود بلکه هرکس که مخالف سیاست او قرار میگرفت به شدت سرکوب میکرد.

اقدامات امیرعبدالرحمن در ایجاد یك حکومت مرکزی، ختم خودمختاری و استقلال داخلی، ایجاد یك سیستم اداره مرکزی، تأسیس اردوی نیرومند، توحید پول، عمومیت بخشیدن صنایع در کشور قابل ستایش و دست آورد های او در عرصه های فوق قابل ملاحظه است.

به قول مری لویس کلیفورد مهمترین کار وی در این مدت آن بود که قبایل متمرد و سرکش، خصوصاً غلزائی [10] و هزاره ها را تحت انقیاد درآورد و یك پارچگی افغانستان را تأمین و تضمین کرد. وی با واگذاری بخش عمده از وظایف نظامی و اداری رؤسای قبایل به حکومت مرکزی، تا حدود بسیار زیادی از خودمختاری داخلی قبایل کم کرد گرچه سایه سنگینی قدرت او در همه جای این سرزمین احساس می شد، اما او تمام مردم نافرمان و قبایل یاغی در یکدیگر و درآوردن آنان به صورت ملت یکپارچه و متحد جز از این طریق ممکن نبود. (٤٤، ص ١٧٤)

روش دوگانهء امیرعبدالرحمن خان:

وقتیکه عبدالرحـمن به قدرت رسـید به پیروی از نیـاکان خـود بخصوص جدش امیردوست محمدخـــان، در صدد آن شد که اشخاص متنفذ را که در دفاع از وطن فداکاری و نام نیـك کسـب نمـوده اند بخاطر یکه در اجرای کار خـود مـوفق و مـانع روابطـش باانگلیس نشوند از صحنهء سیاسی ونظامی دور ساخت.

در نخستین اقدام ناگهانی خود غـازی محـمد جانخـان وردک، برادرش افضل خـان و عـده یی زیادی را که در کابل بودند دستگیر نمود. و محمد جانخـان را به مـزارشـریف تبعید نمود. اینکه او چه وقت به مـزارشریف آمـد وچگونه زنده گی داشت معلوماتی در دست نیست به همین سـبب عـده یی از مؤرخین می گویند که در یك میلی دورتر از مزارشـریف اعـدام شد. به روایت دیگـر او را از کوه های هندوکش به پایین انداختند، آرامگاه این مرد مبارزه معلوم نیست.

عصمت اللّه خـان یك تن از شخصیت های مبارز در زندان جان داد و محمد افضل خان و محمد موسی خان به اتهـام اینکه با مادر یعقوب خان مکاتبه داشت و میخواسـتند امیـر را به قتـل برسانند سنگسار شـدند. رهبـران دیگر کـه صحنه را برخود تنگ دیدند فرار کردند که میتوان از میربچه خان کوهدامنی نام بـرد که به ایران و بعد با ایوب خان به هند فرار کرد و بسیاری دیگر مهاجر شدند.

به قول محترم غبار، ملامشك عالم اندړی مجاهد شـناخته شده در بین مردم خود، دور از نظر عبدالرحمن زنده گـی میکرد و در بدل قهرمانی وفداکاری که درمقابل انگلیس انجام داده بود از طرف امیر عبدالرحمن خان به لقب موش عالم مسمی گردید و بالاخـره در سـال ۱۸۸۶م وفات کرد. (۳، ص ۶۵۹)

برعکس عبدالـرحمن خان نسبت به آنعده سردارانیکه با انگلیس همکاری داشتند و هیچ نوع ضدیت را با عبدالـرحمن نشان ندادند به نرمی و ملایمـت رفتـار کـرد که میتوان از سـردار نـورعلی پسر شیرعلیخان که قندهار را به انگلیس تسلیم نمـود و سـردار نوراحمد خان نام برد. بسیاری از این سـرداران را تشویق کـرد که به وطـن برگردد. برای سرداران محمدزائی در داخل کشور معاش تعیین نمود و برای بعضی سردارها در خارج از کشور نیز معاش ارسال میکرد.

در سال ۱۸۹۵م=۱۲۴۷هـ ش سـرداران محمد زائی مقیم کابل ضمن پیشنهادیه از طرف تمام محمد زائی ها لقـب ضـیاء الملت و الدین را در طلا نقش کرده به امیرتقدیم کردند. بعد ازآن عبدالرحمن خان لقب مذکور را به خود گرفت و این روز اعطـای لقـب را که ۲۳ برج اسد بود هر ساله به نام جشن اتفاق ملت تجلیل میکرد.

جنگهای داخلی امیرعبدالرحمن خان

الف- قیام قندهار و هرات ومیمنه:

سردار محمد ایوب خان فاتح جنگ میـوند، بعد از شـکست از قندهار به هرات برگشت و در صـدد آن شـد که دوباره جهت جبران شکست خود به قندهار حمله نمـاید. بسـیاری از مـردم که سازش عبدالرحمن را با انگلیس دیدند به ایوب خان متمایل شدند.

سـردار محمد ایوب خان با لشکر فراوان به قندهار حرکت و آن را اشغال نمود، با شنیدن این خبر عبـدالـرحمن خان به طرف قندهار حرکت نمود، معلوم نیست به چه دلیل ایـوب خـان شهر را گذاشته بیرون از شهر قرارگاه گرفت. اگـر او شهـر را سـنگر بندی نموده در مقابل دشمن خـود عبـدالرحـمن با مـردم قندهار یکجا عمل میکـرد

ممکن موفقیت نصیب وی میگـــردید زیرا عبـدالرحمـــن خان در این مرحله دارای چنـــین قوت و قـــدرتی نبود که بتــــواند ایوب خـــان را شکست دهد.

به هر صورت دراین نبرد ایوب خان شکست خورد به طرف هرات حرکت کرد. در عرض راه اطــلاع حــاصل نمود که یکی از ســرداران طرفدار عبدالرحمن به اساس هدایت او از طــرف میمنه آمــده هــرات را تصرف نموده بناءً راه خود را تغییر وبه طرف ایران رفت. عبدالرحمن خان فتح قندهار وهرات را جشن گرفت.

شش ســال بعد (۱۸۸۷م) مــردم میمنه تحت رهبری دلاور خان والی قیام کردند، دلاورخان خود را حــامی ایــوب خــان میدانست و نامه یی به روســیه و انگلیس فرســـتاد تا او را کمك نمــایند. چون عبدالرحمن بنابر موافقه انگلیس و روسیه به قدرت رسیده بود و هیچ نوع مخالفتی با کشور های متذکره نداشـت بناءً هیـچ نوع کـمك به مخالفین عبدالرحمن نکرده و گفتند که در امــور داخـلی افغانســتان مداخله نمی کنند. عبدالرحمن خان اسحاق خان را جهت ســرکــوبی او فرستاد ، چون قیامی که در هرات به رهبری داود شــاه خــان صــورت گرفته بود خنثی گردید بناءً دلاورخان که تنها ماند تسلیم دولت شد.

ب- قیام سیدمحمود کنری و اکبرخان:

تعرض انگلیس به افغانستـان فیودالیزم را در افغانسـتان تقویه کرد و این تقویه از دو راه صــورت گــرفت یکی از طــریق مخالفت و دیگری از راه موافقت با انگلیس و ســازش با آن امتــیازات وسیع را به دست آورزدند که میتــوان از دو نفر خوانین در شرق کشور اکبرخان

و سیدمحمـود نام برد. در اثـر خدمت به انگلیسان نسبت به دیگران سبقت نموده مستحق حمایت و انعـام گـردیدند. بعد از جنگ، دولت انگلیس از حمایت خود از اکبرخان ادامه داد، خـانی لعـل پوره را با حق راه گـیری خیـبر امتیاز او دانسـت، و انگلیس از عـبـدالرحمن خواهش نمود که به اومزاحمت نکند. عبدالرحمن امتـیازش را به خود اوگذاشت ولی به مرکز آورد و او راتحت مراقبت گرفت.(۴۱، ص ۳۸۵)

سید محمود داماد وزیراکبرخان غازی در ورود انگلیس به آن ها همکاری کرد و انگلیسها نیز از او حمـایه نمودند. او کـه خـود را حامی شیرعلیخان میدانست در برابر عبدالرحمن خان قیـام نمـود و خود را در کنر پادشاه اعلان کرد. درست است که در اولین حرکت از طرف مامورین عبدالرحمن خان به مشکلاتی روبرو شد ولی هنـگامی که عبدالرحمن خان از مشکلات قنـدهار و هـرات فـارغ و به کابل آمـد، سپه سالار خود غلام حیدرخان را به کنر فرستاد. سـیدمحمد کنری شکست خورد و به طرف هندوستان فرار کرد.

پ- قیام شنواری ها:

شینواری ها مثل مهمند هـا به راه کابل و پشـاور تسلط و از تاجرانی که در مسیر این راه رفت آمـد داشتند و امـوال شـان عبور میکرد راهداری اخذ میکردند. عبدالرحمن که خـواهان یك حکـومت مرکزی بود و میخواست تمام ضبط و ربط امـور از مـرکـز هدایت و اداره گردد به خودسری ها نقطهء پایان گذارد بناءً امتیـازات آنان را از نزد آنها گرفت و این امر سبب شورش شنواری ها درسال ۱۸۸۲م علیه دولت شد.

عبدالرحمن خان می گوید: پسر خودم امیرحبیب الله را به حکومت کابل گذاشته به طرف جلال آباد حرکت کردم و منظورم این بود که نظم را در آنجا برقرار سازم، سرکردهٔ هاوملاهای شینواری را دعوت کردم که به ملاقات من بیایند به آنها نصیحت کردم که دست از غارت وتاراج اموال مردمی که از ساحهء شان می گذرند بردارند ولی چون به این کار زشت عادت کرده بودند اعتنایی به نصیحت من نکردند. (۳۳، ص ۲۳٤)

به هر ترتیب، شورش شینواری ها توسط عبدالرحمن خان به رهبری غلام حیدر خان خاموش گردید ولی هنگامیکه به هدایت عبدالرحمن خان از سرکشته ها کله منار ساخته شد، شینواریها به قیام خود علیه دولت ادامه دادند که با فرازونشیب تقریباً ده سال را در برگرفت و بالاخره عبدالرحمن خان توانست شاهراه عمده شرق کشور را از خطرات مصئون سازد.

دو مصرع از منظومات افغانی را که طبیعت اهالی شینوار را می نمایند در کتاب خود می نویسم:

گردوصد سال کشی رنج و دهی زحمت خویش
مار و شینواری و عقرب نشود دوست به تو .

(۳۳، ص ۲۳۵)

ت- قیام غلجائی ها:

امیرعبدالرحمن خان به تحصیل مالیات بالای مردم غلجائی پرداخت. خانها و سرداران غلجائی از این اقدام امیر آزرده شدند و بنای شورش را گذاشتند. دستهء سپاه که به طرف کابل می آمد

مورد چپاول قرار دادند و شورش بزرگی را برپا کردند ولی این شورش به تدبیر غلام حیدرخان خاموش گردید (۱۸۸۷م).

ث- قیام محمد اسحق خان:

محمد اسحق خان پسر محمداعظم خان یکجا با عبدالرحمن خان در بخارا به سر میبرد. هنگامیکه عبدالرحمن خان با اطلاع از اوضاع افغانستان زمینه را برای فعالیت خود مساعد دانست، اسحق خان را با عده یی از افراد به مزارشریف اعزام نمود اوتوانست بلخ را تصرف نماید، وقتی که عبدالرحمن در سال ۱۸۸۰م به امارت رسید، محمد اسحاق خان را به پاس خدماتش والی ترکستان مقرر کرد.

قرار روایت عبدالرحمن خان، محمد اسحق پسر نامشروع محمد اعظم خان از بطن یك خانم ارامنه عیسوی که جز از خدمه حرمسرای بودند به دنیا آمده است. او علاوه می کند که تمام فسادی که در خانواده ء ما فراهم آمد به واسطه ء پدر محمد اسحاق، محمد اعظم خان بود. محمد اعظم خان پدرم (افضل خان) و شیرعلیخان را با یکدیگر دشمن کرد و همین قسم فساد در نهاد پسرش محمد اسحق خان هم موجود بود باید دیر یا زود بروز میکرد. (۳۳، ص ۲۵۲)

محمد اسحق خان درجریان حکمروائی خود در ترکستان با مردم رویه نیکو داشت، جنگ ها و شورش های که در ولایات مختلف صورت گرفت و عبدالرحمن آنها را به سختی سرکوب و بالای شان ظلم وستم فراوان نمود و این ظلم وستم که در دیگر ولایات بود و در ترکستان وجود نداشت. بناءً همه به حکمروائی اسحاق خان خوش بودند.

چون اطلاعات مختلف به عبدالرحمن خان رسیدکه محمد اسحاق خـان از مـردم مالیات زیاد جمـع و مصروف تهیه لشکر است بناءً هـدایت داد که جهت تصفیهء حسابات به مرکـز حاضر گـردد ولی حاضر نشد و حسابات مربوط را توسط شخص دیگری ارسال نمود.

هنگامیکه عبدالرحمن مریض شد آوازهء وفات او بین مردم شایع گردید، اسحق خان از موقع استفاده خود را پادشـاه اعلان کرد بناءً عبدالرحمن خان یك تعداد سپاه را تحت رهبری غـلام حیدرخـان در مقابل اسحق خان فرستاد، هردو لشکر درغزنی گک نزدیك تاشقرغان باهم روبرو شدند، اسحق خان شکست و فرار نمود و خود عبدالرحمن خان جهت ترتیب و تنظیم امور به مزار شریف رفت بعد از مـدتی به کابل برگشت.

ج- قیام هـزاره ها:

هزاره ها تا ایام پادشـاهی عبدالرحمن خان به شکل نیمه مستقل در دره جات کم عرض و کوه های دشوارگذار افغانستان مرکزی زنده گی میکردند. شاید تعداد زیاد آنها از پادشـاه گـردشی هـای کـه درافغانستان صورت می گرفت آگاهی نداشـتند و فقـط از خـوانین خود اطـاعت میکـردند. شـکی نیسـت آنعـده از این مـردم که در قره باغ، بهسود حیات بسر می بردند تابع حکـومت مرکـزی بوده و مالیات می پرداختند.

بعد از آنکه محمد اسحق خـان در سـال ۱۸۸۸م قیام نمـود و شکست خورد لشکری که دوباره میخواست از مـزارشـریف به کابل حرکت نماید درعرض راه از طرف هزاره های شـیخ علی به مشکلات

روبرو شدند بالاخره امیر آنها را تابع حکومت مرکزی ساخت.

امیرعبدالــرحمن خان در سال ۱۸۹۰م متوجه هزاره جات شد و عبدالقدوس خان را مامور ساخت که مناطق هــزاره نشین را تابع حکـومت مرکــزی سازد و او توانست با مخـلوطی از زور و سازش سلطه حکومت را در آنجه قایم نمـاید ولی به زودی شــورش بزرگی علیه دولت آغاز شد در مــورد علت این شــورش نظریات مختلف است.

علت واقعی قیام هزاره جات این بوده است که سردارعبدالقدوس خان عده یی از دختران امیران بزرگ هزاره را به اکراه و جبر در بستر شهوترانی کشیده و سپاه نیز این اقدام سـردار را دیده جســور شدند دست به تعدی به دختران، زنان وحتی به لـواط با پسربچه های هزاره گشودند. عبدالرحمن سپاه کمکی به آنجـا فـرستاد و جنگ در آنجا تقریباً سه سال دوام کرد، بسیاری از این مردم آواره شده فرار نمودند و عده یی زیاد دختران و پسران شان به شکل غلام به بازارها فروخته شد. (۴۳، ص ۳۰۴)

ح- فتح کافرستان

کافـرستان در سابق به نام بولر و یا بلور یاد می گردیدو بعد از فتح سپاهیان افغان در عصر عبدالرحمن او را نورســتان نامگـذاری کردند. درجنوب هندوکش و شمال غـرب دره‌ء کـنر مـوقعیت دارد چون منطقه‌ء کوهستانیست ومردم آن جنگجو و دلیر هستند از تهاجم بیگانگان در امان و همیشه از خود و کیش خود دفاع میکـردند. در سال ۱۸۹۵م امیرعبدالرحمن خان تصمیم گرفت این منطقه را تصرف

وُدین مبین اسلام را درآنجا رایج سازد بناءً چهار دسته سپاه از طرف لغمان، پنجشر، اسمار و بدخشان بنابر هدایت امیر به کافرستان حمله نمود و این منطقه راتصرف کردند.

در تاج التواریخ میخوانیم: شدیدترین جنگ در منطقهء کلوم صورت گرفت. سنگی در دروازهء کلوم پیدا شد که روی آن عبارت ذیل حك شده بود: امیر تیمور پادشاه گورگانی اولین فاتح مسلمان بود ولایت این طایقه سرکش را تا این نقطه مسخرنمود ولی کلوم را نسبت استحکام آن نتوانست تصرف کند. سرلشکر من محمد علیخان عبارت زیر را برآن نوشت. در عهد عبدالرحمن غازی تمام کافرستان با کلوم تسخیر گردید و اهالی آنجا به دین اسلام مشرف شدند. (۳۳، ۲۷٦)

خطوط سرحدی دوران عبدالرحمن خان

الف- خط ریجوی:

امیرعبدالرحمن مدت زیادی در بخارا و تاشکند زندگی نمود. در مدت زندگانی اش از غداری ها و حقه بازی های روس سخت اگاهی داشت و کاملاً میدانست که اعتماد کردن به روس کار نادرست است. تجربه امیرشیرعلیخان نیز در نظر او مجسم بود بناءً به سرحدداران خود هدایت داد که متوجه سرحدات کشور بوده از رفت وآمد روس ها جلوگیری نمایند.

روسها بعد از اشغال مرو در سال ۱۸۸۵م به افسر پنجده اخطار دادند که در ظرف ۲٤ ساعت پنجده‌را تخلیه نمایند. عساکر در یك حالت بلاتکلیفی قرارگرفتند و دریك جنگ نامساوی شکست خوردند

و روسیه پنجده را اشغال نمود. انگلیس مطابق عهدنامهء خود که با افغانستان امضاء کرده بود می بایست کمك میکرد اما او تنها حاضر شد که میانجیگری نماید. در اثر میانجیگری انگلیس خط سرحدی از درهء ذوالفقار الی خم آب تعیین و تثبیت گردید. چون نام شخصی که ریاست این هیئت را به عهده داشت ریجوی بود به این لحاظ این خط را خط ریجوی یاد می کنند.

(به شکل شماره «۳» مراجعه نمائید)

ب- خط پامیر:

خط امیرشیرعلیخان و خط ریجوی تمام سرحدات کشور را با روسیه مشخص نمیکرد، در گوشه شمال شرق با روسیه گاهی عساکر افغانی در زد وخورد بودند. به قول محترم هاشمی از عدم مشخص بودن سرحدات در این منطقه روس ها همیشه استفاده و به تعرض می پرداختند و باعث جار وجنجال و جنگ بین دو منطقه میگردید در نتیجه انگلیس بار دیگر مداخله کرد در اثر وساطت انگلیس خط سرحدی ازجهیل ویکتوریا الی درهء بولی تعیین گردید، مطابق آن روسان و شغنان مربوط روس و واخان مربوط افغانستان شد. (به شکل شماره «٤» مراجعه نمائید)

پ- خط سرحدی دیورند:

سرحد شرقی و جنوبی کشور نسبت کوه ها دشوارگذار و مردم سرکش همیشه باعث جاروجنجال بود. معابر مهم این مناطق توسط معاهدهء گندمك (۱۸۷۹م) به انگلیس تعلق گرفت. عبدالرحمن خان

در تعیین خط سرحدی بین هند بریتانوی و افغانستان بی میل نبود ولی پیش از تعیین این خط در صدد آن شد که در مناطق سوق الجیشی قسمت های شرق و جنوب کشور تسلط خود را قایم نماید و این مناطق را کاملاً مطیع دولت مرکزی سازد.

عبدالرحمن درسال ۱۸۸۷م باوجود مخالفت صافی ها سرکی را از جلال آباد تا چوکی اعمار و مقاومت صافی ها را درهم کوبید، کافرستان و اسمار را اشغال نمود، خواست که باجوړ را نیز به مرکز ملحق سازد لاکن انگلیس ها اخطار دادند و مانع از اینکار شدند و در پی مشخص ساختن خطوط سرحدی برآمدند. در نتیجه تلاش بالاخره معاهدهء دیورند است که به امضاء رسید. (٤١، ص ٤٠٣)

معاهدهء دیورند چگونه به امضاء رسید؟ بعد از اشغال اسمار توسط عبدالرحمن خان، انگلیس ها خواستند سفیری را به افغانستان بفرستند ولی امیر قبول نکرد. بناءً انگلیسها قطعات خود را در سرحدات افغانستان به شکل آماده باش درآوردند و همچنان سلاح و مهماتی را که امیر خریداری و از راه هند به افغانستان میخواست بیاورد در هند توقف دادند. تمام این کارها بخاطر این بود که عبدالرحمن را دیگر مجال حرکت و پیشروی در سرحدات ندهند. امیر زیر فشار انگلیس بالاخره حاضر شد که هیئت انگلیس را بپذیرد.

هیئت به رهبری مارتمر دیورند با نقشه ای که قبلاً در مورد سرحدات تهیه شده بود به کابل آمد. معاهده یی را با عبدالرحمن امضاء نمود که بنام خودش معروف است(۱۸۹۳م). مطابق معاهده

دیورند امیر از صوات، چترال، باجوړ، وزیرستان و چمن وغیره صرف نظر کرد.

از کارهای سیاسی که امیرعبدالرحمن خان بدون مشورهٔ ملت وبدون خواهش لویه جرگه مردم افغانستان انجام داد و در تاریخ افغانستان مسؤلیت بزرگ را به دوش گرفت امضای معاهدهء دیورند است. (۱۹، ص۳۰۰)

این معاهده را در بین معاهدات دول میتوان به نام معاهدهء ملانصرالدین نامید، زیرا انگلیس ها علاقه هایی که مربوط افغانستان بود ملکیت افغانستان شناختند درحالیکه امیرعبدالرحمن خاك هایی را که زیر تسلط انگلیس نبود ملکیت انگلیس شناخت.

(۳۵، ص ٦٩٦)

عبدالرحمن خان در سال ۱۸۸۰م بخاطریکه به قدرت برسد و انگلیس ها مانع آن نگردند شرایط معاهدهء گندمك را پذیرفت. هنوز مردم افغانستان روابط او را با انگلیس و طرفداری او را از آن کشور نسبت پذیرفتن شرایط گندمك از یاد نبرده بودند که معاهده دیورند را برای ادامهء سلطنت خود با انگلیسها امضاء نمود. در حالیکه امیر توان مقابله با انگلیس را داشت و میتوانست از امضای آن صرف نظر نماید و یا امضای چنین معاهده را به رأی ملت می گذاشت باوجود اینکه با مردم مراجعه نکرد، به امضای معاهدهء مذکور افتخار هم میکرد.

(به شکل شماره « ۵ » مراجعه فرمائید)

روابط خارجی افغانستان با دول همسایه

امیرعبدالرحمن خان بسیار علاقمند نزدیك شدن و حفظ روابط حسنه با انگلیس بود و این سیاست را برای حفظ حاکمیت خود مفید میدانست وهمیشه در جلب دوستی انگلیس مساعی به خرج میداد، در پهلوی روابط با انگلیس با روسیه و ایران نیز روابط داشت.

الف- روابط با روسیه:

عبدالرحمن با تصدیق و توافق روسیه و انگلیس به تاج و تخت افغانستان رسید. این سخن را نباید از یاد برد که به خاطر حصول اقتدار پادشاهی افغانستان تنها انتخاب دو امپراتوری کافی نبود بلکه خود عبدالرحمن خان نیز در به دست آوردن اقتدار نقش سیاسی ونظامی داشت. (۳۲، ص ۱۸۲)

امیرعبدالرحمن به روسیه اعتماد نداشت و خوب میدانست که اعتماد کردن به روسیه کار نادرست است، تجربهء دوستی امیردوست محمد و شیرعلیخان باروسیه که یکی از علت سقوط سلطنت آنها شد در پیش روی چشمان امیر صورت گرفته بود. بناءً از نزدیکی باروسیه اجتناب می ورزید البته این نکته قابل تأکید است که با روسیه روابط تجارتی خوب داشت و تجاران افغانی به غرض تجارت به ترکستان در رفت و آمد بودند.

ب- روابط با ایران:

باوجود آنکه مخالفین عبدالرحمن خان به شمول ایوب خان و دیگران به ایران پناهنده شدند ولی عبدالرحمن خان بدون درنظر داشت موضع فوق با ایران روابط دوستانه داشت.

در مشهد نمایندهء تجارتی افغان به نام تجارباشی وجود داشت، سهولت درمسایل تجارتی و حل پرابلم های تجارتی به دوش او بود.

پ- روابط با انگلیس:

انگلیسها درظرف چهل سال دو مراتبه به افغانستان تعرض نمودند، در هر نوبت بهانهء آنها آمدن سفیر روسیه به دربار کابل بود. مردم افغانستان انگلیس را دشمن خود میدانستند.

عبدالرحمن خان بادرنظرداشت نفرت مردم در داخل و سرحدات کشور، کتب و رسالات در این مورد انتشار میداد و خودش را به حیث سایهء خدا، حامی شریعت قلمداد میکرد. او علناً در دربار خود از بیوفایی و غداری انگلیس و دشمنی او با اسلام سخن می گفت و مردم را تشجیع می نمود، امیر بسا از مجرمین محکوم به اعدام را در کابل به این نام کشت گویاکه او در وقت شام ار سرک مقابل سفارتخانهء انگلیس عبور کرده است. (۳، ص ۶۸۱)

امیرعبدالرحمن خان جهت ملاقات به راولپندی دعوت شد و این دعوت را با علاقمندی و خوشی پذیرفت با وایسرای هند ملاقات نمود و یك مقدار سلاح و مهمات خریداری و به وطن برگشت. درسال ۱۸۹۵م عبدالرحمن از طرف انگلیس به لندن دعوت گردید اما خودش به لندن سفر نکرد به عوض پسرش سردار نصرالله خان را

فرستاد، در ضمن مطالبه استقلال سیاسی را نمود و خواست که روابط خود را مستقیماً با لندن ترتیب نماید ولی این خواهشات امیر مورد قبول انگلستان قرار نگرفت و هیئت بدون دستآورد دوباره به کابل برگشت.

اصلاحات امیرعبدالرحمن خان:

عبدالرحمن خان در پهلوی وحدت سیاسی افغانستان دست به یك سلسله ریفورم ها زد. بعد از یکدوره بی امنیتی ادارات دولتی را دوباره سر و صورت بخشید. نظام اداری عبدالرحمن از شیرعلیخان فرق داشت نه وزیر داشت نه صدراعظم، تمام قدرت دولتی در دست خودش بود، درست است که گاه گاهی برای پسر بزرگش حبیب اللّه صلاحیت حل بعضی مسایل را میداد ولی کاملاً و همیشه در هر امور هدایت پدر را باید می گرفت.

عبدالرحمن تشکیلات نظامی وملکی را وسعت بخشید، کشور را به چهار ولایت بزرگ (ترکستان، کابل، قندهار، هرات) تقسیم و شعبات مالیه، عدلیه، مخابرات، صحیه وغیره تأسیس نمود. امیر یك شورای مشورتی متشکل از نمایندگان طبقات حاکم و روحانیون تشکیل داد که در بعضی موارد به امیر مشوره میدادند.

ساحهء قضا در افغانستان در انحصار ملاها بود و آنها به علت پراگندگی، به میل خود احکام صادر میکردند برای اصلاح این وضع کتابی به رهنمایی قضات به فرمان امیر تألیف و طبع گردید که به نام اساس القضات یاد می شد. تمام قضات مجبور به اطاعت از قانون مذکور شدند بعد از این کار تا حدودی از خودکامه گی قضات

کاسته شد و مجال دفاع را برای مراجعین فراهم کرد. (٤١، ص ٤٢٣)

تمام حـــکام افغانســـتان مقید به قـــانونی بـــودند کـــه به نام «دستورالعمل حـــکام و ضـــابط» نام داشـــت. برای محاسبین دوایر حکومت رساله «شهاب الحساب» رهبری میکـــرد. برای تســـریع کار «قاعده حاضری» وضع شد. (٣٥، ٦٤٤)

عبدالرحمن خان در تشکیل یك اردوی منظم بسیار علاقمند بود و در این راه با شـــور و حـــرارت فـــراوان بذل مساعی میکـــرد. او میدانست که عامل این همه خودســـری ها وملوك الطوایفی در کشور عدم موجـــودیت یك اردوی منظـــم است بنا ءً تأسیس اردوی مجـــهز و عصری و تعلیم یافته را نسبت به هـــرکار دیگر دولت مقـــدم شمرد، بیشترین عواید دولت را در این راه صرف کرد تا بالاخره توانست یك اردوی نیرومند تأسیس نماید.

تعداد کل قوای مسلح در این دوره به(١٤٨٤٠٠) نفر میرسید. اردوی منظم او از این جمله (٩٦٤٠٠) نفـــر بالغ می شـــد، سیستم خدمات نظـــامی طـــوری بود که از هشت نفـــر یك تن به اجـــرای آن استخدام میگردید و مـــوجب این یك نفر را آن هفـــت دیگـــر میداد. نفوس شمار از طرف امیر مؤظف گردید که از سن ١٤ تا ٥٠ سال را ثبت دیوان کنند. (١٩، ص ١٣)

شخص امیر آدم بیســـواد بود و اصـــلاً هیچ نـــوع علاقمندی برای فراگیری علوم از خـــود نشان نداد، او تمام دوران زندگی خـــود را در کارزار سیاست و لشکرکشی سپری کرد. چـــون آدم بیســـواد بـــود و اهمیت علوم را درك نمیکرد بنا ءً هیچ نهادآموزشی را تأسیس نکرد.

امیر به زبان هـــای پشتو، دری، روســـی، عـــربی و هندی صحبت

میکرد، برای غلام بچه های خود مکتب ترتیب نمود که مضامین مختلف تدریس می شد. اینکه دراین مکتب چند سال تدریس میشد و چه کسانی مصروف تدریس بودند معلومات در دست نیست اما فارغین این مکتب در ادارات دولتی به عنوان مامور استخدام می شدند.

اقدام دیگر عبدالرحمن خان توحید پول است که تسهیلات فراوان برای تجارت فراهم ساخت، قبل از دورهٔ عبدالرحمن در سه نقطهٔ افغانستان(کابل، قندهار وهرات) پول ضرب می شد که هرکدام از این پول ها اجزا و اضعاف جداگانه داشتند اما امیر ضرب سکه را به پایتخت محدود ساخت. (٤١، ص ٤٢٣)

از مطالعهٔ تاج التواریخ برمیآید که عبدالرحمن خان برای گسترش نسل حیوانات و نباتات نیز کارهای را انجام داد او در ترویج صنایع ملی همت گماشت و فابریکات و دستگاه های مختلف چون ماشین ضرب مسکوکات، تفنگ سازی، کارتوس سازی، چرمگری، بوت دوزی، شمع ریزی، فابریکه پشمینه بافی و مطبع را به کشور وارد نمود تا مردم بعضی از نیازمندی های خود را در کشور خود تولید کنند. او بر مالیات قدیم افزود و از مردم زمیندار مالیات زمین و از بی زمین به نام سرخانه مالیات می گرفتند. عبدالرحمن خان اوقاف مذهبی را ضبط کرد و مالیات را برای تمام مردم جاری ساخت.

قبل از عبدالرحمن معاملات جمع وخرج دولتی در ورق نوشته می شد که به نام فرد شهرت داشت، در اخیر هر سال مامورین افراد مربوط یك موضوع را جمع و مجموعه آنرا دفتر مینامیدند واضح

است که در این حـــال امکان حیف ومیل مال دولت به پیمانهء وسیع وجود داشت برای اصـــلاح این وضع امیـــر فرمـان داد تا دخل و خرج دولت در کتاب های که اوراق آن معین ومهر شـده باشد بنـویسند تا از تغییر و تبدیل اوراق جلوگیری بعمل آید، تراش وگـــم شدن اوراق را به جزای بریدن انگشت ممنوع قرار داد. (٤١، ص ٤٢٣)

امیر یك دستگاه استخبارات بسیار قوی شـــامل زن ومرد داشت که توسط این دستگاه از احوال فرد فرد کشور مطلع می شـــد. افراد این دستگاه اشخاصی بودند که بر جـــان ومال خـــود مطمئن و برجان ومال مردم مسلط. راپور هـــریك ازجواسیس امیـــر باعث صـدور امر امیر می شد و درچنین یك شرایط بسیار مـردم غلاقمند بودند که در این دستگاه کار کنند.

امیرعبدالرحمن در ساختن عمارت توجه زیاد داشـــت و در زمان او عمارت زیاد ساخته شد و یك تعـــداد عمـــارات او هنـوز هم قابل استفاده است، عمارات این دوره عـبارت بود از: ارگ کابل، عمارت گلستان سرا و بوستان سرا، برج شهر آرا، حرمسرای باغ بابر، مسجد عیدگاه، سلام خانه عام، سلامخانه خاص، عمارت زرنگار هـــرات، جهان آرای خـــلم، قصرشـــاهی در جـــلال آباد، مـنزل باغ نزدیك شهر قندهار.

امیر در ساختمان سرکها نیز توجه داشت که میتوان از ساختمان سرك اسمار- نورســتان، جـــلال آباد- چوکی، کابل-هـــرات، کابل- هزاره جات، کابل-بلخ، کابل- قندهار-هرات نام برد.

امیر هر شورش راکه درولایات کشور صورت میگرفت سرکوب، آنها را تابع حکومت مرکزی و ادارات آن را فعال می ساخت، بعد در

قسمت راه ارتباط آن با مرکز نیز تصمیم می گـرفت و در اعمـار آن هدایت مشخص میداد، بدین لحاظ راه های که قبل ذکر آن صـورت گرفت در عصر امیر عبدالرحمن خان ساخته شده است.

خصایل امیرعبدالرحمن خان:

محتـرم فرهنگ به اسـتناد از لیپل گـریفن مینویسد: «امیر عبدالرحمن خان مردی تقریباً چهل سـاله میانه قـد و نسبتاً تنومند است، سیمای نهایت زیرك، چشمان قوه یی، تبسم مطبوع و اطـوار صمیمی و مؤدب دارد، وی تأثیر نیکی در ذهن من و سایر حاضرین باقی گذاشت. او بدون شك باوقارترین سرداران بارکزایی است که من در افغانستان دیده ام، درضمن صحبت عقل سـلیم قضـاوت سیاسی مستقیم خود را ظاهر ساخت در جریان صحبت هیچـگاه از مـوضوع خارج نشد، نظریاتیکه اظهار میداشت از زیرکی او حکایت میکرد.»

باوجود این که با شیرعلیخان چندین بار در باجـگاه، قـلات و ششگاو جنگ نمود ولی همیشه از او به قـدردانی یاد میکـرد و از محمد اعظم خان کاکایش سخت شکایت و او را مورد سـرزنش قرار میداد و حتی از او به عنوان یك شخص بی اراده و بی عقـل نام برده است. به هر صـورت عـده یی از افـراد دورهء شـیرعلیخان در نزد عبدالرحمن خان بود و آنها به مناصب بلند ارتقاء نمـودند که میتوان از غلام حیدرخان چرخی نام برد.

امیرعبدالرحمن مرد کم سواد قسماً خشن، خون آشام، کینه توز، استعدادکش و سرکـوبگر مـاهـری بوده اسـت چنانچه در لحـظات واپسین زندگی اش رو به ولیعهد نموده میگـوید: فـرزندم با خـاطر جمع حکومت کـن چون هیچ سر پرشـوری را بالای تنش نگذاشته ام.

از نظر اخلاقی او بشیتر تمایل به پسران خوشروی و نوجوان داشت. (۸، ص ۷۳)

او مانند شاهان گذشته اولاد زیاد نداشت و دارای پنج پسر بود که آنها عبارت از حبیب الله، نصرالله، محمد عمر، امین الله و غلام علی.

او از تعدد ازواج خودداری کرد، مردی بود پرکار، در مسایل نظامی رسیده، آدمی بود که علاقمندی به مصرف بیجا نداشت. در ایجاد یك حکومت مرکزی از هیچ نوع تلاش دریغ نکرد، اکثریت خطوط سرحدی کشور ما در زمان او تعیین و تثبیت گردیده، در راه تخفیف فشار اجتماعی بالای زنان خدمت شایسته یی را انجام داد و بالاخره در اثر تدبیر سنجیده شده و نیکوی او بود که پسرش حبیب الله بدون کدام مشکل به قدرت رسید. از سال ۱۷٤۷ به بعد این اولین بار است که انتقال پادشاهی به صورت صلح آمیز و به آرامش صورت گرفت. امیرعبدالرحمن خان در اثر مریضی که داشت در سال ۱۹۰۱م وفات نمود.

امیرحبیب الله خان
(۱۹۰۱-۱۹۱۹م)

عبدالرحمن خان درسال ۱۹۰۱ مریض شد، یکی از طبیب های با اعتماد امیر محمد ابراهیم نام داشت مرد مؤرخ و ادیب بود، معالجهٔ و ادویهٔ امیر تحت مراقبت او قرار داشت. روزی در باغ بالا محمد ابراهیم غرض کاری خارج عمارت رفت و برگشت، طی همین مدت بود که به امیر جامی از دوا نوشانده شده بود. میرزا جامی را در اثنای عودت در دست پیش خدمت دید بگرفت ببویید و

پرسید که چیست؟ پیش خدمت جواب داد جام دوائیست که سردار صاحب کلان (حبیب الله) به امیر داد. در همین اثنا حبیب الله از اطاق بیرون و سیلی محکمی به روی میرزا زد وگفت که امیر صاحب خواب است توحرف میزنی، آنگاه پیش خدمت را با جام مرخص کرد فردای آنروز امیر از جهان رفته بود. (۳۵، ص ۶۹۹) اگر مطلب فوق صحت باشد، برخلاف گفتهء خودش که به پسران اعتماد داشت این عمل توسط حبیب الله صورت گرفته است.

سردارعبدالرحمن درخاطرات خود مینویسد که نظر به شایعات، طبیب شخص امیر، میرزاعبدالرشید در مرگ وی دست داشت گویا عبدالرشید خان به تشویق شاهزاده حبیب الله و طرفدارانش امیر را مسموم ساخته بود. (۵۸، ص ۱۳)

در این جا می بینیم که طبیب عبدالرحمن میرزا عبدالرشید تذکرداده شده در حالیکه محترم غبار نام طبیب عبدالرحمن را میرزا محمد ابراهیم گفته است. صرف نظر از تفاوت نام این مطلب قابل تائید است که حبیب الله در قتل پدر سهیم بود. تا سه روز مرگ عبدالرحمن را پنهان کردند و شاید کسی جرئت آن را نمیکرد که مرگ او را به زبان بیاورد مبادا زنده و محشری را برپا کند. به هرصورت میت را در پارک زرنگار کابل دفن کردند.

حبیب الله خان بعد از مرگ پدر بدون کدام سر و صدا آرام به قدرت رسید، امیر عبدالرحمن مانند شاهان گذشته پسران خود را به ولایات مختلف تعیین نکرده بود که در همچو موارد موجب درد سر شوند و از طرف دیگر بدون آنکه حبیب الله خان رسماً به عنوان ولیعهد به اراکین دولت و مردم معرفی شود به عنوان جانشین

همیشه در غیاب پدر اجرای وظیفه میکرد.

امیرحبیب الله در سال ۱۸۷۲م در سمرقند تولد شده به خط و کتابت آشنا بود، علوم متداوله‌ء زمان خود را فراگرفته و از یادداشت های او برمیآید که آدم صاحب سواد و بافهم بوده.

امیرحبیب الله با درك وضعیت موجود کشور سعی کرد هرچه زودتر به اقدامات متوسل گردد که رضایت مردم را فراهم سازد، زیرا مردم در مدت بیست ویکسال سلطنت پدرش به انواع خشونت روبرو شده بود در صورت عدم وارسی و دلداری از مردم هرآن لحظه ممکن بود با قیام عمومی روبرو گردد.

او در خلال ۱۸ سال سلطنت به چندین چهره ظاهر گردید. پدرش طی وصیتنامه یی بر او فهمانده بود که این جامعه‌ء مذهبی است و باید مطابق آن خود را عیار سازد. به همین علت در دربار فریاد زد که پنج زن دارم به خاطر اینکه حکم شرع را بجا نموده باشم یکی را در همین مجلس طلاق میکنم. سپس یك زن پنجاه ساله را که قبلاً عشق بازی نموده بود سنگسار کرد از همین قبیل کارهای دیگر.
(۳۲، ص ۲۰۲)

با بودجه‌ء دولت در یازده شهر افغانستان مدارس دینی برپا کرد، ترمیم و تزئین مسجد عیدگاه تکمیل شد، در ماه رمضان به گرسنگان توزیع نان شام روی دست گرفته شد، در نهایت این اقدامات در سال ۱۹۰۲م به سراج الملت والدین لقب گرفت به احوال زندانیان بی شمار رسیدگی نمود، عده‌ء بیشمار آنها را رها ساخت، زمینه‌ء بازگشت تبعید شدگان دوره‌ء پدر را مهیا ساخت و از یك تعداد سزاهای دور از عاطفه و کرامت بشری که در وقت امیر

عبدالرحمن خان رواج داشت جلوگیری نمود و تغییراتی در آن بوجود آورد. (۱۹، ص۲۵)

توسعهء نهادهای فرهنگی و تمدن جدید

امیر حبیب الله تلاش کرد که مطابق عصر و ایجابات زمان دست به یك سلسله اصلاحات بزند تا از عقب مانده گی کشور جلوگیری و افراد متخصص را در عرصه های مختلف اداره کشور بوجود آورد.

برخی از مؤرخین و دانشمندان مدعی اند که امیرعبدالرحمن وصیت نامه یی کتبی را به حبیب الله گذاشته که من زمین را آماده ساختم تو تخم درآن زرع کن، مطلب آن است که من امنیت را تأمین کردم و توبه طرف نهادهای از تمدن گام بردار. (۳۲، ص ۲۱۲)

این مطلب شك نیست که در وقت جلوس امیر امنیت کامل در کشور حکمفرمایی میکرد وهنوز مردم از ضرب شمشیر پدرش به حال نیامده بودند، یکی از شرایط هر نوع اصلاحات و تطبیق آن وجود امنیت سراسری است که به فضل خداوند در کشور مساعد بود. اما نباید از یاد فراموش کنیم که حبیب الله آدم باطبیعت ملایم به مسایل فرهنگی و نوآوری ها سخت علاقمند بود، میخواست کشورش را شگوفان و آرام ببیند بناءً جا ندارد و ضرورت نیست و یا به عبارهء دیگر کمال ناجوانمردی است که افتخاری راکه در این عرصه کمایی کرده به پدرش نسبت بدهیم. به هرصورت اینك به صورت اجمال اصلاحات او را به بررسی میگیریم.

الف- معارف:

مهمترین کار امیرحبیب الله تأسیس مکتب حبیبیه در سال ۱۹۰۳م بود. برادر خود نصرالله خان را آمر آن مقرر کرد. این لیسه شامل سه درجه(ابتدائیه، رشدیه و اعدادیه) بود. در مجموع ده سال درس میخواندند. این مکتب در عقب بانك شاهی موقعیت داشت. ساحهء ابتدائیه لیسه مذکور به شش باب میرسید که در نقاط مختلف شهرکابل به نام های مکتب ابتدائیه، باغ نواب، تنورسازی، خافی ها، پرانچه ها، خدام، حضور عالی مکتب هنود یاد میگردید.
(۲۰ص، ۲۳)

امیرحبیب الله هدایت داد که درجملهء صنوف ابتدائی یك صنف مخصوص شاهزاده گان دایر گردد، در اول تعداد این صنف ٤ نفر بود بعدها به ١٤ نفر رسید، علاوه بر مضامین سایر صنوف قدری مضمون بیشترتدریس می شد. مجموع تعداد طلبه های لیسه ۲٦۹ نفر در مکاتیب ابتدائی شهر ۷۰۰ نفر که بعد ها تعداد آن ١٥٣٤ نفر رسید.مجموع تعداد معلمین ٥٥نفر ، دو نفر معلم نظامی تمرین عسکری را در مکتب میآموخت. در نورستان ٦ مکتب ابتدائیه برای تدریس دینیات تأسیس و توسط ۱۲ معلم و ملا امام تدریس میشد.

در سال ۱۹۰۹م مکتب حربیه تأسیس شد دارای سه صنف اعدادیه و سه صنف حربی بود، تعداد طلبه های مکتب حربیه در ابتدا ١٥٠ نفر و باز ٤٠٠ نفر درآخر ۹۰۰ نفر رسید،فارغ التحصیلان این مکتب به رتبهء تولیمشری و کندکمشری پذیرفته می شدند.
(۳۵، ص ۷۰۲)

ب- مطبوعات:

سیاست استعماری زمامداران کشور در قرن ۱۹ آن بود که هر حرکت ملی را خنثی و هر تنویر فکری را از بین ببرند. وطنپرستان کشور بخصوص قشر روشنفکر در صدد آن بودند از هر وسیله‌که ممکن است مردم کشورش را بیدار و آنها را از وقایع و رویدادهای جهان واقف سازند وبه مردم ذهنیت آنرا دهند که کشور عقب افتاده و برای پیشرفت کشور جدوجهد فراوان به خرج دهند.

به پیروی از سیاست وطندوستانهء خو د عده یی گردهم جمع شدند و به پیروی از سیدجمال الدین افغانی به نشر اخبار پرداختند تا از اینطریق به مردم شعور سیاسی دهند و طومار استعمار را از کشور برچینند. بالاخره این حرکت توسط نشریهء به نام سراج الاخبار تحت رهبری مولوی عبدالرؤف یکی از اعضای مشروطه خواهان به نشرات آغاز کرد. یك شمارهء آن نشر شد و بعد مصادره گردید (۱۹۰۶م).

از آن جاییکه نقش مطبوعات در انکشاف و تکامل جامعه خیلی مؤثر است مبارزین وطنپرست افغان دنبالهء آنرا نگذاشته در سال ۱۹۱۱م مجدداً جریدهء دیگری به نام «سراج الاخبار افغانیه» تأسیس ونشر کردند. این جریده مصور پانزده روزه در ۱٦ صفحه تحت نگارنده گی محمود طرزی به نشرات آغاز کرد ونقش عمده را در انکشاف جنبش جوانان بازی نمود. (٦۲، ص ۱۱۱)

از محمود طرزی به عنوان نگارنده جریده سراج الاخبار نام برده شد و ژورنالیستان کشور او را به نام پدر ژورنالیزم در افغانستان یاد می کنند بخاطر اینکه رسالت خود را در مقابل خدمات این

شخص ادا نمائیم مختصراً او را معرفی میدارم.

محمود طرزی پسر غلام محمد خان طرزی(۱۸۳۰-۱۹۵۵م) ولد سردار رحمدلخان ولد سردار پاینده محمد خان بارکزائی است که در سال ۱۸٦۵م در جوار مرقد سلطان محمود غزنوی در غزنه تولد یافت و بدین مناسبت او را محمود نام گذاشتند. (۱۹، ص ٦۳)

سردار رحمدلخان دور از وطن در ایران وفات کرد. پسر او غلام محمد طرزی شاعر، نویسنده و یك آدم صوفی مشرب بود به اشعار بیدل سخت علاقمندی داشت. به قول محمداعظم سیستانی، غلام محمد طرزی یکی از ارادتمندان بخصوص میرزا عبدالقادر بود وگاهگاهی در منزل او محفل بیدل خوانی تا ساعت شش صبح به درازا می کشید. (۲۵، ص ۱٦)

در چنین یك فامیل فرهنگ دوست، محمود به دنیا آمد. پدر وخانوادهء او به جرم همکاری و علاقمندی به ایوب خان و به خاطر ضدیت شان با انگلیس از طرف عبدالرحمن خان با ۲۳ تن افراد خانواده تبعید گردیدند. محمود طرزی هنگامیکه کشورش را بدون رضایت خود ترك میکرد ۱٦ ساله بود (۱۸۸۱م).

محمود به تشویق پدر علوم متداولهء عصر را فرا گرفت و در وقت مرگ قریب الوقوع سیدجمال الدین در ترکیه مدت هفت ماه با او بود، از فیض صحبت آن جناب مستفید و ممکن مسایل مختلفی را از او آموخته باشد. محمود طرزی پدر خود را در سال ۱۹۰۰م در دمشق از دست داد بعد از وفات عبدالرحمن خان علاقمندی پیدا کرد که به کشورش بیاید، در سال ۱۹۰۵م به وطن برگشت.

این جوان دانشمند پرکار دست به خدمت وطن یازید و علاوه بر

نشر هشت سال سراج الاخبار افغانیه سی و یك کتاب و رساله منثور و منظوم به زبان دری تألیف یا ترجمه کرد که تنها یك کتاب محاربه روس و جاپان او درچهار جلد (۱۲۷۰) صفحه حجم دارد. (٤١،ص٦٤)

در وقت امیرامان الله خان به حیث وزیرخارجه درکابینه بود بعداً از کار گوشه گیری کرد. بعد از فرار امان الله خان، محمود طرزی نیز در لست سیاهی شامل بود که همه محکوم به اعدام شمرده می شدند اما محمود طرزی به قندهار بعد هرات و ایران وبالاخره به ترکیه رفت ودرسال ۱۹۳۳م به عمر ٦٨ سالگی در اثر مریضی که عاید حالش گردید وفات نمود.

پ- وسایل مخابرات:

پیش از اختراع تیلفون و تیلگراف جایی که میخواستیم پیام ارسال نمائیم وقت بسیار را دربر میگرفت، این مشکل تنها دامنگیر مردم عادی نبود بلکه زمامداران کشور نیز جهت معلومات کارمندان دولت از وسایلی چون اسپ که نسبت به دیگر حیوانات سریع است استفاده می نمودند اما امروز با اختراع وسایل مخابراتی و ورود آن به کشور زمینهء ارسال پیام به کمترین وقت صورت میگیرد.

در جریان جنگ جهانی اول، آلمان درصدد شد تا افغانستان را به طرفداری از خود وارد جنگ نماید اما به این امید خود نرسید و آلمانی هایی که بدین منظور به افغانستان آمده بودند مدتی در کشور ماندند و کوشش هایی را در تهیه و تنظیم اردوی حبیب الله شروع نمودند، یك نفر از هیأت آلمانی به نام رولاند در مورد تیلگراف معلومات داشت ناگهان به تحویلخانهء عسکری یك دستگاه بی سیم که ازطرف انگلیس به امیر حبیب الله خان به عنوان تحفه داده شده بود به دستش افتاد و او آن را ترمیم در کوه باغ بابر

نصب کرد ، این دستگاه در وقت ضـــرورت از کابل، جبــل السراج و پغمان مخابره را اجرا میکرد.

اولین ســــوچبورد بتری دار تیلفــون محلی به ظرفیت بیست وپنج لین در شروع سلطنت امیر حبیب الله تهیــه و در برج شـــمالی ارگ نصب و به بهــره برداری انداخته شــد و ارتباط تیلفــونی بین کابل، جبل السراج وجلال آباد تأمین گردید. (۱۹، ص ۲۷)

ت- بـرق:

شفیقه ســراج دختــر حبیب الله در مـــورد نوآوری هـــای پدرش میگوید: پدرم یك شخصیت بســیار عالی داشت، برق را او به کشور آورد. (۲۹، ص ۲۳)

دروقت امیر حبیب الله خان از بطری ها برق استحصال میکردند و ارگ شاهی را شبانه روشن می ســاختند، در ســال ۱۹۰۷م اولین فابریکهء آبی را در جبل السراج در قسمت جنوبی شـــاهراه سالنگ تأسیس نمود. (۱۹، ص۳۷) اعمار فابریکهء متذکره که توسط کارمندان خارجی صورت میگرفت وقت زیاد را دربر گرفت متأسفانه در وقت حبیب الله این فابریکه فعــال نگــردید بعــد از کســب اســتقلال این فابریکه با ظرفیت ۱۵۰۰ کیلووات به کار آغاز نمود.

ث- معادن وصنـایع:

در زمان حبیب الله خـــان یك نفر جیــالـوجست استخدام گردید، معادن مختلف کشور سروی شد، ذخایر زغــال سنگ بعضی منــاطق شمال مورد بررسی قرار گرفت اما به نسبت عدم توانمـندی اقتصادی در استخراج آن اقدام نگردید.

ج- زراعت و آبیاری:

حبیب الله تلاش نمـود که در آبیـاری و سـرسبزی کشور کار مثمری را انجام دهد. در سال ۱۹۰۷م حفر نهر سراج قندهار توسط بیگار شروع گردید، این نهر کـه از دریای هلمـند جدا میگـردید با فشار و ظلم فراوان والی قندهار صـورت می گـرفت، حفر نهر سراج جلال آباد شروع گردید تعمیرمجـدد آب غزنه را امرداد که تقـریباً پنجاه هزار جریب زمین را آبیاری میکرد. (۳۵، ص ۷۰۵)

ح- مواصلات و فواید عامه:

امیرحبیب الله که آدم تجدد پسندی بود متوجـه وسیلهٔ عصری که بدون خستگی و راحت انسان را به سرمنزل مقصود میرسـاند شد، این وسیله که موتر نام داشت توسط او خـریداری و در وقـت او به افغانستان وارد شد. در سال ۱۹۰۹م موتر از کمپنی دملر در بمبئی خریداری و از راه قندهار به کابل آورده شد و عده یی از همـوطنان ما جهت آموزش کارهای تخنیکی موتر به هند اعـزام گـردید و بعـد از فراگیری دوباره به کشور آمدند.

با موجودیت موتر درکشور ضرورت به سرك های مـوتـررو پیدا شد و امیر حبیب الله در این راه خدمات قابل قدر را انجام داد.

عمده ترین کار این دوره ترمیم سـرك های قدیم کشور، تعمیر و ترمیم سرك هـای جدید مـوتررو بین کابل- جلال آباد، جلال آباد- لغمان، کابل -جبل السراج، کابل-غزنی و غیـره بود. در دریاهـای عرض راه پل های آهنین اعمار شـد، از قبـیل پل گلبهـار، غوربند، متك، پل درونته وغیره. امیر در اعمار قصور جدید دلچسپی فراوان داشـت که میتـوان از اعـمار قصـر دلکشـاه، قصـور ستوری،

عین العمارت، قلعهء سراج در لغمان، سراج العمارت درجلال آباد و غیره نام برد. (۳۵، ص ۷۰۶)

خ- امور صحی:

درکشور اولین بار طب عصری در وقت حبیب الله خان رواج یافت. حبیب الله خان دو شفاخانهء عصری در کابل تأسیس نمود که یکی ملکی و دیگری نظامی بود. در شفاخانهء نظامی داکتران هندی و در شفاخانهء ملکی داکتران ترکی به کار استخدام شدند.

در سال ۱۹۱۸م یك مکتب طبی افتتاح شد که درآن طب جدید تدریس میگردید و برای این کار یك دسته از متعلمین مکتب حبیبیه از صنوف اعدادیه جهت تحصیل در مکتب طبی انتخاب گردیدند. پروگرام درس آن عملی ونظری و مدت تحصیل چهار سال بود.

(۵۰، ص ۲۶)

د- تجارت:

به نسبت موجودیت امنیت در کشور تجارت رونق یافت نه تنها در داخل کشور بلکه باکشورهای همسایه بخصوص با روسیه روابط تجارتی خوب برقرارشد.

ر- امورمالی:

امور مالی کشور زیر ادارهء محمد حسین خان مستوفی قرار داشت او شخصاً با امیر حبیب الله در ارتباط بود، هر مامور و کارمند این اداره درمنطقهء ماموریت خود دست آزاد داشت، مالیات منطقه را به اجاره میدادند ومستاجرین هرقسم که دل شان میخواست با مالیه دهنده گان رفتار میکرد، فشار مالیات بالای مردم به حدی

بود که یك تعداد ازمردم از ولایات شمال کشور مجبور به مهاجرت شدند، مالیات سالانه دولت به ۸۰ ملیون میرسید.

ز- امـــور اداری:

در دوره، حبیـب الله خان کشـور به شش ولایت (کابل، قندهار، هرات، ترکستان، بدخشان، فـراه) تقسیم شده بود، هر ولایت توسط والی که ازطرف مرکز مقـــرر میگـــردید اداره میشد، والی از تمام امورات ولایت نزد امیر مسؤل بود.

امیرحبیب الله آدم شیك پوش بـود و به درباریان نیزتوجه میکرد و لباس های را برای شان آماده میکرد. در این دوره متـأسفانه سطح بازخواست از مامورین به سطح پایین قرار داشت. پست هـای دولتی در معرض خرید و فروش قرار میگرفت، نام های سرچـربی بی بی و چپن پولی آقا در همین دوره داخل قاموس اداره گردید.

یك سلسله دفـاتر وجود داشـت که مسـؤل این دفـاتر را به نام امین یاد میکردند مثـلاً امین نظام، امین اطـلاعات، امیـن لشکر وغیـره.

او دستگاه استـخباراتی دوران پدر را اصلاح و محـدود کــرد. اولین بار استـدیوی عکاسی در ســال ۱۹۱٤م به نام عکاســخانهء شاهی در پل باغ عمومی افتتاح شد، این اسـتدیوی عکاسی توســط عکاسان افغانی به فعالیت آغاز کرد و عــاید این عکاسخـانه برای یتیم خانه که در سال ۱۹۱۰ تأسیس گردیده بود پرداخته میشد.

شورش های داخلی

درایام امارت حبیب الله خـان شورشهای داخلی نسبت به شاهان گذشته خیلی کم بود، علت آن شاید سرکوبی سـرانی بود که توسط عبدالرحمن خان سـرکـوب شده بودند و یا هم روش مـلایمی بود که امیـر حبیب الله خـان با مـردم در پیش گرفت. با آنهم شورشی در کشور به وقوع پیوست که حکایتگر فقدان امنیت در کشور بود.

الف- شورش پکتیا:

در ولایت پکتیا دولت هرسـاله رشقهء دهقـانان را فی جریب زمین ٦ روپیه اجباراً می گـرفت در حـالیکه قیمت آن دربازار ٥٠ افغانی بود. و همچـنان مقـدار زیاد غله اجباراً بالای دهقان حـواله می شد و دهقان مجبوربود که گنـدم را به خـوست برساند. به قـول مهدی فرخ علت قیام این بود که سردار محـمد اکـبرخان والی پکتیا بالای مردم ظلم وستم فراوان میکرد و اقـوام مختلف پکتیا یك بعد دیگر به شورشیان پیوستند(١٩١٢م). (٤٣، ص ٤٢٤)

حبیب الله مکتوبی به شورشیان فـرستاد و به آنها وعده داد که والی را برطرف می کند، لیکن شورش ادامه یافت و حبیب الله خان، نادرخان را جهت خاموش ساختن شورش فرستاد. نادرخـان خـواسته های مردم را حق به جانب دانسته والی پکتیا را برطـرف و حـواله جات غله و علوفه را از دوش دهقـانان برداشـت و شـورش خاتمه یافت.

ب- شورش قندهار:

در تاریخ معاصرکشور بارهـا مشـاهده گـردیده والیانی کـه به ولایت های مختلف مقرر میگردند بخاطـر جمع کـردن پول به انواع مختلف دسیسه دست میزنند. مـردم از پول می گذشتـند وگاهی این والیان کاری را میکردند که به آبروی مـردم برمیخـورد. علت قیام قندهار نیز همین رویه نادرست غیر اسـلامی والی قندهار بود، بدین معنی که حبیب الله به والی هـا هـدایت داد که به مناسبت عروسی یکی از شاهزاده گان، زنان نوازنده و رقاصه را به کابل بفرستند.

والی قندهار به این بهانه، زمینـداران قندهار را تحت فشار قرار داد، بدین معنی که دختران شان را به کابل می فـرسـتد یا معافی آنانرا به پول خریداری نمایند. مردم قندهار علیه دولت قیام کـرد تا بالاخره به اثر وساطت بزرگان دولت از اعـزام دختـران به کابل صرف نظر کرد و شورشیان نیز دست از مبارزه برداشتند.

جنبش مشروطیت:

امیر حبیب الله خـان طوریکه تذکر رفت اصلاحاتی را درساحات مختلف بوجود آورد، مدارس، جریده و کتابخانه هـا بوجـود آمد، تجارت رونق پیدا کرد و قشر روشنفکر و ترقیخواه علاقـمند مطالعه شدند و بودند، جراید خـارجی به نسبت اینـکه در کشـور بسیارکـم می آمد و اگر ورقی از جراید خارجی به دست می آمد دست به دست روشنفکران و محافل آن می گذشت. روشـنفکران جهت تبادل افـکار میپرداختـند وبالاخره تصمیم گرفتندکه برای تهدید قدرت بدون سرحد شاه، کسب استقلال و به خاطر بوجود آوردن قانون اساسی به فعالیت آغاز نمایند.

این قشر روشنفکر در پایتخت گـرد سه مرکز می چرخیدند: یکی لیبرال های دربار که خواهان ریفورم در داخــل رژیم موجـوده بودند. بعدها یکدسته جوانان خون گرم اینها چون جوهرشاه خان ولعل محمد خان وغیره با حلقه هــای سیاسی خـــارج از دربـار پیوستند. دستهء سومی از روشــنفکران منفــردی بودند که خــارج از دربار و خارج از مدرســهء حبیبیه قرار داشـتند. بالاخره معلمین و کارمندان مدرسه با عده یی از روشنفکران خارج مدرسه و هــم با عده یی از روشــنفکران دربار تماس گرفته به اتفاق هم دست به تأسیس یك حزب سـیاسی به نام «جمعیت سری ملی» پرداختند. مرام این جمعیت تبدیل حکومت مطلق العنان به یك حکومت مشروطه، تحصـیل استقلال افغانستان و نشر تمدن و فرهنگ جدید بود. (۳۵، صص۷۱۷-۷۱۸)

حرکتی را که تشکیل گـردید غبار «جمعیت سری ملی»، داوی «اخوان افغان» در یادداشت های سیدقاســم رشـتیا به نام «نهضت مشروطیت اول» و محترم دریخ این حــرکت سـیاسی را که در سال ۱۳۲۷هـ ق تأسیس گردید به نام «جنبش مشروطیت» شناخته است.

در مورد مؤسس این نهضت، سید مسعود پوهنیار می نویسد: دو شخصیت برازنده علمی دو جوان منور و با شهامت بعد از مطالعه و جر وبحث های ممتد، نهضت مشروطیت را با فهم و درایت شـایان به راه انداختند، آن دو مبارزه فرزانه مولوی محمدسرورخان الکوزائی قندهار متخلص به واصف ودومی میرسیدقاسم خان بود. (۱۳، ص ۱۲)

اهداف و مرام مشروطه خواهان اول عبارت بود از:

۱- اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قــرآن عظیم و قبول تمام احکام اسلامی.

۲- استقرار نظام شاهی مشروطه و واژگون ساختن استبداد و برقراری حکومت قانون.

۳- آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان.

٤- سعی در راه اصلاح ملت از راه صلح و آشتی.

٥- تعمیم معارف و مکاتیب.

٦- تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج.

۷- تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی.

۸- بسط مبانی ومدنیت جدید.

۹- تأسیس شورای ملی از راه انتخابات.

۱۰- سعی در راه تلقین عامه به درستی امور معاشرت و نکوهش عادات ذمیمه. (۱۳، صص ٥٥-٥٦)

درجمعیت اول مشروطه خواهان یك گروپ کوچك مسلمانان هند تحت ریاست دوکتور عبدالغنی وجود داشت که خود را جان نثاران ملت و اسلام گفته اند.

فعالیت مشروطه خواهان از نظر دولت دور نماند. در پهلوی اینکه تمام موازین دقیق مبارزه مخفی در این سازمان رعایت می شد چندین نفر از مفسدان و مخبران دولت نیز شامل این حرکت بودند که میتوان از ملا منهاج الدین، عبدالحق نام برد. لست اعضای مشروطه خواهان را ترتیب و به امیر سپردند. (۱۳، ص ۷۰)

امیر حبیب الله فرمان انحلال مشروطیت و حکم زندان اعضای آنرا صادر نمود (۱۹۰۹م). حبیب الله خان با اعدام و حبس توانست مدتی صدای آزادیخواهان را خاموش سازد ولی به این نکته پی نبرده

بود که باقتل افــراد، مرام آنهــا از بین نمیــرود، واقعاً جــوانان افغانستان به خاطر تحقق اهداف ذکــر شده با گــرمی و علاقــمندی زایدالوصف با قبول قربانی ها و مشــکلات به مبارزات خــود ادامــه دادند، درفش آرمان افغانهای شهید خود را دوباره برافراشتند.

سراج الاخبار افغانیه تحت مدیریت محمود طــرزی نقطهء آغــاز فعالیت مِشــروطیت دوم گــردید، واقعاً ســراج الاخبار در راه تنویر افکار مردم خدمت بزرگی را انجام داد و مشروطه خــواهــان دوم نیز مرام های مشروطیت اول را دنبال کردند.

همانگونه که روشنفکران به مبــارزات شان ادامه میــدادند، در بطن دربار موج نارضایتی بالا گــرفت و عده یی برای تحقــق نظام مشروطیت به تلاش افتادند و در رأس این حلقه روشــنفکر به گفتهء محترم غبار که حزب سری دربار نامیده می شد جوان نوگرا امان الله خان قرار داشت. پیروزی جنبش مشروطیت دوم بیشتر به عملکردهای اعضای دربار مربوط داشت چه آنها با استفاده از تقرب شان به امیر توانستند پلان ترور وی را در معرض اجرا قرار دهند و راه طولانی را زودتر کوتاه سازند.

سیاست خارجی امیرحبیب الله:

امیــرحبیب الله از درگــذشت پدر و جلــوس خــودش بر مسند حکمروائی افغانســتان، به برتانیه اطــلاع داد. اصلاً امیر در اوایل سلطنــت یك نوع بی اعتنایی را در مــقــابل انگلیس پیشه کــرد. هنگامیکه لاردکرزن وایسرای هند از او خواهش کرد که به هندوستان سفر نموده معاهدهء جدیدی را به امضاء رساند، امیــر این خواهش را

رد کرد. به قــول محترم غبار، نظر کرزن را در مورد تمدید خط اهن انگلیس ازچمن به قندهار و از پشاور به دکـه رد کــرد. کــرزن گفته بود که به غرض آماده گی دفـــاع از اســتقلال کشور بایستی اردوی افغانی توسط افسران انگلیسی تربیه گردد، امیر این تقاضای او را نیز عقب زد. (۳۵، ص ۷۲۷)

در این ایام روســیه از جـاپان شـکست خورد، شکست روسیه باعث خوشحالی مردم آسیا بخصوص افغانستان شد زیرا چندی پیش روسیه پنجده را از افغانستان تصرف کـرده بود و مردم افغانستان و زمامداران او فکر میکــردند با کمـك انگلیس از مصـروفیت روسیه استفاده کرده دوباره پنجده را تصرف خواهند کرد. در چنین یك وضع سیاسی دولت هند بریتانوی از اعزام هیئت به افغانســتان خبر داد و امیرحبیب الله نیز پذیرفت.

امیرحبیب الله دراولین جلسهء خود با مستردین هیئت انگلیس، گرفتاری روسیه را مطرح نموده و خواســت که انگلیس و افغانســتان معاهدهء اتحاد را امضاءکنندکه به موجب آن حملاتی را در ترکستان سازماندهی نمایند، وی نپذیرفت و امیر نیــز از پیشنـهادی که او با خود آورده بود امتناع کرد.

بعد از مذاکرات طولانی بین دو کشور بالاخـره در سال ۱۹۰۵م معاهده یی به امضاء رسـیـد که نزد دیپلــومات هــای انگلیسی به معاهدهء خال شهرت دارد که دراین معاهده هــریك از طـرفین پابندی شان را به موافقه و تعهدات منعقده بین عبدالرحــمن و دولت برتانیه تایید میکند. (٤١، ص ٤٤٥)

بعد از امضای معاهده ۱۹۰۵م، بین دو کشور هند برتیانوی و

افغانستان فضای قسماً دوستانه یی ایجـاد شد. لاردمنتو که جدیداً به عنوان وایسرا تعیین شده بود از امیر خواست که به هند مسافرت نماید، امیر نیز خواهش وایسرا را قبول کـرد و در ســال ۱۹۰۷م با تعدادی از اراکین دولت به هند ســفر نمود. این سفر کــدام اجندای سیاسی نداشت و صرف برای تفریح بود. خبرهای زیاد در موردشرکت امیر در دعوتها و مصاحبه او با خانم های انگلیسی به کابل میرسید و دز این جا تبلیغات به راه افتاد کـه گویا امیر از دایرهء شریعت پا فراتر گذاشته است. امیربعد از آنکه به وطن برگشت تمام آن کسانی را که دست به تبلیغات زده بود دستگیر و محبوس نمود.

موقف افغانستان در جنگ جهانی اول:

عامل عمدهء جنگ جهانی حرص کشــورهــای استعماری اروپا و همچشمی آنان بر سر مستعمرات بود، ولی در ظاهــر قتـل شاهـزاده اطریش و خــانم او در سربســتان بود که در سال ۱۹۱٤م اطریش به سربستان اعــلان جنــگ داد که به تعقیب آن آلمــان به طرفداری از اطرش به روسیه که طرفدارسربستان بود اعلان جنگ داد وکشورهای زیادی به طرفدارای هریك از آنها (اطریش و سربستان) داخـل جنگ شدند. دراین جنگ کشورهایی که از اطریش دفاع و به طــرفداری او داخل جنگ شدند به نام متحدین (آلمان، اطــریش، هنگری، ترکیـه، بلغاریه) و کشورهــایی که به طرفداری ســربستان داخــل جنگ شدند متفقین (روسیه،انگلیس، فرانسه، ایتالیا، امریکا، جاپان، رومانیه، بلژیك، یونان، پرتگال) یاد گردیدند.

درین جنگ یکباردیگر اهمیت جغرافیایی واقتصادی افغانستان

مـورد توجـه عميق قرار گرفت، قبل از همه انگليسها فوراً دست به کار شدند، لاردهارد نيگ وايسراى هند توسط پيام مورخ ۱۷ اگست ۱۹۱٤م خود به حبيب الله خان جريان جنگ را تشريح کرد و از امير خواست که دراين جنگ اعلان بيطرفى نمايد و امير نيز براى وايسرا اطمينان داد و اعلان بيطرفى کرد. (۱۹، ص ٤٥)

اعلان بيطرفى براى انگليسها در مجموع به متفقين خوشگوار بود زيرا روسيه نيز بآنها بود. به اثر اعلان بيطرفى حبيب الله، روسيه ازمتصرفات خود در ترکستان که احساس خطر ميکرد مطمين شد.

از سوى ديگر ترکيه در فکر آن شد که هيئتى را به افغانستان اعزام، بزرگان و امير افغانستان را به جهاد عليه انگليس و روسيه فراخواند. بخاطر اينکه هيئت باپرستيژتر و باوزن تر داخل افغانستان شود المانها را نيز شريك اين پروژه ساخت. در رأس هيئت او سکارفون، نيدرماير و اوتورفون هنتنگ قرار داشت، اعضاى هيئت يك تعداد مسلمان و مبارزين هند مانند مهندراپرتاب و نمايندهء ترکيه کاظم بيگ بود. هيئت مختلط درسال ۱۹۱٥م وارد افغانستان شد، ملاقات هاى را با امير و ديگران انجام داد ولى هدف اصلى که کشاندن افغانستان در جنگ عليه انگليس بود حاصل نشد، اما دردسرى را به انگليس و روسيه خلق کرد که متوجه سرحدات خود باشند.

در افغانستان حس آزاديخواهى تقويه گرديد حيثيت امير در نزد مردم پايين آمد او را طرفدار انگليس و بى علاقه به آزادى شناختند و شايد اين امر در کشته شدن او نيز بى تأثير نبوده باشد.

اخلاق و خصائل امیر حبیب اللّه:

امیر حبیب الله بعد از آنکه به قــدرت رسـید کارهـای نیکو را روی دست گرفت. او به زندانیان دوره ٔ پدر رسیده گی کرد. محابس و سیاه چالهای دوران پدر را از افراد بی گناه که به جرم های مختلف گرفتار شده بودند خالی ساخت. سزاهای دور از عـاطفه و کــرامت بشری را لغو کرد. اما متأسفانه به خوشگذرانی مشـغول شـد بیشتر اوقات اوبه کارهای نادرست سپری می گردید.

امیر حبیـب الله شــخص اندك رنج و قســماً خورده گیـر بود در نتیجه خوشگذرانی و ادویه کــه توســط عذرجی متخـصص چشـم و داکتر دربار به امیر خورانیده می شد که اثر تحریکی قـوی داشــت، کنترول عصابیش را از دست داد نسبت به اطرافیانش سخت گــیر و بی اعتماد شد. اکثراً آنها را مورد تحقیر قرار مـیداد و آنها را چنان لت وکوب میکرد که نیمه جان می شدند. (۵۸، ص ٤٥)

امیــرحبیب الله شخص عیـاش بود و در این راه افـراط میکرد. عده ٔ نسوان حرمسرای امیــر به زودی از ۳۰۰ زن تجـاوز نمود او تقریباً تمام زندگی خود را با نسوان سپری کرد اکثراً بخانه ٔ خــواهر خود هاجره خانم که به اخت السراج ملقب بود رفته با زن هـای دیگر به عیاشی میگذرانید. (٤٣، ص ٤٢٧)

ســرور ســلطان یکی از ملکه های صـاحب نفـوذ او بود، شبی اخت السراج عده یی از خانم هـا را جمـع و حبـیب اللّه نیز در آنجـا مصروف عیاشی بود که ســرور ســلطان داخل شد و بعد از این حادثه روابط حبیب اللّه با او خراب شد این امــر در کشته شدن او بی تأثیر نبود.

مرگ امیر حبیب الله خان:

جوانان و دسته های ضد انگلیسی نسبت اعــلان بیطــرفی در جنگ اول جهــانی از امیـر آزرده شدند، زیرا به فکر آنها اگر امیر از شرایط بوجود آمده استفاده میکـرد و وارد جنـگ می شــد ممکن به استقلال سیاسی میرســید، همچنان مردم به طرز زنده گی مصروفیت های بیجا و مصارف گران امیر انتقاد می کردند.

نارضایتی مردم اوج میگـرفت ولی امیر در خــواب غفلت فــرو رفته بود. در دورهء سلطنت حبیب الله هر سال دو مرتبه جشن گرفته میشد که باشخـص امیر ارتبــاط داشت(جشن تولد و جشن جلوس). هنگامیکه در ١٦ اکتــوبر ١٩١٨م در مــراســم جشن از طریق بازار چارچته عبور میکرد دو گلوله به امیر آتش شد، گلولـه ها از نزدیکی امیر عبور کرد ولی بر او اصابت ننمود، شایع شدکه عبدالرحمن لــودین این کار را نمــوده است او را دســتگیر و محبــوس نمــودند.

(٥٨، ص ٤٥)

باوجــود این اقدام که علیه حبیب الله صورت گـرفت هرگز او را متوجه نساخت، از تفریح و خوشــگذرانی دست نکشید جهت شــکار آهو به شکارگاه کله گوش لغمان حرکت کـرد و درکابل امان الله خان را به حیث وکیل خود گذاشت.

امیر در شــکارگاه کله گــوش لغـمان در ســال ١٩١٩م به قتل رسید. حــادثهء قتل او علت خانــواده گی، سیاسی داشت که توسط شجاع الدوله غوربندی صورت گرفت.

بخش ششم

افغانستان از استرداد استقلال
تا رویکار آمدن محمد ظاهرشاه
(۱۹۱۹-۱۹۳۳م)

سلطنت امان اللّه خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹م)

حبیب اللّه خان در سال ۱۹۱۹م مطابق ۱۲۹۷ش شب اول حوت توسط شجاع الدوله غوربندی در شکارگاه کله گوش لغمان به قتل رسید، در هنگام کشته شدن او نصر اللّه خان برادرش همراه دو پسر امیر، حیات اللّه و عنایت اللّه در لغمان بود و امان اللّه خان در کابل از پدر وکالت میکرد. جسد امیر حبیب اللّه را روز بعد به جلال آباد انتقال دادند، پیش از آنکه به دفن آن پرداخته شود نصراللّه خان نایب السلطنه را به عنوان امیر قبول کردند و به نایب السلطنه بیعت کردند. حیات اللّه خان و عنایت اللّه خان نیز به کاکای شان بیعت نمودند.

معلوم نیست که معین السلطنه عنایت الله خان از ترس به کاکایش بیعت نموده یا اصلاً ادعای سلطنت را نداشت. به هر حال روش بعدی او در زندگی نشان داد که ذاتاً مرد قانع، درویش صفت وکم ادعا بود. در مورد عضدوالدوله حیات الله خان باید گفت که وی از نظر سن پسر دوم شاه بود اما چانس برای پادشاه شدن نداشت زیرا نه مادرش از چهار زن اصلی امیر بود و نه وابسته به خاندان اعیانی.(٤١، ص ٤٨٥)

امان الله بعد از اطلاع مرگ پدر در کابل اعلان سلطنت کرد، نایب السلطنه که در بین عناصر محافظه کار نفوذ داشت خیال کرد که مسئلهء جانشینی حل گردیده، لیکن او اشتباه مینمود یقیناً که جاه طلبی امان الله خان و حلقه جوانانی را که به او چشم دوخته بودند به حساب نگرفته بود. شکی نیست تصرف بر پایتخت با نیروی نظامی موجود در آن زمان و حزینه پول در انبار آلات و مهمات حربی این ادعا را به پیمانه وسیع تقویت میکرد اما از نظر روانی نکات ذیل را نیز مدنظر داشت:

١- متهم ساختن نایب السلطنه و همراهان او به شرکت در دسیسهء قتل امیر حبیب الله خان.

٢- اعلان استقلال تام افغانستان به شمول استقلال درمناسبات خارجی.

٣- افزایش تنخواه اردو.

امیرامان الله خان در اعلامیه های خود گفته بود که من تاج سلطنت را با شرط استقلال و آزادی داخلی و خارجی افغانستان پذیرفته ام و هم در اعلامیه به لزوم توجه در زندگی سپاه کشو.

اشاره نمود، به این لحاظ هرجاییکه با امیر مخالفت کردند عسکر محلی به طرفداری از شاه جدید مداخلت کرد. به طور مثال سپاه جلال آباد یك نفر عسکر هراتی زا بالای خود قوماندان تعیین کرد او اداره‌ء این سپاه را به عهده گرفت و امام جمعه جلال آباد را وادار ساخت که خطبه را به نام امان الله خان بخواند و نایب السلطنه را با احترام تحت الحفظ نگاهداشت. (٤١، ص ٤٥٦)

سرنوشت نایب السلطنه:

نصرالله خان که مایل به خون ریزی نبود و جنگ را بخاطر کسب قدرت لازم ندانست بناءً بیعت نامه‌ء خود را عنوانی امان الله خان به کابل فرستاد. متعاقباً توسط موتر با معین السلطنه عنایت الله خان یکجا از جلال آباد به طرف کابل حرکت نمود و راساً به ارگ داخل شد. امان الله خان او را رقیب خود می پنداشت و از او بیم داشت، بخاطر اینکه نصرالله خان در دربار و سرحدات کشور محبوبیت داشت و تلاش کرد موضوع خودش را با او فیصله سازد.

دریکی از مجالس موضوع قتل حبیب الله خان و تحقیقات راجع به قاتلین او را مطرح کرد، درحالیکه نه کدام اصول و قواعد اسلامی مراعات می شد و نه برای متهمین مجال دفاع داده شده بود. شاه علیرضاخان به عنوان قاتل امیر محکوم به اعدام و نصرالله خان به عنوان محرك، به حبس ابد محکوم گردید و سندی که این ادعا را ثابت کند ارائه نشده است و محمد نادرخان برائت حاصل نمود.

اکثریت مؤرخین و دانشمندان افغان متفق القول اند که شاه علیرضا کندکمشر بخاطر اینکه قاتل را می شناخت و اسم قاتل

نباید افشا میگردید بدین لحاظ او را که کدام پشتیبان نداشت اعدام نمودند. قاتل اصلی امیر، شجاع الدوله غوربندی فـراشباشی امیر و عضو حزب سری دربار بود که اصلاً برای او کدام سـوالی هم در این مورد راجع نگردید و در وقت امان الله خان به منـاصب بزرگ دولتی گماشته شد.

امان الله خـان بعد از مدتی نصرالله خـان را از محبس جرثقیل ارگ پایین آورد و به حرمسرای و سراچه جای داد و فـرزندانش اجازه یافتند که روزانه نزد نایب السلطنه بـروند و شب برگــردند و امکان رفع کدورت میان هردو وجود داشت مگر متأسفانه دست مخـفی کار میکرد و این آشتی بین امان الله و نصرالله خان را نمی خـواسـت و شاید میخواست کـه این خـاندان از بیـن برود و در عـوض آن دست نشانده‌ء روی صحـنه افغانستان پا گـذارد و به نفـع انگلیسها کار کند.

روی ملحوظ فوق پروپاگندی در شـهر کابل شایع شد که گــویا نایب السلطنه در زندان مورد اهانت و تحقیر قرار گـرفته است. تأثیر این پروپاگند در بین طرفداران سردارنصرالله خان طوفانی را به وجود آورد یکعده از هواخواهان سردار تحت رهبـری محمد اخترخان نقشه ای را طرح کردند که مطابق آن باید امان الله خان را در عــرض راه پغمان به قتل برسانند ونصرالله خان را رها سازند. دسته‌ء مــذکـور توسط شجاع الدوله ناظر امیر گرفتار رهبر شان بابعضی از اعضـای فعال به جرم شان اعتراف کردند ومحکـوم به اعدام شدند. میـرغلام محمد غبار می نویسد کـه شـجاع الــدوله گفت فقــط این اقـدام محـمد اخترخان بود که سبب نابـودی نایب السلطـنه گـردید ورنه

شاه میخواست او را بخانه اش بفرستد، آزاد و محترم نگاهدارد. بعد از این حادثه نایب السلطنه باز به محبس جرثقیل انتقال داده شد، نایب السلطنه به تدریج توان خود را از دست داد و در سال ۱۹۲۰م وفات کرد. (۵٤، ص ۳۱۵)

اعلان استقلال و تجاوز سوم انگلیس

امان الله خان در اولین بیانیهء خود خطاب به ملت، افغانستان را به حیث یك کشور آزاد از نگاه داخلی و مناسبات خارجی خواند. در مارچ ۱۹۱۹م به وایسرای هند چلمسفورد نامه ای فرستاد و یادآور شد که پدرش حبیب الله توسط عده یی از خاینین به قتل رسیده و بعد از پدر زمام امور کشور را به دست گرفته است.

به تعقیب آن نمایندهء هند بریتانوی در کابل به هند اطلاع داد که امان الله خان اعلان نمود من خود و کشور خود را از هر نگاه آزاد ومستقل میدانم، مانند مملکت و قدرتهای دیگر به هیچ قدرت خارجی اجازهء مداخله را در کشور خود نمیدهم اگر کشوری به امور افغانستان مداخله کند با این شمشیر سرش را خواهم برید. بعد در همین مجلس امان الله خان رو به من کرد و گفت تو فهمیدی؟ من برایش گفتم بلی.

نمایندهء هند برتانوی به اثر خواهش امان الله خان موضوع را به دولت هند اطلاع داد، انگلیس ها نمی خواستند صیدی را که به دست آورده بودند مفت و رایگان رها نمایند بناءً مسئله سوگواری امیررا بهانه قرار داده از اظهار نظر وامضاء هرنوع قرارداد خودداری

کردند. پیام روشن کننده‌ء این حقیقت بود که گویا انگلیس حاضر نیست استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسید وبرعکس تقاضای انگلیس این بود که تمام مواد قرارداد های سابق مراعات گردد. با شنیدن این پیام، امان الله خان عملاً سیاست مستقل و آزاد را در پیش گرفت تابتواند انگلیس ها را در یك عمل انجام شده قرار دهد، روی این منظور محمد ولی خان را به حیث سفیر در بخارا تعیین نمود و تصمیم گرفت تا سفیری را به فارس بفرستد.

به هرحال، چون دولت افغانستان از پیام انگلیس مایوس شد، بناءِ با درنظرداشت شرایط ملی و بین المللی ناچار شد یك مصیبت دیگر را متحمل شودکه بنام جنگ سوم افغان وانگلیس یاد میگردد. امیر به آرامی و بدون سرو صدا امر تجهیز سپاه و سفربری را در جبهات سه گانه خیبر، پکتیا وقندهار صادر نمود که هریك از این جبهات را بعداً مورد مطالعه قرار میدهیم. از جانب دیگر امپراتوری برتانیه حاضر نبود استقلال کشور را برسمیت بشناسد فلهذا اردوی ۳٤۰هزار نفری مجهز با مدرن ترین جنگ افزارها و طیارات جنگی خود را به سرعت در طول سرحدات افغانستان از چترال تا کویته متمرکز گردانید، این دولت فاتح جنگ جهانی اول که در جمله فتوحاتش نیز افزوده شده بود با تمام قدرت و توان در جهت خنثی ساختن داعیه برحق این کشور برآمد. انگلستان نه تنها قوای نظامی خود را فعال و به سرحدات کشور متمرکز ساخت بلکه دستگاه جاسوسی آنها نیز غرض خنثی ساختن فعالیت آزادیخواهانه مردم کشور به کار افتاد و پول های فراوان را جهت به راه انداختن اختلافات بین مردم دامن زد که میتوان از جنگ سنی ها وشیعه ها در قندهار نام برد.

محاذ خیبر (جبههء شرق):

به تاریخ اول می ۱۹۱۹م صالح محمد خان سهپسالار با یك تعداد سپاه از شهر کابل به طرف جلال آباد حرکت کرد. بعد از رسیدن به جلال آباد بدون درنظرداشت پلان محاربوی بدون اینکه از کابل برایش دستور داده شده باشد، امر تعرض قطعات را صادر نمود و قطعات افغانی به طرف خیبر به پیشروی آغاز نمودند. علت اصلی این عمل ناسنجیده آن بود که جنرال مذکور میخواست اولین فاتح جنگ استقلال تبارز کرده کسب شهرت نماید. انگلیس ها برای تحکیم خطوط عساکر کمکی خواسته در محلات ضروری جابجا کرد و در مجموع در اشرف خیل که به لندی کوتل حاکمیت دارد سنگر گرفتند. قوای انگلیس مقیم لندی کوتل توانست افغانها را عقب راند و طیارات جنگی انگلیس به بمباردمان خود آغاز کردند و در منطقهء دکه که محل قومانده و قرارگاه صالح محمدخان بود طیارات دشمن بم انداخت و در اثر آن چرهء بم به کری پای سپهسالار اصابت نمود و این اطلاع به کابل رسید اورا امان الله خان به کابل خواست. سپهسالار هرچند به پای خود زخم برداشته بود ولی خواست که در جبهه باقی بماند.

محترم غبار می نویسد: در هنگامیکه جنگ در این طرف لندی کوتل جریان داشت در عقب جبهه مردم افریدی بطرفداری افغانستان علیه انگلیس ها اقدام کردند و مردانه وار جنگیدند تا فرقه کمکی از راولپندی آمد و آنها را خاموش ساخت. صالح محمد خان که فقط در انگشت خود زخم برداشته بود با یاور خود میدان محاربه را ترك گفت، امر عقب نشینی سپاه را صادر کرد، این حرکت سپهسالار و

یاورش که زنده میدان جنگ را رها کرده بودند از طرف مردم و نظامی ها به دیدهء تنفر دیده شد. (۳۵، ص ۷۵۹)

شاید روی حوادث فوق و با درك احساسات مردم، امان الله خان تصمیم گرفت که سپهسالار را به کابل بخواهد بار دوم برایش احوال داد که به کابل بیاید. سپهسالار با یاران خود عازم کابل شد و امان الله خان شخصاً از آنها استقبال کرد و برای سپهسالار گفت که دروزارت حربیه برای شما جای تعیین شده تا تداوی ومعالجه شوید. این مطلب را سپهسالار نپذیرفت و خواست به خانه اش برود، این کار سپهسالار را امان الله خان تکبر و غرور پنداشته گفت حال که بخانهء خود رفتید از خانهء خود تا امر ثانی بیرون نشوید در حقیقت این امر توقیف را داشت. (۱۹، صص ۹۵-۹۶)

جنگ در جبههء شرق با فراز و نشیب تا ۱٤ می دوام کرد. دراین روز انگلیس ها تصمیم گرفتند تا جلال آباد را اشغال نمایند و قطعات خود را به طرف جلال آباد سوق دادند و خوشبختانه در منطقهء باسول با استقبال نظامیان و عساکر افغانی مواجه شده تلفات فراوانی دادند و عساکر پیاده انگلیس تسلیم افغانها شده و سپاه انگلیس تا دکه عقب نشینی کردند و تا آخر جرئت حرکت را دیگر نیافتند.

محاذ قندهار:

مسؤل جبههء قندهار عبدالقدوس خان تعیین گردید. قبل از رسیدن عبدالقدوس خان، انگلیسها بالای قلعهء سرحدی سپین بولدك حمله نموده آنرا تصرف نمودند و محافظین قلعه همه به شهادت رسیدند. این حادثه خشم مردم قندهار و سایرین را برافروخت و اماد

به جنگ گردیدند. دگروال غلام نبی خان امر تعرض را صادر کرد ولی والی قندهار خوشدلخان با استفاده از صلاحیت مانع این کار شد. چون عبدالقدوس خان در عرض راه به تبلیغ جهاد می پرداخت، مردم جوقه جوقه گرد او جمع میشدند تا در این مرحلهء حساس در قیام آزادیبخش کشور سهم بگیرند. عبدالقدوس خان بعد از رسیدن به قندهار والی را برطرف نمود، کفن برتن کرده بامبارزین و مجاهدین کشور به طرف سرحد حرکت کرد.

انگلیسها درك کردند که تاب مقاومت این اردوی نیرومند را ندارند بناءً دست به توطئه زدند و آتش نفاق را بین جنگآوران افروختند، و این کار را توسط عمال و مزدوران خود انجام دادند. به هر صورت اعتمادالدوله با سپاه خویش پیشرفت. انگلیسها بعد از عقب نشینی در چمن سنگر گرفتند و قشون افغانی تقریباً یك ونیم میل داخل خط دیورند پیش رفتند و کنترول آب را به دست گرفتند و قرارگاه کویته را نیز مورد تهدید قرار دادند، اما جنگ اصلی آغاز نیافته بود که متارکه بین دو کشور صورت گرفت. (۱۹، ص ۱۰۱)

جبههء پکتیا:

محمد نادرخان به حیث قوماندان جبههء پکتیا تعیین گردید که شاه ولیخان و شاه محمود خان و غیره شخصیت های سیاسی و نظامی آن را همراهی میکردند. پیش از رسیدن محمد نادرخان، مردم پکتیا از اعلان استقلال و جهاد در مقابل انگلیسها حمایت کردند البته این حمایت با نعرهء الله اکبر، اتن ملی و دهل زدن ها از طرف مردمان جاجی، منگل، مسعودی، افریدی و غیره صورت گرفت و هزاران مرد جنگی با سلاح دست داشتهء خود داوطلبانه حاضر شدند

که در این جهاد مقدس استقلال افغانستان حصه بگیرند. نقش روحانیون بخصوص حضرت صاحب نورالمشایخ فضل عمر مجددی، فضل محمد مجددی وغیره را که دربسیج نیروهای قومی و تبلیغاتی را که به نفع آزادی و استقلال کشور انجام دادند نباید فراموش کرد.

سپهسالار محمد نادرخان بعد از جرگه های متواتر با سران متنفذ و خان های قبایل قرار برآن نمود که فعالیت محاربوی در جنوب از سه منطقه آغاز گردد:

۱- محاذ خوست که مرکز قومانده وقرارگاه عمومی تعیین شد.

۲- جاجی. ۳ - در استقامت وانه. (۱۹، ص ۹۸)

فعالیت محاربوی از سه جبهه متذکره علیه انگلیسها آغاز گردید. عساکر کشور به همکاری مجاهدین که داوطلبانه بخاطر کسب استقلال جمع شده بود، تل و وانه را اشغال نمودند و بر دشمن تلفات فراوان جانی و مالی وارد کردند. در عقب جبهه اقوام مختلف به طرفداری از افغانها خطوط ارتباطی انگلیس ها را قطع اموال آنان را به غنیمت گرفتند. بصورت مختصر میتوان گفت که پیروزی در این جبهه، دشمن را سراسیمه ساخت و شکست محاذ خیبر را جبران نمود. و دولت انگلیس در صدد آن شد که به این مخاصمت نکتهء پایان بگذارد. نمایندهء افغانستان عبدالرحمن را اجازه دادند به افغانستان برگردد و افغانها نیز اجازه داد که سفیر کشور هند بریتانوی به کشورش باز گردد. گفته می شود که این دو سفیر در جلال آباد باهم ملاقات نمودند و هردو متفقاً به مقامات برتانیه اطلاع دادند که افغانستان برای مذاکره صلح آماده است.

وایسرای هند با درنظرداشت شرایط به قوماندان محلی د. دکه

اجازه داد تا به مقامات افغـانی داخل مذاکره شود، بالاخره نامه ۲٤ می امان الله خان به وایسرا، راه را برای متـارکه باز نمود، این نامه به مهارت نوشته شـده بود از یکسـو مسؤلیت عملیات را به عهدهٔ انگلیس حواله نموده از دیگر سو خواهان برقراری صلح آبرومند میان دو کشورشده بود.

لاردچلمسفـورد پیشنهاد متارکه را به شرایط ذیل قبول نمود:

۱- عقب رفتن قـوای افغانی از سـرحد به طول ۲۰ میل و باقی ماندن عساکر انگلیسی در موضع شان.

۲- اجازه پرواز اکتشافی طیارات انگلیس به خـاك افغانستان وعدم مقابله با آن.

۳- درصورت سقوط طیاره انتقال سالم عملهٔ آن به انگلستان.

٤- اداره نمودن قبایلیان خط سرحد وتعهد عدم کمك افغانستان به آنها.

۵- آغاز مذاکرات صلح در راولپندی بین هـردو کشور.

(٤۱، ص ٤۹۵)

مطابق مادهٔ پنج پیشنهادات لاردچلمسفورد، دولت افغانستان هیأتی را به ریاسـت علی احمد خـان به راولپندی اعـزام نمود تا معاهدهٔ صلح را درآنجا به امضاء برساند. هیئت افغانی با انگلیسها که در رأس شان سرهلمتون گرانت قرار داشت داخل مذاکره گردیدند. مذاکرات تا ۱٦ اگست دوام کـرد و بالاخـره در ۱۸ اگست معاهدهٔ صلح بین دو کشور به امضاء رسید. هرچند از نظر شکل و ظاهـر به سـود انگلستان بود و به کشـور انگلیس حیثیت فاتح را داده اما با تصدیق استـقلال افغانسـتان توسط نامه ضمیمه منظور اصلی دولت

افغانستان را برآورده میساخت.

۱- برقراری مجدد صلح بین دو کشور.

۲- لغو تمام امتیازات که بر امیر قبل در مورد انتقال سلاح و سایر وسایل جنگی از طریق هند صورت میگرفت.

۳- قطع امداد پولی که قبلاً به امرای افغانستان داده میشد.

٤- تصدیق مجدد خط دیورند.

۵- تعیین خط سرحدی در حصهء تورخم. (۲۷، ص ۳۷-۳۹)

بعد از مذاکرات راولپندی، دولت افغانستان در تلاش آن شد که با حکومت هند یك معاهدهء کامل به اساس حقوق مساوی به امضاء برساند. بناءً با انگلیس ها درتماس شد و حکومت انگلیس نیز طبق مواد معاهدهء راولپندی به مذاکره آماده گی نشان داد.

هیأت افغانی به ریاست محمود طرزی در ۱۲ اپریل ۱۹۲۰م به منصوری واقع در دامنهء کوه همالیا وارد گردید و ریاست هیئت انگلیس را سرهنری دابس سکرتر امور خارجه هند به عهده داشت. مقصد از تشکیل این کنفرانس، عادی ساختن روابط دو کشور بعد از ختم جنگ و امضاء معاهدهء دوستی بین شان بود. هیئت انگلیسی تلاش فراوان نمود تا هیئت افغانی را از هدف اصلی اش منحرف سازد و درمدت چهارماه اقامت هیئت هیچ نوع صمیمت و علاقمندی نشان نداد و همه روزه کنفرانس با گلایه ها یکی بالای دیگر خاتمه می پذیرفت، ولی قابل یادآوریست که راه را برای مذاکرات آینده مسدود نمیکرد. بالاخره هیئت افغاني بدون آنکه معاهده ای را به امضاء برسانند درجولای ۱۹۲۰م به کابل آمدند. (۳۵، ص ۷۷۷)

برقراری روابط سیاسی ومعاهدهء کابل بین افغان و انگلیس:

انگلیسهـا بعد از قطع مذاکـرات منصـوری دیدند کـه دولت افغانستان عمـلاً به عنـوان یك کشـور مستقل حرکت نموده با دولت شوروی روابط برقرار و کشور شوروی استقلال افغانستان را برسمیت شناخته و بین این دو کشـور سفرا تبادله گردیده است و همچنین یك هیئت تحت ریاست محمدولیخـان در اروپا به گـرمی استقبال شده و کشورهای اروپایی خواهـان تأمین روابط با افغانسـتان اند. فلهـذا انگلیسها نیز تصمیم گـرفتند تا هیئتی را به کابل اعزام و با کشور افغانستان روابط سیاسی برقرار نمایند.

هیئت انگلیسی تحت سرپرستی هنری دابس از راه جلال آباد به کابل آمد و در ۱۰ جنوری ۱۹۲۱م با وزیـر خـارجه محمـود طرزی معرفی شد. هیئت در مذاکرات مسئلهء روابط افغانستان با روسیه را مطرح کرد، هدف آن بود روابط خارجی کشـور مـا را یکجـانبه با انگلیس عیار سازند و از برقراری روابط باکشورهای دیگر جلوگیری نمایند. هیئت انگلیسی مدت زیادی را در کشور سپری کـرد و در متن معاهده ای که بین دو کشور باید امضـاء می شد اختلاف زیاد وجود داشت.بالاخره متن معـاهـده باوجـود مخالفت هـای همکاران نزدیك امان الله ترتیب و در نوامبر ۱۹۲۱م از طرف دابس و محمود طـرزی به امضاء رسید و محمـود طـرزی که در طرح مسوده نقشی نداشت بعد ازامضای معاهده درضمن بیانیه اش گفت: «ما پادشاهی را کـه بدون وزارت خـارجه به تهیه متن تعهـدنامهء مـذکور موفق گردیدهٔ تقدیر مینمائیم.» (۲۷، ص ۴۰-۴۳)

متن معاهده:

۱- هردو دولت استقلال داخلی و خارجی یکدیگر شانرا تصدیق و احترام می کنند.

۲- دولتین سرحد بین هندوستان و افغانستان را که در راولپندی انعقاد یافته بود قبول می نمایند.

۳- تبادل سفرا بین هردو کشور.

٤- دولت افغانستان موافقه کرد که در جلال آباد و قندهار قونسلگری افتتاح شود و همچنین دولت انگلیس توافق کرد که جنرال قونسل در پشاور، کلکته، کراچی، بمبئی از طرف افغانستان ایجاد شود.

۵- دولتین متقابلاً تعهد کردند که به سفرا و قونسل های یکدیگر احترام داشته باشند و این ها در کشورهای یکدیگر آداب و سنن خود را آزادانه اجرا نمایند و محلی برای زندگی شان تعیین گردد.

٦- دولت انگلستان تعهد می کند هرآنچه که از لوازم، فابریکات و آلات افغانستان از هند بریتانوی یا کشور دیگر خریداری می نماید، میتواند از بنادر انگلیس و هند گذرانیده داخل کشور خود نمایند. بالمقابل افغانها موافقه کردند اموال و لوازمی که خارج کردن آن مخالف قانون داخلی نباشد به اجازهء دولت افغانستان خریداری کرده هند ببرند. در مورد سلاح و مهمات تذکر رفت که تاوقتیکه نیات افغانستان دوستانه باشد ترانزیت آن هیچ مشکل نخواهد داشت.

۷- اموال تجارتی که افغانستان از راه هند وارد می کند، برای

اینکه فوراً به افغانستان حمل کرده شود حق گمرك گرفته نخواهد شد واگر گرفته هم شود مطابق نورم همسایگان خواهد بود.

۸- دولت برتانیه موافقه می کند که وکیل تجارت افغانستان در پاره چنار، کویته و پشاور نمایندگی داشته باشد ولی تحت قوانین و محاکم دولت برتانیه خواهد بود.

۹- مال های تجارتی که از اروپا و غیره به افغانستان بیاید در منتهای راه آهن جمرود، کرم و چمن برای بستن و ترتیب کردن برابر قوت حیوانات نقلیه باز نمایند بی آنکه باعث تجدید گمرك شوند.

۱۰- دولتین موافقه مینمایند که جهت تجارت تسهیلات فراهم آورند.

۱۱- برای برقراری نظم در میان اقوام سرحدی که داخل دیره های خود شان سکونت دارند لازم به نظر می آید قبل از آنکه اینگونه عملیات شروع شود یکدیگر را مطلع خواهند نمود.

۱۲- دولتین موافقه کردند که نماینده گان شان درجهت یك قرارداد تجارتی بین شان مذاکره نمایند.

۱۳- دولتین موافقه کردند که ضمیمه های نمره اول و دوم که ضم معاهدهء هذا است به مثل ماده های متن حق قانونی را دارند.

۱۴- این معاهده ازتاریخ امضاء آن اجراپذیر است.

(۶۲، صص ۱۵٤-۱۶۲)

مناسبات امان اللّه خان با دول خارج

الف: با دولت روسیه شوروی:

امان اللّه خان با اعلان استقلال و انعقاد معاهدهء صلح با انگلیس در صدد آن شد که با یك تعداد از کشور ها منجمله شوروی سابق روابط سیاسی و دوستانه قایم نماید، یکی از علل عمدهء این تماس، همسایه بودن و دیگر اینکه هردو دشمن بریتانیا بود و هردو تأمین مناسبات خارجی را با کشورهای جهان به نفع خود می پنداشتند.

رهبر شوروی سابق مکتوبی را که امان اللّه خان فرستاذه بود مطالعه و در ۲۷ مارچ ۱۹۱۹م استقلال و حاکمیت ملی کشور افغانستان را به رسمیت شناخت و این سرآغاز مناسبات دو کشور بود. در ضمن یادداشتی که از طرف وزارت امورخارجه شوروی سابق ارسال و گفته شده بود که شوروی استقلال کشورهای همجوار را به رسمیت شناخته و خواهان مناسبات دوستانهء سیاسی و تجارتی است.

برای عملی کردن این مفکوره، شوروی سابق،براوین وزیر مختار خود را از مسکو به تاشکند اعزام نموده و به زودی وارد افغانستان شد و به عنوان نماینده و سفیر روسیه وظیفه گرفت تا مناسبات دوستانه و تجارتی با افغانستان قایم نمایند. امان اللّه خان نامهء دیگری عنوانی رهبر شوروی ارسال و خبر داد که یك هیئت افغانی به قصد شوروی جهت تحکیم مناسبات دوستانه اعزام خواهد شد.

(۶۲، صص ۱۶۵-۱۶۸)

امیرامـــان الله خان در اپریل ۱۹۱۹م محمد ولی خان را به حیث سفیر بخارا تعیین کرد ، به زودی واضح شد که محمد ولیخان وظیفه داشت روابط سـیاسی را با شـوروی قایم نمـوده تا ممـالك اروپایی پیش برود. از هیئت افغانی دربخارا به گرمی استقبال شد و نمایندهٔ سیاسی کشـور اجـازه یافـت تا قونسلگـری افغانسـتان را در آنجا تأسیس نماید. هیئت افغـانی به طرف مسکو رفت و درآنجا از طرف زعمای شوروی سابق به گرمی استقبال گردید، میخواســت به سفرش در اروپـا ادامــه دهــد امــا به این ماموریت نایل نشد به تاشـکند برگشت. (۱، صص ۷۳-۷۷)

بعد از مدتی با کوف زاخارویچ سورتیس در سال ۱۹۱۹م عوض براوین به حیث سفیر روسیه فدراتیف تعیین و به افغانسـتان آمد. او طرح مسودهٔ را ریخت که در سال ۱۹۲۱م در مسکو بین دو کشـور به امضاء رسید بعداً روسیه راسکونیکـوف یکتن از افسـران دریایی خود را به حیث سفیر روسیه در کابل تعیین نمود.

در ایام سلطنت امان الله خان عدهٔ زیادی متخصصین از کشور های مختلف جهت کمك و مساعدت به کشـورما آمــدند که قسمت زیاد این افراد روسی بودند، هر روز منـاسبات دوکشور خــوب شده میرفت، طیارات از شوروی خریداری گردید، یکتعداد ازافسران جهت آموزش وسایل حربی بخصوص پیلوتی به شوروی رفتند.

ب- با ایران:

افغـانسـتان بعـد از کسب اسـتقلال در تلاش ایجـاد روابط دیپلوماتیك با کشور هـای همسایه و همسرحـد مان ایران برآمد. و سردار عبدالعزیز خان را که با ایران بلدیت داشـت به حـیث نمایندهٔ

سیاسی به ایران فرستاد.

سردار مذکــور در تهران خواهشات دولت افغانستان را به ایران چنین پیشکش نمود. افتتاح مذاکره دوستی بین دوکشــور، تـبادلهء سفراء بین دو کشور، اقامه قونسل افغانی در مشهد، استقرار روابط سیاسی و روابط تجارتی.

مذاکرات نمایندگان دو کشور بعد از یکسال منجــر به امضــای معاهدهء دوستی بین دو کشور در سال ۱۹۲۱م گــردید که از طـرف عبدالعزیز سفیر افغانستان و میرزا محمد حسن وزیرخـارجه ایران به امضاء رسید. که بعد از این تاریخ مناسبات دوستانه و صادقانه بین دو کشور برقرار شد.

در سال ۱۹۲٦م معاهدهء دیگری بین غـلام نبی خان چـرخی و سید مهدی فرخ سفیر ایران در افغانستان به امضاء رسید. مادهء اول این معاهده اساس نخستین معاهدهء قبول شـده بود از ماده ۲ - ٤ عدم تعرض بالای یکدیگر، مادهء پنجم آمادگی دوکشور برای روابط تجارتی، مادهء ششم در صورت بروز اختلاف مــراجـعت به حکمیت ذکر شده بود. (۳۵، ص ۷۸۸)

پ- روابط افغانستان با سایر کشورها:

قبلاً تذکـر رفـت که محــمد ولیخــان در رأس هیئتی به روسیه شوروی سفر نمود و او وظیفه داشت که به کشورهای اروپایی و دیگر کشورهــای جهــان سـفر نمـوده روابط دیپلوماتیك بآنها قایم نماید، کشورش را از حالت انزوا بیرون کند گرچه در اول بنـابر سنگ اندازی هــای انگلیس مشکلات برای هیأت افغــانی خلق گــردید، ولی در مجموع هیئت توانست روابط دیپلوماتیك را با یکتعداد از کشــورها

برقرار نماید، تقریباً سفر این هیئت دو سال را دربر گرفت.

دولت افغانستان نخست، در اول مارچ ۱۹۲۱م با جمهوریت ترکیه که از روی سوابق و عنعنه طرف توجه ومحبت مردم افغانستان قرار داشت روابط تأمین نمود، این پیمان به نام اتحاد اخلاقی مورد اجراء قرار گرفت. افغانستان زعامت ترکیه را در جهان اسلام پذیرفت و ترك ها نیز در صدد کمك نظامی به افغانستان شدند، در تعلیمات نظامی و امور صحی افغانستان سهم بارز گرفتند و محصلان افغان جهت آموزش به ترکیه اعزام شدند. (۳۵، ص ۷۸۸)

محمد ولیخان جهت ایجاد روابط دیپلوماتیك در سال ۱۹۲۱م به آلمان رفت. او حاوی دو نامه باخود بود: یکی از طرف وزارت امور خارجه، دیگر شاه امان الله خان. هردو مکتوب استقلال و سلطنت امان الله خان را اعلام میکرد.

هیئت افغانی به شمول تأمین روابط دیپلوماتیك نکات آتی را به وزارت خارجهء آلمان خاطرنشان ساخت:

۱- اعزام شاگردان افغان جهت ادامهء تحصیل.

۲- تأسیس یك مکتب توسط آلمانها.

۳- اعزام انجنیران، معلمان به افغانستان.

٤- خریداری ماشین آلات جهت مقاصد صنعتی.

۵- تثبیت روابط دایمی بین هردو کشور در قسمت معادن و تأسیس فابریکات صنعتی.

به هر ترتیب، یکی از کارمندان امور خارجهء آلمان اظهار کرد که کشورما هیچ دلیلی ندارد که جواب افغانستان را ندهد شاید به افغانستان بگوید که نمایندهء سیاسی افغانستان هر وقتیکه به آلمان

بیاید منظـور اسـت و نمـاینده‌ء کشور آلمـان در وقت مناسب به افغانستان خواهد آمد. فـرتیز اولین نمـاینده‌ء سـیاسی آلمـان به افغانستان آمد. (۱، صص ۸۷-۸۹)

هیئت افغانی بعد از یك نیمه موفقیت از آلمان به ایتالیا رفت و درآنجا از طرف امانیول سوم و وزیـر خـارجه کشور ایتالیا استقبال گردید. هیئت افغانی درآنجا توانست به موافقـه تبادل سـفرا بین دو کشور برسد بعد هـا روابط دیپلومـاتیك بین این دو کشـور ارتقاء یافت. (۳ جون ۱۹۲۱م).

سپس هیئت افغانی به فرانسه رفت و در آنجـا به گـرمی استقبال شدند، قـرارداد روابط سـیاسی فـرانسه وافغانستان در ۲۸ اپریل ۱۹۲۲م به امضاء رسید، متعاقباً معاهدات دیگری با فرانسه امضاء شد و فرانسویان در شـقوق مختلف فـرهنگی و صحی کشـور سـهم گرفتند. (۱۰، ص ۹۵)

دولت افغانستان تا سـال اخیر سلطنت امـان الله خان توانست روابط خویش را با جاپان، مصر، پولیند، سویتـزرلند، فنلیند برقـرار نماید. در اثر مساعی خستگی ناپذیر دیپلوماتیك افغانستان بود که به زودی سفرا، قونسل ها ونماینده گان تجـارتی کشـور در ممالك عمده‌ء اروپا و آسیا مستقر شـد و زندگی بین المللی کشـور وسعت پیدا کرد.

اصلاحات شاه امان الله خان:

روشنفکران و اشخاص ملی کـه در به قـدرت رسیدن امـان الله خان او را کمك کردند منظوری را با خود داشتند و آن منظور عبارت بود از کسب استقلال سیاسی از برتانیه، بوجود آوردن اصـلاحات در

ساحات مختلف، تا کشور شان از این نابسامانی و عقب مانده گی رهایی یافته روزی کشور خود را آباد و شگوفان ببینند.

عده یی از این گونه وطنپرستان که در ضدیت امیرحبیب الله خان قرار گرفته بودند به نامهای گوناگون اعدام و تعداد زیاد آنها در زندانهای کشور بسر می بردند. بعد از اعلان امارت امان الله خان بنابر هدایت شاه جوان از زندان رهایی یافتند، در امور اداره دولت شرکت جستند تا در استقرار نظام جدید کمك نمایند و در دگرگونی های نظام کهنه و ساختمان یك نظام جدید و عصری سهم خود را ادا کنند.

امان الله خان در دوران حکومت خود اصلاحات وسیعی را که تعداد آن به ٦٤ نوع میرسید پیشنهاد کرده بود که عملی کردن اصلاحات مذکور به دو مرحله تقسیم میشود: مرحلهء اول از (١٩١٩-١٩٢٤م) و آغاز مرحلهء دوم از ١٩٢٨ است. (٦٨، ص ٢٤)

مردم قهرمان کشور که حال، خود را مستقل می پنداشتند و از نعمت آزادی کاملاً برخوردار و طالب پیشرفت و ترقی کشور بودند دولت را همراهی کردند از اصلاحات دولت پشتیبانی نمودند، در راه تحقق آن از هرنوع سعی و تلاش دریغ نورزیدند.

اصلاً با کسب آزادی و استقلال به آینده مطمئن گردیده بودند و این کلمهء بزرگ استقلال را در همه جا زمزمه میکردند. همفریز یکی از سیاسون انگلیس اطلاع داد که درسال های اول استقلال، در وقت سلطنت امان الله خان، بیشتر توجه مردم در بکار بردن کلمهء آزادی و استقلال مبذول شده بود، این کلمه آن قدر عمومیت یافت که از شاه تا گدا، کوچیان با کاروان های اشتر لب های خود را

جنبانده با غرور راه می پیمودند، از بازارهای هند عبور میکردند، کلمهء آزادی را زمزمه میکردند، از آزادی و استقلال افغانستان حرف می زدند. (۱، ص۱۱۱)

اینك اصلاحات این دوره را به صورت فشرده تحریر میداریم:

الف- جنبش قانونگذاری:

دولت جوان افغان تحت رهبری امان الله خان بخاطر ادارهء سالم و جلوگیری از خودسری ها و بهبود در کارها دست به تصویب و اجرای قوانین و اصولنامه ها زد که در تاریخ معاصر کشور ما به نام جنبش قانونگذاری مسمی گردیده است. اولین قانون اساسی کشور بنام نظامنامه اساسی عالیه دولت افغانستان درسال ۱۹۲۳م در لویه جرگه ۸۷۲ نفری ننگرهار به تصویب رسید، متعاقباً در لویه جرگهء پغمان (۱۹۲٤م) که اکثریت اعضای آن را متنفذین، روحانیون، تجاران، خانها تشکیل میدادند با تعدیل بعضی از مواد، آن را مورد تائید قرار دادند. اولین قانون اساسی کشور دارای ۷۳ ماده بود، تایید استقلال، تثبیت رژیم شاهی مشروطه، برابری و عدالت در محاکم، اجرای مراسم آزاد مذهبی، عدالت در مالیات، محاکمات علنی از نکات دموکراتیك این قانون به حساب میرود.

مادهء چارم و ششم به ارتباط شکل سلطنت، غیر مسؤل بودن شاه از نمونهء غیر دموکراتیك آن به حساب میرود. دولت برعلاوهء قانون اساسی یك تعداد نظامنامه ها، لوایح و مقررات را در ساحات مختلف مانند مالیات، القاب، تقاعد، بندیخانه، قونسلگری، قریداری، جزای عمومی و غیره وضع نمود. (۶۳، صص ۲۵-۲۶)

ب- امورمالی:

اصلاحات مالی و اقتصادی از اهمیت بسیار مهم برخوردار بود. سیدقاسم رشتیا که کاکایش در وقت امان الله خان وزیر مالیه بود درمورد اصلاحات آن وقت میگوید: «کاکای من میرهاشم خان وزیرمالیه بود کسی بود که بودجه را در کشور ترتیب نمود. مالیات جنسی که موجد آزار مردم و ماموریت دولت میشد به نقدی تبدیل کرد، زمین های دولت را بالای مردم به اقساط فروخت. مالیات سالهای گذشته که از دوران عبدالرحمن خان ببعد مانده بود غیر قابل حصول بود و اشخاصی که قرضدار بودتد یا وفات کرده بود همهء آنها را بخشید. اوراق سابقه را می آوردند در کنار دریای کابل که خشك بود می سوختاندند و از دیدن این اوراق مردم خوشی میکردند چرا که بسیاری مردم از این ناحیه دچار مشکلات بودند.»

(۲۹، صص ۴۲-۴۳)

امان الله خان کار اجباری و بیگار را که در کشور رواج داشت منع قرار داد. او خرید اجباری و یك تعداد مردم که مکلف بودند به رباط ها آذوقه برسانند همه آن را ملغی قرارداد. گمرکات داخل که سبب کندی تجارت در کشور شده بود از بین برد. به اساس نظامنامه مالیه تمام مالیه دهنده گان مکلف گردیدند که مالیهء خود را نقداً به دولت بپردازد و معیار این مالیه تعیین شد و برای اولین بار زمینداران به مکلفیت و مقدار آن پی بردند.

امان الله خان بخاطر اجتناب از مصرف بیجا هدایات لازم داد و خودش نیز لباس ساده میپوشید و به مامورین دولت نیزچنین توصیه میکرد، از معاشات مستمری خانان، سرداران و روحانیون کاست و

یا قسماً از بین برد تا بتواند از تعداد افــراد طفیلی و مفتخــوار در کشور بکاهد. بر مالیات دولت افـزود که این امــر سبب رنجش عده یی گردید.

در ســال ۱۹۲۰م پول کاغــذی یك، پنج، بیست وپنج، پنجاه و صد افغانیگی نشر گردید و مسکــوکات طلا پنج امانیه مساوی ۷۵ روپیه، دو امانیه = ۳۰ روپیه، یك امــانیــه ۱۵ روپیــه، نیم امــانیه هفت و نیم افغانی ضرب زده شد. (۳۵، ص ۷۹۲)

از خلال نوشته های محترم غبار بر میآید که اولین بار واحد پول کشور در وقت امان الله خان از روپیه به افغانی تبدیل شده است.

پ- امور فرهنگی:

امان الله خــان در توسعهء معــارف مانند دیگر ساحات مختلف توجه بیشتر مبذول نمود و دورهء ابتدائیه برای مــردم اجباری شناخته شد و تعلیم در کشور رایگان و ازطرف دولت اکمالات مکتب صورت میگرفت. در زمان امان الله خان دو مکتب لیســه یکی بنام امــانیه (استقلال) و دیگری به نام امانی(لیسهء نجات) تأسیس گــردید که اولی به کمك فــرانسوی هــا و دومی به کمك المــانی ها شروع به فعالیت نمود. فعالیت دولــت امان الله در ســاحهء معارف تنها در کابل محدود نبود، مکاتب زیاد درولایات کشور از جمله مزارشریف، قطغن، هرات، جلال آباد و غیره محلات ایجاد گردید.

برای نخستــین بار به تــاریخ ۹ جنــوری ۱۹۲۱م در قسمتی از پارك زرنگار کنونی که در آن وقت بوســتان سرای نامــیده می شد به کمك یکعده زنان شهر و رهبری ملکه ثریا مستــورات گشایش یافت. مکاتب مسلکی مانند مکتب اصول تحریر، دفتــرداری، صنایع حکام

تأسیس شد. (۱۹، ص۱۲۰) عـــده‌ء از دختـران افغـان را جهـت ادامــه‌ء تحصیل در ســـال ۱۹۲۸م به اروپا اعــــزام نمـــود تا آنها با علم و تکنالوژی عصری مجهز و دوباره به کشور مراجعت و مصـدر خدمت شایسته به مادروطن گردند.

در وقت امان الله خان به ســال ۱۳۰٤هـ ش، عطاء الله خــان را بخاطر آموزش تخنیك رادیو به آلمان فـرسـتادند، در سال ۱۳۰۵ ش با دو دستگاه فرسـتنده و عـــده یی از متخـصـصین آلمـانی دوباره به کشور مراجعت نمود، درصدد آن شد که هرچه زودتر نصب اسـتدیوی رادیو را تکمیل نمایند. در میزان ۱۳۰٦هـ ش تمام مراحل تخنیکی و قانونی خود را تکمیل و در همین ســال به نشرات خــود آزاد کــرد، اولین مدیر رادیو افغانستان محـمد محسن نام داشت، نطاقش سرور گویا بود. استاد قاسم نتو، استاد غـــلام حسین و دیگران درآن آواز می خواندند. (۲۱، ص۲)

دولت در نظر گــرفت تا دو کــتابخانه در کابل تأسیس نماید، روشنفکران کابل با اهـــدای کتابها یك کتــابخـــانه‌ء ملی را در کابل تأسیس نموده بودند، دولت با دادن عمارت و کتابهای نایب السلطنه به این کتابخانه کمك زیادی نمود.

سیزده جریده ومجله به مصرف دولت درکابل ونقاط دیگر منتشر شد که عبارتند از جریده‌ء ارشاد النسوان در ســـال ۱۹۲۲م هفته وار در هشت صفحه به مدیریت روح افـــزا نشر می گـــردید. جریده‌ء اتحاد مشرقی به مدیریت برهــان الدین کشککی مـــاه دو بار منتشر می گردید(۱۹۲۱م). روزنامه افغان به مدیریت میرزامحمد جعفرخان از ۱۹۲۲م روزانه منتشر می شد. مجله‌ء معـارف بعد ها آئینه عرفان

از سال ۱۹۲۱م از وزارت معــارف انتشار میبافت. جریده ٔ هفته وار امــان افغـان از ۱۹۱۹م به مـدیریت عبدالهادی داوی نشر می شد. مجله ٔ اردو به مدیریت عبداللطیف خــان ماهــوار از جانب ریاست ارکان حــرب وزارت دفـــاع به نشر می رسید. جریده ٔ اتفاق اسلام از ۱۹۲۱م هفتــه وار به مــدیریت عبدالّه خـان هروی منتشر می گردید. جــریده ٔ اتحــاد از خــان آباد هفته وار از ۱۹۲۱م بـه بعد منتشر میگردید. روزنامــه ٔ ابلاغ از ۱۹۲۱م، روزنـامــه ٔ بیدار، روزنامه ٔ حقیقت، جریده ٔ شاره افغان به مدیریت غـبار از جبـل السراج از سال ۱۹۲۱ نشر می شد. طـلـوع افغان از قـندهــار از ۱۹۲۱م. جــراید آزاد کشــور عبــارت بــودنــد از جــریده ٔ هفته گی انیس بــه رهبری غلام محی الدین انیس، جــریده ٔ هفــته وار نسیم سحــر به مــدیریت احمد راتب، بعد جـریده ٔ نوروز مــاهــانه دوبار در هشت صفـحه به مدیریت میرزا محمد نوروز به نشرات آغاز کرد. (۳۵، ص ۷۹۳)

دوره ٔ امـــان اللّه خـــان یکی از درخشـــانترین دوره ٔ معــارف افغانستان بود، برای اولین بار در تاریخ افغانستـان در سال ۱۹۲۲م وزارت معارف تأسیس شد و سردار محمد سلیمان اولین وزیر معارف کشور تعیــین گـــردید. و در این زمان مـدت تدریس نیز فـرق کرد، ابتدائیه پنج سال، متــوسطه چــهار ســـال و ثانویه ســه ســال تعیین گردید. (۵۰، ص ۲۷)

ت- تجارت و صنعت:

تجارت یك عنصر مهم اقتصاد در کشوررا تشکیل میدهد. امان اللّه خان بعد از حصول استقلال سیاسی کشور متوجه این نکته شد و محدودیت ای که قبلاً در ساحه ٔ تجارت وجــود داشـت از بین برد،

نماینده گان تجارتی خود را در کشـور هـای مختلف آسـیا و اروپا اعزام کرد و معاهدات مختلف جهـت بسط تجارت با کشورهای دنیا به امضاء رسانید. شرکت های تجارتی در کشـور بوجـود آمد و تجار کشورما قادر بصادر نمودن اقلام صادراتی کشـورشدند، محـصولات گمرکی برای اموال وارداتی وصادراتی معین گردید و این محصولات از اقلام مختلف به اندازهء مختلف بود و تجارت کشور همواره از دو راه ترانزیتی صورت میگرفت، اتحاد شوروی سابق و هند بریتانوی.

چون کشور فاقد خطوط آهن و فابریکه های عمـده که نیازمندی مردم را در ساحات مختلف رفع سازد بود، بناءً دولـت جـوان افغان تلاش کرد تا یکتعداد فابریکات را از کشـورهـای مختلف خـریداری نماید. خریداری فـابـریکات بیشـتر از کشـورهای جـرمنی و جـاپان صورت گرفت و درشهرهای عمدهءکشور چون جلال آباد، مزارشریف، قندهار، هرات وکابل تأسیس و در صـدد وارد کـردن فابریکه هـای دیگر نیز برآمد.

با شرکت های خـارجی قرارداد تمدید خط آهـن را از جنوب بر شـمال کشور امضاء نمود که کار مقدماتی آن آغاز گردید. دولت در تشویق و حمایت صنایع ملی گام های مثمر برداشت.

ث-سایر اصلاحات اقتصادی:

بخاطر انکشاف و استخراج معادن کشور پلانهـای را روی دست گرفتند. در ادارهء و تنظیم جنگلات تلاش صـورت گـرفت. بخـاطر آبیاری زمینها بند و انهار آباد و یا اعمار گردید کـه میتوان از بند غازی در خوردکابل نام برد که جدیداً اعمار گردید، بند غزنی ترمیم و در مورد بند آب چمکنی پلان رویدست گـرفته شد. در تعمیم نسل

حیوانات و پوست قره قل گامهای مثبت برداشت، تمدید لین تیلفون و تیلگراف بین ولایات کشور آغاز شد، در اعمار سرك های بین ولایات اقدام صورت گرفت.

امان اللّه خان در نظر داشت که تونل سالنگ را حفر نماید اما موفق نگردید، همچنان سرك بین کابل-پشاور، کابل-قندهار،هرات را اعمار کرد. در سال ۱۹۲۸م شرکت هوائی لوفت هنزا و شرکت هوائی روسها به کابل پرواز داشتند، امان اللّه خان میخواست که خط آهن را از کابل به قندهار وهرات بسازد. (۶، ص ۲۱۳)

قابل یادآوریست که در عصر امان اللّه خان درتشکیل وزارت دفاع قوای هوائی ایجادگردید و اولین میدان هوائی در بی بی مهروی کابل اعمار شد، چند بال هواپیمای که از شوروی سابق خریداری شده بود توسط موتر ازراه مزارشریف به کابل انتقال داده شد و چند بال طیاره از المان خریداری و به این صورت در توسعهء هوانوردی در کشور گامهای مؤثر برداشته شد. (۱۹، صص ۱۱۸-۱۱۹)

در بخش صحی نیز دولت امان اللّه خان اقدام را روی دست گرفت از آنجمله شفاخانهء مستورات در کابل تاسیس شد. ماشین آلات طبی وارد افغانستان گردید و داکتران جهت معالجهء مریضان از کشورهای خارج دعوت شدند و برای فراگیری علوم طب عده یی از اشخاص به خارج معرفی گردید. در بعضی از شهرهای کشور هوتل ها اعمار گردید، پوسته رسانی هوائی و زمینی به وجود آمد.

تهداب شهر جدیدکابل در دارلامان گذاشته شد. یکی ازسربازان گارد امان اللّه خان که سید محمد حسین نام داشت و به آقای موزیك مشهور بود آرزوی شاه را در مورد خوشبختی مردمش به یاد آورد

می گوید: «یادم هست وقتی تهداب قصر دارالامان را می گذاشتند ما امنیت منطقه را گرفته بودیم و مردم بسیار جمع شده بودند یك سورهء قرآن شریف خواندند و امان اللّه خان بعد از آن دست به جیب کرد طلا و نقره را از جیب برآورد به تهداب انداخت و بعد از آن یك سلهء طلا را از جیب درآوردو به مردم گفت: آرزوی من این است که یك فرد عادی افغانستان که به پشت مرکب خود روان باشد دست به جیب برد سکه طلا را از جیب بکشد و آن وقت شکر می کنم که افغانستان افغانستان شد.» (۲۹، ص ٤٠)

ج- اداره و سیاست:

امان اللّه خان کابینهء خود را در سال ۱۹۱۹م تشکیل داد و درآن وزارتخانه های مختلف چون صدراعظم، وزیردفاع، داخله، مالیه، امنیه، تجارت، معارف، عدلیه، زراعت، دربار وغیره وجود داشت.

لویه جرگه که از تشکیل نخستین دولت ها در آریانا عرض وجود کرده بود و در بعضی کشورها به نام مجلس موسسان یاد میگردد در دوران امان اللّه خان نیز جهت مشوره و تصویب قوانین کشور دایر گردید که میتوان از لویه جرگه ۱۹۱۹م نام برد که در آن موضوع قتل امیر حبیب اللّه طرح و این جرگه در شهرکابل دایر شد، سه ماه بعد دومین لویه جرگه در مورد جنگ با انگلیس تصمیم گرفت. لویه جرگه در ۱۹۲۳م در جلال آباد دایر و در مورد ریفورم ها تصویب و قوانین اساسی کشوردایر شد و بالاخره لویه جرگه در پغمان که درآن یك سلسله تغییرات در ریفورم بوجود آورد.

افغانستان از نگاه اداری به پنج ولایت و چهار حکومت اعلی به

ترتیب تقسیم گردید: ولایت کابل، قندهار، مزارشریف، هرات، قطغن و بدخشان. حکومت اعلی مشرقی، جنوبی، فراه ، میمنه.
(۱۹، ص ۱۱۸)

امان اللّه خان قوهء اجرائیه، مقننه وقضائیه قسماً مستقل را اساس گذاشت. سه نوع محکم وجود داشت، اصلاحیه، ابتدائیه، مرافعه وتمیز، محاکمات علنی رواج پیدا کرد. (۶۳، صص ۳۶-۳۷)

درست است که کدام اقدامی در جهت آزادی احزاب سیاسی برداشته نشد ولی روشنفکران و وطنپرستان گردهم جمع شده با گروپ های کوچك که داشتند میان خود به تبادل افکار می پرداختند. بعد از پیروزی در حزب مشروطه خواهان(جوانان افغان) انشعاب صورت گرفت به دوگروپ محافظه کار و رادیکال تقسیم شدند.

حزب محافظه کار را سید قاسم رهبری میکرد، آنها شاهی مشروطه را میپذیرفتند و از دولت حمایت کردند وصاحب پست های بزرگ دولتی شدند، از نهضت نسوان زیاد پشتیبانی نمی کردند زیرا این کار را مطابق شرایط کشور نمی پنداشتند. اعضای این حزب هفته یك بار باهم جلسه میکردند و از واقعات کشور در یك هفته با یکدیگر معلومات داده و تبادلهء افکار میکردند.

حزب رادیکال را عبدالرحمن لودین رهبری میکرد، آنها خواستار تحقق آزادی نسوان و از شاهی مشروطه دفاع میکردند، ولی بیشتر متمایل به نظام جمهوریت بودند. گروپ رادیکال نیز از خود جلسات داشتند، درخانهء گرد هم جمع شده به تبادل افکار می پرداختند.

قابل یادآوریست که در جمله اصلاحات امان اللّه خان رفع حجاب، امکان تحصیل برای دختران، منع نکاح صغیره، منع عیدی

و براتی، جهیز، لباسی که به عروس خیل میدادند، منع میله در ختنه سوری، تحصیل السنه خارجی در مکتب، از بین بردن برده گی، منع تعدد ازواج، اجباری شدن خدمت زیر بیرق و بالاخره اصلاح در سیستم ادارات کشور نیز شامل بود.

از شورش پکتیا تا مسافرت به اروپا:

مردم سرحدات کشور سالهای قبل نسبت عدم همکاری ومعاونت دولت افغانستان از قبایل آزرده بودند. شکی نیست حکام پکتیا نیز مردمان صالح نبودند و بالای مردم ظلم و ستم میکردند و از این بی کفایتی و بی اداره گی زمامداران پکتیا هم استفاده کردند و در هرجا علیه امان الله خان به تبلیغات دامن زدند. بدون شك که دستگاه افسونگر استعمار نیز در دامن زدن شایعات وتبلیغات دست داشته و از نگاه مادی ومعنوی شورشیان را تشویق می نمود.

در سال ۱۳۰۲ش دو نفر از ملاهای پکتیا به نام ملاعبدالرشید و ملاعبدالله گردیزی در رأس این شورش قرارگرفتند، طی یادداشتی خواهان تغییرات بعضی از موادات قانون شدند. امان الله خان جواب داد که قانون مذکور در جرگه توسط علماء به تصویب رسیده است. (٥٤، ص۳۹۱)

امان الله خان اشخاص مختلف را چون وزیر عدلیه مامور ساخت تا با آنها ملاقات نماید، ولی سودی نه بخشید. این شورش یکسال را دربر گرفت، درهمین ایام یك نفر از هندوستان به نام عبدالکریم وارد پکتیا شد و خود را پسر یعقوب خان خواند وامیرعبدالکریم یاد گردید، به زودی مردم فهمیدند که این جنگ مذهبی نی بلکه جنگ

سیاسی است بناءً عــده یی از شــورشیان جدا به دولت پیــوستند. مردمان حُدران و منگل ملاعبدالله و یاران او را دستگــیر و به دولت تسلیم نمودند که دولت همه آنها را اعدام نمود.

شاه امان الله بعد از غلبه بر شورش پکتیا بازهــم به عنوان شاه مثل سابق به حکمروائی خود ادامــه داد، اشـخاص باتجربه و کاردان که با احساس وطنپرستی میخواستند در راه پیروزی دولت کار بکنند از وظیفهء شان قسماً سبکدوش و تعدادی از مــرکـز دور گــردید که میتوان از سپه سالار غـلام نبی خـان چـرخی نام برد و تعــدادی هم محبوس گردید مانند محمد خـان اورکــزائی. دولت بـودجهء اردو را تقلـیل داد، در ایـن ایام کـه به یك اردوی نیـرومند جهت سـرکـوب شورشیان ضرورت بود و باید تشـویق می شدند، امــان الله خـان به ۵۰٪ تقلیل داد. در لویه جرگه پغـمان در مقـابل شـورشـیان عقب نشینی کرد و عده زیاد از اصلاحات خود را لغو نمود.

مسافرت امان الله خان به خارج:

اعلیحضرت امان الله خان بنابردعوت حکومت ایتالیا در دسمبر ۱۹۲۷م باملکه ثریا و عده یی از اراکین بلند رتبـهء دولت برای سفر به کشورهای اروپایی و آسیایی آغاز نمود. این سفر تقریباً هفت ماه را دربرگرفت. (۶۳، ص ۱۹۹)

امان الله خان از راه قندهار به طرف چمن رفت و اولین سـفـر او به هند صورت گرفت و مقـامات هندی از امـان الله خان به صــورت بسیار مجلل پذیرایی کردند، باوجود آن هم امـان الله خان در بیانات و خطابه های خود مــردم هند را به وحدت و یکپارچگی فــرا خواند،

آنها را از تفرقه در حذر داشته و در راه کسب استقلال تشویق نمود.

امان الله خان از بمبئی طرف اروپا روان شد و در پورت سعید مصر از او استقبال نمودند، ملکهٔ ثریا با یك روی بند ابریشمی وجوراب های سیاه ظاهر گردید و از ایشان عکاسی صورت گرفت و این عکسها به تمام دنیا به شمول افغانستان پخش شد. درشورای مصر بیانیه داد، مردم از شیوهء رفتار وکردار او خوش بودند، روحانیون مصر ازکلاه شپوی امان الله انتقاد کردند. (٦،ص٥٢-٥٣)

در فرانسه از یکتعداد موسسات صنفی دیدن نمود و در جهت خریداری اسلحه ومهمات به اردوی خود پرداخت و علاقمندی شدید در تأسیس روابط فرهنگی با فرانسه داشت تا بتواند از رشد فرهنگی و تجارت فرانسویان در ساحهء فرهنگ استفاده نماید.

دیدار شاه از آلمان جنبهء اقتصادی داشت و میخواست آنها را برای سرمایه گذاری در کشور تشویق نماید.

امان الله خان درایتالیا توسط موسولونی و امانیول، شاه ایتالیا به گرمی استقبال گردید وملکه ثریا با لباس اروپایی روی لچ با خانم پادشاه ایتالیا به میله رفت. امان الله در ایتالیا با پاپ ملاقات کرد. (٦، ص ٥٥)

منزل بعدی شاه افغان بریتانیا بود، از شاه افغان در انگلستان نیز پذیرایی صورت گرفت، گیورك پنجم (١٨٦٥-١٩٣٦م) شاه انگلیس از امان الله خان استقبال کرد. در انگلستان مقامات این کشور تلاش کرد تا از برنامهء رفتن امان الله خان در شوروی سابق جلوگیری نمایند واین مطلب را امان الله درك کرد اگر به شوروی سفر نکند کمك های بزرگی انگلستان به افغانستان خواهد داد، وی

از رفتن صـرف نظر نکرد. (۵۱، صص ۲۲-۲۳) در یکی از ضیافت های که به مناسبت امان الله خـان دایر شده بود برای پادشاه افغانسـتان دوکتورای اعزازی در قانون مدنی از طـرف اکسفورد داده شد، امان الله خان آنرا پذیرفته و به کشورش آورد. (۱، ص۱۷۷)

بعد از برتانیه به شوروی، ترکیه وبالاخـره به ایران رفـت و ایران آخرین کشوری بود که شاه افغان و همراهانش دیدن کردند و از طریق غرب کشور به وطن برگشتند. به صورت عموم میتوان گـفت که سفر هیئت افغانی تحت رهبری اعلیحضرت امان الله خـان به کشورهـای اروپایی و آسـیایی دارای نتـایج مثـبت بود. با یکتـعداد کشـورها روابط استحکام و پرستیژ افغانستان در سطح بین المللی ارتقا یافت چیزیکه جوانان افغان در آرزویش بودند، از طرف دیگر توانستند که علاقمندی یك تعداد کشورها را از نگاه اقتصادی به افغانستان جلب نمایند.

اصلاحات مرحلهء دوم و بوجود آمدن وضع بحرانی در کشور:

امان الله خان از سفر هفت ماهه اروپا در کشور بازگشت. ظاهراً کشور آرام بود و امان الله خان نیز با شتابزده گی و عجـولانه بدون درنظر داشت شرایط عینی و ذهنی جامعه درحـالیکـه نیازمندی زیاد در راه اصلاحات اقتصادی، زراعتی و اداری وجـود داشـت و به آن باید رسیده گی میکرد، اما متأسـفانه دولت به یکتعداد کارهایی که انجام دادن یا ندادن آن کدام نقص و فـایده ای نداشت پرداخت. اول درقسمت آزادی زنان متوجه شد و در این قسمت ملکه ثریا و خودش محافلی را تشکیل و از آزادی زنان در کشورهای خارج صحبت نمود و ضرورت رفع حجـاب را به آنهـا تشریح کـرد. بعد ها در محلات

مختلف پولیس را مؤظف ساخت که زنان را با چادری نگذارند و اگر باچادری باشند جریمه نمایند. به مردان کابل هدایت داده شد که لباس اروپایی به تن و کلاه شپو به سر کنند در حالیکه در تمام کشور چنین مارکیتی که بتواند نیازمندی مردم را از ساحه دریشی مرفوع سازد وجود نداشت و بعداً لویه جرگه را دعوت نمود.

لویه جرگه ۱۹۲۸م پغمان بعد از بازگشت امان الله از اروپا دایر گردید ودرآن تقریباً یکهزار نفر شرکت داشتند. دولت یکسلسله پیشنهادات را ارایه کرد از آنجمله آزمایش ملاها علاوه برآن توانستند تصویب را به دست بیاورند که در آن از ورود ملاهای دیوبندکه طرفدار انگلیس بود جلوگیری صورت بگیرد. شاه پیشنهاد کرد که سن ازدواج دختر ها ۱۸ و از مرد ها ۲۲ تعیین گردد اما رد گردید. مسایل تجهیز اردو مورد بحث قرار گرفت و امان الله خان از خریداری اسلحه از کشورهای مختلف گزارش داد، چون فساد اداری زیاد بود در یکی از جلسات این موضوع نیز مورد بحث قرارگرفت. هنوز جرگه خاتمه نپذیرفته بود که عدهء از اشخاص جرگه را به عنوان مخالفت ترك کردند، و این اشخاص بر ضد دولت امانی به تبلیغات پرداختند که میتوان از مجددی و قاضی عبدالرحمن نام برد، میخواستند با تبلیغات خود مردم جنوبی را به قیام وادارند اما از طرف دولت دستگیر شدند. کودتایی هم در کابل افشا گردید.
در سال ۱۹۲۸م مظاهرات در کابل صورت گرفت، عدم کاروایی و لیاقت و ادارهء دولت را نیز در این نابسامانی از یاد نباید برد، اشخاص کارآگاه و شایسته که دل شان بر کشور میسوخت از کار برطرف و اشخاص استفاده جو، بی تجربه جای آنها را گرفت و این

اشخاص با سوء استفاده های شخصی سبب رنجش یك تعداد زیاد مردم گردیدند و این ناراضیان با قیام کننده گان پیوستند وهمه همه این عوامل باعث یك توطئه بزرگ شد که در نتیجهء آن امان الله خان سقوط کرد. (٦٨، صص ٤١-٤٧)

توطئه بزرگ وسقوط امان الله خان

الف- شینواری ها:

در اول عقرب ۱۳۰۷هـ ش بین مردم کوچی و سنگوخیل شینوار برخورد مسلحانه صورت گرفت که از مردم سنگوخیل چند نفر کشته شد و مردم قاتلین را دستگیر و به دولت تسلیم نمودند. ولی حکومت محلی بدون غور و بررسی آنها را رها کرد.(٥٤، ص ٤١٦)

دولت انگلیس که نتوانسته بود آرزوهای خود را بالای امیر افغان بقبولاند تصمیم گرفت که به هر وسیلهء ممکن که شود گلیم این دولت جوان را بچینند. متأسفانه بیباکی و بی غوری مامورین دست اندرکاران اداره نیز در بوجود آمدن شورش ها بی تاثیر نبود و حکومت انگلیس میخواست هرچه زودتر به حکومت امان الله خان نقطهء پایان بخشد.

سید مهدی فرخ در کتاب خود (تاریخ سیاسی افغانستان) از وجود لارنس یکی از ایجنت های معلوم الحال انگلیس در سرحد شرقی افغانستان یادآور شده مینویسد: «در افغانستان این انقلاب به دست مامورین حکومت هند بوجود آمد منتهی نظر به نزدیکی افغانستان به هند مامورین انگلستان با نهایت خونسردی این انقلاب را اداره نمودند همانطور که یك شطرنج باز ماهر در مقابل حریف

ضعیف می گوید در چند حرکت در کدام خانه مات خواهی شد از همین قرار عمل نمودند.»(۴۳،ص ۴۸۵)

شورشیان شینوار به کمك ارتجاع داخلی وخارجی در سنگوخیل شینوار حکومت محلی «اچین» را اشغال پوسته های دولتی را تصرف ومسلح شدند، قوماندان قوای جلال آباد محمدگل خان مهمند بنام مشوره به کابل آمد بعد از مدتی دوباره به جلال آباد برگشت، دراین وقت اوضاع وخیم بود. دولت، شیراحمدخان را جهت مذاکره به جلال آباد اعزام نمود او به صورت آگاهانه یا غیر آگاهانه به مسلح ساختن شورشیان کمك نمود. امان الله خان غلام نبی خان چرخی وزیر امور خارجه کشور را جهت تفاهم به مشرقی فرستاد او توانست محمد افضل خان رهبر شورشیها را به آرامش دعوت نماید، او از شورش دست کشید اما وزیر خارجهء ما ملتفت تشده بود که با کنار رفتن افضل خان شورش خاموش نخواهد شد زیرا دست استعمار و افسونگر انگلیس در عقب این همه شورش ها قرار داشت و شورش را اذامه میداد. واقعاً چنین شد، کنار رفتن افضل خان از رهبری شورش تاثیری به روند شورش نکرد. امان الله خان، علی احمد خان را به عنوان رئیس تنظیمه مشرقی مقرر نمود، او بامهارت و آگاهانه به شورشیان کمك کرد به بهانه های مختلف زمینهء ورود آنها را به جلال آباد میسر ساخت. درست چنین نقش مشابه را جنرال صاحب نبی عظیمی با مهارت خاص در سقوط مزارشریف انجام داد. بدین معنی او که از طرف دولت جهت مفاهمه به مزارشریف آمده بود به عنوان ملاقات تمام نیروهای ائتلاف شمال را وارد مزارشریف ساخت. به صورت خلاصه میتوان گفت که شورش با پیوستن قبایل مختلف مشرقی و جنوبی ادامه یافت.

ب- شورش سقاوی:

حبیب الله مشهور به بچهء سقو که در شمال موجب شورش ها گردید، در اول در قطعهء نمونه که بهترین قطعهء نظامی امان الله خان بود سرباز بود و در لشکرکشی های امان الله خان که در نقاط جنوبی انجام داد سهم مهم گرفته و از خود رشادت و دلیری خاصی نشان داد که دولت تصمیم گرفت تا به عطای جایزه و رتبه او را تقدیر نماید اما این عمل صورت نگرفت.

در شرایطی که معلوم نیست به هند فرار کرد در بازگشت با رهزن معروف دیگر به نام سید حسین از اهل چاریکار درراس دستهء از رهزنان قرار گرفت، کار آنان تاراج مسافران در عرض راه بود. از سخنان او است که گفته دو سه بار در صدد کشتن امان الله خان برآمده اما به علت مختلف از اجرای این کار صرف نظر کرده اگر این سخن که خودش گفته صحیح باشد باید قبول کرد که او از طرف کسی یا مقامی جهت این کار استخدام میشده درغیر آن یك دزد چه دلیلی برای ترور سیاسی داشت. (٤١، ص ٥٢٥)

حبیب الله در ظاهر توسط ملك محسن مسلح شد و او از این شخص بخاطر از بین بردن دشمنان خود استفاده میکرد، ولی حقیقت اینست که بچهء سقاو پس از مراجعت از پشاور به کابل، از طریق حکومت هند تقویت شده پس از ورود کلنل لارنس به شینوار، بچهء سقو نیز رول خود را در این قسمتی از افغانستان بازی کرد.

(٤٣، صص ٧٨٨-٧٨٩)

به هر صورت، امان الله خان جهت ریشه کن ساختن این شورش، احمد علی خان شاروال کابل رافرستاد، اما رئیس تنظیمه با او از در مذاکره پیش آمد به او یکمقدار سلاح ومهمات داد و حبیب الله نیز

تعهد کرد که من دیگر برضد دولت اقدام نمی کنم. عده یی طرفداران او می گویند که او صادقانه میخواست با دولت همکار باشد اما روزی تیلفون را گرفت و به امان الله زنگ زد که حبیب الله نزد ما است چه کنیم؟ گویا امان الله خان هدایت داده باشد که به قتل برسانید. این گفته قابل باور نیست زیرا امان الله خان صدای هردو را میتوانست تفکیك کند، چون با صدای احمدعلیخان از قبل آشنا بود از طرف دیگر اصلاً صحبت از هر نوع که باشد صحبت یك فرد عادی و روستایی با صحبت افراد تحصیلکرده و شهری فرق می کند بناءً این مطالب تا جائیکه حدس زده می شود ساخته شده است.

حبیب الله با یکتعداد افراد هم قماش خود به کمك عدهء از کارمندان دولت چاریکار و جبل السراج را اشغال و به سرای خواجه حمله نمود و به حملات خود در کابل آغاز کرد. دسته های نظامی کابل که در مشرقی و اطراف دیگر فرستاده شده بودند و قوت کافی در دفاع کابل وجود نداشت و از طرفی دید و بازدید های پنهانی بین کابینهء امان الله خان و حبیب الله وجود داشت و این سازش که باعث ضعف دولت شده بود نتوانست مقاومت کند، بناءً امان الله خان استعفا و سلطنت را به برادرش سردار عنایت الله گذاشت.

در ارگ شاهی که توسط حبیب الله محاصره شده بود جلسه دایر و استعفای امان الله خان قرائت شد و بعد تصمیم گرفتند که این موضوع را به سمع حبیب الله برسانند و از آن بیعت بگیرند. چنان اتفاقی نیفتاد و به اثر وساطت محمد صادق خان مجددی، عنایت الله خان که علاقمند جاه طلبی سیاسی نبود و به بسیار ساده گی استعفا داد و با طیارهء انگلیس کابل را به قصد قندهار ترك و با امان الله خان از کشور خارج گردید.

امیرحبیب اللّه کلکانی

امیرحبیب اللّه شخص دهاتی وساده ای بود که مطابق پلان طرح شده یك دولت خارجی یعنی انگلیس به قدرت رسید. حبیب اللّه مشهور به بچهء سقاو است، مؤرخین پدرش را به نام های مختلف یادکرده اند بخاطر اینکه توافق نظر در مورد نام پدر او وجود ندارد و من هم از ذکر نام پدرش خوداری کردم.

پدر حبیب اللّه در غند عسکری قلات مرکز ولایت زابل اجرای وظیفه مینمود ازاینکه او وظیفهء آبرسانی را به عهده داشت به این لحاظ او را سقاو می گفتند. (۳۲، ص ۲۷۲)

حبیب اللّه د، قریهء خود آهسته آهسته بزرگ میشد و به جوانی رسید، پدرش باغبانی باغ مستوفی الملك را به عهده داشت که حبیب اللّه نیز در آن باغ پدرش را کمك میکرد.

استاد خلیل اللّه خلیلی دربارهء شخصیت حبیب اللّه می گوید: «من به حبیب اللّه دو علاقه داشتم، علاقهء اول من این بود که در باغ پدر من در حسین کوت باغبان بود، علاقهء دوم من این بود که امان اللّه خان را از تاج وتخت برانداخته بود، به مجردی که او آمد برسر تخت نشست او آدم بیسواد اما باوفا، او آدم بیسواد اما با ایمان، او آدم بیسواد اما شجاع، مرا به دربار خواست به حیث سرمنشی خود مقرر کرد.» (۲۹، ص ۶۱) در باغ محمدحسین خان مدت ها مصروف خدمت بود و در همینجا با دختر یکی از هم طبقهء خود ازدواج کرد. بعد از اعدام محمد حسین خان باغ او نیز ضبط شد و حبیب اللّه به کلکان آمد و این بار درخدمت ملك محسن قرار گرفت.

امان الله خان که یك قطعه نمونه را ساخت او درآن قطعه شامل و اجرای وظیفه میکرد، در جبهات جنگ از خود شجاعت نشان داده است. روزی از رخصتی به طرف خانه اش کلکان میرفت با دزدان روبرو شد که میخواستند سلاح اش را بگیرند ولی او موفق شد که دزدان را به قتل برساند و از این مطلب حکومت محلی خود را باخبر ساخت، به عوض اینکه تقدیر شود او را مدتی به حبس انداختند که این خاطره بی حرمتی و ناسپاسی را از یاد نبرد وممکن در اقدامات بعدی اش تاثیر به سزا کرده باشد. او از زندان فرار نمود.

از خلال نوشته محترم محمدابراهیم عطائی برمی آید که او در جوانی پیش از اینکه در قطعهء نمونه به عنوان عسکر اجرای وظیفه نماید به دزدی ملوث و ملك محسن کلکانی حامی او بوده است. (۲۹، ص ۲۷۲) در دزد بودن او شکی نخواهد بود، او عضو اقلیت فارسی زبان تاجیك کشور بود و اوپشتون نبود وارتباط با خاندانهای سلطنتی کشور نداشت، او پسر یك شخص فقیر ونادار بود که پیشهء سقاوی داشت شاید برای حبیب الله بهتر و مصئونتر می بود تا کسب و پیشهء پدرش را به ارث میبرد و اختیار میکرد، او رهزن و قطاع الطریق مشهور بود. (۱، ص ۲۱۲)

حبیب الله شخص کلوله، پشم آلود مایل بر سیاهی و دارای ریش کوتاه بود، لباس روستائی به تن داشت و قطارهای مرمی را بالای واسکت می پیچاند، در مکالمه آزاد بود نزاکت کلام نداشت ولی به جانب مقابل می دید به سخن گفتن مبالغه نمیکرد دروغ نیز نمی گفت، شخص صریح بود. (۲۹، ص ۲۷۳)

به هرترتیب حبیب الله کلکانی بعد از یك سلسله حملات تصرف

جبل السراج، چاریکار و سرای خواجه به کابل حمله نمود و ارگ کابل را محاصره کرد وعنایت اللّه خان بعد ازسه روز سلطنت استعفا و حبیب اللّه زمام امور کشور را به دست گرفت.

تلاش حبیب اللّه در جهت استحکام قدرت:

حبیب اللّه به تاریخ۱۷ جنوری ۱۹۲۹م رسماً زمام امور کشور را بعهده گرفت، رهبران مذهبی کشور در رأس آن حضرت شوربازار او را غازی و لقب خادم دین رسول اللّه به او دادند و او این لقب را رسماً اختیار نمود.

شیرجان را که قبلاً با او آشنایی داشت به عنوان صدراعظم تعیین کرد و به او هدایت داد که تادر تشکیل کابینه همت گذارد. کابینهء مذکور از دوگروپ قسماً متضاد تشکیل گردیده بود که یك گروپ جهت استقرار حبیب اللّه کار میکردند و کوشش میکردند که حکومت را به اساس معیارهای اسلامی و انسانی عیار سازند، از خودسری و بیباکی جلوگیری نمایند اما عدهء دیگر که از رفقای دوران دزدی و جنگهای حبیب اللّه برضد امان اللّه خان بودند خودسر و تمام اختیارات را در دست داشتند که متأسفانه عملکرد گروپ اول جایی را نتوانست بگیرد.

کابینه شیرجان خان از افراد ذیل تشکیل یافته بود:

صدراعظم وزیر دربار و سرپرست وزارت معارف صاحبزاده شیرجان خان. نایب السلطنه و وزیر حربیه سیدحسین پروانی، معین السلطنه حمیداللّه،و وزیر امورخارجه عطاء الحق، وزیر اموراخله عبدالغفور تگابی، وزیر تجارت عبدالقدوس خان وعدهء از افراد را

به نسب های مختلف دیگر مقرر نمود. (۱٤، صص ۲۸۵-۲۸۸)

حبیب الله خان با وجود همه یك آدم جوانمرد بود، عده یی از سپاهیان ارگ شاهی را که باوفاداری کامل به امان الله شاه برضد او مقاومت کرده بودند به عنوان افراد نمك حلال مورد عفو قرار داد، به آنها گفت اگر با من میباشد معاش شما را دوچند میدهم، اگر بخانهء تان میروید اختیار دارید. این افراد مطابق ارادهء خود به طرف قندهار رفتند و حبیب الله برایشان سفرخرچی داد.

حبیب الله قوای خود را جمع کرد تا نقاطی که هنوز تحت تصرفش نیامده تحت تسلط خود بیاورد وامنیت کامل را در سرتاسر کشور تأمین نماید و در این نقشه درمناطقی که به دست مامورین امان الله خان بود کاملاً پیشرفت زیرا مردم از او ناراض بودند و از طرف انگلیسها هم علاقمند بودند که هرچه زودتر گلیم امان الله خان جمع گردد. انگلیسها برای جمع کردن گلیم امان الله خان از او استفاده کردند و به مقصد رسیدند ولی این را نیز میدانستند که یکنفر دزد کوهستانی قادر به ادارهء کشور نیست بناً در ضدد پیدا کردن مدعی تاج وتخت که به موافقهء آنها به قدرت برسد برآمدند.

حبیب الله در ارگ کابل آهسته آهسته زندگی بدوی خود را ترك وبه زندگی شهری و عصری رو آورد. . قبلاً یك زن داشت که به نام بی بی سنگری یاد میشد، ولی دو زن دیگر نیزگرفت یکی دختر وزیر تجارت خود عبدالقدوس خان و دومی دختر فاتوجان یکی از سرداران محمد زای که بی نظیر نام داشت.

بی نظیر در روش برخورد و زنده گی این مرد روستایی تاثیر به سزایی گذاشت به او شکل زنده گی عصری و شهری را آموخت و

بالاخـــره در اثر تلاش او اول خــود حبیب الله و بعــد درباریانش به پوشیدن دریشی عادت کردند تا افراد اداره دولتی از افــراد عــادی تفاوت داشته باشد.

محترم پوهنمل عظیــمی مینویســد: «حبیب الله بعــد از قدرت رسیدن خود سه همسر دیگر به نام هــای شیرین خــان، شــاه بوبو و جهانتاب را به عقد نکاح خود در آورد که شیرین جان خــواهــر سکه مرحوم استاد برشنا وجهانتاب دخترخواجه خانگل ویکی از همسرانش دختر فاتوجان محـمدزائی اعتمـاد الدوله بود کـه پس از ازدواج با او زندگی شخصی حبیب الله تغیــیر قابل ملاحــظه کرد، بدین معنی که لباس شخصی وی به دریشی، پیزارش به بوت و چپــن ســفید خــامك دوزی اش به کرتی مبدل شد، ولی دستار خود را درتمام حیات به جز از هنگام خطاب در جشن سالگرد استقلال حفظ کرد.»(۳۰، ص۵-۶)

عــدم لیاقت و بی کفایتی یکتعداد از اعضای حکومت که باعث درد سر و مظالم گوناگون بالای مردم میشدند هــویدا گــردید و افراد باکفایت حکــومت، حتی خــود حبیب الله نیز نتوانست از خــودسری های آنان جلوگیری نماید، بناءً عدهء از مردم علیه او قرار گرفتند.

جــارج آنی درکتاب خــود «افغانستان گــذرگاه کشــورگشایان» مینویسد: حبیب الله کلکانی شــرایط پادشاهی را نداشت روحانیونی که در اول از او استقبال کردند و حبیــب الله نیز آنان را به مشــاغل عمدهء دولتی مقرر ســاخت به زودی علیه او قــرار گرفتند، زنده گی عادی درشهر توقف کرد، مکاتب بسته شد و افراد سایر نقاط کشور حکمروائی او را به حیث یك فرزند تاجیــك رد میکــردند. (۳، ص ۲۱)

هنوز مدتی ازحکمروائی او نگذشته بود درکابل جمعیتی از شاگردان

مکاتب تشکیل و دو نفر به نام حبیب الله و عبدالرسول داوطلب شدند که او را به قتل پرسانند اما یکی از این اشخاص که قاری دوست محمد نام داشت موضوع را به حبیب الله رسانید، حبیب الله هرسه نفر را خواسته یکجا اعدام نمود. سپس جمعیت دیگر که عین هدف را دنبال میکردند افشا و اعضای آن به شمول حیات الله برادر امان الله، عبدالحمید توخی اعدام گردیدند. (۱۹، ص ۱۹۱)

نارضایتی ها افزون میگردید، نرخ و نوا در شهر بلند رفت و از نگاه سیاسی نیز حکومت حبیب الله به کدام موفقیت دست نیافت و هیچ کشور ،دولت حبیب الله را به رسمیت نشناختند.

کشمکش و مبارزه بر سر قدرت

الف: در مشرقی:

عدهء افراد سرشناس کشور از عدم کارآگاهی حبیب الله اطلاع حاصل نمودند و درک کردند که او نمی تواند به مشکلات داخلی فایق آید و از طرف دیگر نتوانست مناسبات دیپلوماتیك با کشور های خارجی را قایم نماید. بناءً از موقع استفاده در گوشه وکنار کشور علم مخالفت برافراشتند و در راه کسب قدرت سیاسی به مبارزه پرداختند.

یکی از این اشخاص که هوای پادشاهی را در سر داشت علی احمد خان نام داشت و این شخص در هنگام شورش شینواری ها به حیث رئیس تنظیمهء جلال آباد ومشرقی تعیین گردیده بود. بعد از اینکه امان الله خان سقوط کرد او در جلال آباد اعلان پادشاهی نمود. در اول تمام مالیات را بخشش کرد بعد ازآنکه به پول احتیاج

پیدا کرد باعث اذیت تجار و هندوها شد و به جمع آوری مالیات اقدام نمود.

او از روز اول اعلام پادشاهی در صدد آن بود که قوای خود را به استقامت کابل سوق دهد. حبیب الله کلکانی نیز آرام ننشسته در صدد خنثی کردن این شورش بود. به هر ترتیب علی احمد خان قوایش را به طرف کابل حرکت داد، این قوا در قسمتی از لته بند قرارگاه گرفت. حرکات نادرست وناسنجیده علی احمدخان از یکطرف و از طرف دیگر عدهء از افراد مشرقی را با دادن انعام و بخشش، حبیب الله طرفدار خود ساخت و به آنان وظیفه داد که علیه علی احمد خان به تبلیغات بپردازند. بالاخره در یك حرکت که بین افراد علی احمدخان در داخل قشله رخ داد او را متهم به شرابخوری دانستند، هنگامی که او میخواست از خود دفاع نماید به خیمهء او داخل و بوتل شراب را به مردم نشان دادند. در این کار شینواری ها که طرفدارش بودند نیز علیه علی احمدخان اشتراك نموده دست به تاراج زدند. علی احمد خان در یك حالت یأس و ناامیدی فرار به لغمان، کنر و بالاخره پشاور رفت.

در عرصهء سیاست خارجی او طرفدار انگلیس و مخالف سرسخت روس بود، استخبارات انگلیس در آن زمان خاطرنشان ساخته که علی احمد خان یك آدم ضد روس است و فهرست اشخاص و دیپلوماتان روسی را در کابل تهیه کرده و در صورتیکه کابل را تصرف میکرد اقدامات ناراحت کننده را علیه آنان سازمان میداد.

(٥٦، ص ١٢١)

ب- درقندهار:

خبراستعفای عنایت الله خان، امان الله خان را واداشت که دوباره در قندهار اعلام پادشاهی کند. اعلان پادشاهی بار دوم امان الله درقندهار با علاقمندی از طرف مردم پذیرفته نشد و مردم در حالت بلاتکلیفی قرار داشتند، او در بیانیه اش از مردم قندهار خواست تا درگرفتن قدرت به او یاری رسانند. گرچه مردم این سخنان او را به سردی شنیدند با آنهم امان الله خان بکمك عدهء از متنفذین قندهار توانست یك لشکر تقریباً هشتُ یا ده هزارنفری آماده سازد و این عساکر باامان الله و عده یی همراهان اوجهت اشغال کابل حرکت کردند و به غزنی رسیدند ومردم هزاره جات که از اعلان منع برده گی امان الله خرسند بودند به کمك او شتافتند و حتی او را دعوت به منطقهء خود کردند. به هرحال قوای شاه امان الله بعد از برخورد های خورد و بزرگ شکست خورد و همچنان خزانه که به دست امان الله بود خلاص شد او مجبور به ترك غزنی گردید. علی احمد خان که از جلال آباد فرار و به قندهار نزد امان الله خان آمده بود در این ایام با لشکر در غزنی بود، امان الله خان او را سرپرست قوا ساخته خودش به طرف قندهار حرکت کرد و بافامیلش تماس گرفت وآماده به ترك وطن شدند.

عنایت الله خان از طریق هند بریتانیوی به ایران رفت و شاه امان الله بعد ازتوقف نه چندان زیاد دربمبئی توسط کشتی راه اروپا را در پیش گرفت از عرشهء کشتی با اتاترك تماس گرفت و با پادشاه ایتالیا تیلگرام فرستاد. اتاترك سکوت کرد و امانیول پادشاه ایتالیا او را قبول و او هم به طرف ایتالیا رفت. (١٤، ص ٣٥٦)

علی احمد خان از فرار شاه خبر شد و به قندهار امد بدون درنظر

داشت تجربهء جلال آباد خود را در قندهـار پادشـاه اعلام نمود ولی قوای سقاوی توانست او را شکست دهد وشخص اورا به کابل آوردند و به توپ پرانده شد.

پ- در مزارشریف:

طـرفداران امان الله شاه بعد از سقوط دولت او درهمه جا تلاش نمودند و در صدد احیاء قدرت او برآمدند و از آخـرین تلاشهای خود دریغ نکردند. یکی از این اشخاص غـلام نبی خان چـرخی است که سفیر افغانسـتان در مسکو از نوامبـر ۱۹۲۸ به اینطـرف بود، برای کمك امان الله خان از طـرف روسیه شوروی داخـل افغانسـتان شد و عدهء از سـربازان قزاق های شوروی تحت رهبری عده یی از افغانانی که با او آمـده بودند به فعالیت آغـاز کـردند. شهر مـزارشریف را اشغال نموده و به طرف ایبك حرکت کردند. (۱، ص ۲۳۱)

وجود سربازان روسیه را در صفوف غـلام نبی خان چرخی مؤرخ دیگر کشور محترم فرهنگ تائید نمـوده میگـوید در حـدود هشتصد تن سرباز اردوی سرخ به سـرداری پریماکـوف و اتشه نظامی شوروی در کابل که آنهم لباس ملکی به تن داشت و زیر حمـایت چنـد پروند طیاره از آمو عبور و به مزار شریف داخل شدند.

نیروی تحت رهبری غلام نبی خان به پیشروی خـود به استقامت کابل ادامه میداد که در این اثنا تعـداد از سربازان او تقلیل یافت و سربازان شوروی به وطن برگشتند وغلام نبی خان به تلاش خـود ادامه داد، وقتی که شنید امـان الله شاه کشور را ترك و با اهـل و اعیال خود به طرف هـند بریتـانوی رفـته از مبـارزه دست کشید، او هـم به مزارشریف رفت و در آنجـا با یکتعداد دوسـتان و رفقای همسنگر خود کشور را ترك به طرف شوروی سابق حرکت کردند.

ت- در هرات:

در وقت پادشاهی امیر حبیب الله خان، شجاع الدوله به حیث فراشباشی او اجرای وظیفه میکرد از جمله اعضای حزب سری دربار (جوانان افغان) بود که رهبری این گروپ را شخص امان الله خان به عهده داشت. همین شجاع الدوله به گفتهء اکثریت مطلق مؤرخین کشور حبیب الله خان را در شکارگاه کله گوش لغمان بقتل رسانید. هنگامیکه امان الله خان به قدرت رسید او را در پست های مهم دولت مقرر کرد، در ایام شورش شینواری ها و بچهء سقاو به حیث سفیر افغانستان در لندن اجرای وظیفه میکرد. امان الله خان او را خواست که دراین ایام و حالت خراب او را یاری رساند، او نیز از طریق شوروی سابق با یکتعداد از صاحب منصبانی که در ترکیه مصروف تحصیل بودند به هرات آمد.

قبل ازعودت شجاع الدوله به هرات به اثر شورشی که در اردوی هرات به وقوع و محمد ابراهیم نایب الحکومه و عبدالرحمن قوماندان نظامی کشته شده بود باورود شجاع الدوله قسماً آرامش برقرار شد. او مدتی در آنجا حکمروایی کرد بعد حبیب الله کلکانی، عبدالرحیم خان را از مزارشریف به هرات فرستادو این شخص توانست که هرات رااشغال نماید و درآنجا ادارهء باکفایتی را تأسیس نمود.

ث- در پکتیا:

محمد نادر خان در اوایل سلطنت امان الله خان بحیث قوماندان عمومی جبههء پکتیا تعیین و دراه کسب استقلال سیاسی کشور به عنوان یك افسر نظامی وظیفه خود را به حسن صورت انجام داد. بعدها به عنوان وزیر دفاع کشور مقرر گردید ومتعاقباً بنابر مخالفت ها به عنوان سفیر افغانستان به پاریس رفت. بعد از مدتی به بهانهء

مریضی در سال ۱۹۲۶م از وظیفهء استعفا کرده در پاریس اقامت گزید. گرچه امان اللّه خان از او دعوت کرد که به کشور باز گردد ولی او این مطلب را با شرایط پیشنهاد کرد که ممکن امان اللّه خان در تحقق پیشنهاد نادرخان توجه نکرده باشد بناءً او به وطن نیامد.

نادرخان در اوضاع نابسامان کشور که طاقت مردم از حالت و اوضاع نادرست و بی امنیتی به ستوه آمده بود با دو برادرش محمد هاشم و شاه ولی خان از فرانسه راهی هند برتانیوی گردید و در تلاش افتاد تا حمایت دولت برتانیه را در راه کسب قدرت در افغانستان به دست آورد، به قول جارج آرنی برای بریتانیا چنین فرصت را خداوند میسر ساخت. (۳، ص ۲۶) زیرا حال وظیفهء حبیب اللّه کلکانی خاتمه یافته بود دیگر این شخص سرکش را در رأس ادارهء افغانستان به مفاد خود نمی دیدند بناءً به حمایت نادرخان پرداختند.

در این اثنا حبیب اللّه کلکانی چند نفر را با نامه دوستانه به پشاور اعزام نمود. نادرخان را به آمدن کابل تشویق کرد ووعده داد که اگر به کابل بیاید وظیفه بزرگی برایش داده خواهد شد ولی نادرخان این سخنان را نشنیده و بفعالیت خود ادامه داد. حبیب اللّه، شاه محمود برادر نادرخان را به حیث رئیس تنظیمه جنوبی روان کرد تا مردم آن منطقه را به سوی حبیب اللّه دعوت کند ، شاه محمود بعد ازاینکه شنید که برادرش نادرخان به سرحدات نزدیك شده وظیفه را رها به نزد برادر شتافت.(۱۹، ص ۱۹۶)

نادرخان در سرحد آرام نگرفته و نامه هایی به سوی مشرقی و جلال آباد و پکتیا ارسال نمود و آنها را به طرفداری خود دعوت کرد. هاشم خان را به جلال آباد فرستاد و خودش با شاه ولی خان

عـازم خوست گـردید. نادرخان در پکتیا با افراد متنفذ و خان های قبایل در جنگ استقلال آشنایی حاصـل کرده بود توانست لشکری را از آنجا تهیه نماید. محمد هاشم خـان در جـلال آباد با وجود تلاش هایش ناکام شد وقـوای حبیب الله توانست جلال آباد را کاملاً اشغال نماید، محمد هاشم خان توسط عدهء از افراد به پکتیا رسید.

به هر صورت قوای نادرخان در حملات خـود به گـردیز شکست خـورد. بعـد پلان حمـلات خود را تغییـر داد یك تعداد سپاه را با شاه محمود خـان مؤظف ساخت که قطعات گـردیز را در میــرزکه مصروف سازند و خود از راه های دشوار گذار عبور نموده خـود را به لـوگر رسـاند و تنگی واخجـان را اشغال و به چهـارآسیاب رسید. درحـالیکه قـوای حبیب الله در گردیز و لوگر در جای خود بود او به اینها اعتنا نکرده از چهارآسیاب بکابل حمله کرد و ارگ را محاصره و زیر ضربات آتش گـرفتند. حبیب الله کلکانی بنابر تعلل کمك از طرف همکارانش، نتـوانست مقابله کند بناءً از مقابله دست کشید از راه شمال ارگ به طـرف چاریکار حـرکت نمـود و نادرخان به کمك عساکر قبایلی داخل شهر شد. عساکـر قبایلی که حـال پیروز شـده بودند با غرور هرچه که از دست شان می آمد از چـور وچپاول خزانهء ارگ گرفته تا مال خانه های مردم را به یغما بردند.

در زمـان پادشاهی حبیب الله در ساحهء مطبـوعـات تغییراتی بوجود آمـد و پسوند اسلامی در جـراید و روزنامـه ها علاوه گردید. حبیب الاسلام به جای امان افغان به فعالیت آغاز کرد، مـدیر مسؤل آن غلام محی الدین انیس بود و به زبان پشتو ودری نشرات میکرد. اتفاق اسلام، سـال تأسیس ۱۲۹۹ش صـاحب امتـیاز دولت اسلامی افغانستان و مدیر مسؤل غلام سرور جویا بود، دیگر از جراید دورهء

حبب الله از موید الاسلام، رهبراسلام، جریدة الایمان، نهضت الحبب میتوان نام برد.

یکتعداد نشرات برضد حبیب الله شاه نیز در کشور فعالیت می نمود که یکی آن اتحاد افغان بود که در سال ۱۳۰۸ش تأسیس، صاحب امتیاز این جریده شاه ولیخان و مدیر مسؤل آن یعقوب حسن نام داشت به زبان پشتو درپکتیا به نشر میرسید و هدف آن تبلیغات برضد بچه سقاو بود. دکور غم ، سال تأسیس ۱۳۰۸ش، صاحب امتیاز افکار ضد حبیب الله کلکانی، مدیرمسؤل آن سید حسن، در مشرقی به زبان پشتو و دری چاپ می شد. غیرت اسلام، سال تأسیس ۱۳۰۸ش ، مدیر مسؤل عبدالحکیم، جای چاپ مشرقی، هدف این جریده تحریك احساسات قومی به طرفداری محمد نادرخان در از بین بردن حبیب الله خان بود. (۱۰، صص ۱۱۷-۱۲۰)

محمد نادرخان
(۱۹۲۹-۱۹۳۳م)

اعلان پادشاهی نادرخان:

حبیب الله کلکانی بعد از برخورد های خورد و بزرگ از طرف قوای نادری شکست خورد و بنابر وساطت که توسط ارسال نامه ها بین شان صورت گرفت به حبیب الله اجازه داده شد که ارگ را ترك نماید و هیچ کس مانع رفتن حبیب الله نشود، او از قسمت شمال ارگ به طرف چاریکار و جبل السراج حرکت کرد.

ازجمله قطعات مربوط نادرخان قبل ازهمه شاه ولی خان وارد کابل شد و لقب فاتح کابل را به خود اختصاص داد. (۶۵، ص ۷۹) بعد از این واقعه همیشه در پهلوی نام شاه ولی خان فاتح کابل یاد شده

است. بهتر میبود این لقب را به یکی از جاسوسان انگلیس که در فتح کابل مساعی به خرج داده بود داده می شد زیرا نادرخان بنابر اقدامات انگلیس روی صحنه آمد، تمام مصارف قوای را که او از جنوب آماده ساخته بود بدوش انگلیس بود. به قول سیدال یوسفزی، مصارف مجموعی انگلستان برای برانداختن رژیم مترقی امان الله خان تا زمان روی کارآمدن رژیم ارتجاعی وضد ملی و دست نشانده ء نادر بر طبق اسناد و نشرات مؤثق همان وقت که در آرشیف ملی هند موجود است جمعاً به سه کرور و ششصد هزار کلدار بالغ گردیده بود درحالیکه در این حرکت ارتجاعی که به نفع استعمار و به نقص کشور ما بود هزاران نفر جوان رشید کشور خود را از دست دادیم و موقع مناسب که جهت انکشاف و ترقی کشور به دست مابود رایگان ازدست دادیم. (٦٥، ص ٨١)

نادرخان در سلامخانه ارگ جلسه یی را تشکیل داد که اعضای این جلسه را خانان قبایل که از جنوبی با نادرآمده بودند، وزرای ابن الوقت دوران امان الله و عده ء دیگر بلی گویان تشکیل میداد. در اینجلسه نادرخان بیانیه یی را ایراد و در آن متذکر شد که هدف من نجات افغانستان بود الحمدلله حاصل شد. به پادشاهی علاقمندی ندارم، هرکس را که شما لازم می بینید به رهبری انتخاب کنید. چون نادرخان صاحب قدرت نظامي، اقتصادی بود بناءً میتوان حدس زد که شخص انتخاب شونده قبلاً معلوم بود چه کسی میتوانست جرئت کند بگوید که او مستحق سلطنت نیست. چنین درامه های مضحك و خنده آور در تاریخ مشرق زمین تازه گی ندارد، نادرخان به پیروی از هم نامش در ایران به چنین درامه دست زد و ازطرف عده یی از افراد

ابن الوقت و کاسه لیسان به پادشاهی برداشته شد.

محترم فرهنگ می نویسد که درَ جلسه فیض محمد ذکریا وزیر معارف دولت سابق صحبت نموده و اظهار داشت که اکثریت اعضای لویه جرگه امانی در اینجا حضور دارند حاجت به تدویر لویه جرگه نیست وهمه بر قبولی پادشاهی ازجانب شما اصرار دارند. نادرخان بعد از مکث کوتاهی پادشاهی کشور را قبول نمود. (۴۱، ص ۵۸۸)

به قول دریحُ از جمله اعضای جلسه سردار محمد عمرخان و امین اللّه خان پسران امیر عبدالرحمن دویده خواستند دست او را بوسیده بیعت کنند، نادرخان مانع این کار شد. دراین میان حکمت بایور سفیر ترکیه به نادر پیشنهاد کرد که پادشاهی افغانستان را به عهده گیرد ، دیگران حرف او را تائید کردند، نادرخان پذیرفت، ۲۳ میزان ۱۳۰۸هـ ش به بعد پادشاه افغانستان شناخته شد. (۱۹، ص۱۹)

خلص سوانح محمد نادرشاه:

ایامیکه احمدشاه بابا درجرگه شیرسرخ قندهار موضوع پادشاهی کشور را درمیان گذاشت، حاجی جمال خان با نهایت خودگذری که ازخود نشان داد به احمدشاه بیعت نمود. احمدشاه بابا به پاس این خدمتش همیشه او را احترام میکرد. بعد از احمدشاه پسرش تیمور به قدرت رسید، دراین ایام حاجی جمال وفات کرد. تیمورشاه اول رحیمدادخان و بعد پاینده محمد خان را به عوض او به حیث رئیس قوم بارکزائی (محمدزائی) تعیین نمود. پاینده محمد خان توسط شاه زمان به قتل رسید و فتح خان پسر بزرگ او غرض انتقام خون پدر وارد عرصهء نظامی و سیاسی کشور گردید. پسران پاینده محمد

خان را بیشتر به نام برادران فتح خـان می نامند، یك برادر فتح خان سلطان محمد نام داشت.

سلطان محـمد آدم عیـاش، شهـوت پرسـت حکـمران پشاور و اطراف آن بود، در وزیرباغ پشاور خـانه داشت، اوقـات او با صدها پریوشان درباری به عیش ونوش میگذشت. این شخص طلا را دوست داشت، طلا می پوشید بر فـرش و بستر طلایی میخوابید، دستبند و پایزیب و گردن بند و کفش طلایی می پوشید، با این عشق که سردار موصوف به طلا داشت او را به نام سـردار طلایی لقـب داده اند. این سلطان طلایی درمقابل رنجیت سنگ مقابله کرده نتوانست یك حصه خـاك کشـور را به رنجیت سـپرده به کابل آمد، در سـال ۱۲۷۸ق وفات نمود. (۵۷، صص ۳-۶)

سـلطان محمد طلایی دارای فـرزندان بیشـمار بوده و دوی آن مشهور است: یکی سردار یحیی خان و دیگرش ذکـریا خان. سـردار یحیی خان همان شخصی است که هنگام پادشاهی شیرعلیخان داماد او یعقوب خان قیام کـرد. بعـد از حبس یعقـوب خان توسط پدرش، یحیـی خـان به هند فـرار نمود. هنگامـیکه انگلیسـها میخواستند معاهده‌ء گندمك را بالای یعقوب خان به امضاء برسـانند او را جـهت مذاکره از هند فرستادند و بالاخـره به کمك او و دیگـر وطنفـروشان معاهده‌ء گندمك به امضاء رسید. اگر پدرش سـلطان محـمد طلایی پشاور را به دشمن سپرد، پسرش راه پدر را تعقیب و در صـرف نظر ساختن دولت از کرم، لندی کوتل، پشین و امضای معاهده‌ء انگلیس نقش عمده را بازی کرد. در جنگ دوم افغـان و انگلیس، انگلیسها او را نیز با یعقوب خـان بـه هنـد فرسـتاد. عبدالرحمن خان در اخیر سلطنت خود آنها را طلبید.

امیر حبیب الله خان درسال ۱۹۰۲م با خواهر محمد نادر ازدواج کرد ، در اثر این وصلت آنها به دربار راه یافتند. حبیب الله خان، کاکا و پدر محمد نادرشاه را که محمد یوسف خان ومحمدآصف خان نام داشت به عنوان مصاحبان خود تعیین نمود که از این تاریخ ببعد به نام مصاحبان یاد می گردید. برای نادرخان به اثر پشتوانهء خانواده گی و از نظر اطلاعات و تحصیل که داشت چانس میسر گردید. نادر خان در دیره دون در سال ۱۸۸۳م تولد یافته و شرایط برایش میسر بود که در مکاتب و پوهنتونهای آنجا تحصیل نماید. (٦، صص۱۸۷-۲۸۹)

محمد نادرخان یك قوماندان آرام، متین و دارای نظم و دسپلین و آدم باتدبیر ولی انتقامجو بود و مانند مار کوبرا خصم را میگزید. (۳۲، ص ۲۹۵)

در هنگامیکه حبیب الله در شکارگاه کله گوش لغمان به قتل رسید او نیز در آنجا حضور داشت و در بیعت نمودن به نصرالله خان عجله کرد و توسط عساکر جلال آباد به کابل اعزام شد. بعد معلوم نیست که چگونه اعتماد امان الله را کسب نموده و درجنگ استقلال به عنوان قوماندان جبههء پکتیا مقرر شد. بعد از پیروزی و بازگشت از آن به عنوان وزیر حربیه تقرر یافت. او به عنوان وزیر حربیه در مناطق مختلف افغانستان به گشت وگزار پرداخت و با مردم مختلف این کشور آشنا شد. به علت اختلافی که بین او و امان الله خان بروز کرد از وزارت حربیه برطرف و به عنوان سفیر فرانسه مقرر گردید. بعد از مدتی از وظیفه به بهانهء مریضی کنارگرفت در فرانسه بود تا بالاخره به کمك دستگاه استخباراتی انگلیس و قبایل سرحدی جنوب کشور زمام امور را به دست گرفت.

اجراآت محمد نادرشاه:

نادرشاه بعد از به قدرت رسیدن دست به یك سلسله کارها جهت استحکام قدرت زد. ادارات دولتی که بنابر شرایط نامساعد و یا عدم موافقه بچهء سقاو از فعالیت افتاده بود، دوباره فعال گردید.

محمد نادرشاه بعد از جلوس، لشکریان قومی که او را به قدرت رسیدن یاری کرده بودند به کوهدامن و شمالی فرستاد تا بچهء سقاو با اکمالات جدید به کابل حمله نکند، این لشکریان قومی زیر نام تعقیب طرفداران حبیب الله سبب آزار و اذیت مردم شمالی شدند، تمام قریه جات کوهدامن و شمالی را چور و چپاول کردند به طرف جبل السراج به پیشروی خود ادامه میدادند که حبیب الله عدهء از روحانیون و متنفذین را به کابل فرستاد در صورتی که مصؤنیت او تأمین گردد بدولت تسلیم خواهد شد. نادرخان این خواهش حبیب الله را قبول و به قرآن کریم مهر نموده به جبل السراج توسط افراد مربوط خود ارسال کرد. و حبیب الله با یاران خود به کابل آمده در ظاهر، نادرشاه با حبیب الله و یارانش رویه نیکو کرد و حبیب الله شاه مهر سلطنت را به محمدنادرشاه داد و گفت که«پاچاهی و مملکت امانت خدا اس به کسی میته و از کسی میگیره ای مهر پاچاهی است برایت صحت و درست تسلیم میتم خودم از تو چیزی طلب ندارم لاکن به رفقای من ناجوانی نکنی که به مه خیلی جوانی کرده اند و ای وزیران که در اطراف تو است بلی بلی می گویند امان الله خان را بازی دادند، مرا بازی دادند تو را نیز فریب خواهند داد هیچ وقت گپ اینها را قبول نکنی»(۵۳، ص :

محمد نادرشاه بعداً هریك از رفقای حبیب الله خان را در اطاق های جداگانه تحت مراقبت قرار داد. او حاضر نبود عفو را بر انتقام ترجیع دهد لذا خادم دین را پای دیوار شمالی ارگ به قتل رسانیده حمیدالله و شیرجان با ١٤ نفر از رفقایش را نیز به این سرنوشت گرفتار ساخت.(٢٦،ص ٧٤)

محمد نادرشاه مطابق ضرورت دست به تشکیل کابینه زد چون برادرانش برای او خدمت زیاد انجام داده بودند به پاس خدمات شان آنها را به وظایف مهم دولتی مقرر نمود. محمد هاشم خان را به حیث صدراعظم، شاه محمود را وزیر دفاع و دو برادر دیگر خود را به سفارت های خارج وظیفه داد.

کابینهء نادرشاه از اشخاص ذیل ترتیب و تشکیل شده بود:

سردارمحمد هاشم صدراعظم.

محمد گل مومند وزیر داخله.

سردارشاه محمود وزیر دفاع.

فضل احمد مجددی وزیر عدلیه.

عبدالمجید رئیس عمومی مطابع.

میرزا محمد خان وزیر تجارت

فیض محمد وزیر خارجه.

علی محمد خان وزیر معارف.

محمد نادر شاه به همه سران و خوانین قبایل که در کسب قدرت با وی همکاری نموده بودند زمینهای زراعتی، رتبه های نظامی داد و به اثر توافق که بین قبایل پکتیا، ننگرهار و قندهار صورت گرفته بود آنها از سپری نمودن خدمت اجباری زیر بیرق معاف شدند. (١٩، ص ٢١٢)

مخالفت ها علیه محمد نادرشاه:

محمد نادرشاه بعد از بقدرت رسیدن، ادارات کشور را فعال ساخت و حکام و مامورین را به ولایات تعیین نمود اما کارمندان دولت که در شمالی مقرر شده بودند بالای مردم ظلم و ستم فراوان کردند. مردم را جهت خلع سلاح وگرفتن پول که گویا حبیب الله از کابل با خود آورده مورد آزار و اذیت قرار دادند، اگر شخصی از این مردم، مظنون کدام واقعه میبود به انواع شکنجه روبرو میشد و زیر لت وکوب گاهاً جان میداد اگر این مردم شکایتی را هم به دولت مرکزی میکردند متأسفانه کسی به آواز و عریضهء آنها اعتنا نمیکرد بناءً مردم جهت رفع مظالم دولت دست به قیام زدند.

قیام به تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۲۹م آغاز گردید، قیام کننده گان شهرچاریکار را اشغال نمودند وروز دیگر برجبل السراج حمله آوردند و بر تعداد قیام کننده گان افزوده میشد. به تعداد ۲۰نفر از این قیام کننده گان در کوهدامن دستگیر شدند، در کابل به جوقهء اعدام سپرده شدند. عدهء از مؤرخین مدعی اند که گویا افرادی که در حکومت سقاوی صاحب امتیاز بودند بخاطر کسب دوبارهء امتیازات گذشته دست به شورش زدند. اما این مطلب درست به نظر نمیخورد بخاطر آنکه عامل این قیام ظلم و ستمگری حکام دولت بود. در رأس این قیام خانها ویا ملاکین که سابق با دولت سقاو سرو کار داشتند وجود نداشت، یك قیام خودجوش بود که علیه یك حکومت ظالم صورت گرفت. دولت نتوانست این قیام مردمی را با قوت های که دراختیارش بود سرکوب نماید بناءً دولت تعصب ملی را دامن زده با مردم جنوبی و مشرقی تماس گرفت و از آنها خواهش کرد که

در سرکوبی شورش شمالی با دولت همکاری نمایند. لشکر فراوان قومی در کابل جمع و بعد از به دست آوردن سلاح بر شمالی حمله کردند، این افراد غیرمنظم قومی بعد از پیروزی دست به چوروچپاول و تاراج مال مردم زدند وحتی از بردن اعضای خانواده ها نیز امتناع نکردند. متأسفانه بعد ها نتیجهء منفی این کار معلوم گردید و بین مردم همدین و همکیش این کشور مسایل منطقوی و محلی دامن زده شد و کشورهای که منافع شان در استقرار امنیت نیست هنوز هم به اینگونه مسایل دامن میزنند و نمی خواهند مردمانی که سالها باهم دریك سنگر علیه متجاوزین رزمیده اند باهم متحد به ساختمان یك کشور گام بردارند.

در شرایط کنونی کشور لازم است که به مسایلی که باعث ایجاد تفرقه میان اقوام باهم برادر کشور میگردد دست نزنیم مانند گذشته های نچندان دور دست اتحاد باهم داده در صدد ترقی وتعالی کشور کار کنیم، در صدد ایجاد یك حکومت ملی برآئیم و از حکومت هایی که به واسطهء فیفتی فیفتی ایجاد شده جلوگیری کنیم و نقش برازندهء خود را در ساختار جامعهء افغانی منحیث افراد صالح ایفا نمائیم.

به هر ترتیب این حادثهء ناخردمندانه دراثر تلاش نادرست و عمدی نادرشاه صورت گرفت، یکی از سیاه ترین کارنامه های او در طول تاریخ کشور به حساب می رود و تمام افراد وطنپرست و ملی کشور او را تقبیح می کنند و این کار نادرست او باعث مخالفت هایی در کشور و بالاخره سبب از بین رفتن این زمامدار خودکامه گردید که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.

جنگ مهم دیگری در شمال کشور یعنی قطغن صورت گرفت بدین مفهوم که از این منطقه مهاجرین ماوراء النهر علیه دولت تازه ایجاد شده شوروی به مبارزه می پرداختند، اردوی سرخ آن کشور جهت تعقیب آنها داخل کشور ما شد و این امر باعث تشویق دولت گردید بناءً محمد هاشم خان و وزیر دفاع شاه محمود در رأس یك عده قشون در سال ۱۳۰۹ش وارد منطقه شدند و از اقدامات ابراهیم بیگ و افراد مربوط آن جلوگیری کرده و او را مجبور ساختند که ازدریای آمو عبور کند. ابراهیم بیگ در یك زدوخورد به دست اردوی سرخ افتاد و اعدام گردید. (۱۹، ص ۲۱۶)

در جمله مخالفت ها علیهِ نادر، بعضی از اقوام پکتیا نیز قیام کردند که از سیاست مالیات دولت ناراض بودند بناءً در میزان ۱۳۱۱هـ ش مردمان خوست علیه دولت قیام کردند، دولت را ملامت کردند که گویا او به وعده هایش وفا نکرده. قیام خوست هم مانند شمالی از طرف رهبران وخانها اداره نمیشد، این قیام را ملالیونی از قشر پایین جامعه رهبری میکرد، این قیام ۶ماه طول کشید، قیام کننده گان درتلاش افتادند تا با امان الله خان در تماس شوند و او را در رأس نهضت قرار دهند اما دولت به کمك قبایل و همکاری انگلستان توانست این شورش را خاموش سازد. (۱۹، ص ۲۲۰)

در آغاز سلطنت نادرشاه، مردم غلجائی واقع بین غزنی و قندهار به رهبری عبدالرحمن از اطاعت دولت سر باز زدند که در اثر وساطت حضرت شوربازار حل و فصل گردید. در شینوار مشرقی هم بغاوت صورت گرفت و آنهم به وساطت حل گردید. (۴۱، ص ۵۹۳)

چگونگی برخورد محمد نادر با طرفداران امان الله:

محمد ولیخان بدخشی نخستین هیئت کشور تازه به استقلال رسیده افغانستان در روسیه شوروی و به عنوان سفیر سیار امان الله در اروپا و جهان بود. بعد از انجام موفقانهء سفارت، وزیر دفاع، وزیرخارجه و هنگام سفر امان الله به خارج از کشور، نیابت حکومت را به عهده داشت. که از طرفداران سرسخت او به شمار میرفت.

روزنامهء اصلاح در یکی از شماره های خود فرمانی را نشر کرد که در آن امر گرفتاری محمد ولیخان و محمود سامی و تشکیل دیوان عالی جهت محاکمهء ایشان به جرم خیانت ملی ذکر شد. البته هردو را دریك لست بخاطری دولت شامل ساخت که محمود سامی یك شخص منفور درنظر مردم بود تا نفرتی را که مردم از او داشتند به محمد ولیخان نیز سرایت کند. انگیزهء این محاکمه عریضهء عده یی از مردم شمالی بود که از عملکرد و همکاری خود با بچهء سقاو پشیمان ومحمد ولیخان را محرك بچهء سقاو در قیام برضد امان الله خان معرفی کرده بودند. محمد ولیخان در اول به غفلت در امر دستگیری دزدان و در مرحلهء بعدی به همدستی با ایشان به غرض به دست آوردن قدرت متهم شد. او در جلسات از خود دفاع میکرد.

(۴۱، صص ۵۹۸-۵۹۹)

دیوان عالی حکم کرد که هردو خاین هستند بناءً هر جزایی که اعلیحضرت لازم داند در اجرای آن شرعاً مختار است. نادرشاه بعد از اخذ فیصلهء دیوان، عده یی از مامورین ملکی، نظامی و معارف کابل را در سلامخانهء ارگ خواست و اظهار نمود که دیوان عالی

کشور این دو نفر را به خیانت متهم ساخته و جزای او را من به شما محول می کنم. آنگاه فیض محمد وزیر خارجه حکم دیوان عالی را خواند همه در تردد ماندند، برای حل فوری قضیه نادرشاه اقدام نمود گفت حسب فیصلهء محکمه یك سزای اعدام و دیگر حبس است.
«اول طرفداران اعدام محمودسامی ایستاده شوند»اکثریت ایستادند. آنگاه نادرشاه گفت: «طرفداران اعدام محمد ولیخان ایستاده شوند» ولی اکثریت از جا نجنبیدند. آنگاه نادرشاه گفت مجلس به اتفاق آراء اعدام محمود سامی را خواست پس او اعدام شود، به محمد ولی به احترام آرای مردم به حبس او اکتفاء شود و مدت حبس او هشت سال خواهد بود. (٦٦، ص ١٧٢)

در محاکمهء محمد ولیخان، امان الله خان به تقوای او شهادت داده،مسؤولیت تمام کارهای اورا متقبل وگفته است که محمدولیخان هیچ کار را بدون استشارهء من انجام نداده است، اما حکومت این تیلگرام او را پنهان ساخت. در جریان تماس های که بین نادر و امان الله صورت گرفت، امان الله خان خواهان مال شخصی خود شد، این کار توسط دولت و جرگه ساختگی نادر رد شد. و بگو مگو میان هردو زیاد شد و در کابل نادر شاه به طرفداران امان الله سختگیری نمود آنها را تعقیب کرد و بزندان انداخت و عده یی را اعدام نمود.

غلام نبی خان چرخی یکی از طرفداران امان الله بعد از شکست او در خارج بود. نادرشاه او و برادرش غلام صدیق را به سفارت افغانستان در خارج تعیین نمود. هنگامیکه مناسبات نادر شاه با امان الله خان خراب شد، غلام نبی خان سفارت را ترک گفت به نادرشاه نوشت که جهت رفع اختلاف در کشور انتخاب پادشاهی را

به رأی مـردم محول سازد. نادرشاه که آدم انتقام گیری بود بناءً این خانواده را که یکی از دشمنان خود می پنداشت زیر مـراقبت گرفت، غلام صدیق خان به کابل آمد و او را نزد غـلام نبی خان روان کـرد، غلام نبی خان هم ظاهراً با حکـومت آشتی و به کابل آمـد. روزیکه قبایل دری خیل جدران علیه نادرشـاه قیام کـردند و این شـورش را ناشی از تحرك غلام نبی خان قلمداد کردند و غلام نبی خان را بجرم خیانت اعدام و برادرش را محبوس ساختند. (٤١، صص ٦٠٢-٦٠٣)

در ٦ جون ١٩٣٣م سید کمال نام داخل سفارت افغانی در برلین شد و سردار محمد عزیز خان را به قتل رسـاند. سیـد کمـال گفت این قتل را بعلتی مرتکب شده تا از نفوذ زیاد بریتانیا در افغانستان بکاهد، این قتل بدون شك به طـرفداری امان الله خان صورت گرفته بود. سید کمال یکی از محصلین افغــانی بود که در سـال ١٩٢٢م جهت تحصیل به آلمان فرستاده شده بود. (١، ص ٢٨٠)

در ٦ اکتوبر ١٩٣٣م محمد عظیم معلم لسان در لیسهء امـانیه بود، بداخل سفارت انگلیس در افغانستان شد و میخواست کلوناجی سفیر انگلیس را به قتل برساند چون اورا نیافت بناءً سه نفـر که در نزد او آمد آنها را به ضـرب گلـولـه از پا درانداخت. محـمد عظیم ادعا کرد میخواست بر نفوذ بریتانیا در افغانستان اعتراض کند بناءً عامل این حادثه سیاسی بوده. (١، ص ٢٨٢)

به هر ترتیب، محمد نادرشاه در مقابل روشنفکـران و طـرفداران دولت امــانی با سـختی مقابله کـرد، نه تنها اشخاص مجرم را جزا میداد بلکه سعی می نمود خـانوادهء او و بالاخـره تمام وطنپرسـتان کشور را از بین ببرد و عده یی زیادی را محبوس نمود. عده یی زیاد محبوسین قبلی را امر نمود که اعدام گردد.

مطبوعات ایام پادشاهی نادرشاه:

مطبوعات به عنوان یك ضرورت، محمد نادرشاه را وادار ساخت که بخاطر تحقق اهداف سیاسی خود و تبلیغات دولتی به این بخش توجه نماید. مطبوعات در این دوره زیر سانسور دولت بود. نادرخان جرئت نافذ کردن قانون مطبوعات را نداشت و ازتبلیغات می ترسید.

یکعده از طرفداران امان الله به خارج و پاکستان امروزی فرار کردند و جرایدی را به نام های افغانستان و فغان افغان در لاهور نشر نمودند که به جانبداری امان الله خان و به مخالفت نادرشاه مبادرت می ورزیدند. روابط مخفیانه محمد نادرشاه را باانگلیس افشا میکردند. (۱۹۱، ص ۲۶۲)

اولین نشریهء آزاد افغانستان که در زمان امان الله شاه تأسیس گردیده بود و به مدیریت محی الدین انیس متشر می شد بعد از آمدن دوران سقاو از نشرات بازماند و در دورهء ترور و اختناق محمد نادرشاه فعال گردید چون به مرام وخواسته های شاه موافقت نداشت بناءً بعد از نشرسه شماره مصادره و سردبیر آن محی الدین خان انیس به زندان افتاد.

روزنامه ومجلات وجراید این دوره عبارت بودند از:

-اصلاح: سال تأسیس ۱۳۰۱(۱۹۲۳م)، صاحب امتیاز محمد نادر و مدیر مسؤل آن شیراحمد گفته شده است،محل چاپ خان آباد، گردیز، کابل بود، هنگامیکه محمد داود در اثر کودتای ۱۳۵۲ زمام امورکشور را گرفت روزنامهء اصلاح را به عنوان میراث محمد نادر تلقی نموده از بین برد.

- کابل: سال تأسیس ۱۳۰۱ش، صاحب امتیاز انجمن ادبی افغانستان، اولین مدیر مسؤل محمدانور بسمل بود از طرف مطبعهء دولتی کابل به زبان های پشتو و دری به نشر میرسید.

- اتحاد مشرقی: سال تأسیس ۱۲۹۸هـ ش، صاحب امتیاز ریاست تنظیمیهء مشرقی، سرمحرر آن میرزاشاهرخ، برهان الدین کشککی و غیره. در زمان محمد نادر شاه به نام ننگرهار چاپ شد.
- اردو: سال تأسیس ۱۳۰۱ش (۱۹۲۲م)، صاحب امتیاز وزارت دفاع ملی و مدیر مسؤل آن محمد داود بود.
- سالنامهء افغان: صاحب امتیاز انجمن ادبی کابل، مدیر مسؤل معلوم نیست، محل چاپ مطبعهء دولتی کابل.
- هرات: سال تأسیس ۱۳۱۱هـ ش، صاحب امتیاز انجمن ادبی ولایت هرات، مدیر مسؤل آن سرور جویا و از هرات منتشر میگردید.
- حی علی الفلاح: سال تأسیس ۱۳۱۱ش، چاپ مطبعه کابل.
- اقتصاد: سال تأسیس ۱۳۱۱هـ، چاپ مطبعهء کابل.
- عرفان: سال تأسیس ۱۳۱۰ش، صاحب امتیاز وزارت معارف و مدیر مسؤل آن محمد هاشم شایق بود.
پیام تندرستی: سال تأسیس ۱۳۱۰ش ، صاحب امتیاز ریاست مستقل صحیه و مدیر مسؤل آن عبدالرشید لطیفی بود.
(۱۰، صص ۱۳۲-۱۳۷)

در دورهء حبیب الله کلکانی اکثر جراید دولتی دورهء امانیه تغییر نام داده شد، محمد نادرشاه اسمای سابقه این نشرات را احیاء کرد که عبارت بودند از اتفاق اسلام در هرات، طلوع افغان در قندهار، اتحاد مشرقی در جلال آباد، بیدار درمزار شریف، مجموعهء اردوی افغان، آئینه عرفان در کابل بودند. (۱۹، ص ۲۲۷)

سیاست داخلی محمد نادرشاه:

با سقوط دولت امانی و رویکار آمدن حبیب الله کلکانی، نظام اداری مملکت ازهم پاشید و این حالت خودسری و بی امنیتی در کشور تقریباً نه ماه را دربرگرفت. قانون اساسی که درزمان امان الله

خان تصویب شده بود مانند دیگر لوایح و اصولنامه و مقررات به یاد فراموشی گذاشته شد و از قانون، قانونیت دیگری حرفی وجود نداشت. شکی نیست دستگاه استعمار انگلیس در این امر با همه لجام گسیختگی در بوجود آوردن این بی امنیتی و سقوط امان الله خان نقش عمده یی را ایفا نموده بود.

یکی از اجراآتی که نادرشاه خواست از طریق آن عملکردهای دولت را جنبهء ملی دهد همانا تدویر لویه جرگه درسال ۱۳۰۹هـ ش بود. به قول عبدالله مهربان، دراین لویه جرگه در مجموع ۵۲۸ نفر اشتراك نمودند. این لویه جرگه ده روز تحت رهبری محمد هاشم خان به کار خود ادامه داد ومسایل ذیل درآن تصویب شد:

۱- لایحهء تدویر شورای ملی.
۲- تصویب راجع به وکلای مجالس مشوره ولایات که تعداد آن ۹۳ نفر تعیین گردید.
۳- تصویب راجع به نشان ها و القاب و رتب.
٤- تصویب راجع به رنگ بیرق.
۵- تصویب راجع به استرداد دارایی های امان الله خان.

(۵۵، صص ۱۰۷-۱۰۹)

برای شورای ملی وظیفه تصویب قانون اساسی کشور سپرده شد و در عقرب ۱۳۱۰ش=۱۹۳۱م قانون جدید بنام اصول اساسی دولت علیه افغانستان طی ۱۱۰ ماده تصویب شد. نهاد جدیدی به نام مجلس اعیان پایه گذاری گردید، از ترکیب مجلس اعیان و شورای ملی در ۱۵ سرطان ۱۳۱۰ش=۱۹۳۱م پارلمان کشور به میان آمد.

(۱۹، ص ۲۲٤)

پارلمانی که تشکیل شد از افراد بلی گوی بودند که اعضای آن به اثر مداخلات دولت به وکالت انتخاب میشدند. ولی با آنهم حکومت برای خود یك رنگ قانونی داد. در تاریخ معاصر متأسفانه هنوز هم مردم این کشور به اساس آرای خود بدون مداخلهء دولت به انتخابات وکلاء موفق نشده اند.

محمد نادرشاه بخاطر مصروف نگهداشتن علمای دین، مجلس «جمعیت العلماء» را در سال ۱۹۳۰م تأسیس نمود و مسایل بحث انگیزی را به آنها محول ساخت که روزها مصروف می شدند. به تعقیب آن دارالعلوم عربیه را درکابل تأسیس نمودکه ملاهای تصفیه شده را به حیث معلمین و سردار عبدالرحمن را به ریاست این اداره مقرر کرد. (۳۲، ص ۳۰۳)

مکاتبی که قبل از پادشاهی محمد نادر تأسیس گردیده بود آنرا دوباره فعال ساخت که میتوان از مکتب حبیبیه، نجات، استقلال و غیره نام برد. در زمان پادشاهی او یکتعداد مکاتب ابتدائی در ولایات مختلف کشور تأسیس گردید و اولاد این وطن جهت تعلیم دراین مکاتب شامل شدند. تمام این مکاتب دولتي و نصاب آن نیز از طرف دولت(وزارت معارف) تهیه می شد.

محمد نادرشاه موسسه طبی را در سال ۱۳۱۱ش در کابل تأسیس نمود و اولین فارغ التحصیلان این مکتب به عنوان معاون داکتر در سال ۱۳۱٤ش به جامعه تقدیم گردید که تعداد شان به ده نفر میرسید. این اولین نهاد تحصیلات عالی در کشور بود و با تأسیس این فاکولته، اساس پوهنتون را گذاشت. (۵۰، ص۳٦)

محمد نادرشاه در علی آباد ۵۰۰ جریب زمین داشت، آنرا برای پوهنتون و شفاخانه وقف نمود. (۳۲، ص ۳۰۷)

نادرخان ارگ کابل را ترمیم و بنیاد حربی پوهنتون را آنجا گذاشت و به تربیه اردو به سیستم عصری پرداخت. زمینهء تحصیل به قشر نسوان فراهم آمد، کورس قابلگی در شفاخانهء مستورات بوجود آمد و مدیرهء این مکتب یك خانم فرانسوی بود. و به فعال ساختن لیسهء نسوان پرداخت و علی محمدخان که فارغ لیسه حبیبیه بود به حیث وزیر معارف اجرای وظیفه میکرد. (۵۰، صص۳٤-۳٦)

به قول عبدالرحیم غفوری، واقعاً نادرشاه مانند مرحوم شاه امان الله به معارف علاقهء فراوان داشت. به تماشای مسابقات فوتبال لیسه ها میرفت و سبب تشویق آنها میگردید. (۳٦، ص ۵۷)

هنگامیکه محمد نادرشاه زمام کشور را به دست گرفت خزانه دولت در اثر پادشاه گردشی ها چپاول شده و هیچ چیز درآن باقی نمانده بود. در اثر عدم امنیت، تجارت به رکود مواجه وتمام فعالیت های اقتصادی به حالت بسیار بد قرار داشت. نادرشاه متوجه این ساحه گردید در رونق تجارت داخلی و خارجی پرداخت، تجاران کشور را تشویق نمود اکثریت کارگاه ها و کارخانه جات که از فعالیت بازمانده بود فعال گردید، توسعهء محصولات زراعتی از حالت رکود برآمد. مالیات منظم گردید و وزیر مالیه مکلفیت داشت تا ازهمه ولایات مالیه جمع آوری نماید. مقدار زیاد اموال و زمین های طرفداران بچه سقاو را ضبط نمود وآنها را در معرض فروش قرار داد.

اولین بانك کشور در جنوری ۱۹۳۱م به حیث شرکت سهامی در کابل تأسیس شد که سرمایهء عمومی آن پنج ملیون افغانی بود،

چهارونیم ملیون متعلق بدولت ونیم ملیون آن ازبین تاجران گردآوری شده بود. این بانک دو وظیفه داشت: استقرار نرخ اسعار ملی و اعطای کریدیت برای تاجران ملی. شرکت های بزرگی تاسیس گردید که درحقیقت به حیث شعبهء بانک ملی کار میکردند که میتوان از شرکت پترول در کابل و شرکت پشتون در قندهار نام برد.

(۵۱، ص۱۲۹-۲۰۱)

محمد نادرشاه در قسمت استخراج معادن و اعمار نهرهای آب توجه مبذول نمود. بند قرغه، بند سرده غزنی، بند سرخاب، بند خروار لوگر اساس گذاشته شد وفابریکات ذیل در وقت محمدنادرشاه تأسیس و به فعالیت آغاز کردند: فابریکه صابون سازی، ترمیم موتر، کانسرو میوه ، تیل کشی، دکمه سازی، نجاری، جراب وبنیان بافی، پارچه بافی، پشمینه بافی، نجاری دارلامان. در وقت نادرشاه دارالمساکین ایجاد گردید که سره میاشت امروزی بر مبنای آن بوجود آمده است. (۱۹، صص۲۲۸-۲۳۰)

سیاست خارجی:

تنظیم امور خارجی افغانستان یکی از وظایف عمدهء دولت محمد نادرشاه بود و دراین عرصه با جدیت گام برداشت. با تمام کشورهای همسایه و دولت های بزرگ جهان آن وقت روابط قایم نمود اما در بین همه کشورها به انگلستان مقام خاص قایل شد و در کارهای خود به مشورهء دولت انگلیس پابند بود.

روسیه اولین کشوری بود که دولت جدید را به رسمیت شناخت بعد از اندکی پس از اعلان پادشاهی محمد نادرشاه، قره خان M.L.Karakan معین وزارت خارجه آن دولت از آرزوی دولت خود

جهت حفظ وگسترش مناسبات دوستانه اطمینان داد. (٤١، ص٥٩٦)
افغانستان میخواست که بریتانیا از شوروی پیروی نماید و نماینده‌ء سیاسی خود را به کابل اعزام نماید، ولی انگلیس عجله نمیکرد. شاه ولیخان به عنوان سفیر افغانستان به لندن مقرر گردید. سکرتر امورخارجه‌ء انگلستان برای وزارت خارجه‌ء افغانستان اطلاع داد بریتانیا حکومت محمد نادرشاه را به رسمیت می شناسد و امیدواری می کند که روابط دوستانه باحکومت جدید ادامه یابد. سفیر دولت انگلستان ریچاردمکوناجی Ricarad Maconachie وارد کابل شد. (١، صص ٢٦٤-٢٦٥)
افغانستان زود یا دیر با بسیاری از کشورهای جهان رابطه خود را قایم نمود، مصطفی کمال اتاترك رژیم جدید را برسمیت شناخت. دولت افغانستان با ایران، آلمان، فرانسه و ایتالیا روابط قایم کرد.

کشته شدن محمد نادرشاه:

قرار بود که در ١٦ عقرب ١٣١٢هـ ش محمد نادرشاه در توزیع انعامات به شاگردان شخصاً سهم بگیرد و در اخیر نیز مسابقه‌ء فوتبال که بین لیسه نجات و استقلال صورت می گرفت دیدن نماید، بناءً شاگردان لیسه های مختلف کابل و عده یی از افراد دیگر در قصر دلکشا جمع شده هریك شان به صفوف منظم درمکاتب مربوطه‌ء خود ایستاد شدند تا بالاخره محمد نادرشاه جهت بازدید از آنها آغاز کرد. ویك تن از متعلمین صنف ١٠ لیسه نجات که عبدالخالق نام داشت و پسر خوانده‌ء غلام نبی خان چرخی بود توسط تفنگچه او را به قتل رساند.
انگیزه‌ء این قتل را مهدی فرخ و دیگران یك عمل انتقام جویانه میپندارند، یکی از اشخاص و شاگرد آن وقت که در صحنه حضور

داشت در خاطرات خود می نویسد: مانند اکثریت مردم به این عقیده هستم و در همان وقت نیز بودم که این اقدام عبدالخالق صرف دارای انگیزهء انتقام گیری کدام جنبهء دیگری نداشت وبر اساس کدام پلان قبلاً طرح شده صورت نگرفته است. غیر از خود عبدالخالق کس دیگری از این عزم او هیچ اطلاعی نداشتند. (۳٦، ص ٦۱)

مهمترین هدف عبدالخالق و یارانش در این ترور عبارت بوده است از:

- انتقام خون غلام نبی خان چرخی زیرا عبدالخالق بچه خواندهء وی بود.
- اعلام مخالفت با سیاست انگلیس و وابستگی دربار به قدرتهای خارجی.
- مقابله با استبداد و دیکتاتوری نادری.
- مبارزه علیه سیاست تبعیض وغیر ملی نادر.

(شهیدعبدالخالق، ص۵۳)

بعد از آنکه محمد نادرخان کشته شد، یك روز بعد او را به خاك سپردند. قاتل او عبدالخالق در همان لحظه دستگیر و بعداً توسط جلادان دولت نه تنها خود او بلکه اعضای خانواده و نزدیکان او نیز اعدام گردیدند.

کشته شدن محمدنادر یك درس خوب برای زمامداران خودکامهء کشور بود و است. آنهایی که با قلب پر از کینه و کدورت در ایام قدرت خود به بهانه های مختلف مردم را به قتل و باعث سیاه روزی مردمان شان گردیده است روزی به سرنوشت شوم شان خواهند رسید، همانطوریکه محمد نادر باهمه ظلم و ستم که انجام میداد و هیچ سر پرشوری را نمیخواست وجود داشته باشد به سزای عملش رسید.

بخش هفتم

محمد ظاهرشاه

(۱۹۷۳-۱۹۳۳م)

محمد ظاهرشاه چگونه به قدرت رسید؟

محمد نادرشاه بعد از تقریباً چهارسال سلطنت، در یك محفلی که در قصر دلکشا جهت تشویق و دادن انعامات به شاگردان لیسه های مختلف شهر کابل دایر گردیده بود توسط عبدالخالق متعلم لیسه نجات به ضرب گلوله به قتل رسید.

طنین به قول خود ظاهرشاه می نویسد: «خاطرات سنگینی است پدرم پیش رویم به شهادت رسید، احساس بکنید احساس من درآن وقت چه بوده وچه شده میتوانست، پدری که برای من همه چیز بود. هم به حیث پادشاه و هم به حیث پدر یك ضیاعی بود که من تصور نمیکردم که نهایت گران است چون آمادگی برای آن نبود. اما این همه اراده‌ء مردم را قبول کردم در همان شرایط مشکل این بارگران را به دوش گرفتم». (۲۹، ص ۷۵)

به هر صورت، با متهم(عبدالخالق) یکجا عده یی زیادی شاگردان در ارگ توقیف شدند و بعضی از افراد و طرفداران نادرخان میخواستند که تمام شاگردان را بقتل برسانند لاکن شاه محمود که عهده دار وزارت دفاع و هم کفیل صدراعظم بود مانع این کار شد و شاگردان را رها نمود. بعد کارها را به عهدهء خود گرفت بخاطر جلوگیری از خونریزی و تجارب گذشتهء تاریخ به زودی پسر ۱۹ سالهء نادرشاه، محمد ظاهرشاه را پادشاه اعلان کرد. در این ایام صدراعظم جهت پارهء از امور در ولایات بود، هنگامیکه به کابل آمد دید که پادشاه تعیین شد وظاهراً هیچ عکس العمل نشان نداده به وظیفهء قبلی خود ادامه داد.

محمد ظاهرشاه در۲۳ میزان سال ۱۲۹۳ هـ ش در شهر کابل تولد گردیده، در ۱۲۹۹ شامل مکتب حبیبیه بعداً شامل مکتب امانیه گردید. به سرطان ۱۳۰۳ش دورهء ابتدائیه را در همانجا به پایان رساند، وقتیکه پدرش نادرشاه به حیث وزیر مختار به پاریس مقررشد او نیز با پدرش به فرانسه رفت و در مکاتب مختلف فرانسه تحصیل را به پایان رسانید.

وقتیکه محمد نادرشاه در کابل به حیث شاه افغانستان به کار آغاز نمود، شاهزاده ظاهر را به کابل خواست(۱۹۳۰م). منظورش این بود که شاهزاده جوان در کشورش با خوی و بوی وطن بلد شود. يك سال بعد با حمیرا ازدواج نمود، سپس شامل اکادمی نظامی شد بعد از فراغت معاون وزیر حربیه و مدتی هم به حیث معاون وزارت معارف اجرای وظیفه میکرد. در سال ۱۳۵۲ش محمد ظاهرشاه در روم بود که در افغانستان پسر کاکایش محمد داود کودتا نمود و

قــدرت را به دست گــرفت، او مــدتی درآنجا زنده گی کرد بعد از توافقات بن و تشکیل اداره‌ء مـوقت تحت رهبری حامد کرزی، محمد ظاهر به کشور بازگشت. درلویه جرگه ۲۹ حمل ۱۳۸۱ش لقب بابای ملت برایش داده شـد و فعــلاً با یکتعداد از اعضــای فامیل خود در وزیر اکبرخان زندگی می کند. (۳۲، صص ۳۱۲-۳۱۳)

صدارت محمد هاشم خان(۱۹۳۳-۱۹٤٦م):

محمـد ظـاهرشــاه کاکای خــود محمد هاشم خان را که در وقت محمدنادرشاه نیز عهده صدارت را بدوش داشــت به عنوان صدراعظم جدید مؤظف به تشکیل کابینه ساخت. کابینه‌ء جدید محمدهاشم خان متشکل از همان اشخاص و افرادی بود که در زمـان نادرشاه مقــرر شده بودند. حتی جای وزیر صاحب ها را نیز عــوض نکــرد منتها در کابینه‌ء جدید تشکیل دو معاون صدارت جدیداً به نظر میخورد یکی محمد نعیم خان و دومی عبدالرحیم خـان. در کابینه‌ء جدید یك تعداد از وزارتخانه ها و ریاست هــای مستقل بوجــود آمد که وزیر صحت عامه غلام یحیی طرزی، وزیر دربار احمدشـاه خـان، وزیر فواید عامه الله نوازخان، رئیس مستقـل مطبوعـــات صــلاح الدین سلجوقی، و ریاست مستقل زراعت به محمد یوسف خان وغیره.

در ســال ۱۳۱٤ش مجـموعاً ٤۳ باب مکتب در ولایات مختلف چون مزارشریف، جنوبی، مشرقی، قطغـن بدخشــان، هـــرات، کابل تأسیس گردید. در ســال ۱۳۱۵ تقــریباً ٦۰ باب مکتب ابتدائی، ٦ باب مکتب رشدیه در ولایات کشـور تاسیس شد در همین سال لیسه احمدشاه بابا در قندهار تاسیس گــردید. درسال ۱۳۱٦هـ ش لیسه‌ء

نعمان چهاریکار و بغلان تاسیس گردید و در توسعهء مکاتب کشور گام های جدید برداشته شد. تقریباً در سال هـ ۱۳۱۷ش لیسه ادارهء عامه تاسیس شد که هدف آن تربیهء اشخاص اداری بود. درسال ۱۳۲۰ش برای قشر اناث لیسهء زرغونه افتتاح شد. (۵۰، ص ۳۹-۴۲)

در دورهء صدارت محمد هاشم خان فرمانی صادر گردید که مطابق آن تمام مامورین دولتی در ظرف سه سال کار های رسمی و دولتی مکلف برآموختن زبان ملی کشور شدند. متأسفانه در این مورد تبلیغات گوناگون درجامعه وجود داشت که گویا دولت در صدد از بین بردن سایر زبانهای مروج در کشور است درحالیکه چنین نبوده و نمی توانست باشد بل او میخواست برای زبان پشتو در کارهای رسمی و دولتی و مکاتب حیثیت مساوی با زبان دری داده و مشکلاتی را که از این ناحیه خلق شده مرفوع گرداند. نگارنده فراگرفتن هردو زبان رسمی و ملی کشور را عمل نیك و پسندیده میداند و متیقن است که این امر در شناسایی و همزیستی مسالمت آمیز و وحدت ملی کشور کمك فراوان خواهد کرد. از تمام روشنفکرانی که خواهان وحدت ملی کشور اند تقاضا میگردد تا در فراگیری زبان رسمی وملی کشور تلاش نمایند.

در سال ۱۳۱۳هـ ش وزارت معارف فاکولتهء ساینس را ایجاد کرد تا متعلمین بعد از کانکور در آن شامل و بعد از فراغت به حیث معلم ریاضی اجرای وظیفه نمایند و دارای شعبات کیمیا، ریاضی، فزیك و بیولوژی بود. در سال ۱۳۱٦هـ ش یك دارالمعلمین مستعجل تأسیس شد، شاگردان از ولایات مختلفه منجمله از مرکز تهیه گردید در ظرف هفت ماه چهارصد تن معلم تربیه و به جامعه تقدیم شد. موسسهء علمی دیگری به نام اکادمی حقوق و علوم

سیاسی در ۱۱ میزان ۱۳۱۷ه ش در مرکــز وزارت معــارف ایجاد گردید که در ماه مذکور نام آن به فاکــولتهء حقــوق و علوم سیاسی تبدیل گردید. بتاریخ ۷ عقرب ۱۳۲۳ ه ش مراســم افتتاح پوهنحُی ادبیات و علوم بشری صورت گــرفت که هــدف از تاسیس آن تربیهء معلمین ادبیات بود. موسسهء دیگــری در همین سال به نام مدرسهء علوم شرعیه افتتاح شد.

در سال ۱۳۲۵ه ش به اثر فــرمان صــدارت عظمی، ریاســت پوهنتون کابل تشکیل با تشریفات شانداری توســط محمد نعیم وزیر معارف و معاون صدارت افتتاح شــد. دکــتور عبــدالمجید به حیث اولین رئیس پوهنتون معرفی گردید، دارای پوهنحُی های طب، حقوق و علوم سیاسی، ساینس وادبیات و علوم بشری بود (۵۰، ص۳۸-۴۵)

محمد هاشم خــان شخص ظــالم بیشترین قسمت کار خــود را مصروف تأمین امنیــت و مناســبات بین المللی ســاخــت، درساحهء مطبوعات کدام خدمت قابل تذکر متأسفانه انجــام نداده است، فقط به اساس تشکیلات دولتی ریاســت مستقل مطبــوعات را تأسیس و شخص دانشمندی را در رأس آن قرار داد. به قول محمد حلیم تنویر، محمد هاشم خان از آزادی مطبوعات می ترســید وهیچگاه در دورهء صدارتش خواســتار آزادی بیان و رشــد مطبــوعات آزاد نبود، تنها جراید دولتی در مــرکز و ولایات فعال بودند که به نفع دولت ابلاغیه ها، فرامین و نشرات داشتند. (۱۰، صص ۱۳۹-۱۴۰)

سیاست داخلی و خارجی:

سیاست خــارجی کشــور در دورهء محمد ظاهرشاه تغییر نکــرد، همان سیاست بیطــرفی را دنبال نمود. در دورهء صدارت محمد هاشم خان بود که در آلمان نازی هــا به قدرت رسیدند و در ایتالیا فاشیزم

شعله ورگـردید. جنگ های خورد وبزرگ در جهان به وقوع پیوست، جامعهء ملل نتوانست جلـو این حملات را بگیرد و مـوسسهء جهانی (جامعهء ملل) از بین رفت.

خطرات ازراه شرق میانه متوجه عراق، ایران، ترکیه و افغانستان می شد بناءً رؤسای کشورهای ذکر شده تصمیم گرفتند تا باهم متحد شوند. همان بود که درسال ۱۹۳۷م در قصر اسعد آباد تهران معاهده یی را به امضاء رساندند که به نـام معاهدهء اسعد آباد مسمی شد. در این معـاهده چهـار کشـور فیـصله نمودند که در صورت تجاوز خارجی از یکدیگر حمایت خواهند کردو دربخش فرهنگی و اقتصادی نیز یکدیگر را کمك خواهند کرد. این معـاهده درجـریان جنگ رسماً وجود داشت بر اساس همین معاهده بود که معاهـدات بغداد و سنتو به میان آمد. (۳۲، ص۳۱۸)

در سال ۱۹۳٦م روابط دیپلومـاتیـك بین افغانستان و امـریکا برقرارشد و قرارداد استخـراج نفت بین دولت افغانسـتان و انگلیند ایکسپریشن امریکایی به امضـاء رسید که آنها امتیاز انحصار نفت جنوب کشور را به عهده گرفتند. (۱۹، ص ۲٥٤)

در جنگ عمومی اول(۱۹۱٤-۱۹۱۸م) افغانستان مورد توجهء آلمان قرار گرفته بود و جهت کشـاندن افغانسـتان به جنگ، هیئت آلمانی همرای ترکیه نزد امیر حبیب الله آمد ولی او سیاست بیطرفی را اتخاذ نمود. بعد از به قدرت رسیدن ظاهـرشاه، عده یی از وزرای کشور به آلمان مسافرت کردند که این امر باعث نزدیك شدن روابط هردو کشور شـد. بریتانیا متـوجه این اوضاع بود چـون اعتماد به محمد هاشم خان داشتند بناءً هیچ نوع مداخله نکردند.

بریتانیا تا سال ۱۹۳۸م دربارهء پخش نفوذ آلمان در افغانستان

هیچگونه مداخله نکرد و علاقه نگرفت. نمـاینده گان سـیاسی آلمان در کابل همیشه به دولت خود اطـلاع میدادند کـه دولت بریتانیا از پخش و نفوذ آلمان راضی است زیرا کـه این فعالیت ها نفوذ شوروی را در افغانستان محدود میکرد.(۱۱، ص ۳۲۲)

در سـال ۱۹٤۱ وقتیکه آلمـان به اتحاد شوروی حمله کـرد، شوروی پیام به دولت افغانستان ارسال و ضمن آن اخـراج آلمانها را طلب نمود، به تعقیب آن انگلیسها نیز چنین اخطاری صادر کـردند تا بالاخره دولت مجبور گردید که آلمانها و ایتالـوی هـایی را که به عنوان متخصص کارمیکردند ازافغانستان بیرون سازند.(۳۲، ص ۳۱۹) قابل یادآوریست که افغـانستان در جنـگ دوم جهـانی نیز مـوقـف بیطرفی خود را حفظ کرد.

کشته شدن محمد نادرشاه، محمدهاشم خان را که شخص مستبد بود وادار ساخت که همیشه متوجه جان خود باشد. او همیـشه مراقب اوضاع و احوال کشور بود و بخاطر کنترول و تأمین امنـیت، دستگاه استخباراتی قوی را ایجاد کـرد و از این طریق خـود را همیشه از اوضاع کشور واقف نگاه میداشـت. هاشم خـان مشروطه خـواهان، طرفداران امان الله را دشمن خـود دانسته همهء آنهـا را محبوس و تبعید نمـود. در مجمـوع پالیسی این دوره آن بود کـه مردم را به حالت بسیار فقر و محـروم از تمام اوضاع و احـوال کشور و جهـان نگهدارند و به هیچ کس مجال حرکت را ندهد.

اوضـاع اقتصادی:

با تأسیس بانك ملی و یکتعداد شرکتها که وابسته به آن بودند قشر بورژوا پا به عرصهء وجود گذاشت. درست است که پیش از این نیز بازرگانان و صاحب معامله وجود داشت لیکن به نسبت کم بودن

مقدار و حکم سرمایه و کم بودن ساحهء کار یك قشر قابل ملاحظه به حساب نمیرفت.

بانك ملی در سال ۱۹۳٤م با سرمایهء ۳۵ ملیون افغانی معادل ۳,۵ ملیون دالر بنیانگذاری شد، بدون آنکه در تعداد سهامداران او تغییری آید، دولت تا سال ۱۹۳۹م در بانك ملی سهم داشت و مفاد آن شریك بود. (٤۲، ص ٦٥۰)

د افغانستان بانك در سال ۱۳۱۸هـ ش به سرمایهء یکصدو بیست ملیون افغانی تأسیس گردید، بعد از آنکه خزانه داری دولت به این بانك تعلق گرفت بانکنوت را به چاپ رساند. این بانك جهت توسعهء معاملات اسعاری با بیشتر از ۳۵ بانك کشورهای آسیایی، اروپایی و امریکایی تماس های را حاصل کرد. بخاطر سهولت به دادوستد در ولایات، ٤۹ نماینده گی بانك افتتاح شد. (۱۹، ص ٤۲۳)

دولت جهت کشاورزی گام استواری را برداشت، نهالهای در سرتاسر کشور غرس گردید، بعضی از حبوبات را تحقیق تجربه و ترویج نمود. در جهت اعمار بند ای آب با کمپنی های خارجی داخل مذاکره شد. در استخراج و تفحص معادن کشور دولت گام برداشت، متخصصین کشور در جستجوی معادن مختلف مامور شد که در نتیجه متخصصین افغانی قادر به کشف زغال سنگ، لاجورد بدخشان وغیره گردید. به قول دریحٌ یك معدن زغال سنگ در منطقهء کرکر درسال ۱۳۱۹ش کشف شد و اولین بار وزارت معادن تأسیس گردید ومعدن زغال سنگ کرخ هرات توسط متخصصین کشورمعاینه ومعدن سرب فرنجل غوربند به بهره برداری سپرده شد. شرکت پنبه به پول بانك ملی شروع به کار کرد. (۱۹، صص ۲۳۹-۲٤۲)

خط فخری:

یك حصه خط مرزی ایران و افغانستان تا سال ۱۹۳٤م معلوم و مشخص نبود. دولتین متذکره بخاطرحل موضوع مذکور فعالیت های دیپلوماتیك را آغاز کردند، هردو دولت از ترکیه خواهان میانجیگری شدند. دولت ترکیه فخرالدین نام را به حیث حکم انتخاب کرد. مذکور بعد از مطالعات دقیق شامل منازعه، موضوع را به هر دو دولت اظهار نمود که از طرف هردو کشور پذیرفته شد، این خط سرحدی که از سیاه کوه الی تومان آغه دوام دارد به نام خط فخری یاد می گردد. (به شکل شماره «٦» مراجعه نمائید)

دوره‌ء صدارت شاه محمود خان (۱۹٤٦-۱۹۵۳م):

محمد هاشم خان صدراعظم در ماه می ۱۹٤٦م به اثر فشار خانواده و شخص پادشاه که اکنون بیشتر از سی سال داشت و میخواست از تندروی های کاکایش در داخل کشور که باعث انعکاسات منفی در خارج گردیده بود جلوگیری نماید مجبور به استعفا گردید و این در حالتی بود که قصر محل بود و باش او از طرف افراد اردو محاصره و وی چاره جز پذیریش امر شاه را نداشت. ظاهرشاه کاکای دیگر خود شاه محمود را بحیث صدراعظم و مؤظف به تشکیل کابینه ساخت. (۳۱، ص ۳۰) اعضای کابینه شاه محمود چندین بار عوض شد در عزل و نصب وزرا مثل سابق شاه صلاحیت داشت واین وزرا جوابده مردم نبودند فقط در نزد شاه و صدراعظم مسئول بودند.

سیاست داخلی:

شـاه محمـود آدم قسماً مـلایم و با عاطفـهء بود ، یك سلسله اقدامات را روی دست گرفت تا اگر بتواند به زخم های مـردم مـرهم گذارد و عدهء از افراد وطنپرست کشور که در مناطق مختـلف تبعید گـردیده بودند امکانات بازگشت به وطـن شان یافتند که میتوان از غلام محمدغبار نویسندهء مشهورکشور نام برد. عده یی از طرفداران امان الله خان که در زندان های مختلف حبس بـودند، از حبس رهـا گردیدند و بعضی از آنها نسبت دانش شان به وظایف دولتی توظیف شدند که میتوان از میرقـاسـم خان لغمانی نام برد که به حیث وزیر عدلیه مقرر گردید. مردم افغانستان کم کم لذت آزادی را چشیدند.

در دورهء صدارت شاه محمود تغییراتی در مکاتب بوجود آمد و قبلاً در زمان هاشم خـان تمام کتابهای درسـی به زبان پشتو بود ، ولی او فیصله کرد درمناطـق دری زبان همه مضامین به زبان دری و پشتو به حیث لسـان، در منـاطق پشتو زبان هـمه مضامین پشتو و دری به حیث لسان تدریس شود ، ولی در مناطقی کـه ملیت ازبیك و ترکمن زندگی میکردند وضع تا مدت به منوال قدیم ادامـه داشت. در انکشاف و ایجاد مکاتب در این دوره تلاش صورت گـرفته، مکاتب و لیسه ای مختلف در ولایات کشور جهت فراگـرفتن تعلیـم تاسیس گردید به طور مثال میتوان از لیسهء باختر دراین عصر نام برد.

افزایش پوهنحًی های مختلـف در پوهنـتون کابل باعث شـد که پوهنتون کابل به حیث یك واحد اداری جـداگانه شناخته شود. از این ببعد پوهنتون کابل مسیر ارتقایی خود را پیمود ، در پهـلوی استادان و محصلین افغان، عـده یی از استادان و محصـلان از خارج کشور

جهت تدریس و آموزش مصروف شدند. (۱۹، ص ۲۷۲)

در سال ۱۹٤۷م پوهنځی ادبیات نسوان تأسیس گردید و دارای دو شعبه ساینس و اجتماعیات بود. درسال ۱۹٤۸م افغانستان عضو یونسکوی سازمان تربیوی علمی و تهذیبی ملل متحد گردید. در همین سال پوهنځی ساینس نسوان که دارای دو شعبه ساینس و اجتماعیات بود تأسیس گردید بعد ها این پوهنځی به پوهنځی علوم ضم گردید. دارالمعلمین در کابل و قندهار افتتاح شد. در سال ۱۳۳۰ش=۱۹۵۱م بخاطر فراگرفتن علوم اسلامی،پوهنځی شرعیات تاسیس شد تا جوانان کشور در آنجا تحصیل و با ایمان و عقیده مصدر خدمت به کشور شان گردند. (۵۰، صص ٤۷-۵۱)

عده یی از روشنفکران کشور شاه محمود را به عنوان یك شخص نوگرا تشویق مینمودند تا برنامه های جدید و نوآوری ها را بپذیرد. در شورای ملی کشور اصولنامهء مطبوعات تدوین گردید و یکتعداد از نشرات آزاد بوجود آمد. این نشرات آزاد عبارت بودند از: انگار، ندای خلق، وطن، نیلاب، آئینه، اتوم، پامیر، صدای ملت، پیام افغان و الفبا. (۱۰، صص ۱٤۳-۱٤٦)

شاه محمود خان در سال دوم صدارت خود زمینهء انتخابات را در شاروالی ها به راه انداخت، مردمان شهر به صورت آزاد، مستقیم و سری رأی خودرا به صندوق ها انداختند و در این کار دولت مداخله نکرد. در کابل مردم غلام محمد فرهاد را که تحصیلکرده آلمان بود به عنوان شاروال کابل تعیین کردند، آدم بی کبر و با تقوا بود بدین لحاظ از طرف مردم به نام پاپا یعنی پدر شهرت یافت. این شاروال چهرهء شهر را تغییر داد، جادهء میوند را اعمار نمود، جادهء

نادرپشتون نیز یك نمونه از شهکار این دانشمند محترم میباشد.

(۳۲، ص ۳۴۷)

شکی نیست که ظاهرشاه برای تحولات جدیدوتحکیم دموکراسی تلاش میکرد. به قول شهرت ننگیال، ظاهرشاه به رهبر حزب وطن میرغلام محمد غبار گفته بود که بعد از جلوث شاه محمود در رابطه به حکومت ملی خارج از خانواده ٔ سلطنتی کارهای جدی انجام بدهد و این حکومت تحت رهبری او به میان خواهد آمد. اگر این مطلب را بپذیریم به یقین میتوان گفت که ظاهرشاه شخصاً علاقمندی شدید یك حکومت غیر خاندانی که راه را به طرف دموکراسی باز کند عزم راسخ ومتین داشته است.

بوجود آمدن نهضت ها ومبارزات سیاسی

الف- نهضت زنان:

برای بلند بردن استعدادهای مدنی و اجتماعی زنان بعد از دوره ٔ امان الله یکبار در دوره ٔ اخیر محمد هاشم خان در سطح رهبری دولت این موضوع مورد بررسی قرار گرفت و از طرف وزارت معارف وقت طرح شد تا در مورد اساسنامه ٔ چنین سازمان اجتماعی فکر صورت گیرد.

محمد هاشم خان بنابر درنظرداشت شرایط ملی و بین المللی مجبور به استعفاء گردید. و به عوض آن شاه محمود خان به عنوان صدراعظم مکلف به تشکیل دولت شد.

در اثر پیشنهاد عبدالمجید وزیر اقتصاد، موسسه خیریه نسوان، بعد مرستون و روزنتون در سال ۱۹۴٦م تأسیس گردید و در این

جمله تأسیس موسسه زنان یک مسئله باریك احساس بود بناءً یك کمیتهء پنج نفری را مؤظف ساخت بدون سر وصدا خاموشانه در این زمینه اقدام ورزند. در رأس این موسسه سیدقاسم رشتیا و معاونیت آن را میرمن الیزابت نعیم بهره داشت از شاه محمود خان خواسته شد که یکی از دختران خود را به حیث سرپرست افتخاری تعیین نماید از اینرو خانم قمرجان دختر کلان خود را تعیین نمود. برای امور اداری موسسه خانم رقیه دختر سردار عنایت الله نایب السلطنه سابق که شخص تعلیم یافته بود تعیین گردید که به مشورهء او یکتعداد خانم های تحصیلکرده دررأس شعبات دیگر قرارگرفتند.(۱۹،ص ۲۷٤-۲۷۵)

باوجود عکس العملهای مختلف که در مقابل این عمل بروز کرد، در موسسهء یکعده زیاد خانم های کلان سال برای اشتراك در کورس های که از طرف این موسسه مانند دوخت، بافت، فراگیری زبان شامل شدند و موسسه هر روز به پیشرفت های نایل می شد. کورس های مختلف چون سوادآموزی، تایپ، تحریر و غیره ایجاد نمود و نمایندگی های موسسه درولایات کشور ایجاد شد.

این موسسه در اثر تلاش خستگی ناپذیر قشر اناث کشور بالاخره بپا ایستاد و تمام رهبری ادارهء آنرا خود بدوش گرفتند. به قول محترم دریځ پیغله زینب سراج در رأس او قرار گرفت او به کارهای خستگی ناپذیری متوسل شد، میرمنو تولنه را در ریاست خود تشکیل داد برای زنان کنفرانس ها تشکیل میداد صحبت میکرد، بالاخره در اثر عملیات جراحی در ایتالیا وفات کرد، دولت به پاس خدماتش میرمنو تولنه را رسماً به نام زینب ننداری مسمی ساخت.

ب- نهضت ویش زلمیان:

در سال ۱۳۲۶هـ ش حزب سیاسی در افغانستان تأسیس گردید، این اولین حزب بود که علناً به فعالیت آغاز کرد. موسسن و فعالیت این حزب را افراد تحصیلکرده و بادانش تشکیل میداد که میتوان از عبدالرؤف بینوا، گل پاچا الفت، عبدالحی حبیبی وغیره نام برد. به قول عزیز نعیم، جنبش ویش زلمیان عمدتاً توسط یکعده روشنفکران پشتون به وجود آمد و بیشتر یك جنبش پشتونی بود. (۲۹، ص ۸۶)

شاید عده یی از افراد این حزب خواستار منحصر ساختن حزب به منطقه و زبان بوده باشد ولی در مجموع باید گفت که این حزب مفکوره های وطنپرستی را تبلیغ میکرد بدون مداخلات و کمك سیاسی و اقتصادی خارجی تأسیس گردید و مصارف این حزب از طریق اعضای آن تمویل و در تحقق بخشیدن و خاتمه دادن ظلم وستم، ایجاد فضای آرام حق و عدالت و وحدت ملی کار مینمودند، بناءً این حزب یك حزب ملی بود که تشکیل گردید.

رهبری نهضت ویش زلمیان را عبدالرؤف بینوا به عهده داشت و نهضت مسؤولیت چاپ کتابی را به نام ویش زلمیان به او سپرده که در آن مقالات مختلف در مورد وظایف ملی جوانان به چاپ رسید. ارگان نشراتی ویش زلمیان انگار نام داشت، مدیر مسؤل آن فیض محمد انگار بود. همچنان جریدهء ویش زلمیان به امتیاز گل پاچا الفت به نشر آغاز کرد. (۱۹، ص ۲۷۹)

بعداً یکی از اعضای برجستهء این حزب که وکیل شورای ملی در دوره هفتم بود به پاکستان رفت و در آنجا حزب را به نام آزاد افغانستان بنیاد گذاشت وجریده را نیز به نام حزب به نشر می سپرد،

اکثراً نوشته های این حزب برضد سیاست های محمدظاهرشاه بود.

همچنان در سال ۱۳۳۰هـ ش یك فراکسیون از این حزب در قندهار انشعاب خود را اعلان و نام حزب خود را «اخوت» با برنامهٔ جدید شروع به فعالیت کرد. (۳۵، ص ۲٤۱)

پ- حزب وطن:

این حزب در سال ۱۳۲۹ هـ ش در سایه آزادی نسبی که در دوران شاه محمود به وجود آمد توسط نویسنده و مؤرخ مشهور کشور میرغلام محمد غبار بنیانگذاری گردیده است که اعضای مهم این حزب علی احمد کهزاد، میرمحمدصدیق فرهنگ وغیره بودند.

ارگان نشراتی حزب وطن جریدهٔ وطن بود که بعد از نشر قانون مطبوعات در ماه حمل ۱۳۳۰هـ ش = مارچ ۱۹۵۱م به صاحب امتیازی غبارتأسیس وهفته وار نشر میشد. مدیرمسؤل آن علی محمد خروش و بعد ها محمد صدیق فرهنگ بود. حفظ تمامیت ارضی، استقلال افغانستان، تعمیم اصول دموکراسی، تقویه وحدت ملي، تأمین عدالت اجتماعی، از جمله مرامنامهٔ عمدهٔ حزب را تشکیل میداد. عده یی از فعالین این حزب بعد از مظاهره علیه دولت حبس گردیدند. این حزب از طرف محمد داود در سال ۱۳۳۵هـ ش رسماً منحل گردید. (۳۵، صص ۲٤٤-۲۵۰)

ت- حزب خلق:

عبدالرحمن محمودی تحصیلات عالی خود را در رشتهٔ طب به پایان رسانیده و در بین شهریان کابل به نسبت دلسوزی به مریضان

و بخصوص به مریضان بی بضاعت شهرت فراوان کسب نموده بود. این داکتر بااحساس و با درد حزبی را در سال ۱۳۲۹ش=۱۹۵۰م در کابل به نام حزب خلق تأسیس نمود. درعرصهء سیاست به عنوان یك فرد جدی بابیانات دلسوزانه و عالمانهء خود مردم را متوجه خود ساخت و هنگامیکه در یکی از محافل سخن وزیر معارف وقت را قطع و انتقاد بسیار شدیدی به عمل آورد به شهرت او افزوده شد.

ارگان نشراتی حزب خلق به قول مرحوم غبار، جریدهء ندای خلق و صاحب امتیازش خود داکترمحمودی و مدیرمسؤل آن ولی محمد خان عطائی دامادش بود. از جمله اعضای برجستهء حزب مولانا خال محمد خسته از مزارشریف و دیگران بود. (۳۵، جلد ۲، ص ۲۵۵)

این حزب به اصول دموکراسی پابند و خیلی ها علاقمند به حکومت مردمی بود که توسط مردم باید انتخاب گردد. زندگی سیاسی این حزب تقریباً دو سال دوام کرد و رهبر این حزب مدت ده سال را در زندان سپری نمود بعد از رهایی از زندان به اثر مشقت و تکالیفی که این رادمرد آزادی در زندان دیده بود پدرود حیات گفت.

ث- حزب دموکراتیک ملی:

توسعهء افکار سیاسی، جمع شدن اشخاص وطنپرست و با احساس به دور احزاب سیاسی، دولتمردان کشور را به تشویش انداخت. اگرچه تعداد این احزاب زیاد بود و آنها به دور یك حزب جمع نشده بودند و عدم تجمع آنها به دور یك حزب یکی از چانس های بود که زمامداران از این پراگنده گی بنفع خود استفاده میکردند.

سردار محمد داود که همیشه علاقمند کسب قدرت بود فکر میکرد که با انکشاف دموکراسی روزی چانس به قدرت رسیدنش

کاهش خواهد یافت بناءً به میدان سیاست گام گذاشت. به کمك هواخواهانش یك حزب سیاسی را که کلوپ ملی (حزب دیموکراتیك ملی) نام داشت تأسیس نمود. وجوه مالی این حزب از طرف عبدالمجید وزیر اقتصاد پرداخته میشد. به قول میرغلام محمد غبار مرامنامهء حزب قرار ذیل بود:

اعضای حزب تبعهء افغانستان باشند، به سلطنت مشروطه وفاداری مطلق داشته باشند، اعضای حزب با تساوی کامل بدون در نظرداشت نسب، خانواده و ثروت احترام به کلیه قوانین کشور داشته باشند، اعضای حزب دارای اخلاق پسندیده منافع ملی را بالاتر از منافع شخصی بدانند، در تلاش از بین بردن پراگندگی و جلوگیری از انارشیزم اداری باشند. (۳۵۰، صص ۲۴۲-۲۴۳)

در این ایام جمعیت نیمه علنی دیگری هم به عنوان اتحادیهء آزادی پشتونستان پی ریزی شده بود که رهبری ظاهر آن غلام حیدر خان اما بنیانگذار اصلی آن محمد داودخان بود. دراین حزب ببرك کارمل نیز فعالیت داشت. در ظاهر مرام حزب کمك به داعیهء پشتونستان اما در واقع برای به قدرت رسانیدن محمد داود کار میکرد. (۱۹، ص ۲۹)

ج- اتحادیهء محصلین:

تأسیس احزاب مختلف و جراید که این احزاب به چاپ میرساند مطالعه کنندگان را با مسایل روز و سیاست آشنا ساخت. محصلین به عنوان قشر آگاه جامعه در صدد آن شدند که با تشکیل اتحادیه یی در موضوعات سیاسی کشور حق اشتراك پیدا کنند. در اول این کار ازطرف محصلین پوهنځی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل

به راه افتاد بعد ها تصمیم گرفتند که در این کار تمام پوهنحی ها سهم بگیرند و نمایندگان شان را معرفی کنند. این محصلین هفته یك بار باهم مینشستند وموضوعات مختلف را به بررسی میگرفتند.

در یکی از جلسات تصمیم گرفته شد که عریضه یی ترتیب و به صدراعظم پیشکش نمایند که اجازهء فعالیت این اتحادیه را رسماً از صدراعظم کسب نمایند. صدراعظم بعد از دیدار با این محصلین اجازه فعالیت داد. بسیاری از احزاب در فکر آن بودند که با مداخله در کار اتحادیه، از تریبون اتحادیه به نفع خود استفاده نمایند اما عده یی از افراد اتحادیه علاقمندی نداشتند که احزاب سیاسی در این کار مداخله داشته باشند. در یکی از درامه های که توسط این اتحادیه به نمایش گذاشته شد، دولت نویسنده و افرادی که در این درامه کار کرده بودند حبس نمود. ولی صدراعظم در اثر فشار بالاخره آنان را رها کرد. اما در یکی از میتنگ های که توسط این اتحادیه دایر شد باوجود مخالفت عدهء از افراد سالم این اتحادیه، بیانیه های ضد دولت خوانده شد که بالاخره دولت تصمیم گرفت فعالیت این اتحادیه را ممنوع قراردهد(۱۳۲۹ش).(۱۹،ص ۲۹۰-۲۸۶)

انتخابات دورهء هفتم شورای ملی:

در سال ۱۹٤۹م انتخابات دورهء هفتم شورا در محل اجرا قرار گرفت. دولت عمداً در این انتخابات مداخله نکرد، خود صدراعظم در پارك شهرنو طرفداری خود را از شخصیت های منور و وطنپرست کشور ابراز و از مردم خواست که به آنها رأی بدهند. روشنفکران و افراد چیزفهم کشور همه درتلاش افتاده در کمپاین انتخاباتی به نفع

ویش زلمیان، حزب وطن و خلق اشتراك ورزیدند و محترم داکتر محمودی و میرغلام محمد غبار از شهر کابل به عنوان وکیل شورا با کسب اکثریت آرای مردم انتخاب شدند.

این اولین پارلمان انتخابی در تاریخ معاصر کشور بود، نخستین بار به سامعین اجازه داده شد تا در جلسات شورا اشتراك نمایند. حکومت در این دوره دو جریده نیلاب و آئینه تأسیس کرد که هدف این جراید تبلیغ بر ضد غبار ومحمودی بود. (۱۹، ص ۲۹۳)

در این دوره یك تعداد زیاد وکلا که از ولایات آمده بودند اشخاص منور بودند ودرجلسات فعالانه اشتراك میورزیدند و خواهان رسیده گی به اشخاصی بودند که مطابق قانون رفتار نمی کردند و در بعضی موارد خواهان محاسبه دقیق بودند مثلاً از حکومت تقاضای محاسبه مصرف را نمودند.

سیاست خارجی:

مناسبات افغانستان با روسیه شوروی مثل سابق سرد بود، درست است که بعضی از توافقات در قسمت تجارت و سرحد بین دو کشور به امضاء رسید. روسیه شوروی موافقه کرد که در بدل مواد خام افغانستان مثل پشم، پنبه، مواد نفتی و شکر بدهد. در همین حال روسیه سخت در تلاش بود که از نفوذ امریکا و کشورهای غربی در افغانستان جلوگیری نمایند، متأسفانه دراثر مداخلات شوروی بود که دولت ما قراردادی را در مورد استخراج معادن سمت شمال با کشورهای غربی به امضاء نرساند. صرف روسیه شوروی به تفحصات در بعضی مناطق دست زد ولی گامی درجهت استخراج آن بلند نکرد تا ما بتوانیم به کمك آن از ذخایر زیر زمینی خود استفاده کنیم.

امریکا در ۱۱اگست ۱۹۳٤م افغانستان را به رسمیت شناخت. درسال ۱۹۳٦م با ایالات متحده امریکا روابط سیاسی قایم نمود، درسال ۱۹٤۲م نمایندگی دولت امریکا در کابل افتتاح گردید و همین سال عبدالحسین عزیز به حیث نماینده افغانستان اعتماد نامهء خودرا به روزولت رئیس جمهور امریکا تقدیم نمود. در سال ۱۹٤۸م نماینده گان ایالات متحده و افغانستان درپایتخت همدیگر بسویه سفرای کبار قبول گردید. به قول آدمك، ایلی پالمر Elye palmer به حیث نخستین سفیر امریکا به دربار کابل تعیین و زمینه برای همکاری بین هردو کشورمساعد گردید. (۳۵، صص ۲۲۵-۲۲٦، جلد۲)

به طور خلاصه میتوان گفت که در دورهء شاه محمود خان در ساحه اقتصادی همکاری بین دو کشور گسترش یافت ولی در ساحهء سیاسی و نظامی کدام موافقه به امضاء نرسید. باوجود علاقمندی شدید دولت به طرف امریکا، امریکا به دموکراسی که در کشور آهسته آهسته پیاده می شد علاقمندی نشان نداد.

بعد از ختم جنگ جهانی دوم، متخصصین انگلیس در رادیو کابل، فابریکه نساجی وغیره مصروف شدند و بعد از ترك هندوستان در سال ۱۹٤۷م هردو کشور موافقه نمودند که نماینده گان دولتین ازوزارت مختاری به سفارت کبرا ارتقاء یابند. شاه محمود معاهداتی با سویدن بست و درسال ۱۹۵۰م جمهوری چین را به رسمیت شناخت و قراردادهای دولتی را با اردن، لبنان ، اندونیزیا و سوریه عقد کرد، نمایندگی کشورها بین مصرو افغانستان نیز به سویه سفارت کبرا ارتقا یافت.(۳۵، صص ۲۲٦-۲۲۷)

تحولات مهمی که در زمان شاه محمود خان در منطقه رخ داد، تقسیم نیم قارهء هند به هند و پاکستان بود. دولت هند برتانیوی با

تحمیل معاهدات۱۸۳۸م، گندمك(۱۸۷۹م) و دیورند (۱۸۹۳م) از زمامداران افغانستان یك حصه از خاك افغانستان را نیز ضمیمهء خود ساخت، امان الله شاه تلاش کرد که یك حصه از خاك خود را بدست آرد اما در مقابل انگلستان ناکام شد. محمد نادرشاه در این مورد سکوت اختیارکرد. محمد هاشم برادرش نیز از او پیروی کرد. بعد ازختم جنگ جهانی دوم، دولت انگلستان تصمیم گرفت که آزدای نیم قارهء هند را به رسمیت بشناسد و مناطق پشتونستان توسط ریفراندم سرنوشت خود را تعیین نمایند که مربوط کدام یك از دو(هند یا پاکستان) میخواهند زندگی کنند. طبعاً این مردم مسلمان علاقمند به پاکستان بودند در این مورد هیچ حرف از خودمختاری یا الحاق آن به افغانستان گفته نشده است. در این مورد دولت افغانستان با پاکستان صحبت کرد ومحمد علی جناح وعده تغییرات را در این مسئله داد ولی رهبران بعدی پاکستان در این مورد جواب رد دادند و موضوع تا کنون لاینحل باقی مانده است. (٤٢، صص ٦٦٧-٦٦٨)

انتخابات دورهء هشتم و پایان صدارت شاه محمود:

در سال ۱۹۵۱م وقت انتخابات شورا رسید و دولت برخلاف دورهء هفتم شورا به مداخله در انتخابات متوسل گردید، کوشش کرد که افراد بلی گوی خود را از هر طریق ممکنه که باشد به شورا انتخاب نماید. ولی برعکس از ورود اشخاص با درد و با احساس جلوگیری نمایند. غبار ومحمودی خودرا درکابل کاندید کرده بودند. عدهء از اشخاص ناراض از انتخابات قلابی دست به تظاهرات زدند که با بیانیهء محمودی و غبار آغاز گردید، محصلین و روشنفکران

به ایشان پیوستند ، هدف این تظاهرات لغو انتخابات دستوری بود به این تظاهرات دولت هیچ نوع اثری از خود نشان نداد برعکس عدهء زیادی ازاعضای حزب وطن، خلق و روشنفکران دیگر به حبس محکوم و به زندان افتادند، عده یی از این اشخاص تا ده سال در حبس باقی ماندند.

شاه محمود هیچ نوع اطلاعی از خود نداشت که در رادیو اعلان گردیدکه شاه محمود نسبت خرابی وضع صحی از وظیفه اش استعفا نمود. او که نمی خواست با شاه مقابله نماید بناءً به یك عمل انجام شده قرار گرفت در سال ۱۹۵۳م از وظیفه کنار رفت.

شاه محمود درسال ۱۸۸٦ تولد، درسال ۱۹۰۰ به وطن برگشت و در زمان حبیب الله، صاحب مقام شد، در جنگ سوم افغان و انگلیس در جبهات با برادرش نادر شرکت ورزید به عنوان وزیر دفاع و صدراعظم اجرای وظیفه نموده است. در جمع کردن ثروت مال و منال مانند برادرش علاقمند نبود. یك سلسله آزادی ها را مامورینش باخود داشتند، هیچ شواهدی در دست نیست که نشان دهد که او سرمایه را به خارج انتقال داده باشد.

صدارت محمد داود (۱۹۵۳-۱۹٦۳):

سردارمحمد داود پسرسردار محمد عزیز، برادر زادهء محمدنادر خان در سال ۱۹۰۹م در شهرکابل تولد شده پس از تحصیل متوسطه در لیسه استقلال امانیه مدتی به فرانسه جهت تحصیل رفت وبعد به کشور برگشت شامل حربی پوهنتون گردید بعد از یك سال به حیث جنرال شامل خدمت عسکری شد.(۵۳، ص ۱۸۷)

سردارمحمد عزیز پدر داود خان در حین اجرای وظیفه سفارت

افغانستان در برلین به دست یك محصل افغانی به قتل رسید. داود خان در ولایات مختلف چون ننگرهار، لغمان، کنر، نورستان، کندهار، ارزگان، زابل، هلمند، فراه و نیمروز به حیث نایب الحکومه و قوماندان عسکری اجرای وظیفه نموده است. به قول الف هارون، مدتی در اردو به حیث قوماندان قوای مرکز، وزیر داخله و وزیر دفاع در ایام پادشاهی ظاهرشاه مصروف خدمت بوده است. (۷، ص ۱۹)

سردار محمد داود در سال ۱۹۵۰م به حیث سفیر افغانستان در پاریس تعیین شد و تا سال ۱۹۵۳م در آنجا وظیفه را ادامه داد. در سال متذکره شاه محمود ازصدارت کنار رفت وزمینه برای محمدداود مساعد شد و به حیث صدراعظم مؤظف به تشکیل کابینه شد. در کابینهء که اعلان شد سردار با وجود وظیفهء صدارت وظیفه وزارت امور داخله و پلان را نیز به عهده گرفت و برادرش محمد نعیم را به حیث معاون صدارت و وزیر امور خارجه مقرر نمود. عبدالملك عبدالرحیم زی را به حیث وزیر مالیه مقرر نمود او تحصیلکردهء ترکیه، در رشتهء نظامی و مورد اعتماد داود بود، وقتیکه داود خان در وزارت دفاع کار میکرد با او آشنایی داشت و میخواست به همکاری موصوف سیاست اقتصادی جدید را که متکی به پلانگذاری بود پیاده سازد. خلاف نظر هاشم خان قدرت اصلی بدست صدراعظم محمد داود و برادرش محمد نعیم خان افتاد.

محمد هاشم خان کاکای داود و ظاهرشاه دوماه پیش از وفات خود، محمد ظاهرشاه را در بستر بیماری نزد خود خواست و برایش گفت: «پسرم با وجودیکه من به حیث کاکا، محمدداود و محمدنعیم را بزرگ کرده ام ولی میدانم اگر زمام امور مستقیماً به دست ایشان

افتد امکان دارد مملکت را تباه کنند.» (۵۲، ص۲٦)

محمد ظاهرشاه باوجود همه این مطالب و اینکه خود میدانست و داود خان را می شناخت با آنهم او را بحیث صدراعظم مقرر نمود. به نظر نگارنده در تقرر محمد داود به حیث صدراعظم دو منظور بوده: اول ظاهرشاه هنوز علاقمندی نداشت که کسی خارج ازخانواده ء سلطنتی به چنین وظیفه ء مهم گماشته شود، علت دوم آن شاید میخواست که روابط را بر ضوابط ترجیع داده و از اندك رنجی های که در خانواده ء سلطنتی بوجود آمده بود جلوگیری و آنرا با تقرر محمد داود جبران نماید.

سیاست داخلی محمد داود:

همه دانشمندان ومؤرخین تقریباً اتفاق نظر دارند که محمد داود آدم شجاع، پرکار، پرتحرك و آدم دارای اخلاق پسندیده و از رذایل اخلاقی مبرا بود. او با تمام معنی نظامی بود و به ترقی و شگوفایی کشور علاقمند و در این عرصه کارهای بسیار مهمی را انجام داد. او به قشر تحصیلکرده و جوانان کشورسخت علاقمند بود و آنان را بسیار تشویق میکرد. اشتراك محمد داود در پوهنحٔی حقوق و علوم سیاسی کابل و تشویق آن در اشتراك حرکت مترقی کشور شاهد این ادعای ما است. او در دوره ء صدارت خود دست به یك سلسله اقدامات مؤثر زد که ذیلاً بیان میگردد.

۱ - معارف:

در ساحه ء معارف در این دوره مکاتب زیاد تاسیس گردید بخاطر تربیه ء سالم و درست اطفال، وزارت معارف تصمیم گرفت که

پوهنځی تعلیم و تربیه را ایجـاد نماید، امر تأسیس این پوهنځی در سـال ۱۹۵۵/۱۳۳٤ صـادر شـد. در سـال ۱۳۳۷هـ ش پوهنځی انجنیری و زراعـت به طور موسسه مستقل شـروع به کار کـرد و در سال هــای اخیر صــدارت داود پوهنځی انجنیری به حیث فاکولته جداگانه در چوکات پوهنتون فعالیت میکــرد. هـدف از تاسیس این پوهنځی ها تربیه متخصص درساحهء زراعت،مهندسی، سرك سازی، بند و انهار و غیره بود.

درین دوره دارالمعلمین قندهـار و ننگرهار تاسیس شد و بالاخره در سال ۱۳۳٦هـ ش پوهنځی اقتصاد جهت تربیه محقـقان خـوب در رشتهء اقتصادی، مالی و تجارتی تاسیس شد. در سال ۱۳۳۷ هـ ش پوهنځی فارمسی ایجاد گردید تا یکتعداد افـراد مـاهر دواساز تربیه گردد و سنگ تهداب پوهنتون کابل توسط محمد داود گذاشته شد.

(۵۰، صص ٥٤-٦٣)

درسال ۱۹۵۳م یك هیئت فرهنگی تحت ریاست دکترمحمد انس رئیس پوهنتون کابل عازم مسکو شد،ظاهراً این اولین هیئت فرهنگی افغانستان بود که به مسکـو رفـت. بعد از این روس هــا امکانات یافتند که درساحهء معارف ما کار کنند. (۱۵، ص ۱۸۹).

در سال ۱۳۳٦هـ ش= ۱۹۵۷م منشی حزب کمونیست شـوروی بریژنیف به کابل مسافـرت کـرد، تهداب انستیتوت پولیتـخنیك را گذاشت که در مقابله با امریکایی ها در افغانسـتان جــای پای برای خود باز نمایند. در پهلوی نشرات دیگر دولتی روزنامــهء هیــواد به زبان پشتو تأسیس گردید. (۱۰، صص۱۵۰-۱۵۲)

۲ - اردو:

محمـد داود که فارغ التحصیل مکتب نظامی خیلی علاقمند به ارتقای کمیت و کیفیت اردو بود، او با تمـام معنی میدانست که وجود یك اردوی نیرومند جهت دفاع از کشور و تمامیت ارضی و در مقابل پاکستان که در موضوع پشتونستان مخالفت داشت ضـروری است. بناءً تلاش نمود سیستم کهنه و فرسوده ٔ اردو را با معیـارها و تخنیك اسلحه ٔ جدید نوسازی کند و بتواند درجه احضارات اردو را بلند ببرد. قطعات جدید مطابق ایجاب عصر وزمان بوجـود آورده و آن را با افسران تعلیم یافته تقویه نماید. او بخاطر اجـرای پلان خود به کمك های نظامی کشورهای دیگر نیازمند بـود بناءً در اول چندین بار به امریکا مراجعه کرد ولی نتیجه ٔ مطلوب را نگرفت.

جنرال محمد نبی عظیمی می نویسد: تقاضـای محمـد داود از امریکا بی نتیجه ماند زیرا که امریکا درسـال ۱۹۵۳م کمك نظامی خود را به پاکستان وعده نموده بود. وعـده کمك امریکا به پاکستان باعث تشویش داود خان شد و این امـر را برای امنیت کشور خـود خطرناك تلقی نمود. تلاش های دیپلوماتیك نیز نتیجه نداد.
هنگامیکه ریچارد نیکسون که درسال ۱۹۵٤م از افغـانستان رسـماً دیدن میکرد این تقاضا رسـماً از طـرف دولت صورت گـرفت، ولی بازهم این تقاضا پذیرفته نشد. (۳۱، ص ۳۳)

شهرت ننگیال به قول از عبدالرحمن پژواك مینویسد: افغانستان نُه بار به امریکا مرجعه کردکه کمك کند، من درآن وقت مدیرعمومی سیاسی وزارت خارجه بودم که همه مراجعه از طریق ماصورت گرفت، باز شخصاً سردار محمد نعیم مراجعه کرد ولی امـریکا جـواب مثبت نداد. (۶۰، ص ۲۲)

بناءً به اثر مجبوریت به شوروی مراجعه‌کرد و آنهم بعد از فیصلهء لویه جرگه ۱۳۳٤هـ ش. نماینده گان ملت در لویه جرگه اجازه دادند که از هر کشور خارجی که میتواند سلاح و مهمات خریداری نماید بناءً با اتحاد شوروی معاهداتی به امضاء رسید. اولین بخش سلاح های ساخت اتحاد شوروی درسال ۱۹۵۷و ۱۹۵۸م وارد افغانستان شد و عدهء از افسران اردو درکورس ها به تسلیحات جدید عسکری آشنا شدند.

۳- وضع اقتصادی اجتماعی:

در ایام صدارت محمد داود بانک های مختلف در کشور به وجود آمد که میتوان از بانک زراعتی و صنعتی نام ببریم که در سال ۱۳۳۳هـ ش با سرمایه یکصدو پنجاه ملیون افغانی به وجود آمد و این بانک در بسیاری از ولایات کشور نمایندگی داشت. پشتنی تجارتی بانک در سال ۱۳۳۳هـ ش تاسیس و به فعالیت آغاز کرد این بانک برعلاوه نمایندگی های داخلی در خارج کشور نیز نمایندگی ها داشت. بانک رهنی و تعمیراتی در سال ۱۳۳٦هـ ش تاسیس شد که هدف آن امداد به عمرانات شهری بود. (۱۹، صص ۲٤۳-۲٤٤)

دولت برای تشویق سرمایه داران داخلی و خارجی تلاش نمود، به سرمایداران خارجی امتیازات را در اختیار آنان گذاشت تا در کشور ما سرمایه گذاری نمایند، در اثر تشویق و حمایت از این سیاست اقتصادی بودکه شرکت آریانا به اشتراک سرمایه پان امریکن تاسیس گردید.

در جهت تضعیف امتیازات سران قبایل کوچی و نیمه کوچی دولت گام برداشت که در اثر آن دایرهء مناسبات اجتماعی ملاکی

ضربه خـورد و تا حـدودی باعـث نارضـایتی ها گـردید ولی دولت توانست این همه نارضایتی ها را با سلاح و تهدید خاموش سازد.

رفع حجاب درزمان داودخان صورت گرفت واین کار را داود خان بدون سـر وصدا و عملاً انجام داد. او خانم خود زینب را در حالیکه هیچگونه حجابی نداشت در معرض عـام نمـودار ساخت و در جشن استرداد استـقلال عده‌ء زیادی از خـانم های کارمندان عـالی رتبه‌ء دولتی به این کارمبادرت ورزیدند، بعد هـا موسسات غیـردولتی به استخدام خانم ها پرداخت و در پوهنـتـون کابل آمـوزش دخـتر و پسر یکجایی آغاز شد.

در زمان صدارت محمد داود فابریکات مختلف مـانند نساجی گلبهار، پلخمری، چینی سازی کندز، سمنت جبـل السراج، فـابریکه تولید روغن نباتی، صابون سازی تاسیس گـردید و همچـنان بندهای برق آبی نغلو، درونته، سروبی، گرشك و غیره ساخته شد.

یک نگاه اجمالی بر سیاست خارجی داود خان:

در اواخر قرن نزدهـم میلادی به اثر خـانه جنگی هـایی که در کشور رواج داشت زمامـداران کشور متوجـه تمامیت ارضـی کشور نبودند، انگلیس ها از ناتوانی های شاهزاده ها استفاده نمـوده ویك قسمت از خاك این کشور را با تحمیل معاهدات ننگین چـون گندمك و دیورند ضم هند بریتانوی ساخت. ممکن زمامـداران افغانسـتان به اثر مجبوریت یا هم بخاطر استقرار دولت خـود معاهـدات فوق را به امضاء رسانیده باشند و از دل راضی به این کار نبـودند آن مناطق را جز خاك خود می پنداشتند ولی آمدن سرخد روی یك کاغذ سندی بود به دست انگلیس و تا حال باعث یك نوع اعتبار اسـت. شاهان افغان

تا اوایل استقلال هندوستان درین مورد اصلاً سخنی بزبان نیاوردند. هنگامیکه فهمیده شد که انگلستان استقلال هندوستان را به رسمیت میشناسد افغانها با آنها و انگلیسها داخل مذاکره و یادآور شدند که افغانها خاك های از دست رفتهء خود را میخـواهد دوباره به دست آورند ولی انگلستان به این سخنان اعتناء نکرد.

به هر صورت، بین دو کشور افغانستان و پاکستان سـر از سال ۱۹٤۸م روابط دیپلوماتیك قایم شد ولی اختلاف دوکشور در مسئله پشتونستان همچنان ادامه داشت. (۷، ص ۱۰۷)

در سال ۱۹٥٤م حکومت افغانستان تصمیم گـرفت کـه مسئلهء پشتونستان را باپاکستان حل وفصل نماید برای این مقصد نعیم خان وزیر خارجه به پاکستان رفت و در این خصوص به توافقاتی رسیدند. (۱۸، ص۸۰)

تشکیل یونت غـربی پاکستان که در آن سـند و بلوچستان با پنجاب مدغم میشد سبب آزده گی افغانستان گردید زیرا آزادی های محدودی را که این ولایات داشت از بین میبرد بناءً در سال ۱۹٥٥م وضع وخیم شد و در کشور ما اعتراضات و مظـاهرات علیه پاکستان سازمان داده شد و به تظاهرچیان اجازه داده شد که بیرق پاکستان را فرود آورند و توهین نمایند. درجلال آباد و قندهار نیز چنین اقـدامی صورت گرفت. بالمقابل پاکستانی ها هم به چنین عمل دست زدند. (٤۲، ص ٦۸۳)

در این حـادثه مناسبات سیاسی بین دو کشور قطع گردید و مرز مشترك بین دو کشور به مدت پنج مـاه بسته شد که فشارهای زیادی را بر اقتصاد افغانستان وارد نمود. (۱۸، صص ۸۱-۸۲)

در اثر تلاش یکعده از کشورهای اسلامی به شـمول عـربستان،

عراق بالاخره بیرق پاکستان با مراسم شاندار در سفارت آن کشور در کابل و بالمقابل بیرق افغانستان در برج سفارت در پاکستان برافراشته شد.

در سال ۱۹۶۱م حادثهء دیگری روابط دو کشور را تیره ساخت. بختیاری به قول از دیپلومات پاکستانی مینویسد: علاوه بر تبلیغات خصمانه علیه پاکستان پوسترها و دست نوشته ها بین عشایر در مناطق قبیله یی توزیع گردید تا آنان به قیام علیه دولت پاکستان تحریك شوند، یکعده زیاد عساکر به باجوړ نفوذ کردند ولی با تلفات فراوان عقب رفتند. هرچند حکومت افغانستان از اعزام عسکر انکار کرد. در اثر این حادثه یك بار دیگر روابط دو کشور تیره شد، دولت افغانستان سرحدات را مسدود و روابط خود را با پاکستان قطع نمود، این مرحله از تیره ترین دوره مناسبات دو کشور به حساب میرود و محمدداود راه ترانزیتی و ارتباط با دریای جهان را از دست داد. (۱۸، صص ۸۳-۸٤)

افغانستان در دورهء صدارت محمد داود و قبل از آن علاقمند همکاری و مساعدت امریکا در ساحهء نظامی و اقتصادی بود و محمد داود چندین بار کمك از امریکا تقاضا نمود ولی متأسفانه پذیرفته نشد، عده یی از دیپلوماتان امریکایی به شمول انگلیس علاقمندی داشتند که امریکا باید به افغانستان کمك نظامی بدهد زیرا موجودیت یك افغانستان مستقل دارای اردوی منظم ومجهز به فایده امریکا است.

سردار محمد داود در سال ۱۹۵۸م به امریکا سفر نمود. در این سفر امریکا به ادامهء سیاست های امدادی اقتصادی خویش به

محمد داود اطمینان داد و همچنان یك موافقتنامه فرهنگی بین دو کشور به امضا رسید. (۷، ص ۷۹) محمد داود درسال ۱۳۴۲/۱۹۶۳م بنابر خواهش خودش از صدارت استعفا نمود.

دهه‌ء قانون اساسی

الف- حکومت داکترمحمد یوسف:

داکتر محمد یوسف فرزند محمد حسن در سال **۱۲۹۴**هـ ش در کابل چشم به جهان کشود. (۱۹، ص ۳۷۸). بعد از ختم دوره‌ء لیسه، در لیسه‌ء نجات(امانی) جهت ادامه‌ء تحصیل به آلمان غرب فرستاده شد و در آنجا در رشته‌ء فزیك تحصیل نمود و با کسب دکتورا به وطن برگشت. او مصروف خدمت در پوهنحُی ساینس کابل شد بعداً رئیس آن موسسه و ادارات مختلف دیگر چون رئیس تدریسات مسلکی، معین وزارت معارف، معین وزارت معادن و بالاخره در وقت صدارت محمد داود به حیث وزیر معادن وصنایع مقرر گردید.

این اولین صدراعظم بعد از استعفای محمد داود بود که مامور به تشکیل کابینه گردید و از خاندان سلطنتی نبود. گرچه ظاهرشاه با افراد مختلف چون غبار، داکتر ظاهر، عبداللّة ملگیار وغیره تماس گرفته و میخواست یکی از آنان را به حیث صدراعظم تعیین نماید ولی عده‌ء از آنها قبول نکردند و داکتر محمد یوسف حاضر شد که این وظیفه را به دوش بگیرد. به قول عطائی، داکتر محمد یوسف ثابت ساخت که واقعاً یك شخص دلاور است زیرا جرئت نمود که در بستر محمد داود بخوابد. (۳۲، ص ۳۴۸)

داکتر محمد یوسف در رأس حکومتی قرار گرفت که مؤظف به

تسوید قـانون اساسی شد. در سال ۱۹٦٤م مؤظف گردید که قوانین مربوط انتخابات، احزاب سیاسی، مطبوعات را تدوین و به شـورا تقدیم نماید.

لویه جرگه قانون اساسی (۱۳٤۳ش=۱۹٦٤م):

هنوز یك مـاه از حکـومت داکـتر یوسـف نگذشـته بود که یك کمیتهء هفت عضوی از طرف پادشـاه مؤظف به تسوید قانون اساسی گردید که در رأس این کمیته سید شمس الـدین مجروح وزیر عـدلیه قرار داشت. بعد از اینکه کار تسوید قـانون اساسی تکیمل گـردید کمسیون دیگری مؤظف شد تا آن را مرور و بررسی نماید.

به اثر پیشنهاد داکتر محمد یوسف، ۲۹۰ نفر به شمول دو خـانم از طرف شاه تعیین و ماموریت یافتند تا مسودهء قـانون اسـاسی را تحت ریاست داکتر ظاهر غور و مطالعه نموده نظریات، پیشـنهادات خود را پیش از تدویر لـویه جـرگه و تصویب نهـایی ارائه نمـایند. (۱۵، ص ۲۵٤) مطابق به فرمان مقام سلطنت لویه جـرگه افغانستان به منظور بحث بر مسودهء قانون اساسی به تاریخ ۱۸سنبله ۱۳٤۳هـ ش در شهرکابل دایر گردید، لویه جرگه در مدت ده روز مسودهء قـانون اساسی را مورد ارزیابی قـرار داده در نتیـجه آن را تایید و تصویب کردند. (٥٦، ص ۳۹۷)

این سـومین قانون اساسی افغانسـتان بود. قـانون جدید دارای ۱۱ فصل، ۱۲۸ ماده بود. دراین قانون قوای ثلاثه تفـکیك گردید. قانون اسـاسی برای اولیـن بار در افغانسـتان انتخابات آزاد سری، عمومی و مستقیم مجلس عـوام(ولسی جـرگه) را تحکیم بخشید.

اختیارات پادشاه را قسماً محدود وبالاخره دست خاندان شاهی را از مداخله به امور دولتی کوتاه ساخت و یك سلسله آزادی ها را تضمین نمود، بناءً میتوان گفت که این قانون درآن زمان نسبت به کشورهای همسایه یك قانون دموکراتیك محسوب میگردید و راه را برای یك نظام شاهی مشروطه باز نمود.

سیاست خارجی حکومت داکتر محمد یوسف:

داکتر محمد یوسف جهت حل اختلافات با پاکستان گامهای جدی را برداشت، میتوان گفت که بعد از استعفای داود خان این زمینه مساعد شده بود که دو کشور همسایه روابط خود را از سر بگیرند. بنابر پیشنهاد شاه ایران هیئت های هردو کشور به تهران دعوت گردیدند.

سیدقاسم رشتیا وزیر مطبوعات ریاست افغانی و ذوالفقارعلی بوتو ریاست هیئت پاکستانی را در این مذاکره به عهده داشت که آنها در بارهء حل اختلاف فی مابین به مذاکره پرداختند. در پایان هردو طرف موافقت خود را برای برقراری مجدد مناسبات سیاسی اعلام نمودند. (۱۸، ص ۸٤) هردو دولت این را هم پذیرفتند که تمام مسایل خویش را مطابق قوانین بین المللی حل نمایند و به صورت دوامدار تلاش نمایند که فضای تفاهم نیك و دوستی، احترام به آزادی را بوجود بیاورند و اشاره به آرزومندیی بود که افغانستان در مسئلهء پشتونستان راه اعتدال را درپیش گیرد. (۳۷، صص ۱۵٤-۱۵۵)

داکترمحمد یوسف جهت اشتراك در کنفرانس کشورهای عدم انسلاك به قاهره سفر نمود و در آنجا واقعات کشور را به صورت

مفصل بیان کرد. سفر به کشور هند داشت. در ایام صدارت او بریژنیف رئیس جمهور شوروی به کابل آمد. یعنی فضای مناسبات خارجی افغانستان اطمینانی شد.

سیاست داخلی داکترمحمد یوسف:

دولت افغانستان به صورت دقیق با مطالعه اوضاع ملی و بین المللی درك نمود که دوام سلطهء مطلق العنانی به صورت یکنواخت خشم فزایندهء مردم را نسبت به رژیم برسراقتدار تشدید می بخشد و از طرف این رژیم مطلق العنانی به جامعهء جهانی قابل قبول نیست و یا به عبارت دیگر سبب انزوای افغانستان از جامعهء بین المللی می گردد بناءً پادشاه تصمیم گرفت تا به خاطر کسب محبوبیت خود بخاطر اجرای یك سلسله تغییرات درسطح کشور حکومت را ازسلطهء خانواده گی رها نماید، همین دلیل بود که داکتر محمد یوسف را به عنوان صدراعظم تعیین کرد.

در این دوره قانون اساسی(سوم) افغانستان تدوین گردید و آزادی های نسبی را مردم صاحب شدند و در فضای دموکراسی میتوانستند سخنان خود را بیان نمایند.

دولت باقیات سالهای گذشته را که از ۱۹۲۹ تا ۱۹۶۵م بر ذمهء مردم در هر نقطهء افغانستان قرار داشت معاف نمود. جهت ثابت نگهداشتن پول افغانی گام های مؤثر برداشته شد. مالیات ارضی از سالهای قدیم تغییر نکرده بود در این دوره مالیات ارضی افزوده شد. در قسمت معاشات مامورین توجه صورت گرفت و حد اقل نیازمندی مامورین مورد ارزیابی قرار گرفت.

به هر حال، بعد ازتصویب قانون اساسی جدید درماه سنبله ۱۳٤٤هـ تا افتتاح پارلمان جدید تاریخ ۹ میزان ۱۳٤٤هـ ش به نام دوره، انتقال یاد گردیده، دراین دوره صلاحیت های قوه، مقننه در اختیار قوه، اجرائیه قرارداشت و درآن حق اشتراك زنان کشور در انتخابات درنظر گرفته شده بود. (٥٦، ص ٤٣)

انتخاباتی که در سال ۱۹٦٥م=۱۳٤٤ش در افغانستان برای تعیین نمایندگان در هردو مجلس صورت گرفت شکل دموکراتیك داشت. برای ۲۱٦ چوکی ولسی جرگه. ۱۳٥۰ نفر خودرا کاندید نموده بودند این مبارزه انتخاباتی در سرتاسر کشور با شور وهیجان به پایان رسید.

جلسه پارلمان با بیانیه، ظاهرشاه افتتاح گردید و دراین جلسه داکتر محمد یوسف استعفاء کابینه را به پادشاه ارایه کرد و باردیگر شاه او را مامور تشکیل کابینه، جدید ساخت. کابینه، جدید باید رأی اعتماد را از شورا اخذ میکرد. مجلس شورا دوم عقرب ۱۹٦٥م را برای معرفی کابینه، جدید و جلسه برای اعتماد تعیین کرد. دراین روز عده، زیادی محصلین بزور داخل تالار شورا شدند به اثر اصرار مسؤلین شورا بالاخره آنها تالار را ترك گفتند اما رأی اعتماد به سوم عقرب موکول شد. ۳ عقرب ۱۳٤٤ هـ ش= ۲٥ اکتوبر ۱۹٦٥م شورا تحت قیودات شدید امنیتی قرار داشت و این شورا با اکثریت به حکومت داکتر یوسف رأی اعتماد داد. از اینکه تماشاچیان نتوانسته بودند که داخل تالار شوند و ولسی جرگه را به عمل غیر دموکراتیك متهم و مظاهره را به راه انداختند. محافظین امنیتی تلاش نمودکه ازوسعت مظاهره چیان جلوگیری نماید ولی به مصالحه

این کار صـورت نگرفت و از طـرف محافظین بالای محصلین فیر صورت گرفت که در نتیجه دو نفر از محصلین به قتل رسیدند.

فقط چهار روز از رأی اعتماد به کابینه اش نگذشته بود که خبر استعفای دکتر محمدیوسف از طرق رادیو اعلان گردید. در عـوض او پادشاه، هاشم میوندوال را به حیث صدراعظم نامزد کرد.

ب- دورهء صدارت محمد هاشم میوندوال:

بعد از اسـتعفای داکتر محـمد یوسـف (۲۹اکتوبر ۱۹۶۵م)، پادشاه، میوندوال را به تشکیل کابینه مؤظف ساخت. محـمد هـاشم میوندوال در ولسوالی مقر ولایت غزنی تولد گردیده بعد از فراغت از لیسهء حبیبیه در وزارت مطبوعات مصروف کار شـد، در اثر پشـت کارخود توانست رتبه های دولتی را یکی پی دیگـر طـی نماید. در کابینهء محمد یوسف بحیث وزیر اطلاعـات و کلتـور اجرای وظیفه نموده بود. درکابینهء که خود او تشکیل داد اکثر افـرادی را که در تسوید قانون اساسی نقش عمده را اجراکرده بودند جا نداد و همچنان استاد خلیلی را که در شورای قبلی باعث ماجراجـویی های فـراوان گردیده بود به حیث سفیر در عربستان فرستاد.

در کابینهء هاشم میوندوال یك زن را برای اولین بار بحیث وزیر می بینیم که پیغله کبرا نورزی نام داشت و وزیر صحت عـامه تعیین گردید. به قـول صـباح الدین کشـکـکی، او یك وزیر مسلکی نبـود نگرانی و انتقاداتی را در حلـقه هـای طبی بار آورد اما پیغله نورزی ثابت ساخت که زن پرکار است و در اجرای وظیفهء خود سعی بلیغ به خرج داد. (۵۲، ص ۴۵)

میوندوال بعد از اخذ رأی اعتماد از شورا، دست به یك سلسله اقدامات مهم زد و از آن جمله در محفل سوگواری دو نفر محصل که در مظاهره به قتل رسیده بود اشتراك نمود و درآن محفل وعده داد که قاتلین را پیدا و آنها را به محاکمه می کشاند. جهت ملاقات با مردم ولایات دوردست و شنیدن مشکلات آنها سفرهای مختلفی را انجام داد و معمولاً این سفرها توسط هلیکوپتر صورت میگرفت. بعد از قانون اساسی ۱۹٦٤م نیروهای اجتماعی مشغول فعالیت بودند و جراید مختلف آزاد و مربوط احزاب سیاسی بوجود آمد. روزنامهٔ پیام امروز از جمله نخستین روزنامهٔ خصوصی بعد از انفاذ قانون جدید دربارهٔ مطبوعات به شمار میرود این روزنامه نظریات محافل اجتماعی را که علاقمند تحول و مشروطه بودند به نشر میرساند.

محمد هاشم میوندوال جهت پیدا کردن طرفداران برای خود در شورا، به اعضای شورا یك سلسله امتیازات را داد، مثلاً یك عضو شورا میتوانست عدهٔ ازافراد را به حج معرفی کند، تعدادی که این امتیاز را نداشتند از او رنجیدند و باعث جاروجنجال گردید.

میوندوال حزبی را به نام حزب دیموکراتیك مترقی در سال ۱۹٦۷م تأسیس نمود. در این حزب عدهٔ از افراد قدرت طلب جمع شدند و میوندوال نیز به اساس لزوم دید آنها را به مناصب مختلف تعیین کرد که خود یك نوع نابسامانی را بوجود آورد. عده یی از اشخاص در کابینه نیز به او دردسری خلق کردند که میتوان از وزیر داخله عبدالستار شالیزی نام برد، اوشخصی بود که به قانون اساسی اعتنا نداشت، او را به نام کتابچهٔ شیطنت میخواند. وهمچنان شایعاتی پخش گردید که گویا میوندوال عضو« C.I.A » امریکا است.

به هر ترتیب توطئه های داخلی که علیه او دوام داشت و منجر به خرابی وضع صحی او شد و بالاخره در اکتوبر سال ۱۹٦۷م استعفا نمود. گرچه محمد ظاهرشاه بعد از یکروز استعفاء صدراعظم دیگری را مامور تشکیل کابینه میساخت ولی او این بار هفتاد روز این پست را خالی گذاشت ومعاون صدراعظم عهده دار این وظیفه بود.

او در هنگام استعفایش خود را خدمتگار اعلیحضرت خواند. سوالاتی در محافل مختلف از او صورت گرفت که چرا خدمتگار اعلیحضرت؟ جواب میوندوال را به این سوال مهدی دعاگوی در کتاب خود تذکر داده که خدمت تان عرض میشود:

«از آن جائیکه من درطول مدت کار خود درصدارت افغانستان، طوریکه لازم بود به نفع مردم کاری را انجام نداده ام و در خدمت مردم نبوده ام از این رو اعتراف کردم که من خدمتگار اعلیحضرت بودم نه خدمتگار مردم، من به صداقت وصراحت می گویم که مردم افغانستان بدانند هرگاه در کرسی صدارت باشند یا شانه های شان پر از محراب ومنبر و ستاره باشد بازهم در دربار سلطنتی بیشتر از یك نفر خدمتگار حیثیت نخواهد داشت. هرگاه این حیثیت را میپذیرفتم تا زنده بودم صدراعظم میبودم ولی ترس از خدا، ترس از فردا، ترس از مردم، ترس از تاریخ و قضاوت تاریخ مرا واداشت که شریفانه وصادقانه عمل کنم وعمل کردم.» (۱۷، صص ۷۷-۷۸)

سیاست خارجی میوندوال:

محمد هاشم میوندوال در سیاست خارجی اش بسیار محتاط بود و سیاست بیطرفی کشور را حفظ نمود و با همسایگان خود مناسبات نیك داشت. درسال ۱۹٦٦م مارشال ایوب خان فرمانروای پاکستان

در راه عزیمت به تاشکند در کابل توقف کرد با میوندوال و محمد ظاهر شاه دیدن نمود.

کاسیگین در ۲٤ جدی ۱۳٤٤هـ ش هنگام بازگشت از دهلی در کابل فرود آمد با میوندوال و پادشاه دیدن نمود و صدراعظم شوروی از میوندوال دعوت نمود که از روسیه دیدن نماید. میوندوال در ۱۳٤٤هـ ش=۱۹٦٦م عازم مسکو شد و از شهرهای مختلف شوروی دیدن نمود، تلاش فراوان صورت گرفت شوروی خود را حامی کشور های آزاد و امریکا را دشمن و تجاوزگر معرفی نمایند ولی کارگر نیفتاد. (۱۵، صص ۲۸۱-۲۸۲)

او جهت ادامهء همکاری ها و جلب همکاری ها به کشورهای مختلف سفر کرد که میتوان از سفر او به ترکیه، جمهوری عربی متحد نام برد. با چین قرارداد همکاری در ساحات اقتصادی به امضاء رسید.

هاشم میوندوال در سال ۱۹٦۷م به دعوت لنیدن جانس رئیس جمهور امریکا وارد آن کشور شد، مذاکراتی را با وی و سرمنشی ملل متحد انجام داد. جانب امریکایی ها به کمك های اقتصادی و به خودکفایی در ساحهء زراعت افغانستان اصرار ورزیدند.

در جنگ اعراب و اسرائیل (۱۹٦۷م) سازمان ملل متحد از سران کشورها خواست که برای جلوگیری از یك جنگ عمومی چاره جویی کنند. میوندوال شخصاً جهت اشتراك در جلسهء سران به نیویارك رفت در بیانیهء که در سازمان ملل متحد ایراد کرد سیاست امریکا را بخاطر جانبداری از اسرائیل به انتقاد گرفت. میوندوال به عنوان یك فرد مسلمان و بااحساس در برابر برادران مسلمان خود

دین ملی و وطنی خــود را در بیانیه اش ابراز داشــت و این خواست اکثریت قاطبهء ملت افغان بود و توانست به عنوان صدراعظم هــویت اسلامی کشور را تمثیل کند.

پ- دورهء صدارت نوراحمد اعتمادی:

بعد از استعفای میوندوال، ظاهرشــاه نوراحــمـد اعتــمادی را مؤظــف به تشکیل کابینه ســاخت او در ۲۳ عقرب ۱۳٤٦هـ ش از شورای ملی رأی اعتماد گــرفت. اعتــمادی تخلـص خانواده گی او است. جدش سردار عبدالقدوس خان نام داشت که از وقت عبدالرحمن خان تا امان الله خان یکی از اشخاص فعال دربار در سیاست و اداره بود. در وقت امان الله شاه به حیث قوماندان جبهه در قندهار مقــرر شد. عبدالقدوس خــان در آن وقــت در قندهــار کفن بر تن نموده با مجاهدین یکجاعلیه انگلیس بجنگ پرداخت. پدر نوراحمد اعتمادی غلام محمد نام داشت که در وزارت خارجه کار میکرد و از مشــروطه خواهان دورهء امانی است. نوراحمد اعتمادی دارای تحصیلات عالی نبود به نسبت قرابت و از اینکه مربوط خانوادهء محمد زائی بود در وزارت خارجه مصروف کار شد و شکی نیست کــه در وزارت خــارجه تجربهء خوب در بخش دیپلوماسی حاصل نموده بود.

او به کشــورهــای مختــلــف سفر کرده و به حیث یك سیاستمدار متمایل به غرب معرفی گردیده بود. شاه اورا تعیین کرد تا او بتواند سیاست خارجی کشور را به خط میانه باز گرداند، او باوصف گرایش به امریکا، نتوانست تعدیلی را که در سیاست خــارجی لازم بود وارد کند. در دورهء او مناسبات با اتحاد شــوروی به مــانند ســابق دوام

کرد. در حل اختلاف بین پاکستان و ایران توجه صورت نگرفت. و شاید میخواست این کار ها را بعد از رفع مشکلات محصلین انجام دهد ولی مهلت نیافت. (٤٢، صص ٧٥٣-٧٥٤)

درسال ١٩٦٨م محصلین پوهنتون اعتصاباتی را به راه انداختند تا بتوانند در قانون تحصیلات عالی تغییری بیاورد. درسال ١٩٦٩م مقررات جدیدی اعلان شد، رئیس پوهنتون و پوهنحی های مربوطهء آن انتخابی گردید. مظاهراتی در لیسهء ابن سینا شروع شد، شاگردان آن لیسه تحت رهبری غلام فاروق متعلم آن لیسه جمهوریت را اعلان، رئیس جمهور وکابینه را از میان خود تعیین کردند. آنها کسی را اجازهء داخل شدن به لیسه نمیدادند. در اثر مداخلهء پولیس محمد اصیل متعلم آن لیسه به قتل رسید.

(١٩، صص ٤٢٨-٤٢٩)

اصیل به اثر مریضی یرقان در شفاخانهء علی آباد وفات کرد، محصلان آنرا گرفته وسیلهء مظاهرات شان قرار دادند. این حادثه سبب وسعت اعتصابات و مظاهرات در پوهنتون و مکاتب گردید که بازهم پولیس مداخله و به لت وکوب شاگردان و استادان پرداختند. استادان در مقابل دولت عکس العمل نشان دادند و انجمن استادان را تشکیل نمودند و از دولت خواستند که به این حادثه پاسخ بگوید. این اولین اتحادیه استادان افغانستان است که درراس آن علی محمد زهما قرار داشت و دو نفر استاد محمد رحیم الهام و داکتر هاشمیان به اتفاق آراء به حیث منشی تعیین شدند. دولت نتوانست به خواسته های آنان جواب دهد اعتصاب دوام کرد. پوهنتون کابل از طرف دولت تعطیل شد و بعداً مکاتب را نیز دولت تعطیل کرد و بالاخره دولت در وقت داکتر ظاهر خواسته های محصلین را پذیرفت.

دردوره‌ء صدارت نوراحمد اعتمادی علمای کابل و اطراف کشور در مسجد پل خشتی جمع شده تحصن اختیار کردند. علمای مذکور روی دو علت به این کار مبادرت ورزیدند: اول اینکه جریده‌ء پرچم عکس لنین را چاپ کرده به او درود فرستاده بود. دوم اینکه کاریکاتور به نقل از مطبوعات خارجی در جریده‌ء اصلاح نشر شد که در باره‌ء تعدد ازواج و کنایه به رسول خدا بود. و علمای کشور خواهان مسدود شدن جریده‌ء پرچم و مجازات اشخاصی بود که در این مطالب دست داشتند اما دولت با جبر و زور این حرکت علما را خاتمه داد.

محمد نبی عظیمی مینویسد: «حرکت ملاهای مذکور توسط اقدامات اردو خنثی گردید، سردار عبدالولی به قطعات اردو از جمله قطعه‌ء انضباط که من در آن اجرای وظیفه میکردم هدایت داد شب هنگام ملاهای مذکور را ازمسجد بیرون و به سرویسهای که به همین منظور تهیه شده بود سوار و به مناطق شان حرکت دهید. در پهلوی تولی انضباط قطعه‌ء ٤٤٤ کوماندو و زرهپوش ها که در رأس آن رحمت الله صافی قرار داشت به این وظیفه توظیف شده بودند. ما این ملاهارا که لباس ودستارسفید بر تن درمسجد و بیرون از مسجد خواب بودند بیدار و آنها را با تهدید سلاح و تفنگ از مسجد بیرون و به سرویس ها بالا و به مناطق شان اعزام نمودیم که تعداد این اشخاص ۳۰۰۰ نفر تخمین شده است.» (۳۱، ص ۵۷)

انتخابات سال ۱۹۶۹م:

در سال متذکره دوره‌ء دوازدهم ولسی جرگه به پایان رسید، به اساس قانون جدید اولین انتخابات صورت گرفت. پول و نان، و داشتن مهمانخانه نقش موثری را در انتخاب اشخاص بازی نمود،

شکی نیست عده‌ء از افراد بنا بر موافقهء دولت به پارلمان راه یافتند. علایم زیادی از مداخله‌ء دولت در انتخاب وکلا به نظر میخرد، بازار خرید وفروش گرم بود و وکلا که پول خرج میکردند تصور مینمودند که چندین برابر آن را به دست خواهند آورد.

در سراسر کشور بمنظور انتخاب نماینده گان در دوره‌ء سیزدهم شورا(۱۹٦۹م) کمسیون های انتخاباتی بیش از دونیم ملیون نفر انتخاب کننده را در کشور ثبت کردند. مبارزه‌ء شدیدی به راه افتاد، نشان میداد که جریان های سیاسی مختلفه به کمپانی انتخاباتی اهمیت بسارجدی قایل بودند بعد ازانجام پروسه‌ء انتخابات به تعداد ۲۱۳ وکیل از حوزه های مختلف به صفت نماینده‌ء مردم از طریق انتابات آزاد سری مستقیم انتخاب گردید.(۵۵، ص ٤٧١)

مطابق قانون، وزرا باید رای اعتماد را ازولسی جرگه به دست می آوردند. نوراحمد اعتمادی و کابینه‌ء او رأی اعتماد به دست آوردند. تظاهرات که در موسسات تحصیلی و تعلیمی و غالباً صنعتی که تخفیف یافته بود به شدت بیشتر از سابق از سر گرفته شد. در این تظاهرات چپی ا و راستی ها گاه گاه باهم به زد وخورد می پرداختند و کسی نبود که جلو آنها را بگیرد و از طرفی، وکلا، دولت و سناتور ها به امور حکومت مداخله میکردند که این همه سبب نارضایتی صدراعظم شد و اوجهت تداوی به پاریس سفر نمود. بعد از معالجه به وطن برگشت در بعضی جلسات اعضای شورا از اعتمادی سوالات راطرح میکردندکه دریکی از این جلسات اعتمادی به جواب اعضای شورا نپرداخت، شورا تصمیم گرفت رأی عدم

اعتماد را علیه حکومت مطرح و مورد بحث قرار دهند. اما اعتمادی خود به تاریخ ۱۶ اکتوبر ۱۹۷۱م استعفا نمود.

ت- دوره‌ء صدارت دکتور عبدالظاهر:

دکتور عبدالظاهر در سال ۱۲۸۹هـ ش=۱۹۱۰م در لغمان به دنیا آمده، پدرش در اداره‌ء دولت شغل حسابداری داشت بعد ازختم مکتب حبیبیه برای تحصیلات عالی به امریکا اعزام گردید دیپلوم دکتورا و تخصص در بخش امراض داخله را از امریکا بدست آورد. بعد از ختم تحصیل به کشور بازگشت و شامل اداره‌ء دولت گردید. او مدتی به حیث سفیر افغانستان در پاکستان و در پستهای مختلف اجرای وظیفه نموده است. بعد از استعفای نوراحمد اعتمادی(۲۶ ثور ۱۳۵۰) از طرف پادشاه به تشکیل کابینه مؤظف گردید. در کابینه‌ء داکتر عبدالظاهر یك خانم را که میرمن شفیقه ضیایی نام داشت به حیث وزیر مشاور تعیین نمود. بعد از کبرا نورزی دومین خانمی است که به کابینه راه یافت.

کابینه بخاطری اعتماد از شورا به شورای ملی معرفی گردید در شورای ملی باز وکلا به گلایه و شکایت از حکومت پرداختند. داکتر عبدالظاهر ایامی صدراعظم تعیین شد که مشکلات فراوانی تراکم نموده بود که باید به حل آن می پرداخت، یکی از آن مسئله زبان بود.

مسئله‌ء زبان به ولسی جرگه مطرح شد و مجلس را به دو گروپ تقسیم نمود، یك گروپ از پشتو زبانان تعدیلی را درقانون پیشنهاد کردند که خواندن و نوشتن زبان دری و پشتو را شرط ماموریت قرار

میداد. دری زبانان تصور کردند که ماموریت دولت را تنها در انحصار پشتو زبان قرار میدهد بناءً اعتراض کردند و با مجلس مقاطعه نمودند. حتی این مسایل خارج از شورا در مجالس و جراید نیز مطرح گردید و هرکس میخواست از آن به نفع خود بهره برداری نماید. (٤٢، ص ٧٦٥)

مسئلهء دیگری که حکومت داکتر ظاهر را تکان داد مسئلهء قحطی وخشکسالی در کشور بود که عدهء زیاد از مردم تلف شدند. این خشك سالی بیشتر ولایات فاریاب، بادغیس را فرا گرفت و مردم بخاطر پیدا کردن لقمه نانی از خانه وکاشانهء خود شروع به مهاجرت به ولایات مختلف کشور نمودند. نگارنده خود شاهد بودم که دریوران بااحساس کشور بخصوص مردمان جاجی که مالك موتر های هشت سلندره و راکت بودند رایگان این مردم بیچاره را به جاهای که میخواستند انتقال میدادند. یکی از روزها یك موتری که مسافرانش از منطقهء لولاش فاریاب آمده بود، دخترهای خود را در مقابل ده نان، پنج نان به امید زنده ماندن شان به فروش رسانیدند.

کشورهای مختلف جهان امریکا، عراق، فرانسه، شوروی، انگلستان، جاپان، کویت، لیبیا، ترکیه، ایران، پاکستان و بسا از کشورهای دیگر بخاطر رفع خشکسالی کمك و معاونت نمودند. در چنین وضع نامناسب کشور کار عمده ای را دررفع این همه مشکلات سیاسی- اجتماعی و اقتصادی انجام داده نتوانست و هم با شورا در مسایلی به موافقه نرسید سر انجام تصمیم گرفت که استعفا نماید و استعفای مذکو از طرف شاه قبول گردید.

ث- دوره‌ء صدارت محمد موسی شفیق:

موسی شفیق فرزند مولوی محمد ابراهیم کاموی در سال ۱۳۱۰ هـ ش=۱۹۳۱م در شهرکابل تولد گردیده است. پدرش یك عالم بزرگ و زنده گی ساده داشت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در نجم المدارس ننگرهار و مدرسه ابوحنیفه تکمیل و تحصیلات عالی خود را در رشته‌ء حقوق اسلامی در الازهر مصر و امریکا به پایان رسانیده است. بعد از فراغت در وزارت عدلیه به کار آغاز کرد و در پست های مختلف آن وزارت اجرای وظیفه نمود. همچنان بحیث استاد در پوهنځی حقوق و علوم سیاسی اجرای وظیفه میکرد. او آدم جدی و پرکار بود بخاطر انجام پلانهای مطروحه‌ء خود با جسارت عمل کرد و اعلیحضرت محمد ظاهرشاه بعد از استعفای داکتر ظاهر در ۷ دسمبر ۱۹۷۲م وی را مؤظف به تشکیل کابینه ساخت. و کابینه‌ء پیشهادی موسی شفیق بدون کدام جارو جنجال رأی اعتماد را از شورا به دست آورد.

اجراآت حکومت:

محمد موسی شفیق کمتر از یکسال در پست صدارت بود، ولی در این مدت کم دست به یك سلسله اقدامات مؤثر زد. او رسماً اعلان نمود مامورینی که مقرر میشوند و از عهده‌ء کار برآمده نمی تواند از وظیفه سبکدوش میگردد. اعضای کابینه‌ء خود را از غیبت و بدگویی در مورد وزرای سابقه منع کرد. او به کمك وزیر زراعت خود عبدالوکیل دست به ابتکاراتی در ساحه‌ء زراعت زد او اداره‌ء ملی را برای سوادآموزی ایجاد نمود.

حکومت شفیق پروگرامهای خاصی را برای رفع محدودیت های

که در حکومت های قبلی در مورد دین مبین اسلام به میان آمده بود تا حدی برطرف کرد. در این دوره رادیو افغانستان در هنگام نشرات خود در وقت های نماز، اذان محمدی را به نشر می سپرد. او امر کرد که رستورانت شهر غلغله که درمقابل مسجد حاجی یعقوب قرار داشت و محل عیاشی بود مسدود گردد و تیاتر مرستوران که آن هم حکم یك مرکز فحشا را داشت مسدود شد. (۵۲، ص ۸۵) همچنان او تخریب کلیسایی را که در شهر کابل وجود داشت با وجود مخالفت بعضی از سفرای خارجی صادر نمود. (۱۹، ص ۴۴۳)

موسی شفیق در ساحهء سیاست خارجی نیز گامهای مؤثری را برداشت، موضوع آب هلمند که از مدتها به اینطرف مورد مناقشه دو کشور ایران و افغانستان بود حل و فصل گردید. به قول عطائی، شاه در چندین جا گفته بود که مسئلهء تقسیم آب هیرمند بر شانه هایم گرانی می نمود، اکنون که حل گردید بسیار راضی هستم. (۳۲، ص ۳۶۷). حل مسئله با ایران در موضوع آب، باعث پریشانی ها در داخل کشور گردید و صدراعظم را به فروش آب متهم ساختند، علت همه این غوغا ها عناصر افراطی در کشور بود که بر ضد شفیق فعالیت میکردند. شفیق میخواست برموضوع پشتونستان باپاکستان صحبت و یك راه حل درست پیدا کند اما متأسفانه وقت نیافت.

احزاب و جریانهای سیاسی در دورهء دههء قانون اساسی

استعفای محمد داؤد از صدارت، و قرار گرفتن یك نفر غیر خانوادهء سلطنتی در رأس حکومت، اعلام دموکراسی و تجدید قانون اساسی یك سلسله آزادی هایی را درساحات مختلف حیات اجتماعی بوجود آورد. گرچه قانون احزاب وجود نداشت و مردم نمی خواستند

که در تاریکی ها به حـرکت پرداخته و در گـودال خود را بیاندازند، ولی در مادهء ۳۲ قانون اساسی این دوره نگاشته شده بود که اتباع افغانستان حق دارند که احـزاب سیاسی را تشکیل دهند به شـرط آنکه هدف فعالیت حزب، تشکیلات آن طـوری بنا نشده باشـد که مخالف قانون اساسی باشد. به هر صـورت در این اوضاع یك تعـداد احزاب چپ و راست بوجود آمدند که ذیلاً به شما معرفی می گردد:

الف- حزب دموکراتیک خلق افغانستان:

از مدتها به اینطرف کشور ما با اتحـاد شـوروی روابط دوستانه داشت و متخصصین این کشور در نقاط مختلف افغانستان در رفت وآمد بودند، طبعاً به اساس پالیسی دولت شـوروی عـده یی از این متخصصین دربخش ایدیولوژی مارکسیستی وظیفه داشتند وهمچنان تعداد زیاد کتب مارکسیستی که توسط حـزب تـودهء ایران ترجمه و نوشته شده بود از ایران به افغانستان می آمد. جـوانان این کتاب را مطالعه می نمودند.

جوانان گردهم در حلقات جمع می شدند و کار اصلی آنهـا تبادل کتب، اطلاعات و آموخته ها بود. از میان این حلقات سه حلقه که به دور غلام محمد غبار، ببرك کارمل و نورمحمد تره کی گرد هـم آمده بودند از همه معروف بود. ظاهرطنین به نقل از کشـتمند مـی نویسد: «در آن حلقه که من شرکت داشتم رهبری آنرا ببرك کارمـل به عهـده داشت و در آغاز این حلقه‌ها جدا از یکدیگر بـودند بعداً باهم متحـد شدند و یك کمیته را به نام کمیته تدارك بوجـود آوردند این کمـیته تأسیس حزب دموکراتیك خلق افغانستان را تدارك دید.

(۲۹، صص ۱۲۹-۱۳۰)

نخستین کنگره‌ء این حزب در ۱۱ جدی ۱۳۴۳ هـ ش = اول جنوری ۱۹۶۵م در شهر کابل در منزل نورمحمد تره کی واقع کارته چهار به صورت مخفی دایر گردید.

بعداً اعضای کنگره نام او را حزب دموکراتیك خلق افغانستان گذاشتند. اختلاف نظر بر سر رهبری در سال ۱۹۶۷م باعث انشعاب درحزب گردید و به دو بخش خلق و پرچم تقسیم شد. مرام این حزب را تشکیل جبهه‌ء متحد ملی، تعقیب راه رشد غیر سرمایداری، اقتصاد رهبری شده دولتی، اصلاحات ارضی، محو بیسوادی و غیره تشکیل میداد.

درانتخابات شورای ملی۱۹۶۵م از جناح حزب پرچم ببرك کارمل، اناهیتا راتب زاد و نوراحمد نور موفق شدند که عضویت شورای ملی را حاصل نمایند ولی از جناح خلق کسی موفق به کسب آرا نگردید. هریك از این دو جناح از خود روزنامه داشتند که در بخش مطبوعات از آن صحبت خواهد شد.

در اثر وساطت و میانجیگری احزاب کمونیست کشورهای مختلف بخصوص اتحادشوروی، احزاب خلق و پرچم در سال ۱۹۷۶م دوباره متحد و یکپارچه گردید و بالاخره توانستند محمد داود را سرنگون و قدرت را به دست گیَرند.

ب- حزب دموکراتیک نوین:

در مورد سال تأسیس این حزب بین مؤرخین و دانشمندان کشور اختلاف نظر است. حق شناس در دسایس اش سال تاسیس حزب را ۱۹۶۸م؛ محترم دریځ ۱۹۶۵ و محترم عطائی ۱۹۶۸ م میداند. محترم دریځ می نویسد« حزب دموکراتیك نوین یا سازمان جوانان

مترقی بود که در میزان ۱۳٤٤ / ۱۹٦٥م از بقایا و طرفداران حزب ندای خلق تحت رهبری داکتر عبدالرحمن محمودی در دوره‌ء صدارت شاه محمود خان در شهر کابل دایر گردید. (۱۹، ص ٤٨٤)

شعله‌ء جاوید یك تشکیل کمونیستی طرفدار چین بود، ظاهراً خاندان داکتر عبدالرحمن محمودی در سال های ۱۹٤۹-۱۹٥۲م تنظیم نموده باشد. (٥۲، ص ۱٥۱)

آن چیزی که درست به نظر میخورد این است که درسال ۱۹٦۸م این حزب امتیاز جریده یی را به نام شعله‌ء جاوید کمایی نمود و مانند دیگر احزاب قبل ازنشرجریده در جامعه حضور داشت.

تشکیلات حزب دیموکراتیك نوین سری بود. گاهی می گفتند که محمد عثمان(مشهور به لندی) استاد پوهنځی ساینس پوهنتون کابل رهبر این حزب است و زمانی گفتند که مجید کلکانی رهبری این حزب را بعهده دارد. یکی از فعالین این حزب عبدالله رستاخیز نام داشت در اثر تلاش او هرات یکی از حوزه های فعال حزبی شد. این حزب چون احزاب دیگر دستخوش انشعابات گردید، یکی از فعالین این حزب در رأس گروه مستقلی به نام سازمان رهائی افغانستان قرار گرفت. شعله یی ها نسبت به هر گروپ و سازمان های سیاسی افغانستان ماهیت تجاوز شوروی را در افغانستان تقبیح نموده و مردم را به ضد شوروی داخل مبارزات مسلحانه ساخت. دربعضی مناطق کشور اولین گروپ های عملیاتی را بر ضد شوروی سازماندهی و رهبری نمودند.

پ- حزب افغان سوسیال دیموکراتیک (افغان ملت):

این حزب به تاریخ ۱۷ حوت ۱۳٤٤ = ۸ مارچ ۱۹٦٦م توسط یك عده از شخصیت های ملی کشور تاسیس گردیده است. (٦٧، ص ۳) رهبر این حزب انجنیر غلام محمد فرهاد نام داشت او تحصیلات عالی خود را در آلمان تکمیل نموده در اولین انتخابات شاروالی در کابل خود را کاندید نمود و با اکثریت آراء به حیث شاروال انتخاب گردید. در انتخابات ۱۹٦۹م ولسی جرگه به حیث وکیل خود را از کابل کاندید و توانست بااکثریت آرا به لویه جرگه راه یابد. او به اساس مکلفیت در لویه جرگه از خواسته های مردم ولایت کابل دفاع نمود.

بعضی از دشمنان این حزب مدعی اند که این حزب حرکات فاشیستی دارد. این اتهام کاملاً غلط است زیرا فرهاد یك شخص ملی بود هرگز تبعیض را نمی پسندید، وی تمام شهریان کابل را اعضای یك ملت و یك خانوادهء افغان می شناخت. (۱۹، ص ٤۹۲) بناءً میتوان گفت که یك حزب ملی بود و است.

حزب افغان ملت یك حزب ملی است عناصر متشکله ملی گرایی که عبارت است از وطندوستی، ملت دوستی، تشکیل جامعهء ملی، تشکیل دولت ملی بعد از حاکمیت خداوند جل جلاله عقیده به حاکمیت ملت میباشد، جزء از مرام این حزب را تشکیل میدهد. برای این حزب وجود مملکت مستقل ارزش بسیار مهم دارد. در این

مورد به هیچ نوع سازش و معامله حاضر نیست. حزب افغان ملت حاضر نیست که از استقلال و دولت ملی افغانستان برای هیچ دولت و یا دشمن بگذرد بدین لحاظ با احزاب اسلامی و کمونیستی فرقی بارزی دارد. (۵،صص ۱۰۶-۱۰۷)

ت- حزب دیموکراتیک مترقی:

محمد هاشم میوندوال در دوران صدارت خود در سال ۱۹٦٦م حزبی را تشکیل نمود که به نام دیموکرات مترقی یاد گردید. او معتقد بود که احزاب در تحقق دموکراسی، شاهی مشروطه و نظام پارلمانی نقش عمده را بازی کرده میتواند بناءً دست به تاسیس حزب زد و هدف این حزب را نیز مطالب فوق تشکیل میداد. چون موسس و رهبر این حزب در رأس قدرت قرار داشت بناءً اشخاص استفاده جو، موقع طلب وچوکی پرست ها در این حزب وارد شدند تا از اینطریق بر کرسی های دولتی تکیه زنند. هنگامیکه میوندوال از صدارت استعفی کرد بسیاری از اعضای حزب او را ترک کردند و خودش با یك عدهء محدود به مبارزات خود ادامه داد.

ث- حزب زرنگار:

سال تأسیس این حزب را حق شناس در دسایس اش ۱۳٤۲ش= ۱۹٦۳م میداند.(۱۵، ص ۵۰۹) این حزب توسط استادخلیل اللّه خلیلی شاعر زبان دری در کابل تأسیس گردید و فعالین این حزب را اشخاصی تشکیل میدادند که در پست های دولتی مصروف کار و فعالیت بودند. این اشخاص حزب خود را در راستای حمایهء شاه سوق و خود را طرفدار شاه میخواندند.

ج- جوانان مسلمان(اخوان المسلمین):

سازمانی به نام اخوان المسلمین اصلاً در مصر توسط یك مبارز مسلمان آن کشور به نام حسن البنا ایجاد و به مرور زمان به سایر کشورهای اسلامی گسترش یافت. پایه و اساس این نهضت را احیای عظمت اسلامی دوره‌ء خلفای راشدین تشکیل میدهد و در اینگونه رژیم ها دین بر دولت حاکم میگردد.

افکار اخوان المسلمین درافغانستان توسط عده یی از شخصیت هایی که در مصر تحصیل کرده و به افغانستان آمدند ایجاد گردید، موسس این نهضت را غلام محمد نیازی استاد پوهنحُی شرعیات کابل میدانند که اولین هسته‌ء جوانان را در آن پوهنتون اساس گذاشت.

گلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی می گوید که این حرکت ها در پوهنتون شکل انفرادی داشت اگر حزبی پیش از آمدن ما در پوهنتون موجود بود پس ضرورت به تأسیس حزب دیگری نبود. بعد ازآمدن من در پوهنتون در یکی از شبهای حمل با۱۲ تن از همنظران خویش در صنف جمع و تعهد نمودیم که بعد از این منظم درراه اسلام مبارزه می کنیم. (۱۹، ص ٤۸۸) به هر صورت تاریخ دقیق ایجاد این حزب و ساختار تشکیلاتی نخستین آن معلوم نیست.

ح- جمعیت جمال مینه:

در جریان تلاش بخاطر ایجاد سازمانها در افغانستان برادران اهل تشیع ما در جمال مینه‌ء کابل دست به فعالیت های سیاسی و اسلامی میزدند که متأسفانه از سال تاسیس این انجمن معلومات در دست نیست.

خ- جمعیت العلمای محمدی:

عــده یی از علمای اهل تسنن و شیـعه در مساجــد و محافل به ضرورت متحد شدن علما بخاطر انجام درست وظایف شــرعی شان صحبت میکردند تا بالاخره یکتــعداد زیادی از علما بخانهء محترم صبغت الله مجددی واقع قرغهء کابل جمع شدند و در سـال ۱۳۵۰هـ سازمانی را به نام جمعیت العلمای محمدی تاسیس نمودند. سازمان مذکور جهت روشن ساختن اذهان مردم و از جریانات مختلـف کشور و جهان جوانان وطن را آگاه و آنها را به وظایف اسلامی شان تشویق میکرد.

به قول حق شناس این جمعیت ازکودتای محمدداود (۱۳۵۲ش) الی ۱۳٦٤ هـ ش به رکــود مواجه بود بالاخره در سال اخیر الذکر در دفتر جبههء ملی نجات افغانستان بار دیگر درپشاور گشایش یافت.

د- ستم ملی:

موسس این حزب طاهر بدخشی است، او که مانند ببرک کارمل و نورمحمد تره کی ادعای رهبری داشت به امید خــود نرسید و از حزب دموکراتیك انشعاب کرد ، سازمان مستقلی را به وجـود آورد ، مــرکز عمده فعالیت این حــزب سمت شــمال کشـور بود ، آنها در این سمت جوانان ازبیك، ترکـمن، هزاره و تاجیك را به بهانهء اینکه حقوق ملی شان توسط پشتونها سلب شده به تحریك خــود جلب میکــردند. این حزب نیز به انشعابات روبرو گردید. بالاخره این حزب را بنام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان یاد کردند. بدخشی در کودتای ثور با خلقیها پیوست بعداً معلوم نشد که سرنوشت او چه شد،ولی بازمانده های آن به نام محبوب الله کوشانی و بشیر بغـلانی پستهای مختلف

دولتی را کمایی کردند و این گروپ در شمال کشور هنوز موجودیت دارند. طرح مبنی بر تغییر نام افغانستان و ایجاد فدرالیزم را همه روز شعار خود قرار داده در اغوای یکتعداد جوانان مصروف است.

خوشبختانه جوانان کشور دیگر نمی خواهند فریب کسانی را بخورند که بالای شان تجارت سیاسی نموده و می نمایند. دیگر دامن زدن به تعصبات لسانی، محلی، منطقوی، بازاری ندارد. بهتر است با احساس پاك اسلامی، انسانی در راه تحقق اهداف اسلامی، انسانی و افغانی در راه اعتلای ترقی کشور گام برداریم تا ملت بیچاره و دربدر را از این مشکلات و مداخلات کشورهای خارجی رهایی بخشیده در مسیر شاهراه تمدن سوق دهیم.

مطبوعات در دههء دیموکراسی:

یکی ازخصوصیات عمدهء دموکراسی دوم آن بود که اشخاص توظیف شده به صدارت مربوط خانوادهء سلطنتی نبودند، آنها در پهلوی انجام کارهای چون تدوین قانون اساسی جدید، قانون مطبوعات را نیز اعلام کردمد و نشریه ها میتوانستند در این دوره کابینه واشخاص دیگر دولتی را مورد انتقاد قرار دهند. مطابق به قانون مطبوعات درافغانستان، ناشر یك جریده مکلف بود که اجازهء نشر جریده را ازمقامات اخذ نماید. به طور کلی باید عرض نمود که این نشریه در چوکات یکسلسله مقررات آزادی خود را داشتند نمیتوانستند به انتشار اخباری که باعث اخلال امنیت، افشای اسرار اردو و اخبار جعلی و غیره بپردازند، اینك به معرفی رسانه های دولتی و غیردولتی یا آزاد می پردازیم.

اتحاد ملی، افغان، افغان ملت، افغان ولس، افکار نو، پرچم، خلق، پروانه، پکتیکا، پیام امروز، پیام وجدان، پیکار، ترجمان، جبههء ملی خلق، خیبر، روز، روزگار، سبا، سپیده دم، شعله جاوید، شوخك، صدای عوام، کاروان، کمك، گهیځ، مردم، مساوات، معرفت، ملت، ندای خلق، وحدت، هدف و دو مجلهء آزاد این دوره عبارت بود از اسلام و دریا.

رسانه های چاپی دولتی این دوره عبارت بود از:

آریانا، ادب، افغانستان، افغانستان بانك، پوهنه، پیام حق، جغرافیه، تعلیم او تربیه، رنا، زیری، ژوندون، ساینس، سره میاشت، سواد، شوری، شرعیات، الفلاح، قضا، کابل تایمز، کوچنیانو انیس، کرنه، لمر، مهدی، میرمن، وژمه، هیواد. در ولایات اتحاد بغلان، بدخشان، پروان، فاریاب، ستاره، ستوری، شیان ورانگه، هرات، هلمند وغیره. (۱۰، صص ۲۰۸-۲۲۰)

بخش هشتم

جمهوریت محمد داود

(۱۹۷۳-۱۹۷۸م)

محمد داود بنابرخواست و اراده‌ء خود در سال ۱۹۶۳م از عهده‌ء صدارت استعفاء نمود. او در حالی استعفا کرد که زمینه‌ء تحقق اهداف شخصی و ملی خویش را در سایه‌ء نظام شاهی قابل تصور نمیدانست. و در صدد آن بود که ازطریق مستقلانه بدون منت گذاری شاه دوباره وارد عرصه‌ء سیاست شود و نقش عمده را در ساحه‌ء سیاسی کشور بازی نماید. بسیاری اشخاص طرفدار محمد ظاهرشاه از این استعفای داود اظهار خرسندی نمودند. قانون اساسی دوران داکتر محمد یوسف(۹ میزان ۱۳۴۳هـ ش) محدودیت هایی را به خانواده های سلطنتی گذاشت که ازآنجمله خانواده شاهی نمیتوانست وظایف صدارت، عضو شورا و عضو ستره محکمه را به عهده گیرد.

محمد داود بدین صورت تقریباً به زنجیر بسته و حالت کشور را از خانه تماشا میکرد او تقریباً ده سال را در گمنامی سپری نمود. بسیاری از دوستان و مامورین بلند پایه‌ء دوران صداتش که همیشه گرد او حلقه زده و چاپلوسی می کردند او را از یاد بردند و در خانه‌ء

خود اوضاع کشور را نظاره میکرد.

حکومت های دههء دموکراسی که یکی پشت دیگری روی صحنه آمدند با ناکامی هایی روبرو شدند و تعویض گردیدند یعنی در مدت ده سال پنج صدراعظم موظف به تشکیل کابینه شد. هر روز که می گذشت بر نارضایتی مردم از رژیم شاهی افزوده میشد.

محمدداود احساس کرد که ادامهء اوضاع کنونی روزی را خواهد آورد که سلسلهء محمد زائی را سرنگون سازد، درآن صورت قدرت به دست کسانی خواهد افتاد که هرگز قابل بازگردانیدن نخواهد بود. روی همین دلیل خواست که در رأس قدرت قرار گیرد از یکطرف از سقوط خاندان محمد زائی جلوگیری و از سوی دیگر خواسته های مردم را در ساحات مختلف برآورده سازد. (۱۹، ص ۵۷۳)

سردار محمد داود با انظباط، سختگیر، مستبد و مغرور و عشق بسیار زیاد نسبت به ترقی و اعتلای کشورش داشت. مردی بود خداپرست، پرهیزگار، مومن ومتقی. مارکسیست وکمونیست نبود، یك مسلمان ساده بود او دارای کلهء طاس، قامت متوسط و اندام فربه نشان دهندهء اشرافیت اوبود زنده گی ساده داشت. خط فکری او را نوعی ناسیونالیزم ناب و سچهء افغانی تشکیل میداد. (۳۱؛ ص۷۷-۷۸) به هیچگونه خوشگذرانی علاقمندی نداشت. فضای زندگی خانوادهء شاهی را بد میدید، از مصروفیت افراطی آنها در لذت جویی متنفر بود. (۱۹، ص ۵۳۷)

به هر صورت، محمد حسن شرق که با محمد داود روابط خوب داشت و حاضر بود بخاطر برآورده شدن آرمان داود خان از هیچ نوع سعی و تلاش دریغ نورزد در اول زمینهء ملاقات داود خان را با

رهبران احزاب بخصوص خلق و پرچم مساعد ساخت تا کمك آن دو را در پلان های بعدی محمـد داود کمایی نماید. ولی داود خان بدون پشتیبانی احزاب به جلب و خدمت افـراد وفادار به خـود پرداخت و توانست در بین اردو نفوذ کند و با طرفداری نظامیان کودتایی را به راه انداخت. این کودتاه تحت رهبری محمد داود و توسط افسران اردو سـاعت یك ونیم شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲هـ ش آغاز یافت و در ظرف چند ساعت پیروز گردید و رژیم شـاهی را سرنگون و جمهوریت اعلام گردید.

عده ای از مؤرخین مدعی اند که این کودتاه با همکاری پرچمی ها و اتحاد شوروی صورت گـرفته است. سـلطان علی کشتمند که عضو بیروی سیاسی حزب بود می نویسد: «من ساعت پنج صبح خبر شدم و برایم گفتند که در جلسه هیأت اجرائیه کمیته مـرکـزی حزب اشتراك نمایم. در جلسه رفقا جمع بودند سوالاتی را مطرح کردند که آیا رهبری حزب قبلاً از موضع اطلاع داشته است شـرکت کننده گان کی ها اند امکان موفقیت وجود دارد یانه، ببرك کارمل اظهـار نمود که هیچ یك ازاعضای رهبری قبلاً درجریان نبوده است». (٤٥، ص ٢٥٠)

از گفـتهء فـوق برمی آید که اصـلاً پرچمی ها از وقـوع حادثه آگاهی نداشتند برای تبادل افکار و چگـونگی حادثه ساعت پنج صبح ۲۶ سرطان گردهم جمع شدند. تصور بنده اینست که بعد از ملاقات با احزاب پرچم و خلق محمد داود شخصاً به صـورت انفـرادی بدون کمك آنها دسـت به کار شد، به ابتـکار شخص خـود، و توانست از نارضایتی افسران پایین رتبه استفاده کرده کـودتاه را انجـام دهد، سهم گیری پرچمی ها ویا اینکه شوروی در آن دسـت داشته بیشتر به

افسانه میماند که از روی بدگمانی ها ساخته شده است. این کودتا را بعضی ها سازش فامیلی، خانواده گی، پادشاه گردشی و شخص محمد داود کودتا سفید خواند.

محمد داود به تاریخ ۲٤ جولای ۱۹۷۳م در یك کنفرانس مطبوعاتی به سوال خبرنگار جواب داد: «با کمال صراحت گفته میتوانم که این کودتا یك کودتای کاملاً سفید بود. زیرا اصلاً مقاومتی دیده نشد بلکه احساسات و اشتراك تمام قوای مسلح اردو و همه مردم افغانستان خاصه طبقات جوان و منور به آن همراه بوده و آنراتائید کردند. »(٤٥، ص ٢٤٦)

روز ۲٦سرطان ۱۳۵۲هـ ش مطابق ۱۷ جون ۱۹۷۳م روز سقوط رژیم شاهی و اعلام نظام جمهوری در افغانستان به حساب میرود و بنیانگذار یا اولین رئیس جمهور کشور محمد داود تعیین گردید.

اولین کابینهء جمهوریت و استعفای محمد ظاهرشاه:

بعد از پیروزی کودتا، کمیته مرکزی نظام جدید متشکل از یکتعداد افسران و افرادیکه در کودتا نقش داشتند تشکیل گردید و در نشست خود محمد داود رهبر کودتا را به عنوان رئیس تعیین نمودند. و همچنان به افسرانیکه در کودتا شرکت داشتند ترفیعات فوق العاده داده شد و به رهبری قطعات و جزوتام های اردو مقرر گردیدند.

دو هفته بعد به تاریخ ۱۱ اسد ۱۳۵۲هـ ش کمیته مرکزی تحت رهبری محمد داود جلسه گرفت، اعضای کابینه جدید را که از طرف صدراعظم معرفی شد بااکثریت مطلق پذیرفت که قرار ذیل بود:

– محمدداود رئیس جمهور صدراعظم، وزیرداخله ووزیر خارجه.

- دکتور محمد حسن شرق معاون صدراعظم.
- عبدالاله وزیرمالیه، دوکتورعبدالمجید وزیرعدلیه، نعمت الله پژواك وزیر معارف، انجنیر پاچاگل وفادار وزیر امور سرحدات، پوهاند عبدالقیوم وزیرمعادن و صنایع، غوث الدین فایق وزیر فواید عامه، عبدالحمید محتاط وزیرمخابرات، پوهاند نظر محمد اسکندر وزیر صحت عامه، پوهاند عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور، جیلانی باختری وزیر زراعت. (۱۹، ص ٥٤٦)

در ایام کودتای ۲٦ سرطان، محمد ظاهرشاه جهت انجام پاره یی از امور درایتالیا بود که ازطریق رادیو از سرنگون شدن پادشاهی خود در کابل خبر شد. در این وقت نوراحمد اعتمادی به حیث سفیر افغانستان در ایتالیا اجرای وظیفه میکرد او به شکلی از اشکال به میانجیگری پرداخت و به شاه مشوره میداد که باید استعفا نماید تا اعضای خانوادهء سلطنتی اش که مرکب بود از احمدشاه پسرش، حمیرا خانم و غیره مورد آزار واقع نگردند. بناءً ظاهرشاه در ۲۱ اسد ۱۳٥۲ش استعفا نامهء خود را به محمد داود فرستاد. بعد از استعفای ظاهرشاه اعضای خانوادهء او توسط طیارهء آریانا به روم انتقال داده شد و باقیمانده اعضای فامیل بعد از مدتی به شمول سردارعبدالولی و شاولیخان نیز به خارج رفتند.

قتل میوندوال:

میوندوال شخصیت شناخته شده کشور در سال ۱۹٥۳م در ایام صدارت محمد داود در وزارت امورخارجه کار میکرد و دید و بازدید های فراوان با برادر محمد داود در وزارت امورخارجه داشت و تحت الحمایه او کارمیکرد. او دارای احساسات ضد کمونیستی بود

و به حیث سفیر در کراچی، امریکا و انگلستان همچنان بحیث وزیر اطلاعات و کلتور و صدراعظم اجرای وظیفه نموده از جمله شخصیت های افغانی است که صاحب شهرت ملی و بین المللی بود. بعد از کودتای داود به وطن برگشت و علاقمند همکاری با داود خان بود.

اولین تحریکات پاکستانی ها ومخالفت آنها با رژیم جمهوری محمد داود در طرح توطئه نمایان گردید که توسط محمد هاشم میوندوال و همکاری یکتعداد از همکاران او می بایست انجام میبافت. (۳۱، ص ۱۰۲)

در ۲۰ سپتمبر ۱۹۷۳م این خبر از طریق رادیو به نشر رسید که میوندوال و یکتعداد از رفقای او به کمك یك کشور خارجی کودتایی را به راه می انداختند که دستگیر شدند. (۳۲، ص ۳۸۱) همراه با میوندوال تعداد زیادی از جنرالان و وکلای ولسی جرگه نیز شامل بودند.

میوندوال بنابر دستور شخص محمد داود توسط نبی عظیمی از منزلش دستگیر و به ارگ آورده شد. به قول محمدنجیم آریا: میوندوال مریض و تازه بعد از معالجه از خارج به وطن برگشته بود و مدت تقریباً دو هفته او را در شکنجه گاه انواع زجر و شکنجه دادند، و در این مدت گرسنه نگهداشتند. در روزهای اخیر از فرط گرسنگی دست و پایش از حرکت باز ایستاده بود. (۲، ص ۱٤۹) محمد هاشم میوند وال زیر ضربات و شکنجهء محافل حاکمه بقتل رسید و از طریق رادیو اعلام شد که او با نکتایی اش خودکشی کرده است.

سلطانه میوندوال اظهار میکندکه شام مرا به ولایت کابل احظار نمودند، من به فکر آن افتادم که در ولایت شاید میوندوال را آورده

باشند تا با من مــلاقات کند. اما در ولایت جسد او را دیدم که آثار از خودکشی در آن دیده نمــی شد. (۲۲، ص ۲۸٤) واقعیــت اینست که محمد هاشم میوندوال از ضربات بوت ها که بر سر و سینه خورده بود وفات نمود.

سیاست داخلی:

اعلامیــه هــای را که نظام جمهــوریت از طریق رادیو و نشرات مختلف دولتی پخش نمود در اول مردم را امیــدوار ساخت، ولی در عمل این نظریات شخص محمد داود بود. هرحرفی را که محمد داود به زبان می آورد بحیث سخنان رهبر بدون مانع به مثابهء قانون فکــر میکردند. یکتعداد افراد بلی گوی و استفاده جو در مقـامات دولتی مقرر گردیدند و آنها هر گفته وکردار رهبر را درعمل پیاده میکردند. او در اداره از شیوه یی پیروی میکــرد که اساس آن بر ظلم، تحمیل نظریات بنا شده بود.

سیاست جمهــوری جوان مبتنی بر اختناق، ترور و نظام پولیسی بود. مخالفت با جمهوریت و انتقاد از آن جرم به حساب میرفت و به جزای سنگین میرسید. تحت عنــوان مخالفت با جمهــوریت عـده یی از افــراد سرکــوب، بیشماری از کار برطـرف و بعضــی ها محبوس گردیدند. هرکس به ترس حیات به سر میبرد، یك تشویش عمومی در کشور حکمفرمائی میکرد. این ترس و وحشت را از مکــتوب وزیــر داخله به والیان ولایت به خــوبی میتوانیم درك کــنیم. او مکتوب به والیان و ولسوال ها ارسال کرد و دستور داد که مخالفین جمهــوریت شناسایی و آنهــا را مجـازات کنند. (٦٤، ص ۱۰٤) عده یی از افــراد

استفاده جو از نام جمهوریت استفاده های سوء میکردند، بروت های خـــود را به شـــکل ۲۶ در می آوردند و از آن در تهـدید افـراد کار میگرفتند و می گفتند که به بروت هایم بنگر که نمایانگر کـدام روز تاریخی است. مردم از ترس، کارهای ایشان را اجرا و به آنهـا احترام میکردند.

به همین صـــورت فضای کشـور را ترس و اضطراب فرا گرفت و هیچ کس حق اظهار نظـر را خــلاف پالیسی دولت نداشـــت. آزادی اندیشه کاملاً از بین رفت و نشـرات، مطبوعــات در سـانسور دولت قرار گــرفت. مطبوعــات مــربوط دولت اخـبار کشور را به صــورت یکجانبه به نفع دولت انعکاس میـدادند، فعالیت احــزاب ســیاسی ملغی قرار گرفت.

یگانه حزب که فعالیت آزادانه در دورهء ریاست جمهـــوری داود خان داشت حزب انقلاب ملی (ملی غــورځُنګ) نام داشت که تحـت رهبری محمد داود ایجاد و به فعالیت آغاز کرد. این حـزب به تاریخ ۲۵ سرطان ۱۳۵۶ تشکیل گــردید. (۱۹، صص ۵۶۱-۵۶۲) عــده یی از افراد بخاطر پیشی کردن در جلب و جذب، به انواع مخـتلف سیاست های نادرست متوسل شدند. و همچنان مـردم بخـاطــر تـرس از رژیم عضویت حزب را قبول میکردند.

درارتباط به اصلاحات ارضی دو قانون که یکی مالیات مترقی، قانون اصلاحات ارضی به تصویب رسید. این اصلاحات قابل تطبیق بود ولی تطبیق آن باعث نارضایتی‌های فراوان گــردید. رژیم پولیسی داود و بی تفاوتی های وی در ساحات مختـلف تاب و تحــمل را از مردم گرفت وقبل از همه احزاب سیاسی دست به فعالیت زدند.

به تاریخ ۲۸ سـرطان ۱۳۵٤هـ ش در چـندین ولایت کـشور عملیات نظامی به رهبری گلبدین حکمتیار صـورت گـرفت. نهضت اسلامی تقویه میگردید و امکانات آنرا داشت که علیه محمدداود به مقاومت های بپردازد. (٦٤، صص ۱۲۰-۱۲۱)

داود خان ممکن بر اثر فشار عناصر اسلامیست و حرکات بعدی آنها و یا هم از ترس نیروهای متـرقی که تا حـدودی در کابینـه اش حضور داشتند شروع به تصفیه کاری نمود، عده یی از وزرا به شمول حسن شرق از کابینه برطرف گـردیدند. امـا محمد داود در سـاحهء نظامی(اردو) و پولیس این کار را انجام نداد.

ارگان نشراتی دولت جمهوری افغانستان، روزنامهء جمهـوریت نام داشت که در سال ۱۳۵۲ش تأسیس گردید که صاحب امتیاز این روزنامه دولت جمهوری افغانستان و مدیر مسؤل آن داکتر سهیل نام داشـت و به زبان دری و پشتو و گـاهاً بـه نام جمهـوریت به زبان انگلیسی و عربی نیز نشـرات میکـرد. روزنامه هـای که در دورهء محمد ظاهرشاه به چاپ میرسید، در وقت محمدداود نیز به کار خود ادامه دادند. (۱۰، ص ۲۵۱)

فرهنگ ومطبوعات در دورهء محمد داود:

درست است که محمد داود تحمل هیچ نوع نظر مخالفانه را در برابر خودش نداشت و سانسور مطبوعات وجـود داشت با آنهـم در شمار نشرات در افغانستان ازدیاد بعمل آمد و این ازدیاد در مرکز و ولایات کشور بود که میتوان از جراید ذیل نام برد:

اسم جریده	صاحب امتیاز	مدیر مسؤل	محل چاپ	سال تاسیس
اواز	ریاست عمومی رادیو افغانستان	ناصر طهوری	کابل	۱۳۵٤ش
بخوان و بدان	ریاست مبارزه علیه بیسوادی	؟	کابل	۱۳۵۵ش
بلخ	مدیریت نشرات ولایات وزارت اطلاعات	عزیز احمد اورمل	کابل	۱۳۵۵ش
پولیس	اکادمی پولیس	محمد ایوب اصیل	کابل	۱۳۵۳ش
دبوه	مدیریت اطلاعات کلتور جوزجان	سیف الدین	شبرغان	۱۳۵۲ش
رهنمائی	وزارت تعلیم و تربیه	؟	کابل	۱۳۵۲ش
سیستان	مدیراطلاعات کلتور فراه	؟	فراه	۱۳۵۳ش
عاطفه	ریاست عمومی سره میاشت	؟	کابل	۱۳۵۲ش
فاریاب	مدیریت اطلاعات کلتور فاریاب	؟	فاریاب	۱۳۵۲ش
فولکلور	آمریت ادب و فولکلور	؟	کابل	۱۳۵۲ش
کابل	پشتو تولنه	؟	کابل	۱۳۵۲ش
کندز	مدیریت اطلاعات کلتور کندز	؟	کندز	۱۳۵۲ش
کندهار	مدیریت نشرات ولایات وزارت اطلاعات کلتور	؟	کابل	۱۳۵۳ش
هرات	مدیریت نشرات ولایت وزارت اطلاعات کلتور	؟	کابل	۱۳۵۳ش
هلمند	مدیریت اطلاعات کلتور هلمند	؟	کندهار	۱۳۵۳ش

دولت در جهت تبلیغات و رشد مطبوعات گامهای دیگری را برداشت که میتوان از جوایز مطبوعاتی در این دوره نام برد و همچنان در این دوره بعضی آثار و آبدات تاریخی مورد ترمیم و در حفاظت آن کوشش صورت گرفت.

پروگرام نشرات تلویزیونی در افغانستان قبل از داود خان در نظر گرفته شده بود ولی عملاً تلویزیون در وقت ریاست جمهوری محمد داود در سال ۱۳۵٦ش به نشرات آغاز نمود و جهت آشنایی مردم پایتخت، تلویزیون های را در پارك های مختلف کشور نصب نمودند و مردم ما که در خارج سفر نکرده بودند اولین دفعه به تلویزیون آشنا شدند.

لویه جرگه دوره جمهوریت:

محمد داود بعد از آنکه به قدرت رسید، قانون اساسی دهه‌ء دموکراسی را لغو کرد و اظهار داشت که قانون اساسی جدید تدوین خواهد شد. ولی تا ترتیب و تدوین و تصویب قانون اساسی تقریباً سه سال و هشت ماه گذشت، در این مدت امور قانونی در اثر فرمان رئیس دولت به منصه‌ء اجرا قرار میگرفت.

در نخستین سال نظام جمهوری، کمسیونی به منظور تدوین مسوده‌ء قانون اساسی افغانستان تعیین گردید، کمسیون قانون اساسی را که شامل دوازده فصل و یکصدوسی ویك ماده بود تکمیل وبه کمسیون بزرگتر که مرکب از یك تعداد افراد باصلاحیت مسلکی بود سپردند.

کمسیون باصلاحیت شامل ۲۰ نفر عضو بود و این کمسیون کار خود را در ظرف تقریباً چهارماه تکمیل و آماده شد که به لویه جرگه تقدیم شود. لویه جرگه بزرگ ملی روز دهم دلو ۱۳۵۵ در تالار کنفرانس های صحت عامه واقع در انصاری وات کابل به شمول ۲۲۲ نفر نماینده انتخابی، ۱۳۰ نفر نماینده‌ء انتصابی دایر گردید. مسوده قانون اساسی جدید دولت راмورد بررسی قرار دادند. با ازدیاد پنج ماده و یك مقدمه از جانب وکلا به تصویب رسید. (۵۵، ص ۱۸٤-۱۸٦) در همین جلسه لویه جرگه که ریاست آنرا عزیز الله واصفی به عهده داشت، محمد داود به شکل کمیدی به عنوان رئیس جمهور افغانستان برای شش سال دیگر انتخاب گردید.

سیاست خارجی جمهوریت

جمهوریت جوان در نخستین روزهای پیروزی متوجه این اصل بود. وزارت خارجه درمحفلی که تمام سفرا دعوت شده بود تقاضا نمود که جمهوریت را به رسمیت بشناسند، قبل از همه اتحاد شوروی سابق، کشور را به رسمیت شناخت دیگر کشورها نیز پی در پی یکی بعد دیگری قانونی بودن نظام را تائید کردند.

در سیاست خارجی در اثر اعلامیه یی سیاست بیطرفی خود را حفظ و تعهد نمودکه درهیچ یك از پیمان های نظامی شرکت نخواهد کرد وهمه امور را به اراده ء ملت به پیش خواهد برد.

الف- روابط باپاکستان:

پاکستان یگانه کشوریست که ما با آن اختلاف سیاسی داریم و آن بر سر مسئله ء پشتونستان است که برای حل آن تلاش ما جریان دارد. (۳۷، ص ۱۷۰) رژیم جمهوریت از طریق پاکستان به رسمیت شناخته شد ولی زمامداران پاکستان، محمد اود را خوب میشناختند و به قدرت رسیدن او باعث تشویش و اضطراب در پاکستان گردید و مسئله ء پشتونستان باز یکبار به سطح بین المللی مطرح گردید و نماینده ء افغانستان درملل متحد اظهار کرد اگر به حل این مسئله پرداخته نشود شاید روزی امنیت وصلح را در آسیا به مخاطره افگند. مقامات پاکستانی مسئله را طوری جلوه میدادند که گویا مقامات افغانستان توجه مردم خود را از مشکلات داخلی به طرف آن متوجه سازند و زیر این نام به کمك کشور های خارجی میخواهند پاکستان را تجزیه نمایند. و حتی از آماده گی حملات عسکری و جابجا شدن

آنها در سرحدات نیز سخنان به میان آمد. به همه مردم کشور و جهانیان ثابت بود که افغانستان قدرت حمله بر پاکستان را نداشت.

در آغاز ۱۹۷٤م روابط افغانستان با پاکستان بسیار تیره شده بود، یکی از دلایل مهم آن گسترش قیام در بلوچستان و افزایش ناآرامی در صوبه سرحد بود. (۳۷، ص ۱۷٤) بوتو صدراعظم پاکستان افغانستان را متهم به مداخله در اموداخلی پاکستان میکرد و اکثراً افراد فراری اخوان المسلمین را که در آن کشور بودند مسلح میساخت و جهت برهم زدن نظم و امنیت در کشور و حملات در مناطق مختلف افغانستان آغاز کردند و طیارات نظامی پاکستان نیز بر حریم کشور ما تجاوز میکرد.

محمد داود به حرکات خود علیه پاکستان ادامه میداد، برای تعلیم و تربیه نظامی جوانان بلوچستان، در قندهار و کابل کمپ و اردوگاه نظامی را تشکیل داد و به آنها سلاح ومهمات توزیع میشد. (۱۹، صص ۵۷۱-۵۷۲) بخاطر حل قضیه میان دوکشور وساطت هایی از طرف کشورهای اسلامی چون ایران، ترکیه و لیبیا صورت گرفت و این میانجیگری با فراز ونشیب ادامه داشت. در این وقت رادیو افغانستان به تبلیغات علیه پاکستان ادامه میداد و این نشرات بیشتر به زبان های بلوچی و پشتو صورت میگرفت، برعکس پاکستان نیز به زبان های مروج افغانستان تبلیغات را علیه دولت انجام میداد.

دوستان مشترك پاکستان و افغانستان پیشنهاد کردند که دو کشور تبلیغات علیه یکدیگر را کم سازند تا زمینهء سازش پیدا نود. و پاکستان دراین پیشنهاد پیشقدمی کرد و به صورت یکجانبه

به تقلیل تبلیغات پرداخت و بالاخره توسط سفارت های خود هردو کشور تبلیغات علیه یکدیگر را تقلیل و بالاخره خاتمه دادند.

(۳۷، ص ۱۹۸)

در زمستان سال ۱۹۷۶م زلزله در افغانستان خساراتی بار آورد و بوتو پیشنهاد کمك کرد که از طرف دولت افغانستان پذیرفته شد. در گیر ودار این جنجالها بالاخره داود خان از بوتو دعوت بعمل آورد که از کابل دیدن نماید. دعوت به خوشی استقبال و بوتو وارد کابل شد، هردو رئیس (رهبر) صمیمانه و دوستانه مذاکرات را پیرامون حل اختلافات ابراز کردند. محمد داود حاضر بود که از مسئلهٔ پشتونستان در صورت دادن آزادی داخلی به بلوچستان و سرحد شمال غرب انصراف کند. محمدداود بنابر دعوت بوتو عازم پاکستان شد و از او به گرمی زیاد استقبال صورت گرفت و در پایان اعلامیهٔ مشترك هردو کشور به نشر رسید و فیصله شد که هردو کشور به مباحثات خود برای حل و فصل نهایی ادامه دهند، از رئیس جمهور و صدراعظم پاکستان دعوت بعمل آمد که به افغانستان سفر نمایند. در سال ۱۹۷۷م، بوتو بار دوم به کابل آمد مسئله در این بود که باید پاکستان رهبران عوامی ملی را از زندان رها و حقوق فدرال ولایات سرحد شمالغربی و بلوچستان را تصدیق نمایند، بالمقابل حکومت افغانستان از ادعایش در مورد پشتونستان صرف نظر و خط دیورند را به رسمیت بشناسند. (۱۹، صص ۵۷۷-۵۸۰)

تاجائیکه روشن است ضیاء الحق که در اثر کودتای نظامی رویکار آمد و او نیز علاقمند حل عاجل این موضوع بود و یکبار نیز به کابل مسافرت نمود و لهجهٔ خصمانه زمان گذشته به یك احترام

متقابل تبدیل شد ولی مشکل اساسی برای حل فوری برای این معضله را داود خان نمیخواست زیرا او از این مسئله همیشه استفاده کرده بود ، او میخواست قدمهای از طرف حکومت پاکستان برداشته شود تا مورد ملامتی ملت قرار نگیرد اما مدت از این مذاکرات و خوش بینی ها نگذشته بود که محمد داود در اثر کودتای نظامی از بین رفت و مناسبات دو کشور دوباره به طرف تیره گی حرکت کرد.

ب- روابط با اتحاد شوروی:

اتحاد شوروی سابق اولین کشوری بود که نظام جمهوریت را در افغانستان به رسمیت و تغییر رژیم در افغانستان باعث خوشنودی آنها گردید. محمد داود به حیث رئیس جمهور کشور درسال ۱۹۷٤م به مسکو سفر نمود ، دولت شوروی اظهار آماده گی خود را از انکشافات اقتصادی و تخنیکی افغانستان ابراز نمود. هیئت افغانی بخصوص داود خان درمسکو اصرار داشت که گاز طبیعی افغانستان که توسط پایپ لین به شوروی انتقال یافته بود قیمت آن ازدیاد و به معیاربین المللی باید تادیه شود ، ولی این پیشنهاد برحق افغانستان هیچ جنبهء عملی نیافت.

اتحاد شوروی در یك تعداد از پروژه ها ذر افغانستان از سابق همکاری داشت که میتوان ازتفحصات در شمال کشور نام برد و در دورهء ریاست جمهوری محمد داود در یك تعداد پروژه های جدید که توسط کمك مالی و تخنیکی شوروی میتوانست عملی گردد بموافقه رسیدند و متأسفانه شوروی در هیچ یك از پروژه ها صادقانه کار نکرد و هیچ وقت حاضر نشد که در استخراج معادن کمك نمایند تا نیازمندی کشور ما از بعضی مواد مرفوع گردد. هنوز هم بعضی

انجنیران کشور ما که تحصیلکرده‌ء شوروی هستند می گویند که نفت در شمال کشور به اندازه‌ء نیست که ایجاب تاسیس فابریکه را نماید. این سخنان متخصصین روسی است که از گلوی افغانها برمیآید. رفت وآمد هیأت مختلف نظامی و ملکی بین دوکشور جریان داشت و از مناسبات نیك بین آنها اطمینان میداد.

اتحاد شوروی از محمد داود دعوت کرد که دومین سفرش را به مسکو انجام دهد، این دعوت به خوشی پذیرفته شد. این سفر از ۱۲ الی ۱۵ اپریل ۱۹۷۷م صورت گرفت. (۳۷، ص ۲۷۳) محمد داود در اتحاد شوروی ازطرف مقامات آن کشور استقبال گردید، جمعاً این مذاکرات سه روز دوام کرد، مطبوعات هردو کشور جریان مذاکره را عادی گزارش میدادند درحالیکه مذاکره صورت عادی نداشت. در این مذاکره بود که داود خان با بریژنیف در سر موضوع وجود افراد غربی در شمال کشور پرخاش کرد و مذاکره را ناتمام گذاشته بدون خداحافظی مسکو را ترك به افغانستان بازگشت.

پ- روابط با ایالات متحده امریکا:

روابط افغانستان با ایالات متحده امریکا بعد از تاسیس جمهوریت تحت رهبری محمد داود تا مدت زیادی سرد بود و شاید کودتای که توسط داودبه همکاری نیروهای مترقی صورت گرفته بود آنرا یك کودتای طرفدار شوروی حساب میکرد و همچنان در داخل کشور نیز علیه ایالات متحده تبلیغات از طرف یکعده عناصر به راه افتاده بود که گویا در کودتای میوندوال برعلاوه پاکستان، امریکا نیز دست داشت. روی همرفته مقامات دولتی افغانستان علاقمند کمك و همکاری از امریکا بودند و در صدد تأمین روابط نیك با آن

کشور شدند. این تلاش توسط محمد نعیم صورت گرفت و نقش خوب وبرازنده را دراین عرصه سفیر امریکا در افغانستان تیودورایل ایلیت جونیر بازی نمود و ماهیت ملی و غیر وابسته رژیم را به واشنگتن اطلاع و توجه آنها را به افغانستان جلب نمود. نمایندهء امریکا دوبار کسینجر به افغانستان آمد و در بعضی پروژه ها سهم کشور خود را ابلاغ و کمك ها به افغانستان صورت گرفت. و از محمد دداود نیز دعوت بعمل آمد که ازایالات متحده دیدن نماید اما پیش از انجام این مسافرت کودتایی صورت گرفت و داود خان به قتل رسید.

ت- روابط با سایر کشورها:

ایران به عنوان یك کشور همسایه در ایام جمهوریت محمد داود مساعی زیادی را به خرج داد تا بتواند موضوع اختلاف دو کشور ایران و پاکستان را حل نماید و دراین راه به میانجیگری پرداخت و در اثر پیشنهاد دوست مشترك هردوکشور، از تبلیغات علیه یکدیگر خودداری بعمل آمد و ایران بعداً از بهبود روابط که در اخیر دورهء جمهوریت داود رونما شده بود خیلی خرسند بود. و اکثراً کشورهای عربی علاقمند کمك وهمکاری در ساحات اقتصادی با محمد داود بودند ومیگفتند که بهبود روابط بین دوکشور پاکستان و افغانستان زمینهء جذب بیشتر این کمکها را فراهم خواهد ساخت.

محمد داود درسال ۱۹۷۵م به ایران مسافرت کرد ودولت ایران وعدهء کمك دو بلیون دالر را طور قرضه به افغانستان موافقه کرد که این کمکها درساحات تمدید خطوط آهن و پلان هفت ساله افغانستان پرداخته میشد. (۳۷، ص ۲۳۵)

محمد داود بنابر دعوت مارشال تیتو رئیس جمهور یوگوسلاوی به تاریخ ۲۱ فبروری ۱۹۷۸م به آن کشور مسافــرت و همکاری آن کشــور را به افغانســتان جلب نمــود. بعــداً به لیبیا رفت و با معمر القذافی رئیس جمهور آن کشور ملاقات نمود. او بخاطـر جلب همکاری ها به عراق، هندوستان، مصر وکـویت مسافرت نمـود، این کشورها آماده گی خود را با همکاری افغانستان ابراز داشتند.

(۴۳، ص ۱۷۴)

بی نظمی های سالهای اخیر محمد داود:

در اوایل مــردم نسبت به تغیــیر رژیم خــوشبین بودند و آرزو داشتند که بهبود در زنده گی سیاسی و اجتـماعی و اقتصادی شان رونما خواهد شد و رژیم افراد شایسته و غمخـوار را در رأس ادارات و وزارتخانه ها تعیین خواهد کـرد، اما داود خان در اول افـرادی را که با او در انجام کودتا نقش داشتند درپست های دولتی مقرر نمود و آنها با عدم تجربهء کافی باعث نگرانی های بیشماری گــردیدند داود خان از وجود پرچمی ها نیز اسـتفاده و آنهـا را در بسـیاری از ولسوالیٔ ها و ولایات به کار گماشت، علت این امـر شاید دو چیـز بوده باشد، اول عدم دسـترسی به کادر هــای وفــادار برایش بـود و میخواست از آنها استفاده کند. دوم وجود طـرفدار پرچمی هــا در کابینه که میخواست آنها را به کار گماشته و از آنطریق به فعــالیت های خود سازماندهی کنند. در یك کلمه در تقرر کادرهــای دولتی و سیاسی دچار اشتباهات فراوان گــردید و شــاید هم از کسی در این مورد مشوره نمی گرفت، او خود را عقل کل میدانست اینطور تصور میکرد که خودش همه مسایل را میداند و وفادارترین افـراد را مقرر

کرده است وبالاخره او نتوانست در جریان زمامداری اش یك سیاست کادری که کشور را در آستانهء یك ادارهء متمدن قرار دهد بوجود آورد. بدینترتیت نظام جمهوریت نتوانست به خواسته های مردم جواب گفته وشرایط نسبتاً آرام رابرای مردم این کشورمساعد سازد.

باگذشت هرروز حادثات مختلف خلق و باعث نگرانی محمدداود می شد. درسال ١٣٥٦هـ ش در قلعهء زمانخان که نزدیك مکروریان کهنه موقعیت دارد تعدادی از اجساد کشف شد و مردم فکر کردند که شاید افرادی باشند که در روز کودتا به قتل رسیده اند ویا شاید مخالفین دولت باشند که کشته شده و این جا آورده اند. آثار لت وکوب در وجود اجساد دیده میشد. (٦٤، ص ١٣٢)

درسال ١٣٥٦هـ ش شخصی را که انعام الحق گران نام داشت و پیلوت آریانا بود در مکروریان به قتل رساندند او در نزدیکی خانه ببرك کارمل زنده گی و شباهت با او داشت. یعنی که او را به این تصور به قتل رساندند که گویا ببرك کارمل است. در میان پرچمیان این گمان پیدا شد که حفیظ الله امین سازمانده این قتل بوده که با کارمل مخالفت داشت. (٤٥، ص ٣١٥)

هنوز قاتل انعام الحق پیدا نشده بود که علی احمد خرم وزیر پلان توسط مرجان معلم باشندهء لغمان به قتل رسید، دولت در قتل او اسلامیستها را متهم ساخت. درشام یکی از روزهای سال ١٩٧٨م خیبر مسؤل بخش نظامی پرچمی ها و یکی از شخصیت های سیاسی و قابل احترام حزب، توسط دو نفر اشخاص ناشناس در بین وزیراکبرخان و مکروریان به قتل رسید. درمورد قتل خرم انعام الحق و حوادث دیگر ممکن است عناصر اسلامیست کشور نقش داشته

باشند و هدف آنها شـاید متوجـه سـاختن محمد داود بوده باشد که هرچه زودتر به سیاست چپ روی خود خاتـمه دهد و یا هم هشـداری بوده که او را در مقابل دیگران بیدار سازد. داودخان که از دیر زمان به اینطرف به اشتباه خود پی بـرده و میخـواست تغییر سیاست دهـد ممکن به پولیس رژیم دستور داده باشدکه افراد ضد دولتی و کسانی که علاقمند به روسیه هستند از پا در آورد. اما آنچه که مـربوط به قتل خیبر میگردد اکثریت اعضای حزب در آن وقت حفیـظ الله امین را که با خیبر رقابت داشت مسؤل قتل او میدانند اما سخـنان زیادی وجود داشت و دارد که قتل خیبر توسط یك تن از کارمندان سـفارت شوروی اوبلوف صـورت گـرفته است. نگارنده متیقن است که قتـل خیبر به اساس پلان شـوروی شـاید برای تفهـیم این مطلب که اگر حزب دمـوکراتیك خلق هـرچه عاجل جلو تغییر سـیاست داود را به طرف راست نگیرد ممکن است هیئت رهبری وکادرهای ورزیده حـزب یکی پی دیگری توسط پولیس مخـفی به قتل خـواهد رسید صورت گرفته شده باشد. عدم تحقیق حزب در وقـت حاکمیت شـان در این مور نیز دلالت بر این می کند که هیئت رهبـری حزب آگاهی حـاصل کردند که دراین قتل شـوروی دست داشته بناءً هیچگـونه اطلاع در مورد قتل و علت قتل نه تنها به اعضـای حـزب بلکه به مـردم نیز ندادند.

مراسم بخاك سپاری میراکبرخیبر بسـیار با شکوه و با اشـتراك اعضای حزب و مردم کابل صورت گرفت و در جـریان مراسم خـاك سپاری بیانات آتشین علیـه دولت داده شد، البته محـمد داود نیـز مراقب اوضاع بود و جـریان را توسط پولیس مخفی خـود در نظـر

داشت. بعد از مدتی اضافه تر از یك هفته داود تصمیم گرفت که اعضای حزب را که در مراسم تدفین بیانیه داده اند به محاکمه بکشد و بتاریخ ۲۶/۲۵ اپریل به دستور محمد داود دستگیری رهبران حزب به اتهام زیرپا نمودن قانون اساسی آغاز گردید.

روز ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ قوای طرفدار حزب دموکراتیك در اردو و بنابر امر و دستور حفیظ الله امین قیام مسلحانه را انجام دادند و در اثر آن محمد داود به قتل رسید و یکدوره جدید و خطرناك و پر از حوداث نامیمون در کشور آغاز گردید.

نتیجه

تاریخ معاصر کشور با نام احمدشاه بابا پیوند ناگسستنی دارد زیرا او با درایت و کفایت اداری که داشت با استفاده از شرایط مساعد کشور یك دولت افغانی را تأسیس نمود، به مردم دوباره هویت ملی بخشد، در راه استقرار حکومت مرکزی گامهای استوار برداشت همه مناطق و ولایات پراگنده کشور را زیر یك پرچم واحد جمع کرد و کشور را به سرحدات طبیعی اش رسانید.

بعد از او تیمورشاه پسرش بقدرت رسید و سیاست پدر را ادامه داد. کابل را که مرکزیت داشت به عنوان پایتخت انتخاب نمود که تا امروز پایتخت کشور میباشد. درست است که احمدشاه بابا بنابر مصروفیت های نظامی نتوانست بکارهای وسیع عمرانی و فرهنگی اقدام ورزد اما تیمورشاه کارهای وسیع را در این عرصه انجام داد. تمیورشاه با طبیعت شعری، انجمنی از نویسنده گان و شعرا را به

دربارش داشت چنانکه به هدایت او محفل بیدل خوانی به نام«مجلس حضور» تاسیس یافت که در راس آن شاعر توانا به نام میرهوتك خان بود که دیوانش در این اواخر از سوی یکی از اخلافش اقبال چاپ یافت.

سدوزائی ها و محمدزائی ها نسبت به هر خانواده و قوم و زمامداران کشور در معرفی این شاعر توانمند باتشکیل محافل بیدل شناسی خدمات شایسته و قابل قدر را انجام داده اند.

تیمورشاه با داشتن تقریباً ۵۰ فرزند شامل دختر و بچه باعث جاروجنجال و خانه جنگی های بیشماری در کشور گردید، این جنگ های خانمانسوز پسران تیمور شاه تا بقدرت رسیدن امیردوست محمد ادامه پیدا کرد و تا بالاخره امیردوست محمد توانست به سلطهء سدوزائی ها خاتمه و اساس حکومت محمد زائی ها را گذاشت.

امیردوست محمد را انگلیس با شاه شجاع عوض کردند بدین معنی که انگلیسها در سال ۱۸۳۹م اولین تعرض خود را به افغانستان شروع و شاه شجاع را روپوش این تعرض قرار داده او را بر تخت پادشاهی افغانستان نشاندند. دوست محمد که نتوانست در مقابل انگلیسها مقاومت نماید به بخارا فرار نمود بعد از مدتی وارد کشور و در مبارزات علیه انگلیس دوشادوش مردم اشتراك ورزید و بعد به دلایل مختلف به انگلیس تسلیم شد.

امیردوست محمد میدانست و از تجربهء گذشتهء خود به این نتیجه رسیده بود که حکومت کردن در این کشور بدون پشتوانهء انگلیس ممکن نیست بناءً به انگلیس ها تسلیم شد تا در خدمت او قرار گیرد و از طریق آن به قدرت برسد و چنین هم شد.

تمام شاهـان افغان از تعـرض اول انگلیس ۱۸۳۹م به بعـد به موافقهء انگلیس به قدرت رسیده اند به حمـایهء انگلیـس به سلطنت خود ادامه داده اند، اگر کوچکترین حرکت خلاف هـدایت انگلیس از آنها سر میزد توسط مداخله مستقیم و یا توسط افـراد تربیه یافتـه مکتب انگلیس از بین میرفت که میتوان از شیرعلی خان و امـان اللّه خان نام برد.

شاه امان اللّه از استقلال کشور صرف نظر نکرد تحت زعامت او مردم افغانستان به استرداد استقلال نایل آمدند. امان الله شاه منافع کشور و مـردم خـود را نسبت به منـافع شخصی خود ترجیـع داد و قاطعانه در راه استقلال سیاسی گامهای استوار و متین برداشت بناءً انگلیسها در صدد طـرح و توطئه هـا علـیه او برآمـدند، دسـتگاه استخباراتی انگلیس به فعالیت خود شدت بخشید و فابریکه فهرمان سازی انگلیس از یك دزد، رهزن و راه گیر، قهرمان سـاخـت و او را در اثر مساعدت همکاران افغانی خود به قـدرت رساند و امـان اللّه خان را ازصحنهء سیاسی کشور دور ساخت، اگر شاه امان اللّه موافق انگلیس کار میکرد ممکـن تا زنده میبود به عنـوان شـاه افغانسـتان باقی میماند.

انگلیسها نه تنها دربه قدرت رساندن حبیب اللّه بلکه به نادرشاه و ظاهرشاه نیز نقش برازنده یی را داشتند.

بعد از تعرض شوروی بر افغانستان مدت بسیار کوتاه انگلیسها گوشه گیری کردند و آهسته آهسته نقش شاه سـازی و صـدور آن به افغانستان توسط پاکستان بنا به هدایت انگلیس صورت میگرفت.

به طور خلاصه میتوان گفـت که نه تنهـا شـاهـان افغـان بلکه

سرحدات کشور نیز در خارج از مرز افغانستان توسط خارجی ها تعیین و تثبیت گردیده، شاهان ماتنها دراخیر آن امضاء نموده اند.

* * * *
* *
*

فهرست مأخذ

۱- آدمك، لوديك ۱۳۷۱، روابط خارجی افغانستان درنیمهء اول قرن بیست. کانون ترجمهء آثار جهاد افغان.

۲- آریا، محمد نجیم، ۱۳۷۸، محمد هاشم میوندوال. میوند، پشاور.

۳- آرنی، جورج، ۲-۱۳، افغانستان گذرگاه کشورکشایان. سباکتابخانه، پشاور.

٤- ابوریه، محمود ۱۳٤۱، مبارزه سیدجمال الدین افغان. ریاست تالیفات وزارت تعلیم وتربیه، کابل.

٥- احدی، انورالحق، ۱۳۸۰، ملی مسئلی. د علامه محمود طرزی کلتوری تولنه، پشاور.

٦- استوارت، ربه تالی، ۱۳۸۰، جرقه های آتش درافغانستان. میوند، پشاور.

۷- اکرم، داکتر عاصم، ۱۳۸۰، نگاهی به شخصیت نظریات و سیاست های محمدداود.

۸- پیکار پامیر، ك، ۱۳۷۹، افغانستان از شجاع الملك تا ببرك کارمل. انتشارات ادارهء پگاه، کانادا.

۹- پیرس، الایس، ۱۳۳۳، عروج بارکزائی ها. انجمن تاریخ، کابل.

۱۰- تنویر، محمد حلیم، ۱۳۸۰، افغانستان تاریخ او خپرونی. بیا ودانولو انستیتوت، پشاور.

۱۱- حبیبی، عبدالحی، ۱۳۷۷، تاریخ مختصرافغانستان. دانش، پشاور.

۱۲- حبیبی، عبدالحی، ۲۰۰۱م، تاریخ تجزیه شاهنشاهی افغانستان. مرکز تحقیقات علامه حبیبی، لاهور.

۱۳- حبیبی، عبدالحی، جنبش مشروطیت درافغانستان. مطبعه دولتی، کابل.

١٤- حکم، عبدالشکور، ۲۰۰۲م، از عیاری تا امارت. فضل، پشاور.

۱۵- حق شناس، ۱۳٦۸، دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد تا ببرك. پشاور.

١٦- خافی، میرزایعقوب علی خان، ١٣٨٣، پادشاهان متأخر افغانستان. میوند، پشاور.
١٧- دعاگوی، مهدی، ١٣٨٤، رویدادهای پنج دههء اخیر در افغانستان. الازهر، پیشاور.
١٨- دانش، بختیاری، ١٣٨١، بررسی مقایسه ای سیاست خارجی ایران و پاکستان در قبال افغانستان. نگارش ایدا، تهران.
١٩- دریځ، امین الله، ١٣٧٩، افغانستان در قرن بیستم. دانش، پیشاور.
٢٠- رشتیا، سیدقاسم، ١٣٤٦، افغانستان درقرن نزده. مطبعه دلتی، کابل.
٢١- رفیع، حبیب الله، ١٣٧٨، ارمغان تمدن. دانش، پیشاور.
٢٢- رسولی، داکتر علام مصطفی، ١٣٧٩، شهادت محمد هاشم میوندوال سرآغاز فاجعهء افغانستان. دانش، پیشاور.
٢٣- سیستانی، محمد اعظم، ١٩٩٩م. دونابغهء سیاسی و نظامی افغانستان درنیمهء اول قرن نزده میلادی در دو جلد.
٢٤- سمنانی، پناهی، ١٣٧٣، نادرشاه بازتاب حماسه وفاجعهء ملی. نمونه، تهران.
٢٥- سیستانی، محمد اعظم، ١٣٨٣، علامه محمود طرزی و شاه امان الله. د افغانستان دکلتوری ودی تولنه، جرمنی، پشاور.
٢٦- سیدرسول، ١٣٧٨، حقایق ناگفته در بارهء حبیب الله کلکانی. میوند، پشاور.
٢٧- سیدرسول، ١٣٧٧، نگاهی به سلطنت امانی. سبا کتابخانه، پیشاور.
٢٨- شاه شجاع، ١٣٨٢، واقعات شاه شجاع. میوند، پیشاور.
٢٩- طنین، ظاهر، ١٣٨٣، افغانستان در قرن بیستم. تهران.
٣٠- عظیمی، عبدالعزیز، ١٣٧٥، نظری به دورهء امیر حبیب الله کلکانی. رساله چاپ ناشده پوهنملی، بلخ، مزارشریف، صفحات ٢، ٥، ٦
٣١- عظیمی، محمدنبی، ١٣٧٨، اردو و سیاست در سه دههء اخیر افغانستان. میوند، پیشاور.
٣٢- عطائی، محمدابراهیم، ١٣٨٣، نگاه مختصر بتاریخ معاصر افغانستان. میوند، پیشاور.
٣٣- عبدالرحمن، تاج التواریخ. میوند، پیشاور.
٣٤- عبدالقیوم، ١٣٨٢، سیدجمال الدین افغان شخصیت وافکار. میوند، پشاور.

۳۵- غبار، میرغلام محمد، ۱۳٤٦، افغانستان در مسیر تاریخ. دوره‌ء کامل دوجلدی، مطبعه‌ء دولتی، کابل.
۳٦- غفوری، محمد رحیم، ۱۳۷۹، خاطـرات تاریخی عبدالرحیم غفـــوری. عبدالرحیم غفوری.
۳۷- غوث، عبدالصمد، ۱۳۷۸، سقوط افغانستان. دانش، پیشاور.
۳۸- فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی، ۱۳۳۷، درة الزمان. انجمن تاریخ، کابل.
۳۹- فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی، ۱۳۸۰، تاریخ خرقه‌ء شریفه قندهار. اریك، پشاور.
٤۰- فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی، ۱۳٤٦، تیمورشاه درانی. جلد اول، انجمن تاریخ ، کابل.
٤۱- فـرهنگ، میـرمحمد صدیق، ۱۳۷۱، افغانستان در پنج قرن اخیر. جلد اول، درخشش، تهران.
٤۲- فرهنگ، میرمحمد صدیق، ۱۳۷٤، افغانســتان در پنج قرن اخیــر، جلد دوم. تهران.
٤۳- فرخ، سیدمهدی، ۱۳۷٦، تاریخ سیاسی افغانستان. احسانی، قم.
٤٤- فــرخ، سیدمهــدی، ۱۳۷۰، کــرسی نشینان کابل. موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، تهران.
٤۵- کشتمند، سلطانعلی، ۲۰۰۲م، یادداشت هــای سیاسی و رویدادهــای تاریخی. جلد اول و دوم.
٤٦- کیلفورد، مــری لویس، ۱۳۷۱، سرزمین و مــردم افغانستان. شــرکت انتشاراتی علمی و فرهنگی، ایران.
٤۷- کهزاد، احمدعــلی، ۱۳۸۳، بالاحصار کابل و پیشآمد هــای تاریخی آن. میوند، پیشاور.
٤۸- کهزاد، احمدعلی، ۱۳۷٦، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان. دانش، پیشاور.
٤۹- کهزاد، احمدعلی، ۱۳۷٦، رجال و رویدادهای تاریخی افغانستان. دانش، پیشاور.
۵۰- کامگار، جمیل الرحمن، ۱۳۸۲، تاریخ معارف افغانستان. میوند، پشاور.
۵۱- کارگون، افغانستان در سالهای بیست و سی قرن بیستم. مطبعه‌ء دولتی، کابل.

٥٢- کشککی، صباح الدین، ١٣٧٥، دهه‌ء قانون اساسی. میوند، پیشاور.
٥٣- مبارز، عبدالحمید، ١٣٧٥، تحلیل واقعات سیاسی افغانستان.
٥٤- مجددی، عبدالحق و داکتر فضل الله، ١٣٨٢، از امیرکبیر تا رهبرکبیر. میوند، پیشاور.
٥٥- مهربان، عبدالله، ١٣٦١، تاریخ جرگه های ملی در افغانستان. مطبعه وزارت دفاع، کابل.
٥٦- مهربان، عبدالله، ١٣٦٨، تاریخ شورا در افغانستان، ریاست نشرات مجلس سنا، مطبعه‌ء دولتی، کابل.
٥٧- مهاجر، ٢٠٠١م، نادرخان و خاندان او. پیشاور.
٥٨- محمد رحیم، ٢٠٠١م، برگهای از تاریخ معاصر وطن ما. فضل، پشاور.
٥٩- محمودالحسینی، ١٣٧٩، تاریخ احمدشاهی. دانش، پیشاور.
٦٠- ننگیال، شهرت، ١٣٧٩، شاه سابق محمد ظاهرشاه. میوند، پیشاور.
٦١- نسیمی، پوهنیار محمد یاسین، ١٣٨٤، روابط پارلمان با حکومت های افغانستان در دهه‌ء دموکراسی. ضیاء، کابل.
٦٢- هاشمی، پوهاند سیدسعدالدین، ١٣٥٩، تاریخ معاصر افغانستان. پوهنحٌی علوم اجتماعی، کابل.
٦٣- هاشمی، پوهاند سیدسعدالدین، ١٣٥٩، تاریخ نوین افغانستان. پوهنحٌی علوم اجتماعی، ابل.
٦٤- هارون، الف، ١٣٧٩، داوود خان در چنگال ك.ج.ب. میوند، پیشاور.
٦٥- یوسفزی، سیدال، ١٣٧٨، نادر چگونه به قدرت رسید؟ میوند، پیشاور.
٦٦- میوند، ١٣٨٢، محاکمه‌ء خاینین ملی. پشاور.
٦٧- حزب افغان ملت، ١٣٨٢، مرامنامه‌ء حزب افغان سوسیال دیموکراتیک (افغان ملت)، کابل.
٦٨- تاریخ معاصر افغانستان از استرداد استقلال تا انقلاب ثور.

***

*



شکل شماره (۱)
خط سرحدی مکمهان



شکل شماره (۲)
خط سرحدی امیرشیرعلی خان



شکل شماره (۳)
خط سرحدی ریجوی



شکل شماره (٤)
خط سرحدی پامیر



شکل شماره (۵)
خط سرحدی دیورند



شکل شماره (٦)
خط سرحدی فخری



نجم الدین ولد غیاث الدین در سال ۱۳۳۹ هـ ش در ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب چشم به جهان گشوده. در سن هفت سالگی شامل مکتب ابتدائیه مرکز ولسوالی و دوره لیسه را در لیسه ابو مسلم خراسانی ولسوالی اندخوی به پایه اکمال رسانده و در سال ۱۳۵۸هـ ش بعد از سپری نمودن امتحان کانکور شامل پوهنځی ادبیات و از سمستر هشتم جهت ادامه تحصیل به گرجستان اعزام گردیده. بعد از کسب درجه ماستری از رشته تاریخ بوطن بر گشته است.

وی در سال ۱۳۷۰در دیپارتمنت تاریخ پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون بلخ به حیث استاد در کادر علمی پوهنځی متذکره قبول و تا الحال در آنجا مصروف وظیفه است.

علاوه بر وظیفه تدریس با حفظ حقوق استادی به حیث مدیر عمومی لیلیه پوهنتون معاون ریاست ادبیات، مدیر عمومی محصلان، مدیر عمومی کتابخانه پوهنتون اجرای وظیفه نموده است.

داکتر برزین مهر

چاپچاري: د دانش خپرندويې ټولنې تخنيکي څانګه_ پېښور
Tel/Fax:+92-91-2564513/E-mail:danish2k2000@yahoo.com